

۹۴۴



سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران



سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران



۹۴۳

۷۱۷



سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران



سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران



۱۴



سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران



سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران

۱۴



سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران





سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران

۵۷۸۹



حسین نوازی

مسؤل مخزن

میران  
تقدیر



سازمان اسناد و کتابخانه ملی

جمهوری اسلامی ایران



## هذا كتاب في مثل الغوام

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على خير خلقه محمد وآله  
اجمعين **اما بعد** چنین گوید اقل خلق الله واضعف عباد الله صابوا القسا  
الحسن الجليله که این چند کلمه است در بیان مسائل عبادات حسب مقتضا  
جامعه از برادران دینی مرقوم قلم شکسته رقم میگرد و از امته میگرد  
نمیرند الهوام و مرتب گردانید یمن این چند کتاب **کتاب صلوة** چون نماز  
افضل اعمال بدیهه است و مقبولی آن شرط قبول سایر عبادات است  
و از مقدم دانستن بر سایر عبادات و آن به دو قسم است واجب و سنت حکما  
که اهل بران عارض میشود بسبب امور خارجیه مثل نماز در مقام و قضا آن  
و نمازهای واجب هفت است نماز یومیه و نماز جمعه و نماز عیدین و نماز  
آیات و نماز طواف و نماز یک سبب نذر و شبهه آن واجب میشود یا باسقاط  
لاندر شده باشد و نماز سنت و افضل افراد آن نماز چهارگانه است که در هر سبب  
روزی واجب است بجا آوردن و نمازهای سنت بسیار است و بعد از این مذکور  
خواهد شد و افضل آنها نوافل شبانه روزیت و شرط وجوب نماز بلکه  
سایر عبادات بلوغ است و عقل و فهم پس طفل و دیوانه و انسان پیش



و کسی که در خواب باشد بر آنها تکلیفی نیست و لذا آنکه قضای غمان و دود  
بر آنها هست یا نه بعد از این مذکور خواهد شد بلی سنت است که اطفال  
و بچگان و دارند و آنها را به عبادت عادت بدهند و دود نیست که بچها اطفال  
هم تولید باشد در آن عبادت و بلوغ دانسته میشود یکی از **سحر اقل**  
**اختلام است** و آن عبارت است از پری شدن مردن منی از فرج مرد یا زن در سیدان  
یا در خواب **دینم** روئیدن موی درشت است در اطراف مرد یا زن و می  
زیر بغل و دانه اعتباری ندارد و بعضی از علما اعتبار بر روئیدن موی ریش  
هم کرده اند و خالی از قوت نیست **سوم** تمام شدن سال پانزدهم است از  
برای مرد و تمام شدن سال نهم است از برای زن و بعضی تمام شدن سال چهارم  
و دوم مرد کامل دانستند و بعضی بداخل شدن در سال چهارم هم اکتفا  
کرده اند و قول اول اقل است پیرگاه اختلام یا روئیدن مو حاصل شود  
انتظار تمام شدن سال نباید کشید و هرگاه با آنها معلوم نشود سن را ۱۱  
اعتبار میکنند و اما حیض شدن زن و حامله شدن پسران نیز علامت بلوغ  
است جز ما بلکه علما اینها را علامت سبق بلوغ گویند و گفته اند که هرگاه  
عقده یا معامله از آن صادر شود متصل بزمان حیض یا انعقاد نطفه از معامله  
صحیح است و این در نزد حنفی خالی از اشکال نیست پس الحال شروع میکند **نهم**  
نماد و مقدم میداریم مقدمات غمان و بعد از آن میپردازیم بر **حقیقت غمان**  
و احکام آن و بیان آنها در ضمن چند قاعده میشود **قاعده اولی** در بیان عقده



نیست

نماز است و در ضمن چند منبع بیان میشود **مسئله اول** در طهارت است و آن  
بر دو قسم است طهارت از حدث و آن مالمقات که مانع اند دخول در نماز  
است و لذا له آن محتاج بنیت است مثل پس و آن آمدن ببول و فایط و حیض  
و مثل آنها و جنب شدن بخاطر **مسئله** آنها و طهارت از خبث و آن عبارت  
از نجاست و از آن محتاج به نیت مانند بول و فایط و خون و مثل آنها و مقتدر  
میدانیم مسائل طهارت از حدث را و آن بچیز حاصل میشود وضو و غسل و تیمم  
و بیان مسائل این هر دو در ضمن چند باب میشود **باب اول** در وضو است  
و در آن چند فصل است **فصل اول** در احکام و اقسام و موجبات وضو است  
و در آن چند مطلب است **مطلب اول** وضو منقسم میشود بواجب و سنت و  
واجب میشود آن برای نماز واجب و طواف واجب و بیجهت من کتابت قرآن یعنی  
رسانیدن دست بکتابت <sup>و بکار</sup> آن هرگاه واجب شده باشد این من کتابت نبندد  
یا شبیه آن پس بد رستی که بر محدث حرام است من کتابت قرآن و چنانکه  
وضو واجب است از برای صد کورات شرط صحت آنها این هفت و گاهی  
وضو واجب میشود بسبب نذر و شبه نذر و قسم و بیدانکه وضو واجب نفس  
و جوبد عینا شد بلکه وجوب آن از برای عینا است مثل نماز و طواف و تا وقت  
واجب داخل نشود به نیت و جوب عینا ساخت مکر وضوی که نبندد  
یا شبیه آن واجب شده باشد **مسئله** وقت داخل شود وضو با نیت واجب  
پس اگر آن وضوی که داده از برای نماز واجب یا سنتی ساخته بود یا از برای



یا از برای هر چیزی که قصد رفع حدث در آن کرده باشد مثل وضو بجهت  
تلاوت قرآن یا دخول مساجد یا از برای اینکه بر طهارت باشد و نحو اینها  
میتوان کرد و وضوی دیگر در کار نیست بلکه هرگاه در تشریح قصد رفع  
حدث نکند بلکه قصد فعل را بکند که حقه آن یا کمال آن مشروط بر رفع حدث  
باشد مثل قرائت قرآن و امثال آن نیز کذاست و اگر آن وضوی که در آن  
این قبیل نباشد بلکه وضوی تجدیدی باشد پس هرگاه معلوم شود که حدث  
صادق شده بوده است و بعد از آن وضوی تجدیدی ساخته بوده است  
در اکتفا بآن وضو اشکال است و لفظ آنست که حدثی بعمل پاورد و بعد از آن  
وضو باز در برای نماز بقصد قربت و نیت واجب و سنت نکند و هم چنین وضوی  
که از برای آمدن مادی ساخته باشد و بعد از آن معلوم شود که حدثی  
پیش از وضو واقع شده بوده است آنهم مثل وضوی تجدیدی است و اما وضوی  
که از برای خواستن بر طهارت ساخته باشد پس ظاهر آنست که بآن وضو تکیه  
نماند و **مطلب دیگر** سنت است و خود در مواضع بسیار از جمله آنها وضو از برای  
نمان سستی و طواف سنت و سایر سالیج و قرائت قرآن و مشرکات قرآن و با  
داشتن قرآن و دخول مساجد و از برای اینکه با وضو باشد و از برای مصابو  
بجهت نماز است قبل از دخول وقت آن و ظاهر اینست که همین وضوی نماز است  
که جایز است پیش از وقت بر نیت سنت بکند و باید قصد آن همین مراد بود  
از برای نماز باشد و اما اگر هوا سرد باشد و بجهت اینکه در تأخیر وضو قصد

یا آنکه وضوی بسیار



میشود مقدم دارد و این صورت در صحت این وضو قبل از وقت اشکالات  
بلکه ظاهر اصح نیست و ظاهر اینست که هرگاه داند که در اقل وقت نماز بیشتر نشود  
اما وقت که بیشتر نشود میخواند و میخواند مهیای آن وقت باشد وضو قبل  
از وقت نماز بجهت مهیا بودن در آنکه بیشتر شود میتواند بسان و هم چنین آن  
وضو برای طلب حاجت و نیازت قبول مؤمنین و نماز جبار و از برای تجدید و  
و تکیه فاصله معند به حاصل شده باشد از وضوی اقل خواه با وضوی اقل  
نماز کرده باشد یا نکرده باشد و سنت است وضو برای خوابیدن خصوصاً در  
جنب و از برای جماع کردن محتمل و از برای جماع بعد از جماع و جماع کردن باز در محله  
و جماع کردن با کثیر بعد از کثیر دیگر و غسل دادن جنب عیت را و از برای کسی که  
را بقیه بگذارد و کسی که عیت را غسل داده و خواهند که او را کفن کند و از  
برای ذکرهای غرض در اوقات نمازها و از برای کسی که قبل از استنجاء آب وضو  
ساخته باشد و از برای کسی که از آن وضو آمده باشد از روی شهوت و از برای  
کتابت قرآن و سنت است وضو دادن عیت قبل از وقت غسل **مطلب ششم**  
در بیان احکام که موجب وضو میشوند و آن بول و غایط کردن و پیرون آمدن  
با دست از مخرج معاد و هرگاه مخرج معاد سد شده باشد یا اینکه مخرج او منقطع  
باشد در موضعی که چیز موضع طبع نیست که خلقت انسانها در آنجا است باشد  
آن نیز موجب میشود اما باری که از برای دیگر پیرون میآید غسل سورانی که از  
زخمی حاصل شده باشد و اما موضع طبعی بحال خود باشد پیرون بطلان وضو نخواهد



معلوم نیست و هم چنین بادی که از ذکر مرد یا قبل زن پیش آید موجب وضو  
 نیست و از جمله موجبات خواب نیست که بر عقل و هویت غالب شود و آن در وقت نیست  
 که کوشتن چیزی نشود و هم چنین پشه و می و دیوانگی و منقبتن از جمله موجبات  
 وضو است و اسقاط بقیه فیصلی که بعد مذکور خواهد شد و اگر علم حیض و نفاس  
 و منیت را بنیان موجبات وضو دانستند و حکم کرده اند باینکه بقبلی که محقق  
 این امور کرده باشد به تنهایی نماز نمیتوان کرد بلکه باید وضو هم باز در پیش  
 این امور باعث بطلان این میشود که حدت اکبر و حدت اصغر هر دو حاصل شود  
 که غسل با دفع حدت اکبر است و وضو دفع حدت اصغر و تحقیق در این مسئله در نزد  
 حنفی اینست که اینها باعث حدت اصغر نمیشوند پس اگر فرض کنیم که زنی حامله باشد  
 و وضو داشته باشد و وضع حمل آن بشود قلیل خون بیفتد و پاک شود از او یکی  
 از موجبات وضو سرزده باشد غسل نفاس میکند و نماز میکند و دیگر وضو بخورد  
 و هم چنین منیت و اما حیض چون که از سر و زکری نمیشود و نزدیکی محال است که  
 در این مدت سر و زکری موجب وضو از آن سرزند پس اینکه حکم بوجوب وضو با  
 حیض یکیم بجهت آن احداث است نه بجهت حیض و هم چنین نفاس نظریا با حیض  
 حق اینست که این غسلها مستقط و ضوئیتند چنانکه بعد از این خواهیم گفت و  
 و حاصل اینکه اگر با حیض و نفاس و منیت خلوت دیگر غسل بول و نایب و حیض  
 و غیر آنها حاصل نشد باشد وضو در کار نیست اما وضو ساقی است از طهارت  
**مطلب چهارم** هرگاه که یقین طهارت از آن بعمل آمده باشد خواه وضو و خواه



آن و بعد از آن شك كند در حدث بنا بر طهارت ميگذارد و بجهان طهارت  
اكتفا ميکند بلکه هرگاه اعتقادش اين باشد که بان طهارت نماز نميتوان کرد و بنا  
وضو بپايد و فعل حرام کرده است و هم چنين هرگاه يقين بر حدث داشته باشد شك  
کند که آیا بعد از آن طهارت بجل آمدن يا نه در حکم محدث است و واجب است که طهارت  
بجل آورد و هرگاه يقين دارد که از او طهارت حاصل شد مثل اينکه خيم دارد که  
هم بول کرده و هم وضو ساخته انا مي دانند که کلام بر پيش و کدام بعد بوده است  
اقوي آنست که در حکم محدث است و واجب است که وضو بپايد **مطلب پنجم**  
مشهور اينست که گاهی که از اسر سلس بول داشته باشد و نمکش نباشد که بول  
خود را نگاه دارد از براي هر نمازي وضو بپايد و بجهت محافظت از زيادتي  
مجاست کينه يا کهنه پاچ که مجري بول را محافظت از بقدي کند يا خود را  
باشد و بعضي گفته اند که بياض وضو نماز پسا و ميتوان نکرد و بعضي گفته اند ظاهر  
با هم جمع کند و بياض وضو براي آنها کاف است و هم چنين مغرب و عشاء و احوط بلکه  
اقوي قول مشهور است و هم چنين اظهار کرده که از او شرک داشته باشد و نقل  
که خود را نگاه دارد از غايط يا باد اينست که از براي هر نمازي وضو بپايد و او  
آنست که صاحب سلس و بطن هرگاه دانست که از براي اينان زماني ميتر شود  
که توانند نماز را تمام با وضو بکنند انتظار آن را بکشند و در اين صورت که چنين  
زماني ميتر شود از براي کسي که از او شرک دارد بايد اتصال آمدن غايط و ريح بوجه  
شود قبل از شروع در نماز و در بين نماز از شگش چيزي نپيرون آيد مشهور است



که وضو بپا زد و از هماغجا که گذاشته تمام کند مگر اینکه بداند که میتواند خود را  
مقدار نماز نگاه دارد پس وضو بسیار و از سر گیرد چنانکه علاقه و فرموده است  
که دو نیست که مذهب مشهور این باشد و هم چنین نگاه آمدن بول در آن  
سلسله ابول جامع از علما گفته اند که وضو بسیار و از هماغجا بنا بگذارد و بعضی  
گفته اند که اگر تواند مقدار نماز خود را محافظت کند وضو بسیار و نماز را از  
سر گیرد و طرف احتیاط در این نگاه دارد که در اکثر اینها سخن داده دارد

**فصل دهم** در احکام و ادب خلایق است و در آن چند مطلب است **مطلب**

**اول** واجبست پوشیدن عورت از کسی که حرام است که نظر کند بعورت و آن

عیز زن و کثیر و طفل است بلکه ستر عورت از غیر همیشه واجبست و عورت در آن

ذکر است و خصیها و مرو و مخرج فایده و عورت خد هم قبل است و هم دُئاست که

واجب است که بپوشانند از غیر شوهر و اقارب چند که سایر بدینا هم از غیر محارم

هم باید بپوشند و اظهار است که حرام است در حالت بول و فایده کردن بلکه در حال

استجمام رو بقبله باشد نشستن و پشت بقبله نشستن و معتبر در کردن و پشت بکن

مجمع بدن است پس اگر کسی رو بقبله بنشیند و سر عورت را از قبله بگرداند فایده

ندارد و اظهار آن است که این حکم در صحرای غیر صحرای یکی است **مطلب نهم** و اجابت

نشستن مخرج بول بآب و بعضی علما گفته اند که هرگاه آب بیشتر نشود و بپاشد

و مثل آنها واجب است از آن بول بکشد و دلیل بر آن ظاهر نیست و لیکن احتیاط

و اظهار آن است که مستحبی نشستن بغیر همان قدر که آب را بر آن وضع جاری است

و اظهار آن است که مستحبی نشستن بغیر همان قدر که آب را بر آن وضع جاری است



هر چند بسیار که باشد باز و از این نجاست کافراست و بهتر است که در مرتبه  
 نبشود و هرگاه از این بدین دست مالیدن نبشود دست مالیدن در کار  
 نیست و هرگاه ضرورت باشد مثل آنکه مخرج مبدی یا چیزی لغزند آلوده باشد و یا  
 و تا دست نمایی پاک نمیشود دست بمالد و اما مخرج قایط پس در اینجا مختار است  
 در میان نه شستن با آب و استعمال کردن جسم طاهر مثل سنک و کلغ و کهنه  
 و پنبه و غیر اینها بشرط اینکه از این نجاست بکند و ظاهر آنست که پاک شدن  
 نجاست کافراست هر چند بیکبار مالیدن باشد و احوط آن است که سه مرتبه بمالد  
 هر چند در طرف یک جسم اکتفا نکند و جمعی واجب دانسته اند این را و آن ضعیف  
 است و فقال اثر واجب نیست یعنی آن نرمی و لغزندگی که باقی میماند ضرر ندارد و  
 و اما سنک و بویس ماندن در استنجاء با آب هم ضرر ندارد و اینکه گفتیم که استعمال  
 طاهر کلیه آنست در و قیاسات که نجاست آن وضع معاد نقدی نکند و اگر تعدی کرده  
 بغیر آب بهیچ چیز پاک نمیشود باید با اینا از این و اثر هر را بکند و شستن اندک  
 و داخل کردن انگشت و پنبه و غیر آن در کار نیست و حرام است استنجاء کردن با تخم  
 و سرکه و خوردنیها مثل نان و میوه و هر چیزی که در نزد خدا احترام داشته باشد  
 مثل ورق قرآن یا دفاتر یا ترتیب مقدس بلکه بعضی اوقات منجر بکفر میشود اما اگر  
 چنین کاری از آن سرزند پس ظاهر اینست که موضع پاک میشود و بعضی گفته اند  
 که پاک نمیشود مطلب بیستم سنت است که در مقام حال خلافت شستن مخصوص آن مخفی  
 باشد باینکه داخل خانه یا حیضه بود یا در سجده کریمه او را نه بکند و سنت است

يك سنك پاك كهنه باشد و احوط آن است که سنك و نحو آن هم سه عدد باشد و بجهت طرف







در وقتی که مبیق در آن موجود باشد و در سوراخ حشرات مثل سوراخ مودج و غیره  
و در سوری قبب و دهن میان قببستان و در حال ایستادن و مکرر است و بلند  
کردن بول یا در هوا و طول دادن نشستن در خلأ و سوار کردن و حرف زدن  
بغیر از کلام خدا و آیه الکرسی و حکایت لزان کردن و چیز خوردن و آشامیدن و استنجا  
بدست راست کردن و بدست چپ هرگاه در او انگشتی باشد که در او اسم خدا  
باشد بلکه داخل شدن در خلأ در حال که این انگشت در دست او باشد بلکه اسماء  
انبیاء و ائمه و فاطمه علیها السلام نیز چنین است و این در وقتیکه که علم بهم رسیده  
که نجات با سامی شریف میرسد و اگر نه حرام است **فصل سوم** در کیفیت وضو  
و در آن چند مطلب است **مطلب اول** واجب است در وضو شستن دو شستن  
دستها تا مرفق و مسح سر و مسح پاها اما از آن جهت طول پس جدا کردن از دستگاه  
مونت تا باختر نخ و از جهت عرض از نقد که فرود گیرد آنرا انگشت بندد و انگشتها را  
و هر قدر از شقیقه که داخل شود واجب است شستن و اما از آن واجب نیست  
نیست و هم چنین عذاره آن موند است که در آخر شقیقه میرسد تا باختر نمی کشد  
و هم چنین عارض و آن موند است که از آخر عذاره میرفتد و در طرفین رو هر قدر  
اینها که داخل کند کوبد باشد باید شست و هر قدر خارج باشد واجب نیست و اما  
موضع تحذیف و آن جایی است که موبه و فید در دو طرف پستانه پس از این چنین  
و اما باینست که آن دو انگشت جدا کرده و با انگشت دیگر و اما از هفتان بغیر آن  
دو سفیدی که در دو طرف پیش برکت در دو جانب پستانه که موند از پیش شستن



آنها واجب نیست و معتبر حال مستوی الخلق است پس کسی که پیش سری او بوند  
 نباید که آب را بفرق سر بزند و آنکس که روی سری او نزدیک بودیش رسته است  
 انهم اکثاف بشتن پائین نکند بلکه مراعات این مغیر را بکند که آن شکلی که اغلب مردم  
 بر آن شکلند از آنجا بشوید و هم چنین در انگشتان و صورت بجهت آنکه بعضی هستند  
 که انگشتان بسیار بلند دارند و مدوی بسیار باریک و بعضی بعکس این باشند آنها  
 نیز ملاحظه میان حال مردم را بکند و واجب است که ابتدا از بالا بکند در شستن  
 و آب را از دم مو بپزند و سر ازین بشوید تا منتهی نخ و عده که برای رو قرار داده اند  
 اندکی از اطراف رو بر روی بفرایند از باب مقدمه واجب تا خاطر جمع رود شستن  
 باشد و واجب نیست در وضو که آب را بجهت مو برساند خواه ریش و خواه این و خواه  
 غیر آن همان شستن ظاهر کافی است و بعضی گفته اند که هرگاه مؤمنان باشند  
 بنویسد در مجلس گفتگو ظاهر باشد واجب است که ابرایه مو برسانند و اقی قول  
 اول است اما این قول احوط است و اتاد است با پیش حد آن از مرفقا است تا سر  
 انگشتان و واجب است که مرفق را داخل کند و از مرفق سر شیب بشوید تا خوا  
 جمع واجب بعمل آمده باشد و اگر دست مو داشته باشد ابرایه مو برسانند  
 و دست مثل رو نیست و هم چنین باید هیچ حایلی در بدن نباشد و هرگاه <sup>بکشد</sup>  
 تنگی یا نه گیری یا امثال آن مثل دست برنج زنان در دست باشد و این <sup>آن</sup>  
 روان نشود آنها را حرکت بدهد و لب را در تحت آن داخل بکند و <sup>خنها</sup> <sup>میشود</sup>  
 واجب است هر چند بلند باشد و نیز ناخن قاعده که ظاهر است و بچشم دید

پوست قدر



واجب است و زیاده بر آن واجب نیست بر هرگاه چنانچه یا کل در دنیا خن باشد  
 اگر مانع باشد از رسیدن آب بظاهر واجب نیست انا لآن و اگر در باطن  
 باشد مانعی نداده و سیاهیهای قلبی که مانع از آنست و در دنیا با خفا  
 پیدا میشود از چنانچه یاد رود و مانع از رسیدن آب نیست واجب نیست  
 آنها و اگر در خود مانعی بیند و احتمال داشته باشد که بعد از وضو بهم  
 باشد اظهار آن است که وضو صحیح است و اگر دستهای را بریده باشند پس  
 اگر قدری از استخوان باز و هم بریده نشده است که مرفق بالمره در میان نیست  
 پس شستن دست از آن ساقط است با اتفاق علماء و هم چنین هرگاه از او پائین  
 مرفق بریده باشند که قلبی استخوان باقی مانده باشد آنگاه باید آن دست را بشوید  
 با اتفاق علماء و اما اگر استخوان ساق تمام بریده باشد و استخوان باز و تمام برجا  
 باشد احوط آن است که آن سر استخوان را بشوید چنانکه حدیث صحیحی بر این  
 دلالت دارد هر چند وجوبش معلوم نیست نظر بر اینست که بعضی علماء دعوی اجماع کرده اند  
 بر عدم وجوب آن و اما سماع سر بر آن واجب است در پیش سر و مسمی کلفه است  
 مثل اینکه بر سر انگشت بقدر دنیا خن بمالد و بعضی واجب دانسته اند بقدر وضع  
 سه انگشت و هر چند بیک انگشت مسح کنند و از بعضی ظاهر میشود که کمتر از  
 مقدار بیک انگشت را جایز نمیدانند و اقوی قول اول است و افضل و احوط اعتبار  
 سه انگشت است و محتمل است که در میان سر انگشت از جانب طول شمرل میباشد  
 و محتمل است که از جانب عرض و هر یک از این دو احتمال از کلام بعضی علماء ظاهر میشود



و بهتر آنست که ملاحظه هر دو بشود یا ملاحظه بکار بردن خود سدا نکشت و حاصل  
میشود باین نام که سدا نکشت بطول بگذارد بر عرض سر و بقدر عرض یک انگشت <sup>لکنتها</sup>  
پایین بکشد و مسح سر را با هر دو میتوان کشید هر چند آن با لا ابتدا کردن  
بهتر است و تا مسح پاها پس آن در پشت پاها واجب است و حد آن از سر انگشتان است  
تا کعبها و مستی مسح کامل است و در اینکه واجب نیست که عرض پا تمام مسح شود خلا  
فست و اما طول آن پس دومی اجماع شده که واجب است که باید که منقطع نشود و  
خطی متصل از سر انگشتان تا کعب برود و افضل و احوط آن است که تمام پشت پا را  
بقیام کف دست مسح کند اما وجوبش معلوم نیست و ظاهر اینست که جابجاست مسح آن  
کعبین تا سری انگشتان زیرا تا احوط آن است که ابتدا از سر انگشتان بکشد و مراد  
از کعبان آن برآمدگی که در پشت پاهاست بنا بر مشهور بیان علما و بعضی گفته اند که  
آن کودی است بالاتر از آن برآمدگی که در مفصل پا است یعنی اجماعا که استخوان ساق  
تمام میشود و متصل باصل قدم میشود و اقوی قول اول است و احوط آن است که خود  
کعب را هم داخل کند بلکه احوط آنست که مسح کند تا آن کودی بلکه خود او کودی را هم  
داخل کند و ظاهر آن است که مسح بمطلق دست صحیح است اما بهتر آن است که <sup>۱۱</sup>  
انگشتها را در هر مسح بکار برد و اولی آن است که بکف مسح کند و اگر متعدد باشد  
به پشت دست مسح کند و اگر متعدد باشد بدراع مسح کند و در مسح به پشت دست  
و ذراع اگر بنیم هم بکند احوط است و ظاهر اینست که واجب باشد که مسح پایین  
بدست راست بکند و مسح پای چپ را بدست چپ و بدست چپ را بدست چپ این



و واجب است اینکه مسح بقوی آب وضو باشد و اگر تبانی بر دارد و مسح کند  
وضو باطل است و اگر در دست قوی باقی نماند باشد در هر وضوی از اعضایی  
سابقه که بطوبت داشته باشند از آنجا نری بکشد و مسح کند هر چند آید باشد که  
بر قدری از ریش باشد که زیاده است از قدری که واجب است شستن او وضو  
که در وقت شستن رو آب با و میرسد و در هاروت و اما آبی که در اطراف غمازه و  
و کلاه و نحو آن میریزد پس آنرا آب وضو نمیکونید و بان مسح نمیتوان کرد و این حکم <sup>وقت</sup> <sup>است</sup>  
نمیکند در جای که فراموش کرده باشد مسح را بعد از آن بخاطرش آید یا بدین <sup>بشم</sup>  
بلکه هر چند دست تر باشد و بان از وضو دیگر آب بر دارد هم باکی نیست و اگر <sup>بشم</sup>  
هر عضوها خشک شده باشد پس واجب است اعاده وضو و اما هرگاه هوای پسا  
گرم باشد یا بادی شدیدی باشد که اعاده هم ممکن نباشد اگر ممکن شود  
که قدری دست چپ را بگذارد که در آخر در کمال سحریت آب بریزد و بشوید  
و بان قوی مسح کند چنان کند و اگر اینهم ممکن نباشد در این صورت <sup>است</sup>  
که جایز است بآب تان مسح کردن و احوط آنست که تاخیر کند تا نماند که امتیاز  
رفع عذر باشد یا اینکه جمع کند مابین این وضو و تیمم و هر دو را بقصد قربت  
بکشد و هرگاه در سر یا پاتری باشد پس اگر قوی وضو که در دست است <sup>است</sup>  
بر آن قوی باشد باکی نیست مسح کردن بکشد و ریت که هرگاه زیاده بر آن هم  
نباشد صحیح است اما احوط آن است که آن قوی را بچکاند یا که کند و در مسح <sup>است</sup>  
شرط است که حایلی بر سر و پا نباشد <sup>است</sup> و مقصود خنای مکرر آنکه خنای باشد



که بپیش رفت و نانکی مانع از مسح نباشد و موی پیش سر مانع نیست مادامی  
 که بسیار دراز نشده باشد که آن جلد خود در رفتن باشد و اگر چنین باشد  
 بر پنج موها مسح کند و هرگاه موی غیر پیش سر باشد مسح باشد و بر پیش سر آمده باشد  
 بر او مسح جایز نیست و هم چنین جایلی که بر پا باشد از کفش و چکمه و غیر آن  
 مکرر برای تقصیر یا سر و یا دزد یا قطع طریق و بازماندن از رفق که در پیشگاه  
 جایز است مسح کرد و چون چکمه و هرگاه عندئذ نعل شود در اکتفا باین وضو اشکال  
 و احوط اما در وضو نیست بلکه احوط آنست که این وضو را بشکند و وضوی  
 تازه بپزند **مطلب دهم** واجب آنست در وضو ترتیب باین نحو که اول دست  
 بپوشد و بعد از آن دست راست را و بعد از آن دست چپ را و بعد از آن  
 مسح سر و بعد از آن مسح پاهای و اقوی در نزد حقیق آنست که واجب است مسحه  
 داشتن پای راست بر پای چپ و مشهور علماء اینرا سنت میدانند و حدیث  
 در احتجاج از صاحب الامر صلوات الله و سلامه علیه روایت شده است که  
 آن نیست که هر دو پایا هم میتوانند مسح کنند و اما اگر از هم جدا بکنند واجب است  
 را مقدم دارد و فتوای صریحی از احدى علماء بر اینضمون در نظر

و اگر ترتیب را فراموش کند پس باید بر کرد و ترتیب را بعمل آورد پس اگر اول  
 دست را بپوشد و بعد از فراموش کند باید بر کرد و در فقد است بعد از آن  
 دست را بپوشد و هم چنین اگر دست راست فراموش کرده باشد و دست چپ را  
 بپوشد و بعد از آن باطنش آید بر میگرد و دست راست را میپوشد و بعد از آن



دست چپ را بشوید بلی اشکال در یک صورت است و آن اینست که در وقت  
 بشوید و بعد از آن دست چپ را بشوید و بعد از آن دست راست را و از  
 و از بعضی روایات معتبر ظاهر میشود که بگوید و دست راست را بشوید و  
 و بعد از آن دست چپ را و بعضی دیگر کلاست میکنند بر اینکه در <sup>بستن</sup> ~~بستن~~  
 دست راست در کار نیست و ظاهر اینست که فتوای علما بر این باشد چنانکه  
 از جماعته ظاهر میشود و احوط آن است که اگر چنین کند وضو را اعاده کند **مطلب**  
**سیم** واجب است موالات در وضو یعنی اجزاء وضو از هم متفرق نکند و چنانکه  
 که اکثری علما از برای این قرار داده اند اینست که باید در هر وضوی که شروع  
 کند پیش از آنکه خشک شود اعضای سابق بر آن پس اگر بسبب تفریق و دیگر  
 و در بر کردن بخت کند خواه بسبب تمام شدن آب یا بسبب میان یا غیر آن باشد  
 پس آن اتفاق نیست که مبطل وضو است و اگر از جهت تفریق و دیگر و در بر کردن  
 نباشد بلکه بسبب باد یا کرم یا یا غیر اینها باشد پس در اینجا جمع قائل شده اند  
 که مبطل نیست و این قول در حدیث است اما احوط اعاده است و این سخن در غیر  
 مسح است اما در مسح پس حکم در آن بطلان است بجهت آنکه محتاج میشود به  
 ناز و مسح بابتان جایز نیست و اینکه مذکور شده در غیر حال ضرورت است مثل  
 کرمهای بسیارند یا باد شدید و نادان صورت ضرورت پس مسح و غیر  
 مسح همه مساوی است در اینکه خشک شدن ندارد و پیش از این حکم مسح را ذکر کردیم  
 و جمعی دیگر از علما موالات را با غیره که کفیم تفسیر کرده اند و ملازم بر این اعتبار

موالات در وضو



تتابع بله هم کرده اند یعنی تفریق میان اعضا نکند و در پی هم دیگر بکنند و دلیل  
آن محل گفتگو نیست بلی اگر تفریق بجای حاصل شود که اهل عرفه بین دارند  
بگویند که این شخص وضو نمیزاند و از وضو دست برداشته است و  
و بگویند چنان وضو نیست پس در اینجا ظاهر حکم بطلان است  
هر چند تری باقی بماند مگر در اینجا که احادیث شامل آن باشد مثل وضو  
که مسح را فراموش کرده باشند و مقول امری دیگر شود هر چند داخل نماز  
شده باشد و بخوان و ظاهر آنست که در موارد آن اجاز هم اکتفا به همین صورت  
میکنیم و بدانکه اکثری علماء احتیاط خشت شدن هر اعضای سابقه را میکنند

بنا بر آنکه در وضو و نماز اجاز هم

هر یک از هر

باین معنی که اگر تری در اعضای سابقه باقی باشد کاف است هر چند تمام  
آن عضو تر نباشد و بعضی گفته اند باید آن عضو سابق متصل با آن عضو  
تر باشد و بعضی گفته اند باید همه اعضای سابق تر باشد و اقوی قول

اول است **مطلب چهارم** شرط آنست در وضو نیت و مراد از نیت قصد  
فعل مامور به عین است که ممکن باشد از غیر تقریبا الی الله و کلف است از برای

آن اینکه داعی و باعث بر فعل همان مضمی باشد یعنی کردن آن فعل معین از برای  
آنکه خدا او را بر این امر واداشته است هر چند در وقت که این فعل

مضمی را بخاطر نکند و اند پس هرگاه پیش از وقت فعل بالمعین باشد یا یعنی  
که منظور وی اینست که مثلا وضو میبازد بعد از آنکه از آن حدیث صادر

شده باشد از برای غرض ظاهر از برای خدا و بعد از آنکه میباید که وضو بخواند  
جمهوری اسلامی ایران



همان معنی که در نظر ~~واجب است~~ در وقت قیام باین نحو که اول دعا بنویسد و بعد از آن  
دست راست را استراحت باعث اینست که اولها این فعل را بیدار در پیرامان  
کافه است و ضرورت نیست که در وقت آب ریختن بر او بخاطر بکند اند که وضو  
میانم از برای دفع حدث از برای مباح شدن نماز بلی هرگاه غافل شود با التماس  
از آنچه منظور است در ایضاً در تلبیه باید خود را متذکر بکند و گوی همان محراب  
بخاطر اثر آمد کافه است و دیگر تفصیل یکی یکی در خواطر و متصل کردن این خطا  
بفعل دیگر نیست و همین معنی استقامت حکیمانه است که فقها گفته اند یعنی باید  
در حین غسل نیت خلاف منظور خود را نکند و همانچه منظور داشت همان او را  
باعث بر تمام آن فعل باشد و ضرورت نیست که در هر جزء نماز بخاطر بکند اند که  
نماز میکنم یا وضو میبازم از برای خدا بلکه این نزد یک بحال است و منافق وضو  
قلب است مطلوب در عبادت است و قصد و جوب و سقت و دفع حدث و اتمام  
نماز و اداء و قضا و غیر اینها هر یک از اینها اگر مدخلیت در تعیین عبادت دارد  
باید قصد بکند یا این معنی که قصد آن فعل باین صفت مقینه اولها بیدار در  
عبادت مثل اینکه شخصی است نماز قضا گذار و نافله گذارد و اول طلوع صبح نماز  
بنا بر فارغ شده و نماز قضا هم میکند و میخواهد که نماز جمع را بکند پس هم چنین شخصی  
باید قصد بکند که نماز جمع میکنم یا نماز نافله صبح میکنم یا نماز قضای صبح هرگاه  
در نماز یکی از اینها معین است بر ~~نیت~~ بهمان قصد و دیگر در حال تکبیر یا  
بخاطر کند و اندک نیست تکبیر یا میگوید یا و اما اگر معین نکند تا وقتی که بر حالت



بنابرین باید در احوال معین بکند و بعد از آن تکبیر بگوید و هم چنین در وضوی  
واجب و سنت و غیر آن پس معلوم شد که مقارن نیت که علما گفته اند که باید نیت  
متصل بعبادت باشد اگر مراد ایشان اینست که در هر حال باید نیت را بجای  
بکند و اندر وقت شروع بنماز یا وضو پس آن را بلی نداده و اگر مراد اینست که غافل  
از آنچه منظور است و بعد نشود و نیت خلاف آن نکند پس آن صحیح است و لذا اگر آن  
عبادت معین است و استبانه و ترددی نیت میان دو عبادت که باید تعیین کند  
پس در آنجا احتیاج بتعیین هم نیت مثل اینکه کسی هرگز نافله و نماز قضا هم نمیکند  
و همیشه صبح که از خواب برمیخیزد نماز صبح را میکند پس این شخص همین که صبح  
میداند که نماز صبح امر مذکور میخواهد بکند از برای خدا کافی است که تکبیر بگوید  
و دیگر نیت لدا و قضا واجب و سنت بخواند بلکه هرگاه تردد داشته باشد که  
افتاب طلوع کرده یا نه کافی است که قصد نماز صبح از دل بکند و دیگر نیت ادا قضا  
در کار نیست و هم چنین کسی که هرگز وضوی تجدیدی نمیکند و قضا را برای آمدن  
مدی میبازند و هم چنین هرگاه بر کسی مشبه باشد که آیا فعل جمعه واجب است  
یا سنت بگوید که غسل جمعه میکنم از برای خدا و نیت واجب و استحباب یکجا  
نیست خلاصه اینکه قاعده اینست که هرگاه افعال مختلفه باشد در نظر تقدیر  
و خواهی یکی از آنها را بکنی باید در نزد تو معین باشد که این کدام یک از آن  
افعال است و هرگاه فعل منظوری مختص است در یک فعل دیگر احتیاج بقصد جزئی  
دیگر و مراد از قصد قرینت کردن فعل از برای خدا است که منظور از این باشد



که عبادت را چون خدا فرموده است میکنم یا اینکه از برای اینکه خدا مرا فدا  
 نکند یا از برای اینکه خدا ثواب بمن دهد و آنچه غالب این هوام الناس بکراکری  
 خواص حاصل میشود همین است و بهتر از این آنست که از برای آنکه این مثل  
 الهی است و موجب تعظیم اوست میکنم و از این بهتر آن است که از عظمت الهی حیا  
 میکنم و هر انسان بشوم و بسبب حیا و مهابت میکنم و بهتر از این هر آنست که چون  
 خدا اهل عبادت را ستایش است این عمل را میکنم و این محقق مقربین است و بآن  
 که داعی بر فعل همان تقرب الهی باشد و پس واکر ریا را بان ضم کند یعنی قصد خودی  
 نماز هم داشته باشد غافل و باطل است و اگر فعل باجی که مطلق بشمارع باشد  
 بان ضم کند مثل قصد پرستیدن یا یا ختم کند یا روزه ضم کند یا قصدان نماز  
 و راهمانه را با وضو ضم کند که مردم به بینند چه نوع وضو میماند و باعت  
 او کند باکی نیست و آنچه را شمارع رخصت داده مخصوص که داخل محل گفتگو  
 نیست مثل نماز شب زبانی و صفت روزی و سبحان الله در زمان گفتن بجهت یا خیر  
 کردن غیر و امثال آنها و اما ختم کردن مباحات در نیت مثل شهادت در وضو  
 بآب سرد یا گرم شدن در غسل بآب گرم یا گرم شدن بزمان کردن در آفتاب  
 و امثال آنها در آن خلوات اظهار آنست که هرگاه داعی تقرب بخدا و اطاعت  
 چنان قوت دارد که اگر اینها در نظر نباشد تفاوتی از برای او حاصل نمیشود و الله  
 خواهد کرد آن عمل را با هر باکی نیت و احتیاط است بقدر امکان و اما مثل  
 لذت بردن بآب خنک در بین وضو یا خوشحال شدن باینکه کسی نتواند در عبادت

خُتْمُ



برچندین ظاهر نیست که ضرر ندارد هرگاه آن داعی تو بر فعل نباشد اما اگر  
در بین عبادت و قصد ریا و خود غماز بکفی بعل یا ختم کنی به نیت قربت یا بغیر  
پس همان باطل است و هرگاه در میان قصد کند قطع وضو را پس اگر خود نیت  
وضو باطل است هر چند تمام کند و اگر خود کند نیت پس از آنکه موالات  
وقت شود پس ظاهر نیست که وضو صحیح است **تنبیه** هرگاه کسی قصد  
سنت کند در وضو واجب یا بعکس اظهار آن است که وضو باطل است بلکه  
در صورت جهل بمسئله با امکان آسوخ شدن چنین است و اظهار آن است که وضو  
سنت را در حال اشتغال ذممه واجب میتوان کرد هر چند ظاهر منتهی آن است  
که نمیتوان کرد **مطلب پنجم** جایز نیست وضو با بعضی مثل اینکه کسی ظرف  
آب کرده از برای خود و کسی بدون اذن او وضو بساند یا از حوضی که در خانه  
غیر است آب بردارد بلکه آب وضو باید مباح باشد خواه ملکان باشند یا انبیا  
باران و رودخانه های مباح الاصل باشد که کسی آنها را در تحت و تصرف خود  
نیاورد و یا اینکه مال غیر باشد اما اذن دارد باشد در وضو ساختن بعل  
صریح یا بغیر مثل اینکه کسی انعامها را کرده باشد که بیکر و ذبح و ذبح و یا  
پس باین است که از حوض خانه و آبهای که مباح است از برای استعمال وضو بماند  
یا امکان مشاهده حال و در این احوال معلوم باشد که صاحب آن اذن است و اگر  
اکثری علماء معلوم میشود که باید معلوم حاصل شود برضا و انعوض ظاهر میشود که  
کمان هم گناه است و اول احوط است اما نه هرهای که مال غیر است و قنای

سازمان اسناد و کتابخانه ملی



جایز است وضو ساختن با آنها بدون اذن و هم چنین غسل کردن و آب خود  
 و دخن و رخت شستن در آنها مگر آنکه صاحب آنها منع نکند یا علم بهم رسد که  
 راضی نیست یا کماکان حاصل شود بعد از رضا خواه بدلیه که بنیم و مجنون و غیره در  
 دخل دارد یا نه و خواه صاحب آن معلوم باشد و خواه نباشد اما آوردن آب بحمام  
 و جمع کردن آن در حوضها و مثل اینها پس اگر حتی بیهوشی برای آن از قدیم بوده است  
 و طریقه مستمر سابق بوده پس ظاهر آن است که باکی نیست و اما اگر معلوم نباشد  
 پس در آن اشکال است و اگر کسی بخواهد مملو کند و اغصب کند پس ظاهر اینست  
 که حکم سابق باقی است و جایز است وضو ساختن و غسل کردن و بخوان بلی <sup>اینست</sup> ظاهر  
 که خود غاصب نمیتواند این تصرف را هم بکند بجهت آنکه فالبیت که مالک بقصر  
 آن راضی نیست و هرگاه آب مغضوب مستبد شود با ب مباح که نداند کدام طرف  
 آب مباح است و کدام مغضوب پس مستهوی اینست که استعمال هیچ کدام جایز نیست  
 و در این حکم اشکالی نیست و هم چنین هرگاه یکی از آن آبها وضو بماند حکم بطلان  
 وضو مشکل است و احوط آنست که بهیچ یک وضو نماند خصوصاً در وقتی که آب  
 مباح یقینی ممکن باشد و اگر یکی وضو ساخته باشد و آب دیگر بهم نرسد احوط <sup>آنست</sup>  
 که بنیم هم بکند و شرط آنست در آب وضو اینست که پاک باشد و وضو با آب نجس <sup>طلای</sup>  
 و اما هرگاه مشجر شود آب نجس با آب پاک مثل آنکه موی در یکی از طرف  
 آب افتاده و مرده و الحال میداند که آب نجس شده پس واجب است اجتناب  
 از هر دو و این آبها را بریزد و بنیم کند و باید که آب وضو مضاف نباشد یعنی



مثل کلاب و مرق فناع و سایر آبهای مضاف نباشد بلکه آب حقیقه باشد و اگر  
آب مطلق با آب مضاف مستقیم شود و آب دیگری هم نباشد بهر یک جدا و ضوئاً  
و اگر یکی از آنها بریند و دیگری بماند بان یکی باقی ماند و ضوئاً بریند و بعد از آن تنم  
هم بکند **مطلب ششم** واجب است که مکلف خود مباشر و ضوئاً باشد و حال اختیار انا که  
مذی داشته باشد مثل مرض یا غیر آن که خود نتواند و ضوئاً بریند و دیگری  
میتواند از او ضوئاً و لحوط آن است که هر دو نیت بکند **مطلب هفتم** احکام جبار  
است هرگاه در اعضای کسی شکسته بسته باشد که از اجیره خوانند هرگاه  
توانند که اجیره بپردازند و نپذیرد یا اگر چنانچه بسته است آب میتواند  
در زیر او جاری کند که ضرری با او نباشد چنان کند و اگر نتواند هیچ بایشان ناز  
پس هر جای عضو که صحیح است بشوید و با آنجا که میرسد که تحت جیره بسته است دست  
تر بر روی آن بمالد و در حکم جیره است که نهضت و جرح و جاحت و مثل بسته  
باشند و واجب نیست جاری کردن آب بر روی جیره بلکه همان دست مالیدن کافی  
است اما باید دست را برهنه روی آن بمالد و ظاهر آنست که در ساندن تری جیره  
بخای آن جایش ضرر نباشد و لذا موضع مسح مثل سر و پا اگر مستحکم باشد میتواند بجل آورد  
چنانکه بیان کردیم در باب مسح پس بهمان اکفا کند و اگر بسته نشود پس در آنجا نیز  
دست بر جیره بمالد و باید که آن جیره بجز آن تحت یا کهنه یا آن باشد و اگر خیس باشد  
چیزی پاک بر آن بگذارد و بر آن مسح کند و اگر زخمی و جاحته باشد که بر روی آن  
جیره نباشد و ممکن نباشد شستن او پس اطراف آن را بشوید و آن زخم را بگذارد

سازمان اسناد و کتابخانه ملی

جمهوری اسلامی ایران



و اگر دست مالیدن بر روی آن ضرر نیند دست بمالده چند ستمای  
 شستن بجل نباید و اگر آنهم بدتر نشود ضرر نیست دست مالیدن و اگر قتل  
 چیزی بر روی او بگذارد و دست بمالده **نهی** بر او بمالده احوط است و ظاهر نیست  
 که قتل و شکنجی که بر روی آن چیزی نباشد هم حکم زخم دارد و اگر در اینجا بتم هم  
 بکند احوط است و هرگاه بعضی اعضاء نتواند شست و نتواند چیزی بر آن دست  
 نه بمالده یا آنکه چیزی به دست نماند مثل اینکه آن عضو مرخص باشد پس در اینصورت  
 باید بتم کرد و دیگر شستن اعضایی صحیح در کار نیست و هم چنین هرگاه عضوی  
 که مسح باید کرد این حال داشته باشد و جمیع آنچه ذکر کردیم از احکام چیزی در غسل  
 جاری است و فرقی میان وضو و غسل نیست بلکه در بتم هم جاری است و هرگاه  
 چیزی مستوعب وضوی باشد مثل اینکه دست او شکنج باشد و تحتی که بر او  
 بسته اند از مرفق تا سر انگشتان را گرفته است پس آن وضو مبطل است و غسل بمقتضا  
 حکم چیزی میکند بلکه از بعضی ملاحظا امر میشود که هرگاه جمعی از اعضایی که باید بشوید  
 چیزی داشته باشد باز بمقتضای آن غسل کند و احوط آنست که در اینصورت  
 جمع کنند مابین آن و بتم **نهی** هرگاه کسی وضو یا چیزی ساخت و بعد از آن  
 نائل شود آن وضو باطل است و اگر آنست که وضو باطل است میشود و احوط  
 آنست که ناقض غسل بیاورد و وضو اعاده کند **طلب هشتم** هرگاه کسی تنگ کند  
 در فعل از افعال وضو پس اگر **نهی** وضو نیست باید که آن فعل را بجل آورد  
 و بعد از آن آنکه بعد از آنست بجل بیاورد و اگر آن وضو فایده شده است و در



دیگر داخل شده است پس بر آن چیزی نیست و اما اگر فارغ شده و بجای خود بماند  
 و مشغول عمل دیگر نشده پس ظاهر آن است که در انجام بر آن چیزی نیست و هرگاه  
 یقین کند که بعضی افعال وضو را نکرده است پس باید بگوید که وضو را نکرده است  
 و عمل بیاورد بشرط آنکه خلال بولات نشود و کثیرا لک در وضو غسل اعتبار  
 بشک نمیکند مثل نماز **فصل چهارم** در آداب وضو سنت سنت است قبل از وضو  
 مسواک کردن و دندان تاکید بسیار وارد است و اگر قبل از وضو فراموش کند  
 بعد از وضو بکند و هرگاه که مسواک نباشد بآنکست سبابه و معین مسواک  
 کند و سنت است که ظرفی که از آن آب وضو میخورد اگر در کثافت است در طرف  
 راست بگذارد و دست دست راست را بشوید و بدست راست لب بکشد و اند  
 بدست چپ و بان دست راست را بشوید و اما مثل افتاب و لولین بر آنهارا  
 در طرف چپ بگذارد و از برای شستن دست راست آب بریزد بدست راست  
 و از آنجا بکشد بدست چپ و بان دست راست را بشوید و سنت است <sup>دست</sup>  
 گفتن در اقل وضو و شستن دستها تا بنزد پیش از آنکه دستها را داخل ظرف بکند  
 از برای بول و خواب بکشد و از برای غایط و مرتبه و در نهایت که <sup>سنت</sup> مطلقا  
 باشد یعنی خواه از ظرفی خواهد وضو بپاشد که دست در او فرو برد <sup>سنت</sup> و بیان آن  
 مضمضه کردن بعد از آن و استنشاق کردن بعد از آن هر یک <sup>سنت</sup> و بیان آن  
 که از برای هر دفعه یک کف آب بر دارد و مضمضه است که آب در دهان کند  
 و در دهان بکشد و بنهد و استنشاق است که آب را بکشد و بکشد و بنهد



و سنت است که مبالغه در رسانیدن آب به جمیع دهان و بینی بکند و سنت است  
کشادن چشم در حال وضو بدو و آنکه ابتدا داخل چشم بکند و دهانهای که وارد  
شد است در نهد هر یک از اعضا را بخواند و سنت است که در آب بر پشت زان  
بریزد و دست بر شکم زان بریزد و سنت است که وضو را شاداب کند و آب را در  
بریزد و هر چند مجرد جویان آب از هر جزئی از بدن بخروی دیگر کاف است در  
تحقق سُنَن و سنت است که آب وضو یکبار باشد و آن چهار بار است من قبیل  
سی نهای و سه متقال و نصف یاب هشت یک متقال است و بینک بریزی  
هشت عباسی از یک چهار یک سُنَن متقال و چهار یک متقال و چهار یک متقال  
چهار یک متقال که است و بعضی آب استخوان داخل این میدانند و آن پنج <sup>است</sup>  
و مشهور اینست که مستحب است که هر یک از دستها را دو بار بشوید و بعضی گفته اند  
سنت اینست و بعضی گفته اند حرام است و قول اول اقوی است و افتاد و بار  
آب ریختن بر هر عضو هرگاه شاداب کردن وضو و قوف باشد بر آن نین  
مستحب است و این معنی دو بار شستن نیست بلکه دو بار شستن آنست که هر دو عضو  
تمام وضو را بشوید و آب برساند و دو بار آب ریختن این معنی منظور نیست و اما  
هرگاه آب و فائکند بسبب خشکی دست یا بر صید یا بسبب ریختن آتش که بر بدن  
بدست از اطراف آن بپولانم است که غرض دیگر بریزد بلکه هرگاه حاجت  
افتد سه بار هم ضرر ندارد بلکه بیم و اما سه بار شستن هر یک از اعضا  
پس لازم است و مبطل وضو نیست خصوصاً هرگاه مسح با آب شستن کنیم

سازمان اسناد و کتابخانه ملی باشد

جمهوری اسلامی ایران



باشد و اقامه پس در آن تکرار و سبب نیست اما هرگاه بکند و معتقد بر حقا  
 و شریعت ان نباشد علم نیست که وضو باطل شود و مکروه است استغفار  
 در وضو باین معنی که کسی دیگر آب بدست او بریزد و آن خود وضو را بطلان آورد  
 اما مثل آب از چاه کشیدن یا از نهر آلوده و مثل آنها که ائمه اینها معلوم  
 چنانکه در روایت هست که جناب حضرت تلمیذ ابو یوسف محمد حنیف را امر فرمود  
 که آب بیاورد از برای وضو ساختن و مکروه است وضو ساختن در آب  
 که در آفتاب گرم شده باشد بلکه اگر کسی مباشرت باشد اما آن آب اتفاقاً  
 در آفتاب گرم شده باشد و درین نیست که او هم چنین باشد و این در غیر وضو  
 و بکس و امثال آنهاست و در اینها اگر اطمینان نیست و هم چنین مکروه است وضو  
 ساختن با جبهه که تغییر شده باشد یا متعفن شده باشد بغیر نجاست و ابی که موش  
 و کرم با سر و مار با آنها برخورد کرده باشد یعنی در حال حیات و هم چنین آبی  
 که عقریب با او برخورد کرده باشد و هم چنین شود عایض منه که احتیاط از نجاست  
 ندارد بلکه هر کس که بدین و آن نجاست باشد و اما خضاً له جنابت پس ظاهر  
 آن است که نمیتوان با وضو غسل کرد و وضو ساخت بلکه حیض هم چنین است بلکه  
 نقاس هم و آن اطلاق کلام علماء بر میآید که هر چه در دفع حدث اکبر استعمال  
 چنین است پس استحضار و متقین باید داخل باشد و بعد از آنکه میداند  
 و اقل احوط است ظاهر و احوط است و مراد از خضاً له آن آب است که در دست  
 آن بدن از آب غسل و آن قطره‌های که از بدن بیاشند در آب خضرند و تمام

مثل م



غسل

چنین داخل کردن دست جنب در آن آب بجهت آب برداشتن یا غیر آن هم ضرر  
ندارد و اما حوض و خانه حمام و مثل اینها که بقدری که بزیاد بران هستند  
هزار نفر هم که در آن غسل بکنند ضرر ندارد و مکرر است خشکانیدن  
آب و حتی بدستمال و بهتر آن است که بدامن و غیر آن هم خشکانند **باب دهم**  
در غسل است و در آن چند فصل است **فصل اول** در غسلهای واجب  
و در آن دو مطلب است **مطلب اول** غسلهای واجب شش است غسل جنابت  
و غسل حیض و غسل نفاس و غسل استحاضه و غسل سترت و غسل میت و گاه  
هست که واجب باشد میشود بند و شبهر آن و اقوی آن است که غسل هم  
مثل وضو واجب لغیر است و تا وقت نماز داخل نشود بر میت و جوف نمیتوان  
کرد مگر آن غسل که واجب شده باشد بند و شبهر آن و آن چیزی که گفتیم که  
غسل از برای او واجب میشود چند چیز است اما غسل جنابت پس آن واجب است  
از برای نماز واجب و شرط است از برای صحیح بودن هر نماز و هم چنین واجب است  
از برای طواف واجب و از برای مشرکتابت قرآن اگر واجب شده باشد بنابر  
آن و هم چنین از برای دندان کردن در مسجد ها و از برای داخل شدن در  
الحام و مسجد پیغمبر و هم چنین از برای قرائت سوره های که مسجد واجب اند  
اگر واجب شده باشد آن قرائت و شرط است از برای اینها اگر واجب شده  
باشد و اما غیر سوره های مسجد واجب قرائت آن است که جایز است خواندن  
آن از برای جنب و هایض و مشغول است که زیاده از هفت آیه یا هفتاد آیه

سازمان اسناد و کتابخانه ملی

جمهوری اسلامی ایران



مکروه است و حکم بکراهت خالی از اشکال نیست و غسل حیض نیز مثل غسل  
جنابت است در همه مذکور است و هم چنین غسل نفاس و هم چنین واجب است غسل  
جنابت از برای داخل شدن در روزه و اجبه چند بغضه ملأ تر در کرده اند  
در وجوب آن برای غیر روزه رمضان و اقوی در نزد حقیق و نحو اینست از برای  
رمضان و قضای آن و اما مثل روزه نذای و غیر آن هر چند در ایتی صریح ندیده  
اما کلام اکثر علماء در وجوب شامل از برای او هم هست و اما در سنتی  
اقوی آنست که مشروط نیست بغسل بلکه اگر هنگام جنابت باقی ماند تا صبح بشوید  
آن روز روزه بگیرد و اقوی در نزد حقیق اینست که غسل حیض هم واجب  
باشد از برای روزه واجب و هم چنین غسل نفاس و اما غسل استحاضه بر آن قائل  
از برای نماز و طواف و روزه و در مست کتابت قرآن و قیاس است و ظاهر وجوب  
است و اما در دخول مسجدین و مکث در سایر مساجد پس از ظهر عدم وجوب است  
و قرآن خواندن مطلق از برای آن منع نداده هر چند سوره سجده واجب باشد  
و هرگاه غسل کردن از برای روزه در شب بیشتر نشود بکند بدل از غسل او با  
و با یتیم داخل صبح شود و آن کلام علی ظاهر میشود که غسل واجب را پیش از صبح  
باید کرد بمقدان بجا آوردن غسل مکرر اینکه واجب دیگر دفعه او باشد که  
بنیت آن غسل را بکند و بآن غسل جمع کند و ظاهر در نزد حقیق اینست که غسلی  
که از برای هر روزه ضروری است در تمام شب میتواند بنیت واجب بکند آن برای  
روزه فردا و بقصد قربت هم اکفا میتواند کرد **مطلب ۲ یم** واجب است



غسل بر کسی که بدن او بیدار است بر تن او بعد از سر شدن میت و قبل از آن  
 غسل دادن آن و ظاهر اینست که هرگاه بدن بموی و ناخن او برسد موجب  
 غسل نباشد و هم چنین هرگاه مو و ناخن اینکس ببدن او برسد و مشهور آنست  
 که پانز از بدن میت پانز که از بدن انسان زنده جدا شد آن نیز حکم میت  
 دارد در ایغنه و اما هرگاه بعضی از اعضای میت را غسل داده باشند و بعضی را  
 نداده باشند پس بدن اینکس بر تن بدان عضو غسل داده پس اظهر آنست که غسل  
 واجب میشود و اظهر اینست که غسل مست میت هم واجب لغیر آنست **فصل بیفتم**  
 در بیان حقیقت موجبات غسل آنست و در آن چند مطلب است **مطلب اول**  
 بدانکه جنابت حاصل میشود به پیرون آمدن منی از موضع معاد آن مرد یا زن  
 پس پدید آید یا در خواب و یا بیدار و خروج منی مثل اینکه در خواب بیدارند که  
 جامع میکند و قوی که پدیدان شود ترکی در موضع معاد به بیند اما یقین نکند  
 که منی آنست بر آن غسل واجب نیست و شناخته میشود منی بجهت آنکه قوت  
 و دفع نیست شدن بدن بعد از آمدن و مقارن بودن آن با شهوت  
 همان شهوت کلبه آنست هر چند قوت و دفع نباشد و حاصل میشود جنابت  
 بد اخل که مذکور تا ختنه گاه در فرج زن و اظهر و اشتهر آنست که داخل  
 در بدن زن تا ختنه گاه نیز همین حکم دارد و در صورت بر سر و زدن  
 در غسل واجب میشود و هرگاه از بیاض باشد و پیری یا مردی داخل  
 تا ختنه گاه اقوی آنست که آن نیز واجب غسل آنست و اقوی آنست که بر



هم غسل باشند و سبید مرتضیٰ فرموده است که و طوی حیوانات هم موجب  
 غسل است و احتیاط در اینها هر دو قیست که می نیاید اما اگر می بیاید در  
 هیچ مال غسل با قط نیست و خلاف نیست و اکثر علماء در مفعول و فاعل مابین  
 مرده و ذنک نگذاشته اند اما احکام جناب پس حرام است بر او نماز و روزه  
 و طواف چنانکه گذشت و قرانت سودهای که حلال واجب دارند و قرانت بعضی  
 از آنها حرام است بقیه آنها هم چنین الفاظ مشترک مثل الر و تم هرگاه بنیت  
 بخواند و سجده واجب در چهار سوره است الر سجده و التجم و اقرء باسم  
 و حرام است بر او مس کتابت قرآن حتی نشاید و مد و اسم خدا و بعضی مس کرده اند  
 بآن اسمهای انبیا و ائمه و حرام است بر او نشستن در مسجد ها و گذاشتن  
 چیزی در آنها و گذار کردن در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر و مکروه است از برای  
 او خوردن و آشامیدن مگر اینکه مضطر و استساق کند و بهتر است که او را  
 را بشوید و بعد از آن مضطر و استساق کند و بعد از آن چیزی بخورد و هرگاه طول  
 بهم رسد مابین این کارها و چیز خوردن اینها را اعاده کند و وضو هم سنت  
 از برای جنب برای چیز خوردن و مکروه است از برای او دست گذاشتن بر بعضی  
 بعضی غیر کتابت او و در کراهت خضاب کردن خلاف است و بهتر تر از آن است ؛  
**فصل دهم** در حیض است و در آن چند بحث است **مبحث اول** بدانکه خون  
 حیض از خلقت انسان است که حق تعالی آنرا بمصلحت های چند افکند مثلا اینکه  
 غذای طفل باشد در شکم و در اطراف آن طفل جمع شود از برای محافظت و سبک

سازمان اسناد و کتابخانه ملی



بیشتر میشود بجهت غذای او بعد از تولد و اغلب اوقات سیاه و کرم و غلیظ و  
وسوزنده میباشد و از طرف چپ میآید و هر چه ممکن است که خون حیض باشد  
و شرایط آن در آن موجود باشد چنانکه بعد میگویم پس باید از آن خون حیض  
دانند و احکام آنرا عمل آورد پس هرگاه سر روز خود ببینند و بعد از آن قطع شود  
پیش از تمام شدن ده روز بان خود ببینند مجموع آنها را حیض حساب میکنند و  
چنین هرگاه ده روز از حیض بگذرد باز خود ببینند بشرایط حیض آن نیز حکم  
میشود باینکه حیض است و شرایط خون حیض آن است که قبل از تمام شدن سه سال  
نباشد و بعد از یاس هم نباشد و حدیاس پنج سال است در غیر قریبی و تمام  
ساعت سال است از برای قریبی و اظهار آن است که زن حامله حیض نمی  
بیند و حکم حیض بودن میشود خصوصاً آنقدر که مدتیام عادت خود می بیند  
و قوی هست که هرگاه بعد از بیست روز عادت مسخر می بیند آن خون حیض  
و این قول قوی دارد و خون حیض از سر روز کمتر میباشد و از ده روز بیشتر  
و هم چنین طهر و پاکی از ده روز کمتر میباشد پس هرگاه ده روز از حیض نگذرد  
خون بهر بیند حیض نیست هر چند بصفت حیض باشد و شرط است در آن  
روز آنکه مثالی باشد و کافی است در تحقق این همین قدر که در هر یک از این  
باب لحظه خون ببیند و هرگاه خون حیض مشتمل شود بخون بکارت پنبه  
بردارد پس اگر آن خون بر پنبه طی قیام پنبه پاک باشد خون بکارت  
است و اگر خون پنبه را فرو گیرد و هر را آلوده کند خون حیض است و بهتر است

آن

سازمان اسناد و کتابخانه ملی

جمهوری اسلامی ایران



که در این حال بدشیت بخوابد و پاها را بالا بگیرد و لحظه صبر کند و بعد از آن پنبه  
را پس و ن آورد و ملا حظ کند **بجهت دینیم** ز ناله که خون می بیند بر سر قفسند  
ذات العاده و محض و مضطرب و مبتدئ ذوات عاده آنست که عاده از برای  
او حاصل شده در خون دیدن و این بر سر قسم است قسم اول آنست که عاده کوه  
است که هر ماه مثلا خود را و لای ماه هفت روز خون بر بیند یا در میان ماه یا در آخر  
ماه و عدد روزها و وقت آنها در همه ماهها مساوی است این را ذات عاده  
و وقتی و عددی گویند قسم دوم آنست که عادت بوقت کرده اما مقدار و او اختلاف  
اشک بهم میرسد مثل اینکه همیشه در اقل ماه خون می بیند اما در بعضی ماهها پنج  
روز می بیند و در بعضی شش روز و در بعضی هفت روز و این را ذات عادت و قی  
میگویند و قسم سیم آن است که عادت بعد کرده اما وقت آن مختلف است مثل  
در ماه هفت روز حیض می بیند اما در بعضی ماهها در اقل ماه می بیند و گاه  
در میان و گاهی در آخر و عادت بد و دفع حاصل میشود پس هرگاه در دو ماه  
بیک طریق بر بیند در ماه سیم بجز دیدن خون باید خود را حاویض دانند اما در  
دو قسم اول پس اشکالی نیست و اما در قسم آخر پس در آن خلافت است که آیا در  
سر نیز سیم بجز دیدن خون خود را حاویض بدانند یا صبر کنند تا سه روز بشود  
و اظهر در نظر حقیر هر چند اینست که خود را حاویض بدانند و احکام حیض  
را عمل بیاورد از آنکه غار و دونه و غیر اینها اما احتیاط آنست که احتیاط  
کند و جمع کند ما بین عمل حیض و استحاضه تا سه روز تمام شود بعد از آن خود را

سازمان اسناد و کتابخانه ملی

جمهوری اسلامی ایران



حایض داند و خون عادت کاهنت پیش میافتد و کاهنت پس میافتد هر  
پنجاه گاه بکر و زیاده و روز یا بیشتر پیش و پس افتد ظاهر آنست که بجز در روز  
خون خود را باید حایض داند و ظاهر آنست که ذات عادت وقتی تنها اند  
حیض مثل مضطرب باشد و حکم آن میاید و اما مبتدئه و آن نیت آنست که تمام  
حیض ندیده است و ظاهر آنست که آن زن بجز در بدن خون خود را حایض  
نمیداند بلکه احتیاط میکند تا سه روز بعد از آن خود را حایض داند و روز  
که در آن چند روزی گرفته است قضا میکند و هم چنین مضطرب یعنی زنی که  
خود را فراموش کرده باشد او نیز مثل مبتدئه است **مبحث سیم** بدانکه مادام  
حیض از اندرون قطع نشده پاک نشد است پس اگر خون از پیشون قطع  
شود واجب است برای او استبراء یعنی پنبه بخورد بر دارد اگر پنبه پاک شود  
آمد غسل میکند و اگر آلوده باشد هر چند بقدر تنگی مکعب باید صبر کند تا پاک  
شود و بهتر آنست که در وقت پنبه برداشتن بایستد بیاض شکم خود  
بد بویان بچسباند و بای چپ خود بر دارد چنانکه سنگ در حال بول  
بر میدارد و بعد از آنکه معلوم شود که خون باقی است پس اگر مبتدئه یا  
یا باشد صبر کند تا پاک شود یا در روزی که آلوده روز تمام شود و پاک  
شد معلوم میشود که هر خون حیض است و اگر آلوده بعد بگذرد و بوی  
آن بعد از این بیان میکنیم و اگر ذات عادت باشد پس آن خونی که زیاده  
باقی بماند سفت است که باز از آن در حکم حیض داند تا ده روز پس اگر



نکند شته همنه آنها حیض بوده است و قضای روزها هر را میکند و اگر  
گذشت معلوم میشود معلوم میشود که نراید بر ایام عادت او استخاضه بوده  
و قضای نماز و روزه آن روزها را باید بکند و الحال میان میکنیم حکم خود را که  
از ده بگذرد پس میکنیم اما نوات عادت هرگاه بعد از عادت خون برینند تا آن  
ده روز بگذرد پس اگر تمیز ندارد یعنی همه پاک ریت و این صفت باشد یا آنکه  
تمیز داشته باشد اما تمیز او موافق عادت باشد یا نباشد که در ایام عادت خون  
که می بیند بصفت حیض باشد و در غیر آن بصفت حیض نباشد پس این زن ایام  
عادت خود را حیض میدانند و در باقی عمل استخاضه میکند و اگر تمیز داشته باشد  
اما مخالف ایام عادت باشد یا نباشد که در ایام عادت بصفت حیض نباشد و در  
غیر آن بصفت حیض باشد پس اگر در میان ایام عادت و ایام تمیز اقل طهر که  
ده روز است گذشتند باشد پس در نیت که آنها را در حیض حساب کند اما  
در ایام تمیز صبر و احتیاط کند تا سه روز بگذرد هم چنانکه در رسیده و مفضل  
گفتیم و هم چنین کند تا آنکه از ده تمیز هم عادت آن بپای او حاصل شود و اگر بعد از  
ایام عادت ده روز نکند شته باشد و ایام تمیز داخل شود پس اگر مجموع ایام عادت  
و ایام تمیز و فاصله میان این دو تا از ده روز تجاوز نکند اظهار است که مجموع  
را حیض میدانند و احتیاط آنست که در ما بعد ایام عادت تا آنقضای ده روز جمع  
کند ما بین عمل حیض و استخاضه و اگر از ده روز تجاوز نکند پس در حیض و نیت ممکن  
نیت که مجموع حیض باشد و اظهر در اینجا اعتبار عادت است و نیت



بر این استخاضه داند و ظاهر آنست که ذات عادت عد دی نیز حد ایام  
 عادت را اعتبار میکند نه تمیز را و اما مستند نه پس آن نیز اگر تمیزی دارد  
 باین معنی که بعضی از آن خونها با بصفت حیض باشد و بعضی نباشد رجوع تمیز  
 میکند بشرط آنکه آنچه بصفت خون حیض است یعنی سیاه و کرم و غلیظ و سرد  
 است کمتر از سرد و نباشد و اگر در هر یک از این سرد و خون بصفت حیض <sup>خون</sup> باشد  
 هر چند مجموع آنچه در این سه روز به بند چنین نباشد کاذب است و بیشتر از  
 ده روز نباشد و خون ضعیف یا کمی که بپسند کمتر از ده روز نباشد و ظاهر آن  
 که در تمیز مستأبخت خون حیض هم کاذب است پس هر چه شبیه تر است <sup>حیض</sup> بخون  
 آنرا خون حیض حساب کند مثلاً هرگاه بعضی خونها سرخ باشد و بعضی زرد سر  
 را حیض حساب کند یا بعضی اسقر و بعضی اسقر را حیض حساب کند و اسقر <sup>تکثیر</sup>  
 مابین زردی و سرخی بلکه جماعتی تفاوت بود اجماع اعتبار کرده اند و اگر  
 بجهت مستند نه تمیزی حاصل نشود اگر چه بفقدان یکی از شرایط مذکور  
 باشد پس آن رجوع میکند بحد عادت خویش آن خود از جانب پدر یا مادر یا  
 دو هرگاه ایشان مشفق باشند بر عادت و معتبر عادت متعارف ایشان است  
 و الا کاهنت که در اقل سن عادت را <sup>خون</sup> کمتر است و بداخت سن که میشود و اگر  
 ندارد یا عادت ایشان معلوم نباشد یا مختلف باشد پس در ایض وقت با  
 که با آنچه در روایات وارد شده بکند و ظاهر روایات در نزحیض آنست  
 که عمل یکی از دو کار بکند یا در هر ماهی هفت روز را حیض حساب کند



یا آنکه در یکماه سه روز بگیرد و در ماهی بگیرد و روز و هم چنین و غفل  
 با قول در نظر حقیر بهتر است و بعضی گفته اند در صورت نبودن غویض آن یا <sup>اختلاف</sup>  
 آنها رجوع بحدوث زمانه که هم سن او باشد میکنند و اگر آنها هم نباشد  
 عمل با مورد مذکور کنند و دلیل آن واضح نیست و اما مضطر بهر آن کسی است  
 که وقت و عدد ظاهر و داخل اموش کرده است و از آن محترمی میکنند پس آن بین  
 اگر تمیزی دارد رجوع تمیز میکند چنانکه بیان کردیم و اگر تمیز ندارد پس یکی از آن  
 دو کار را بکند که در مستند نه ذکر کردیم و بهتر از آن دو کار در قییم است یعنی  
 در هر ماهی صفت روزهای حیض باشد از هر جا که خواهند بگیرد و ظاهر آنست که در  
 که چند بار خون دیده باشد اما هنوز عادت از برای آن معین نشده است هیچ  
 آن بین در حکم مضطر است و اما ذات عادت بیکه وقت حیض را در خاطر دارد  
 اما عدد را فراموش کرده است پس اگر اول وقت را بخاطر دارد مثل اینکه میدانند  
 که اول حیض او اول ماه بوده اما نمیدانند چند روز بود پس اول ماه را اول حیض  
 گیرند و تا سه روز بیقین خود را حیض دانند و اختیار دارند در آنکه از آن دو کار  
 سابق را در مانع بعد سر روز بجا آورد یا بفعفی که در یکماه بهمان سر روزها گفتند  
 و در ماه دیگر هفت روز را هم بر سر روز بپزند یا اینکه در هر ماه چهار روز <sup>یکی</sup>  
 هم بر سر روز بپزند که ماهی هفت روز را حیض شمرده باشد که اول آن هفت  
 اول وقت باشد که در خاطر دارد و اگر آخر وقت در خاطر دارد اما اول  
 نمیدانند مثل اینکه میدانند که همیشه در روز یا در هر یک میزند از حیض اما نمیدانند

سازمان اسناد و کتابخانه ملی



که چند روز حیض میدید پس آن نیز عمل کند یکی از دو کار بود و آنجا باید که  
 ایام را پیش از دو زیان دهم قرار بدهد و اگر وسط عادت را خاطر دارد آنرا  
 وسطی یکی از آن دو کار که گفتیم قرار دهد و این در جای می شود که ممکن شود  
 شدن پس اگر خواطرش باشد که ششم ماه وسط حیض او بود پس این غنیمت  
 که ششم را وسط ده قرار بدهد اما میتواند که وسط سه و هفت قرار بدهد و  
 هم چنین هرگاه داند که ششم و هفتم وسط حیض آن بود این میتواند که آنها را  
 وسط ده قرار بدهد اما وسط سه و هفت نمیتواند قرار داد و هرگاه داند که  
 عدد آن از آن ده کمتر بوده اما نمیداند که چند روز بوده بان هم عمل بهیچ یک  
 از آن دو نشاء است بجهت آنکه این غنیمت در آن ماهی که سر روز باید خود را حایض  
 داند در دست نیاید و احوط در چنین جاها عمل بمقتضای قول شیخ است که در  
 روز از باب احتیاط عمل حیض و استحاضه میکند و در هر وقت که احتمال انقطاع  
 حیض میرود غسل حیض هم بکند و در نیست که بنا را بر اقل نماید بگذاردیم  
 مثلا هرگاه در صورتی مفروضه که در خواطر دارد وسط حیض او ششم و هفتم  
 بود پس قدری متیقن آن است که عادت آن چهار روز بوده است پس خود را  
 از روز پنجم حایض داند و در روز نهم غسل حیض هم نکند و بر این قیاس  
 فرض دیگر و اگر وقتی غنیمتی در خاطر دارد مثل اینکه میداند که روز نهم  
 همیشه حایض بوده است اما نمیداند که اقل حیض او بود یا وسط حیض او بود  
 یا آخر حیض او بود پس اقوی آنست که یکی از دو کار که گفتیم بکند بمقتضای



عمل کند خواهند آورد از جمله سه قرار دهند و خواهند از جمله هفت و ده و  
 عدد را که بایند بان ملحوظ کند مختار است که پیش بینداند یا پس بینداند <sup>بعضی</sup>  
 را پیش بینداند و بعضی را پس بینداند اما ذات هلاکت که وقت دالتره و فراموش  
 کرده اما عدد را میداند پس آن نیز رجوع بهمین میکند با وجود شرایط و هرگاه تمیز  
 او از عدد تفاوت داشته باشد پس ظاهر است که اتمام عدد را اعتبار کند و اگر  
 تمیزی نداشته باشد پس شهود است که عدد را حیض خود قرار میدهند و هر  
 جای که آنان وفقی که عدد را کرده است که خواسته باشد و در نیست که اول  
 وقت بهتر باشد و اینکه کفیم در وقت نیست که عددی که کرده است وفقی آنرا  
 در بین زمانه کرده باشد که آن عدد مساوی نصف آن زمان باشد یا کمتر از  
 نصف مثل اینکه میداند که در هر ماهی در ده روز اول چهار روز حیض میداند  
 یا پنج روز میداند اما اندک در اول دهه بود یا آخر دهه یا اینکه میداند  
 که در نصف اول ماه بود ~~میان~~ اند ده روز حیض میداند اما بیشتر که در کجا  
 آن نصف بود و اما اگر آن نصف آن زمان بیشتر باشد مثل اینکه میداند که در ده روز  
 شش روز عادت او بود اما وقت را معین نمیداند پس چنین زمانه یقین نیم و ششم  
 باید حیض داند و چهار روز دیگر خواهد پیش بینداند و خواهند قدری پیش را  
 و قدری را پس بینداند و هم چنین هرگاه داند که عادت او در ماهی شش روز  
 بود و این را هم میداند که آن هر دو نصف ماه چیزی داخل حیض او نیم  
 چنین زمانه یقین دارد که پانزدهم و شانزدهم ایام حیض او است پس نیمه عدد



بهمان پنج که گفتیم تمام میکنند **مطلب چهارم** در احکام حایضات و حرام  
 بر او نماز و روزه و طواف و مثل کتابت قرآن و رکعت در ساجد و گذاشتن خنجر  
 در آنها و گذر کردن در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر و قرائت سوره های که سجده  
 واجب دارد چنانکه گذشت در جنب اما اگر بخواند یا گوش بدهد بکسی که میخواند  
 اظهار آن است که بر آن سجده کردن لازم است در آن حال بلکه اگر بشنود که کسی میخواند  
 هر چند گوش نداده باشد احوط سجده کردن است و جنب همین حکم را دارد و  
 حرام است مجامعت کردن زن حایض تا پاک شود و اظهار آن است که همین که پاک  
 شود جماع جایز است هر چند غسل نکرده باشد اما مکروه است و بعضی واجب  
 دانسته اند گفتار بر کسی که عالم و عالمه جماع کند با حایض در اول حیض سجدین بار  
 و در وسط آن بنصف دینار و در آخر آن بر یک دینار و در بیان یکتقال طلای نهم  
 سکه دار است بمقتال شرعی و آنچه حرام است جماع کردن در قبل زن حایض  
 و باقی استماعات جایز است و واجب است بر آن قضای دوزه بدو و نماز است  
 که در اوقات نمازها وضو بپوشد و در عقبه بنشیند و بمقدار نماز که خدا بپند  
 و مکروه است از برای او خضاب کردن **مطلب پنجم** در نفاس است و آن <sup>است</sup>  
 که در وقت زاییدن زنان می آید خواه همراه طفل آید و خواه بعد از آن و آنکه  
 پیش از زاییدن می آید نفاس نیست و وقت آنست میان اینکه طفل تمام متولد شده  
 باشد یا تمام نشده سقط شود هر چند معصوم باشد هرگاه علم بهم رسد که  
 آن مضغه مزاده انسان است و مضغه شبیه بیارچه گوشت جایز است و بعضی

سازمان اسناد و کتابخانه ملی

جمهوری اسلامی ایران



غلفه را هم ملحق کرده اند هرگاه علم بهم رسد که آن نیز ماده و مبداء انسان است  
 هر چند بگفتن چهار زن قابل باشد و علقه پارچه خون بسته است و اقل  
 نفاس را حدی در شرح نیست کما هیئت یک لحظه هم میشود و در اکثر بیان  
 خلاف است و تحقیق آن از مشکلات مسائل است و آنچه در نظر حقیر راجح است  
 اینست که اکثر نفاس طامثل اکثر حیض است اما باین معنی که اگر زن ذات مادر  
 باشد ایام عادت خود را که در حیض است انقضاء می نمایند و خود را صاحب نفاس  
 میدانند اگر تمام شدن ایام حیض پاک شد غسل میکند و اگر پاک نشد می نشیند  
 تا ده روز و هرگاه خون در ده روز پاکتر قطع شد معلوم میشود که هر نفاس  
 بود و اگر قطع نشد و از ده گذشت معلوم میشود که زاید بر ایام عادت استخاضه  
 بوده است چنانکه در حیض بیان کردیم و اتمام بدنه و مضطرب پس اگر ایام خون  
 نه بنشیند تا ده روز تمام شود و هر نفاس میسرند خواه قطع شود بر سر ده  
 روز یا از ده تجاوز کند و مثل حیض نیست که مجموع بنشیند یا عادت خویشان یا غیر آن  
 بکند و هرگاه نه در ده روز پاک نشد و از آن لحظه خون بر نشیند و در روز دهم خون  
 مجموع ده روز نفاس بداند بلکه هرگاه در ده روز نشیند و بعد آن خون نشیند تا  
 روز دهم و در روز دهم خون بنشیند باز مجموع ده روز نفاس میدانند  
 و خون که زنان بعد از ده روز می بنشیند آن خون استخاضه است و باید  
 غسل استخاضه بکند چنانکه بعد از این مذکور خواهد شد و اگر آنکه بعد  
 قطع شدن خون نفاس ده روز گذشت باشد که اقل طهارت پس ذات مادر



باید بعبادت خود رجوع کند و ایام عادت خود را حیض داند مگر اینکه ممکن باشد  
که حیض تازه از برای او حاصل شود پس در اینصورت هر چند در ایام عادت  
هم نباشد که او را حیض میدانند و چنین نیست که در غیر عادت خون دیدن بخورد  
و دیدن خون قطع نماز کند بلکه تا سه روز احتیاط عبادت بکند و بعد از آن خون  
را حیض داند و هرگاه بعد از ایام نفاس مستمر لدم باشد یعنی خون مستمر  
می بیند پس احکام آن چنان است که در مسائل حیض کفیم و اما احکام نفاس  
پس آن مثل احکام حیض است در واجبات و حریمات و مکروهات و فروع که ذکر  
کرده اند همان است که قلیل نفاس هر گاه نداده بخلاف حیض و در اکثر نفاس  
خلاف است و در اکثر حیض خلاف نیست و در اینکه در حیض کما فی رجوع عبادت  
خویشان و بختی و غیر آن میشود بخلاف نفاس و دیگر اقل ظاهر در مابین دو حیض  
باید فاصله نباشد اما مابین دو نفاس شرط نیست پس هرگاه طفلی متولد شود  
و خونی بر بیند و پاک شود و بعد از آن چند روز دیگر طفلی دیگر متولد شود  
و خونی بر بیند هر یک از اینها نفاس علیحدت است **مطلب چهارم** در استحاضه  
است خون استحاضه غالباً سرد و نازک است و هر خونی که معلوم نشود که آن  
دقت یا زحنی بهم رسیده باشد و ممکن باشد که خود حیض باشد یا نفاس  
یا سبب استغای شرایط آنها استحاضه است و استحاضه بر سه قسم است قلیله  
و کثیره و متوسطة و معلوم میشود این اشخاص با اینکه زن پنبه بخورد بر مایه اگر  
خون بر پنبه نرسد و پنبه را شوی باغ کند و آن را از آن پس بدن آید و بکهنه

سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
دولت

جمهوری اسلامی ایران



و البته برونند آن کثیر است و اگر پنبه را فرود کثیر و سودا خ کند اما از پشت  
 پنبه روان نشود آن متوسطه است و اگر پنبه را سودا خ نکند هر چند قدش  
 در آن فرو رفته باشد آن قلیله است اما قلیله هر حکم آن اینست که از برای  
 هر نمازی وضو میسازد و بر آن غسل نیت و اما متوسطه بر آن نیز از برای  
 هر نمازی وضو میسازد و یک غسل هم بر آن واجب است بعلای و غسل  
 و اما کثیر بر آن سه غسل میکند یکی از برای صبح و یکی از برای ظهر و عصر  
 و آنها را با هم میکند و یکی از برای مغرب و آنها را نیز با هم میکند و بدانکه  
 زن مستحاضه باستحاضه کثیر هرگاه بعد غسل جمع استحاضه اش قلیله شود و یکی  
 غسل نیت از برای ظهرین و عشاءین و هرگاه بعد از ظهرین استحاضه اش قلیله  
 شود دیگر بر آن غسل نیت از برای عشاءین و هم چنین در سایر اقسام مثلا  
 هرگاه زن مستحاضه باستحاضه قلیله بعد از نماز صبح کثیر با و در وقت عصر  
 یک لحظه باشد باید از برای ظهرین غسل بکند و از برای عشاءین و هم چنین در  
 سایر اقسام عرض و نیت که این صفت قلّه و کثرت و نقطه متصل باوقات نمازها با  
 بلکه همان مجزیه مسمی که حاصل شد کافی است در نیت حکم و هم چنین در وضو  
 برای قلیله مثلا اگر کسی در طلوع آفتاب استحاضه قلیله بیند بقدر آنکه و دیگر  
 پاک شود تا ظهر و حدّش دیگر از آن سرزند باید از برای ظهر و وضو سازد  
 و اگر بعد از آن دیگر خیزد بیاید از برای عصر وضو و اگر بقیست و اگر  
 کفیم در کثیر سه غسل بکند در وضو نیز بود که جمع کند مابین ظهرین و عشاءین





و این را برای آسان کردن کار است و اگر نه جایز است که از برای نمازی  
غسل بکند و نمازها را از هم جدا بکند بلکه بعضی دعوای اجماع بر استحباب  
این کرده اند و واجب است بر من مستحاضه که در وقت هر نمازی پیشه بخورد  
را تغین بدهد و هم چنین کهنه را و جمعی واجب دانسته اند که ظاهر فرج را  
هم بشوید اگر آلوده شده باشد و تمام این مطلب در لباس و صلی مذکور خواهد شد  
سند ان شاء الله تعالی **فصل سیم** در غسلهای ستفی است و در آن دو مطلب است  
**مطلب اول** در اقسام آن بدانکه غسلهای واجبی که مذکور شد سنت است  
کردن آنها بجهت حصول سبب هر چند و تقوی عبادت مشروط بان داخل شده  
باشد و سنت است کردن آنها ان برای هر امری ستفی که مشروط باشد صحت  
آن بطهارت مثل نماز سنت یا طواف سنت یا مسکن کتابت قرآن ستفی یا مشروط  
باشد کمال آن بطهارت مثل تلاوت قرآن و دخول مساجد و غیر اینها ان  
از آنچه کد سنت در وضو بلکه مطلق غسل کردن در هر وقت سنت هر چند  
سببی از اسباب متقدمه بعمل بیاید باشد و هم چنین سنت است غسل در روزه  
جمعه و بسیار تاکید دارد و وقت آن از طلوع صبح است تا ظهر و اگر تا ظهر  
نکرده باشد اما هنوز نماز جمعه را ظهر یا نکرده است در غسل نیت ادا و قضا  
هیچ مانع نکند و اگر نماز را کرده است و هنوز غسل نکرده است او جزو آنست  
و قضا بکند و هر چه غسل را نکرده است بکند افضل است و هرگاه غسل در وقت  
جمعه فوت بشود در روز شنبه قضا می کند و ظاهر آن است که در قضا



بخیر است مابین بعد ظهر و روز شبیه و در وقت که بعد از ظهر افضل  
 باشد بجهت سه مرتبه بخیر و جمعی کثیری مستحب دانسته اند قضا را در شب شبیه  
 نبین با وجود مظنه امکان در روز شبیه و این حکم خالی از اشکال نیست و کسی که  
 در روز پنجشنبه بپوشد که در روز جمعه آب نایاب شود از برای او تقدیر  
 غسل در روز پنجشنبه جایز است بلکه اختصاص بخوف کی آب نداده این کم  
 ترند که فوت شود از آن در روز جمعه روز پنجشنبه میتوان ذکر و بعضی سنی  
 هم ملحق کرده اند بروز پنجشنبه و محل بآن باکی نیست و هرگاه اتفاق افتد که در  
 چنین صورتها در روز جمعه غسل مقدور شود سنت است که غسل را اعماد مکتد  
 و از جمله غسلهای سنتی غسل عید فطر و عید قربان است و وقت آن بعد از  
 طلوع صبح است تا وقتی که نماز عید را میکند و در وقت که تا آخر روز هم  
 توان کرد و غسل شب عید فطر و بهتر است که مقدار غروب آفتاب بکند  
 و غسل روز عرفه که نهم ذی حجه است و در وقت که هشتم آن است و در روز  
 غدیر که هجدهم آن است و روز مباحله که بیست و چهارم آن است و غسل روز  
 سواد بنی که هفدهم شهر ربیع الاقل است و غسل بعد از حوالا در آن که بیست  
 و پنجم ذی قعدة است و روز بیست و هفتم رجب است و شب نیمه آن و در روز  
 نوزدهم که تحویل آفتاب به برج حمل میشود و شب نیمه شعبان و شبهای طاق  
 ماه مبارک رمضان خصوصاً شب اول و شب نیمه آن و شب هفدهم و نوزدهم و شب  
 و یکم و بیست و نهم و در آن دو غسل وارد است در اول شب و آخر شب و غسل



نماز کسوف و خسوف هرگاه عیان باشد از آن کس که باشد و قرص هلال تمام گرفته  
 باشد و غسل از برای احرام و از برای طواف و بعضی از افعال حج که در مقام  
 خود ملکی خواهد شد و غسل توکل بر کفر و فسق یعنی کناه کبیره و غسل زیارت  
 بغیر خود و ائمه و غسل دخول مکه و کعبه و حرم و مسجد الحرام و مدینه و مسجد  
 بغیر خود و از برای کسی که عید را برود بدین سبب که او را بداند که عید است  
 بعد از سر رفتن و از برای کشتن و زرع یعنی کس با سر و سنت است غسل مولود یعنی  
 غسل دادن طفل که تا آن متولد میشود و غسل نماز حاجت و استقار و طلب  
 باران و بدانکه هر غسل که سنت است از برای وقت در آن وقت باید کرد و آنچه  
 از برای دخول مکان نیست باید پیش از داخل شدن در آن مکان کرد و آنچه از برای  
 طهارت مثل زیارت و نماز و مسال آن باید قبل از آن کرد بغیر توبه و تماشای  
 دار کینه و کشتن کس با سر که بعد باید کرد و آنچه را که از برای فعل میکند اگر  
 قبل از کردن فعل مدتی حاصل شود اعاده کند غسل را و آنچه از برای زمان است  
 مثل غسل روز جمعه و عید و مثل آن همانکه در غسل کافی است و بسبب  
 اعاده در کار نیست **مطلب دهم** هرگاه بر مکلف چند غسل جمع شود یا سنت  
 که همه آنها واجب است یا همه سنت است یا بعضی از آنها واجب است و بعضی  
 پس اگر همه آنها واجب باشند پس اگر در میان آنها غسل جنابت باشد پس اگر  
 این غسل بکند و بقیه آنها را بکند یا نه از هر و ظاهر و ضموم ساقط است  
 و اگر بقیه غسل جنابت آنها را بکند آن نیز مجزئ است از هر مگر آنکه در وقت قصد کند



که این غسل از برای جنابت آنهاست و میخواهم غسلهای دیگر را بعد از این  
 بکنم که در این صورت آنکه مخیری بودن او از هر اشکال است و احوط آنست که  
 بجهت آنها اعمیقه غسل و وضو را بجا نینماید و اگر غیر غسل جنابت را نیت  
 بکند مثل حیض یا منی متبت پس احوط بلکه اظهر آنست که آن غسل بجز غسل  
 جنابت نیست بلکه مخیری از همان چیز نیست که قصد کرده و اگر در جمله غسلها که  
 بر آن نیت غسل جنابت باشد پس احوط بلکه اظهر در نظر حقیر آنست که اگر  
 بیک غسل قصدی را بکند **کافه** آنست اما اگر قصد بعضی بکند از غیر مخیری نیست  
 و اگر آن غسلها مستت باشد پس اظهر آنست که اگر هر دو قصد کند و بیک غسل بکند  
 کافه آنست و اگر بعضی را قصد بکند غسل مخصوص همان است که قصد کرده و قصد  
 اجمالی کافه آنست یعنی همان قدر که قصد کند که هر چه امر میز مستحب باشد بر وی غسل  
 میکنم از برای او کافه آنست هر چند بتفصیل تند کران باشد مثل اینکه روز جمعه  
 و میخواهد زیارت تم بکند اما مستدکر این نیست که روزی با صد مرتبه یا امر میز  
 مکان شریف هم خواهم شد و غسل اینها اما حال او اینست که اگر بداند و متذکر  
 باشد آنها را نیز قصد خواهد کرد و اگر بعضی از غسلها واجب و بعضی مستت  
 باشد اقوی در نزد محققین نیز در اینجا اینست که اگر هر دو قصد کند بیک غسل کافه  
 و اگر بعضی را قصد بکند مخصوص همان بعضی است مگر آنکه آن بعضی غسل جنابت  
 باشد که ظاهر آن مخیری نیست از غیر **فصل چهارم** در کیفیت غسل **مستت**  
 چند مطلب است **مطلب اول** بدانکه واجب در غسل با نیت آن بخودی خود

غسل

هم



در حال اختیار اما هرگاه مضطر باشد و عاجز باشد دیگری میتواند از فضل  
بدهند و واجب است در آن نیت مفاد اول آن و معنی نیت و کیفیت آن  
از آنچه در وضو گفتیم معلوم میشود و واجب است که ابتدا کند شستن <sup>بعد از</sup>  
نصف بدن طرف راست را بشوید و بعد از آن نصف طرف چپ را و کردن هر <sup>حد</sup>  
اظهر آنست که با سر شسته شود اما احوط آنست که آنرا با سر بشوید و بعد از آن  
نصف او را که در طرف راست است با طرف راست بشوید و نصف دیگر را با <sup>طرف</sup>  
چپ و ناف و عودین را با هر طرف که بشوید <sup>است</sup> و احوط آنست که <sup>هر یک</sup>  
از دو طرف بشوید یا نصف هر یک با هر <sup>است</sup> از طرف که در سمت راست بشوید و  
بقی در میان اجزای اعضا نیست اما بهتر آنست که آب را از بالا بریزند  
و بشوید تا پائین و اگر نه بر پایها را مثلا پیش از آنکه شستنها بشوید صحیح است  
و باید که مستمائی شستن بعمل آید یعنی آب را از هر جایی بجز دیگر جاری نکند  
و هرگاه مثل روغن مالی بکند کافیه است و واجب است که هر جای که آب بر نرسد  
با و برساند مثل بنج مویط و بنج گوش و ناف و زیر پستان زنان و زیر بغلها  
و چینهای که در بدنهای آدمی چاق میباشد و آنچه غایبان است از  
زیر ناخنها و شستن خود مو واجب نیست و هرگاه جسمی که حایل باشد  
آب باشد در بدن او واجب باشد مثل موم یا گل یا چوبک بسیار غلیظی <sup>بشد</sup>  
که مانع آب باشد از رسیدن آنجا <sup>است</sup> حایف نمی زند و واجب نیست شستن  
بواطن مثل تنی پنه و دهن و چشم و سوراخ گوش مگر آنقدر که از وی نمایا



و سوراخهای گوش و بینی بجهت حلقه و گوشه می کنند اگر چیزی در آنها  
 هست حرکت بدهند تا آب در سوراخ برسد و اگر در آنها چیزی نیست پس اگر  
 سوراخ چنان تنگ و بزم آمده است که اندرون آن پیدا نیست شستن اندرون  
 آن واجب نیست و اگر اندرون نمایان است آنرا بشوید و هرگاه در میان آب  
 ایستاده غسل میکند پاها را بیرون بیاورد و آب بر آنها بریزد یعنی هر یک از پاها را  
 با نظری که در سمت او است بشوید و ظاهر اینست که هرگاه نصف بدن شست  
 تا انجایی که پا در میان آب **و آن بایه مانده** و بیرون بیاورد و بقیه غسل  
 در آب فرو برد کافی است بلکه هرگاه سر را بشوید و بعد از آن طرف راست  
 با بغل و بر و بعد از آن طرف چپ بدن را فرو برد هم کافی است اما آب در شستن  
 و شستن بهتر است **مطلب دهم** جایز است که در وضو این غسل ترتیبی نیست میکند  
 و بین دفعه در آب فرو رود و این غسل با آن تمام می کنند و اگر داند که سینه  
 صوابا امثال آن نمیشوند در زیر آب دستمال اند تا آب برسد و هرگاه بخت  
 غسل داخل آب شود هر عضو یک آب باورد سید و دیگر احتیاج آب و سیدن  
 دیگر ندارد مثل آنکه کسی در نهی یا حوضی که کل داشته باشد غسل کند پس  
 آنرا که تمام بدن او را فرو گیرد پای و بکل فرو رود باقی نیست و تمام شدن غسل  
 بفر گرفتن آب تمام بدن حاصل میشود و دیگر پس و آن آب داخل غسل نیست  
 و ظاهر روایات اینست که آن بیرون آب بداخل فرو رود پس اگر کسی در آب  
 آب باشد و بقیه غسل بکند و خود را حرکت بدهد اتفاقا کردن باین مشکل است



هر چند حکم بطلان کردن از هم مشکل است در صورتی که فرود رفتن در آب یا  
 صادق نیاید اما مثل بیکان حوض یا خانه حمام که ساق یا کمر یا پیر آب  
 دارند از اینجا بقصد غسل در حوض یا خانه فرود و در ظاهر اشکالی ندارد  
 و اما هرگاه در میان حوض یا خانه ایستاده باشد و تا کمر یا پیر آب باشد  
 و غرض ورود آب و پاره انداختن جدا کند که آب بکف پای او برسد اینهم خالی  
 از اشکال نیست بجهت اینکه این صورت از احادیث ظاهر نیست بلکه در چنین صورت  
 آن محض غسل که سابق گفتیم که بعد از نشستن سر هر یک از طرفین را از آب در آورند  
 و فرود بکنند غسل بهر انت و اما هرگاه بعد از غسل از تمامی معلوم شود  
 که چیزی از بدن آن آب نگرفته غسل را اعاده کند و در باران نشستن و نوازش  
 و آب شستن غسل از تمامی بصورت است اما غسل تنهایی مانع ندارد مثل اینکه در  
 زیر باران نیت غسل کند و باران که بر سر میریزد دست بمالد و سر بکشد  
 و آب بمالد و بعد از آن طرف راست را و بعد از آن طرف چپ را و ظاهر  
 اینست که غسل از تمامی در هر غلغله ای واجب و مستحبی جایز باشد هر چند  
 که در بسیار مکانها حدیثی نیست **مطلب نهم** باید که آب غسل با طهارت  
 و پاک باشد و آب مضاف باشد مثل کلاب و غیر آن بلکه آب حقیقی باشد و ظاهر  
 آنست که بدن باید پاک باشد و در راه بدن نجس باشد غسل صحیح نیست بلکه  
 غسل از تمامی در آب جاری یا کمر بکشد و نجاست بمجروح خود در آب نایل  
 هم حکم بصحت مشکل است و ظاهر اینست که اگر از نجاست از هر ضروی قبل از

یا



شستن آن عضو کافه باشد و واجب نیست که جمیع اعضا را قبل از غسل تطهیر  
 کند **فصل پنجم** در آداب و سنتها و غسل است و بدان دو مطلب است  
**مطلب اول** سنت است از برای مردی که منی از بجای او آمده است براه کردن  
 یعنی سعی کند که مجرای منی را پاک کند از منی با نیکه بولد کند او را و بعد از آن  
 بدست مالیدن مجرای بول بقیه بول را هم پیرون آورد و بهتر این اینست  
 اینست که اول سه مرتبه تخفیف کند و بعد از آن دست بمالد از منی سوراخ مقعد  
 بقوت تا پنج ذکر سه مرتبه و بعد از آن از پنج ذکر دست بمالد تا سه مرتبه آن  
 سه مرتبه بعد از آن سه ذکر و سه مرتبه پیش از و بهتر این صورتها اینست  
 که آنکست بنشیند بر پشت زانها بکند و آنکست میایستد رانها را در دست مقعد و  
 بیاورد تا آنچه تری که در پنج ذکر است که در میان تخمهاست هم داخل اصل  
 ذکر شود و هم چنین اصل ذکر را تا هم چنین بکند تا سه مرتبه ذکر و تاکید بسیار  
 در استبراء است و فائده آن اینست که دیگر بعد از آن اگر تری ظاهر شود که  
 معلوم نباشد که چه چیز است غسل و وضوئی آن شکسته نشود پس اگر بول  
 و استبراء هر دو بکند و بعد از آن تری ظاهر شود و معلوم نباشد که حق است یا  
 یا بول یا مدی یا غیر آن پس بر آن نه غسل واجب است و نه وضو و نه شستن آن  
 و اما اگر هیچ کدام نکرده باشد و بعد از آن چنین تری ظاهر شود این منی را باید  
 را اعاده کند و آن تری را هم بشوید و هر چه با دست بکشد استنجس است و اگر  
 کرده و اگر استبراء کرده و بول نکرده پس اگر مبتلا نیست که بول کند و نکرده آن منی



و اگر خود زن بپوشد آنرا باید با غسل را احاده کنند خواه مخلوط باشد بجزئی و یا خالصا احادیث و در صورت اشتباه در این باب سنتی است

نیز باید غسل را احاده کند و تری را بشوید و اگر بپوشد و نیامد و ممکن نبود که بول کند در ستر خلافت است و ظاهر در نظر فقیر آنست که این هم مثل باقی است و در صورتیکه غسل نکند میشود از آن نماز یکبار قبل از آمدن این تری کرده صحیح است و احاده نداند و اینها که گفتیم همه در صورتی است که آن تری مستبته الحال باشد اما اگر دایم که آن تری منی یا بول است یا مذی است پس باید بحکم آن عمل کنیم هر چند بول و استبراء شده و اشکال در صورتیکه بول و استبراء نکرده غسل کند و بعد از آن ملاحظه دست بانی کند و از آن مذی بیاند یا مذی بیاید یا بول کند و احتمال اینهم باشد که الوده کی از منی در مجرای باشد که بان مخلوط شده باشد و حکم صریحا از کلام فقها بر نیاید و بلا حظه احادیث احتیاط از اینهم بکنند بهتر خواهند بود و بعضی از برای زنان هم بول و استبراء داشتند و استبراء و اما آن احکام که در استبراء مرد گفتیم در اینجا جای نیست و هر تری که از زن ظاهر شود و مستبته باشد پس هیچ ضرری ندارد و در هیچ حال و طریق استبرائی زن آنست که بانگشتان خود را بنوعی خارج از هر دو طرف بقوت مخرج را بپوشاند و هرگاه منی که در مجرای زن بوده بعد از غسل از هم بیرون آید بر آن غسل نیست **مطلب نهم** سنت است که در وقت غسل بپوشد بپوشد و دستها را تا بند دست سه مرتبه بشوید و بعضی تا مرفق سنت دانند و این بهتر است و مضمضه و استنساخ بکند و ظاهر اینست که در اینها تفاوت در غسل است و تری نباشد و سنت است که در غسل تری تری دست بپوشد

سازمان اسناد و کتابخانه ملی

جمهوری اسلامی ایران



بمالد و آب را بدست ببرد و برساند و بجایهای که آب با آنها میرسد بآن بمالد  
 در دست مالیدن آنها بکند مثل موی تنک و چین بدن و سنت است شستن  
 موی و دعا خواندن با نوحه و بعد شده است در آلتای غسل و بعد از فراغ و اینکه غسل  
میک صاع باشد و صاع چهارصد است و بیان آن گذشت و مکررات غسل آوردن  
و مکررات بهیچ یک از دو معنی که در وضو گذشت در اینجا واجب نیست بلکه سنت است  
 هر یک از آن قضایا سه مرتبه بشوید و مکرر است که کسی مکن او کند یا بفرغی که آب  
 بدست او بدهند و او بدن بریند و غسل کردن بآب که در کتاب کرم شده باشد  
**فائده** هرگاه کسی در آلتای غسل از او حدیث اصغری سر بنزد پس در آن خلاف عظیم  
 است و اشکال بسیار است و احوط آنست که غسل را تمام کند و اماده کند و وضو  
 هم بنماید و در وقت که اگر تمام نکند هم ضرر ندارد اشتراط باشد بلکه قصد کند بطلان  
 او را و از سر گیرد و وضو هم بنماید و ظاهر اینست که این گفتگو در غسل از نماز هم  
 جاری میشود بجهت آنکه پیش گفتیم که هر چیزی از بدن که آب گرفت غسل او بعمل  
 آید است و چنان است که بعضی گفته اند که تا تمام بدن بآب فرو نرود هیچ چیزی  
 از غسل نیامده است **باب پنجم** در تیمم است و در آن چند فصل است **فصل اول**  
 در اقسام تیمم است بدانکه چون تمام تیمم بدل است اضطرابی که جناب اقدس الهی  
 از برای رفع مشقت و حرج قرار داده که در جائه که آب نباشد یا در استعمال  
 مشقتی باشد اکتفا بان جایز است پس از برای هر چیزی که وضو در آن باشد  
 مثل نماز و طواف و سکنه کتابت قرآن و دخول مساجد و قرائت عزائم و اینها



وغسل

و میتر نشود وضو یا غسل پس تیمم واجب خواهد بود و آن سبب مباح شدن آنها  
 میشود و هم چنین گاهی واجب میشود بنزد و سببه نذر و علاو بر آنچه  
 گذشت واجب میشود بر کسی که در مسجد الحرام یا مسجد رسول خوابیده باشد و محتمل  
 شود پس تیمم کند از برای پیریدن آمده مکرر و صورتی که ممکن شود غسل بدو  
 اینکه نجاست بمسجد برسد و این فرض نادر است و هم چنین هر چیزی که سنت باشد از  
 برای آن وضو یا غسل از اموری که پیش از آن کویم سنت است تیمم از برای آنها و  
 و علاو بر آنها سنت است تیمم از برای خوابیدن با وجود آب ختم بغیر رخت خواب  
 هر چند ممکن باشد از برای او خالکین و تیمم از برای نماز نیت هر چند آب منبر باشد  
 و هم چنین مسجد بد کردن تیمم از برای هر نمازی **فصل دهم** در اسباب تیمم  
 عدم تمکن از آب وضو میشود و در آن چند مطلب است **مطلب اول** از جمله اسباب  
 تیمم نیافتن آبست بقدر وضو یا غسل و اگر قلیل آبی داشته باشد و باقی  
 ممکن باشد قدر کلا بپزد و نک و بویا عرق یا مثل آن داخل کند که کفایت کند  
 و آن آب را طلاق در نهد و باز در عرف از آب گویند باید که داخل کند و با  
 وضو یا غسل اجل آورد و اگر بقدری وضو داشته باشد یا بقدر غسل هر دو  
 بر او واجب باشد مثل اینکه در غیر غسل نجاست باشد احوط آن است که غسل کند  
 و در هوض وضو تیمم کند و اگر نجاستی در بدن او باشد که لازم باشد ازاله  
 آن یا آن نجاست در جامه مانده باشد **مطلب دوم** جامه را از خود دور کند بجهت  
 سرها یا غیر آن از آن نجاست مقدم دارد و در هوض وضو یا غسل تیمم کند



مگر آنکه چیزی که با و تیمم توان کرد بهم نرسد در این صورت با آب وضو یا غسل بجا  
آورد و با نجاست نماز کند و کسیکه آب ندارد یا اینست که یقین دارد که تا وقت  
نماز بله است آب بجهت او میسر نمی شود و یا اینست که یقین دارد که آب در وقت <sup>میشود</sup> پیشتر  
و نماز را در وقت میتوان کرد پس در صورت اقل بر آن طلب آب و تخصیص آن لازم نیست  
و در صورت ثانیه صبر و انتظار ضرر داشت هم چنین هرگاه مظنه حصول آب دارد  
هم باید طلب کند تا گمان او بقاء است و اما در صورتی که گمان او نیست که در وقت  
میسر نمی شود یا اینکه از طرفین مساویند و احقاً حصول و عدم حصول آب در  
در نزد او مساویست پس این شخص باید بداند بین هوا که کون و درخت و سنگ که  
نباشد بقدر دور و تین پس تاب از چهار طرف تخصیص کند و اگر زمین نا هوا راست باشد  
یکتر پس تاب از چهار جانب تخصیص کند و اگر از دریا در نزد او باشد و بهم ضرب باشد  
طلب از آن ساقط است و این وجود طلب در وقت نیست که وقت وسعت داشته  
باشد و اگر وقت تنگ باشد مثل اینکه پیش از طلوع افتاب از خواب برخیزد وقت  
وفا نکند تیمم کند و نماز کند و هم چنین هر چند آب موجود باشد اما وقت بقدری  
کم وضو یا غسل بجا آورد بان تیمم و اگر کاملاً هلی کند و بطلب آب نرسد تا وقت  
تنگ شود مشهور است که کتاه کار است باید تیمم کند و نماز کند و اعاده آن  
نیست و احوط آن است که نماز را اعاده کند و هرگاه آب موجود باشد و او  
کند تا وقت و وفا نکند بوضو یا غسل و ادای نماز در وقت هر چند بقدر <sup>کوت</sup>  
آن باشد آن نیز تیمم کند و نماز را در وقت بکند و احوط آنست که اعاده آن نکند



و اعاده در این صورت این و صورت هر وقت نکند که در مسئله اشکال قوی  
 هست **مطلب نهم** ان جمله اسباب متمم نیست که خود را با ب غنی نمایند بنابر عبارت  
 زمین کپه بودن یا سبیل نکه آب در چاه است و بند و دیوئی ندارد که آب بیرون  
 ساورد یا آب را میفر و شند و قیمت ندارد که بکشد یا آن در دیوار رند میترسند  
 خواه از جان خود بترسند یا از مال یا از تعرض خود و خوف زیاده از جمله عذر ها  
 هر چند که از امور مذکور نباشد مثل کسانی که از رفتن بقرستان میترسند یا از خاشاک  
 تار یک میترسند و هم چنین هرگاه از سرما میترسند و شاق باشد بران محمل آن هر چند  
 اعیان باشند از آن رسیدن و هرگاه ممکن باشد آنرا کردن چاه یا آب از چاه بیرون  
 آوردن به چنان که باشد صحت اینکه جانم خود را بچاه بیاورند و بعد از آنکه ترشند  
 بیرون آورد و بپاشند باید که تحصیل آب بکنند و هم چنین واجب است کرم کردن  
 هرگاه از سرما میترسند و واجب است خریدن آن از برای کسیکه ممکن باشد خریدن  
 او و ضرری بآن نرسد و در آن قیمت هر چند باضعاف مضاعف قیمت آن باشد  
 و اما اگر ضرر بران میترسد یا بفرجه که بجهت قوت خود و عیال خود و لباس ضرر دتیر  
 و عطل شود پس بران واجب نیست خریدن خواه ضرر در حال آن باشد یا آن برگ  
 بعد از این هرگاه امید به رسیدن چیزی دیگر از برای او باشد که کفایت او  
 کند و هم چنین واجب است خریدن بند و دیو و امثال آن هرگاه موقوف باشد  
 تحصیل آب بر آن و هم چنین خریدن چیز دیگر از برای او باشد که کفایت او  
 آب را بآن بخشد واجب است قبول کند بلکه اگر قیمت آب آن بخشد و بیشتر شود خریدن



هم واجب است قبول آن **مطلب ششم** از جمله عذرها از او مرض است که  
 بتسند با وجود آن مرض از استعمال آب خواه از سردن بتسند یا از سخن شدن  
 از او طول کشیدن آن و هم چنین هرگاه از او نداده اما میترسند بهم رسانند و چنین  
 دقت و احتیاط در جایی که چهره بیشتر نیست و معیار آن حصول مشقت و ضرر و تعب  
 است که در عبادت محتمل آن بسیار مناف است نه مجتهد اسم مرض و از آن بجهت آنکه بسیار  
 از او هست که استعمال آب بآن ضرر نداده و مظنه ضرر کافی است بلکه احتمال  
 هم کافی است و چنانچه که تسند از استعمال آب باید بچشم کند خواه همگذاخورد و جنب  
 کرده باشد یا به اختیار جنب شده باشد و بعضی قائلند اند بوجوب غسل بر کسی که  
 همدا جنب شده باشد هر چند تسند از تلف و این قول ضعیف است و کسی که دانند که آب  
 بدست او نمیا بد جایی است جماع کردن از برای او بلکه هر چند تسند تسند  
 باشد جایز است جماع کردن و خوف ترکیدن دنت و خون آمدن هم از جمله عذرها  
 بلکه شین را هم از اسباب تنیم گرفته اند و آن اینست که پونت بدن زنجیر شود و بدن  
 میشود و کاهی پونت میشود و کاهنت که منتهی میشود بتسکیدن پونت و دعوای  
 اجماع نیز بر این کرده اند و بعضی مردم از اندام جهاالت و دعوای صلاح در چنین اوقات  
 وضو یا غسل بجل میاورند و نماز ایشان صوریته ندارد پس اگر کسی در بعضی احوال  
 مثل خوف تسکیدن دنت و امثال آن وضو یا غسل کند بآن اکتفا میکند  
 و بچشم هم بکند و از جمله عذرهاست تشنگی و خوف تشنگی شدن که محتمل از اسباب  
 باشد پس در این صورت آب را نگاه دارد و بچشم کند و خوف تشنگی بر او می افتد



بلکه چاروای که همراه دارد حکم آنکه حیوانی باشد که از ذبح آن ضرری لازم نیاید  
و تخصیص مال نشود که در این صورت جمعی بخوبی نگرفته اند **مطلب چهارم** هرگاه کسی  
لباز برای و میترسود و برف باشد اگر تواند شل آب کوبد برف یا مالید برف  
مجددی که آب نماند روان شود و معنی شستن بعل آید بآن وضو یا غسل بعل آورد  
و این اگر مقدور نشود بجا آن یا غیر آن از آنچه بعد خواهیم گفت بتمم کند و اگر نه آب و نه  
و نه خاک و نه غبار و نه کل و نه سنگ هیچ کدام نباشد ظاهر آنست که طهارت را از او  
ساقط است و احوط آن است که برف بتمم کند مثل خاک و اگر با وجود تیمم برف  
را بر اعضا وضو یا غسل هم بمالد کمال احیاط کرده و خواهد بود و بعد از آن میترسند  
وضو یا غسل یا تیمم صحیح نماند اعاده کند **فصل** در کیفیت تیمم است و در  
چند مطلب است **مطلب اول** و اجابت که در اقل نیت کند و قصد کند که تیمم میکنم  
بدل از وضو یا بدل از غسل آن برای مباح شدن نماند یا هر چه از برای او تیمم میکند  
واجب قرینه الی الله و حقیقت نیت و تفصیل و احکام آن همان است که در وضو  
گذشت و نیت رفع حدث در کما نیت بجهت آنکه بتمم رفع حدث بآلزم نمیکند بلی  
اگر منظورش رفع حدث باشد تا وفق که استعمال آب میسر شود یا ناقضی بهم نرسد  
مانعی ندارد و نیت باید مقارن دست زدن بر خاک باشد و بعد از نیت کف در آنها  
با هم بر خاک بزنند و کذا استن دست بر خاک کف نیت هر چند بقوت بگذارد  
و تمام کف هر دو دستها را بر پیشانی تا بطرف راست و چپ و چپین کرد و طرف  
پیشانی است که منتهی میشود یکی آنها بمالد و بعضی سر را بر و هار هم واجب دانسته اند



و در لی بران ندیده ام و داخل کردن آنها احوط است و بعد از آن بکشد دست چپ  
 تمام پست دست راست را از بند دست تا سر انگشتان بمالد و بعد از آن بکشد  
 دست راست تمام پست دست چپ را و احوط آن است که تمام کف هر دو دست بتمام  
 پستانه و چینین برسند و هم چنین تمام کف دست چپ بتمام پست دست راست و تمام  
 کف دست راست بتمام پست دست چپ اما اینکه هر چن از اجزای کف بجز کف از اجزای  
 رو پست دستها برسد ضرر نیست و باید قدما از سوی سر داخل کند از باب مقلد  
 که خاطر جمع مع پستانه بعمل آمده باشد و هم چنین قلیلی از بالای بند دست داخل  
 کند و باید که مسح بکشد دست چپ آید و پست دست نیشو آن مسح کرد و مکرر در جا  
 اضطراب و اگر دستهای او هر دو بریده باشند مسح دستها ساقط است و بانواع  
 خود رو را مسح کند و اگر انهم بیشتر نباشد نایب بگیرد چنانکه خواهیم گفت و اگر یکدست  
 او قطع شده باشد بان دست رو را مسح کند و پست دست را بند را مسح کند و دستها را  
 بان نایب بگیرد و اگر بیشتر شود بخاک بمالد و اگر یکدست او قطع شده باشد بان دست  
 رو را مسح کند و پست زایل این دست را بر پست اندست بمالد یا نایب بگیرد و اگر بیشتر  
 شود بخاک بمالد و اگر بعضی دست را بریده باشند با مسح کند و اظهار آن است که  
 واجب است هر که چیزی از خاک بدست او بچسبد که بان مسح کند و هر گاه هیچ چیز  
 بچسبد دفعه دیگر دست بر خاک نهد **مطلب پنجم** مسح است که در تمام بدن  
 غسل یک مرتبه و یکبار دستها را بر خاک برند از برای پست دستها و بعد از آن  
 وضو بمان دفعه اکتفا کند و اظهار در حقیر آن است که فرض بر بیان غسل پست

وضو

سازمان اسناد و کتابخانه ملی

جمهوری اسلامی ایران



و باید وضو در هر دو کلاه است اما در مرتبه زدن سنت است خصوصاً آن برای  
 غسل و نهایت احتیاط آن است که بدل وضو یا غسل هر کدام باشد و تیمم بکند  
 یکبار بکشد و دیگری دو ضرب هر دو با بقصد قهر یا اینکه ضرب را به نیت واجب  
 کند و وضو را به نیت سنت و در تیمم بدل غسلها و نیت مکرر آنکه در تیمم  
 بدل غسل جنابت وضو در کار نیت اما سایر اغسال هرگاه موجب وضو بهم  
 رسیده وضو هم بسازد و اگر وضو پیشتر نشود تیمم بگیرد هم بدل وضو بکند **مطلب ششم**  
 واجبات ترتیب بخوبی که در وضو مذکور شد و موالات بعضی عقب یکدیگر کردن  
 افعال خواه بدل وضو باشد خواه بدل غسل و ابتدا آن را بکند و در وضو دستها  
 جمعی از اصحاب گفته اند که باید مواضع مسح پاک باشد و این احوط است و اگر آنرا از نجاست  
 ممکن نباشد با نجاست تیمم کند هر چند متغذی باشد و همانند بدل نجس کند و <sup>چون</sup> تیمم  
 است هر چند حائل باشد مثل خون غلیظ خشکیده و واجبات که تیمم را خود مباشر  
 شود مگر در صورتی که ببرد را نوقت نائب بگیرد و آن نائب دستهای او را نجاست  
 بنزد و اعضای آنرا مسح کند و اگر آن ممکن نشود نائب دستهای خود را نجاست بنزد  
 و اعضای آنرا مسح کند و با وجود امکان اینکه عزیز دست او را نجاست بنزد یا دست خود را  
 نجاست بنزد کف نجاست را لیدن صورت و پشت دستها اشکال است بجهت آنکه  
 دست بر خاک نهد و هم از افعال تیمم است پس باید در آن نائب بگیرد و اگر آنهم پیشتر  
 نشود اعضای تیمم خود را نجاست بمالد **مطلب هفتم** سنت است بسم الله گفتن  
 و کشادن انگشتان در حال زدن نجاست و کشیدن انگشتان در مسح بعضی دستها را لیدن



در میان آنکستان ضرورت نیست بلکه مستحب است و سنت است که دست را از عضو  
بر ندارد تا مسح تمام شود **مطلب پنجم** در بیان چیزی که بقیمت جایز است بر آن بدانند که  
خلایف نیست در میان علماء در اینکه بقیمت بجایز است و اقوی در حق محقر است که تا تا  
تا خاک بیشتر شود بجایی دیگر نمیتوان تقیم کرد و اکثری از متاخرین و بعضی از قدما  
گفته اند هر چه بر روی زمین صادق آید خوب است مثل سنگ و رمل و غیر آن و دلیل  
آن تمام نیست اما رمل یعنی شن خودده که شبیه بجایز است پس ظاهر آنست که جایز است  
بقیمت بآن و خلایف در آن نقل کنند و متاع و اهلک بپوشان بختن آنها اگر صادق بیاید  
بر آنها خاک مثل بعضی بلاد کج آنها خاک است و اگر صادق بیاید اظهراست که  
بقیمت نمیتوان کرد و هم چنین بعد بختن جایز نیست بقیمت بآنها و بعضی جایز دانسته اند  
و آن ضعیف است و هم چنین اظهراست که بفال مثل آجر و کوزه بر شن و مثل آنها بقیمت  
جایز نیست و هرگاه خاک نباشد بجایز باشد و غدا یا زین یا یا لاسب و اشال آنها را  
کند و اظهراست که غبار مقدم است بر سنگ و احوط جمع میان بقیمت بآن و سنگ  
و اظهراست که در بقیمت بجایز نکانیدن آن جامه یا اشال آن معبر است که آن عباد  
محسوس شود بعد از آن بقیمت کند و اگر فرض شود که در آنها هیچ عباد نباشد پس  
بقیمت بآن ساقط است و باید که غبار غبار خاک باشد و غبار خاک کمتر و آرد و مثل  
آنها کلیه نیست و اگر غبار هم بیشتر شود بکل بقیمت کند و طریق آن اینست که دستها  
بکل بیکد آرد و بعد از آن میتکانند و بعد از آن بر بعضی آن میتکانند و اگر باید  
که از آب و خاک باشد یعنی مثل گل خاکستر و اهلک و کج و اشال آن نباشد و اظهراست



آنست که کل هم بر سنک مقدم است و احوط آنست که جمیع میان هر دو کندگی  
هر دو موجود باشد و اگر هیچ یک از اینها نباشد و بوقت بهم رسند پس حکم آن  
پیش گذشت و باید که خاک بنیم پاک باشد و بر خاک نجس بنیم جایز نیست و هم چنین  
باید که مباح باشد و هرگاه مجوس باشد در مکان محصی و کراهت صاحب معلوم  
باشد و ضرری با و نباشد بنیم کردن در اینجا بنیم بکند و اگر چیزی این باشد محل  
اشکال است و مکرر است بنیم بر زمین شود زار و فصل و سنت است که از بلندایها  
زمین باشد و در میان جاذبهها باشد **فصل** در احکام بنیم و لواحق آنست  
و در آن چند طلبات **مطلب اول** بدانکه جایز نیست بنیم کردن پیش از غسل  
شدن و وقت اما بعد از دخول وقت پس بعضی گفته اند که در اقل وقت نمیتواند بنیم  
بکند و بعضی گفته اند که صبر کنند تا آخر وقت و اقوی در حقیر اینست که اگر ایتد زوال  
عذر باشد و ممکن باشد که آب پیدا شود یا آنرا دفع شود صبر کنند تا آخر وقت  
بقدریکه مظنه آن باشد که وقت بقدر بنیم و نماز باقی ماند است و آن وقت  
بنیم کند و نماز کند و اگر ایتد زوال نماند باشد و اقل وقت میتواند بنیم کند  
و هرگاه کسی بنیم از برای نماز کرده باشد وقت نماز دیگر داخل شود با و بنیم  
نماند دیگر و در اقل وقت میتواند که با انتظار رفع عذر نمیکشد و بلیک بنیم  
چندین نماز میتوان کرد و از برای نماز و قضاء و هر وقت که اراده کند میتواند که بنیم  
بکند و هم چنین اظهر آنست که از برای **مطلب دوم** در اقل وقت بنیم میتواند بکند  
و از برای نمازهای سنق دیگر هم هر وقت که خواهد میتواند بنیم کند و هم



چنین نماز آیات هرگاه نماز را بایتم کرده دیگر بر آن قضای آن نماز نیست هر چند  
 و هم چنین هرگاه بعد از نماز آب پیدا شود و وعده فائز شود و وقت آن بگذرد  
 بر او اعاده واجب نیست خواه در سفر باشد و خواه در حضر و لیکن مستحب است  
 اعاده و اگر بایتم کند و هنوز نماز نکرده باشد آب پیدا شود و وعده فائز شود  
 و بعد از آنکه آب استعمال کند در وضو یا غسل از برای استعمال بهتر شود بایتم  
 باطل میشود هر چند که قبل از استعمال آن آب تلف شود یا تا نیامده حاصل شود  
 و اما اگر بعد از استعمال کردن آب نکند اشک باشد آن آب تلف شود یا تا نیامده  
 حاصل شود پس در آن دو قول است و احوط بلکه ظاهر بطلان است پس باید بایتم  
 کند و نماز کند و اما اگر آب پیدا شود بعد از آنکه داخل نماز شده باشد یعنی تکبیر احوط  
 را کمتر باشد یا شروع در آن کرده باشد پس قوی است که نماز را تمام میکند و  
 لیکن سنت است که تا بر کعبه نرفت است بر کرده و وضو بپوشان و یا غسل کند و نماز  
 را از سر گیرد و ظاهر اینست که بهمان بایتم نماز دیگر را هم میتواند کرد و هرگاه بعد  
 از فراغ آب تلف شده باشد چنانکه بایتم نسبت بان نماز باطل نشد است  
 نسبت بنماز دیگر هم باطل نشد است و ظاهر اینست که فسخ مابین نماز سنتی و فسخ  
 هم نیست **مطلب سیم** هرگاه چیزی بایتم کرده باشد و بعد از آن از آن عدت یا صغری  
 سرزند اظهر و اشهر آن است که باز بایتم بدل از غسل میکند هر چند قادر باشد  
 بر وضو یا ختن و سید مرتضی قه قائل شد است باینکه باید وضو بپوشاند و اگر  
 نتواند بایتم بدل از وضو بکند تا وقتی که غسل او را میسر شود و احوط آن است



که وضو بیاورد و بپوشد هم بدل از غسل جنابت بکند و اگر وضو بیشتر نشود  
دو بپوشد بکند یکی بدل از وضو و دیگری بدل از غسل جنابت و ظاهر اینست که  
کلام در حیض و نفاس و امثال آنها اینست که باید باشد و قفا و تبا باشد **مطلب**  
**چهارم** که در آب بیاید و نه خالک و نه چیزی دیگر نماز را و ساقط است و  
و بعضی گفته اند که غان بکند و اعاده هم بکند و بعضی گفته اند در اوقات نماز  
ذکر خدا کند بمقدار غافله اقل اقلیت و اما قضا و نماز پس از آن است که قضا  
**باب چهارم** در نجاسات و طریقه از آن **فصل اول** در نجاسات است و بدان چند مطلب است **مطلب اول**  
از جمله نجاسات بول و غایط حیوانیت که حرام گوشت باشد بشرط آنکه آن حیوان حلال  
رونده داشته باشد یا بفعلی که هرگاه بگریز آن حیوان از پیری خون از آن بقوه روا  
شود و در مقابل آن خونیت که بعنوان ترشح و سستی بیرون آید مثل خون منی  
پس بول و غایط انسان و کرم و نعل و غیره و دبا و موش و کوبه و امثال آنها که  
بول و غایط ماضی حرام گوشت و غول و عقرب و سوسک و جعل و زنبور و  
و پشه و امثال آنها و بعضی بول پیری شیر خوان و دام و بقل از آنکه چیز خوردنی  
پاک دانسته اند و آن ضعیف است و جماعتی قائل شده اند که بول و غایط هر پرنده  
پاک است هر چند حرام گوشت باشد و بعضی از آنجا گفت بول خفاش و دام است  
کره اند و حکم نجاست آن کرده اند و انوش اینست که شرع ما بین پرنده و غیر پرنده  
نباید و بول و غایط حرام گوشت آنها نجس است خصوصاً خفاش که دلیل نجاست

سازمان اسناد و کتابخانه ملی

جمهوری اسلامی ایران



بول آن اقرب است از پندهای دیگر و اما حیوانات حلال گوشت پس بول  
و غایط آنها هر یک از است و در بول اسب و استر و الاغ خلاف کرده اند و اقوی  
اینست که هر یک از است اما گراحت داده و گراحت بول پس از سر کین است و گراحت  
بول و سر کین الاغ بیشتر است و بعضی علما بچاست آنها قائل شده اند است و آن ضعیف  
و متروک و مسجور است و حیوانات حلال گوشت که بسبب نجاست خوارگی گوشت  
آنها حرام میشود و هم چنین گوشت کبوتر یا خوک پس درش یافته باشند  
و حیوانی که انسان با و جماع کرده باشد همه اینها بول و غایط آن نجس است و گراحت  
آنها حرام است **مطلب نهم** از جمله نجاسات **بول** و **خون** حیوانیست که خون  
روند داشته باشد و منی حیوانی که خون روند ندارد نجس نیست و خون  
که خون روند دارد نجس است خواه از سر بیدن باشد و خواه از زک بیاورد  
و یا از خراشیدن بیاید و یا از خار فرود افتن و خواه کمر و خواه پسر و غیره خونیکه  
در میان گوشت میماند خواه در اصل گوشت جمع شود و خواه در میان رگها  
بماند و از آنچنانکه است خونیکه در میان دل حیوان است اما خونیکه در میان شکم  
جمع میشود و در وقت ذبح معلوم شود که بکشدن نفس فرو برده است یا بسبب  
الک سری افتاد و بلندی بوده است پس آن نجس است و حرام است و اما اگر  
معلوم نباشد که بسبب اینها بر کشته باشند و پسران هم باشند پس از مظنه نجس  
بله است و حکم بطهارت او مشکل است هر چند حکم نجاست خبری که ملائمه است  
هم مشکل است پس شاید توان گفت که هرگاه آن خون در جامه و بدن پیش از ذبح

آن در وقت ذبح





بغلی باشد غماز نتوان کرد و اما اگر از آن بشود بغیر طریق تطهیر شرعی  
مثل آنکه خشک شود و بپزد یا با آب صاف از آن بشود و بکشد واجب باشد  
تطهیر بدن و جامه و اما احوط آنست که مطلقا از آن اجتناب کند و اما حیوان  
که خون رونده در بدن ندارد مثل ماهی و کبک و پشه و امثال آنها پیران  
است و خونیکه در میان تخم مرغ بهم میسند نجس است و هم چنین خون که میان شیر  
حیوان بهم میرسد و خونیکه معلوم نباشد که پاک است یا نجس است اصل طهارت  
آنست **مطلب نهم** از جمله نجاسات مردار است از هر حیوانی که خون در بدن داشته  
باشد خواه آدمی باشد و خواه غیر آدمی و خواه آلود باشد و خواه غیر آلود و در وقت  
اشان پیران مرد شدن خلایق است و احوط اجتناب است و نجاست مردار هم مثل  
سائر نجاستهاست که برتری ملاقات نکند نجس میکند و اگر خشک باشد نجس نمیکند  
و قطعه که جدا شود از بدن حیوان نجس است خواه از زنده جدا شود و خواه از مرده  
و اما اگر از بدن زنده قطعه بزرگ شده باشد و آن جدا شود و بعد از آن  
روح از آن مفارقت پس آن نجس است جز نما و اگر روح از آن قطعه مفارقت کند  
و هنوز جدا نشده باشد پس آن پاک است و اگر جدا شود بعد از مفارقت روح  
پس در آن اشکال است و احوط اجتناب است و اما مثل ریسه های ضعیف و سبک  
که از دست و لب جدا میشود و خود یا بجز دست مالیدن بدون قوت  
و آلتی پس نجاست آنها معلوم نیست **مطلب دهم** آنکه از کف دستها در وقت  
سستن جامه و فشردن او جدا میشود و پوست مردار بد باغی کردن پاک

سازمان اسناد و کتابخانه ملی

جمهوری اسلامی ایران



۱۵  
میشود و از مردار چند چیز استنشاد است که آنها با لانت و آن یسم  
و مو و کرک و پر و استخوان و شاخ و ستم و تخم و پنبه مایه و در تخم شرط است اینکه  
پوست بالا روئیده باشد هر چند سخت نند باشد و مراد از پنبه مایه همان  
آغذیت که بچه حیوان در حال حیوة در اوایل تولد میخورد و در شیردان او  
میشود و بعضی گفته اند که خون شیردان هم با لانت اما ظاهر اینا حدیث  
اولست و ظاهر احتیاج به شستن نداشته باشد هرگاه بجای دیگر مردار باشد  
ملاقات نکند و احوط آنست که آنرا بشوید و در شیر یکبار از پستان مردار ببرد  
خلاف آنست و احوط اجتناب است و مو و پشم و فلان آنها را هرگاه از مردار بگردد  
یا مقراض به بویند و غده ندارد و هرگاه از آنها بکنند ته مو و پشم را بشویند  
و ظاهر آنست که حکم شاخ و ستم هم چنین باشد و فتره نیست و فتره نیست در استنسا  
امور ملکوت ما بین حیوان ماکول اللحم و غیره ماکول اللحم و نافه و شک که از آهوی زنده  
جدا میشود یا از آهوی که از آنند که کرم باشند به اشکال است و اگر از درگاه  
جدا شده باشد در آن اشکال است و احوط اجتناب است هر چند نجاست آن معلوم  
نیست خصوصاً هرگاه از مسلی گرفته باشند و اما اصل شک پس آن به اشکال است  
با لانت و ظاهر آنست که در صورت علم با اینکه از مردار گرفته شده باشد  
هم با لانت و بدانکه خلافتی نیست در اینکه آدمی و سگ و خوک و بلع کردن  
با که نمیشوند هم چنانکه خلافتی نیست در اینکه هر حیوانی حلال گوشتی مذبح کرد  
با که میشود و خلاف کرده اند بدانیکه در حیوانات مذبحه مثل شیر و کرک و پر و



وامثال و در مسوخ و حشرات اقوی و اشهر در حیوانات درنده انبیت که  
پاک میشود و اظهر در نزد حیرانت که مسوخ و حشرات هم چنین باشند اظهر  
که دباغی کردن آنها هم شرط نیست و مسوخ چنانکه در حدیثی صحیح وارد شده  
است میل است و کراک و خفاش و میمون و خوک و جویب که نوعیست از میمونها  
و سوسمار و موش و عقرب و خوس و کرباسه و ذنبور و در بعضی روایات طایف  
و در بعضی سگ هم وارد شده است و مراد از حشرات حیوانات نیست که در زمین  
جای میگیرند مثل موش و سوسمار و غیر آنها **مطلب چهارم** از جمله نجاسات سگ  
و خوک و کافرانست اما سگ و خوک پس در سق آنها نجس است و اما سگ و خوک  
آلپ پس نجاست آنها معلوم نیست و فرق ما بین سگ سکاری و غیر آن نیست  
و بعضی علما گفته اند جای دهان سگی از سکاری که آن گرفته است واجب نیست  
سستن آن و این ضعیف است و مو استخوان و ناخن و هر چیزی از آنها نجس است و آنچه  
آنها نیز نجس است و اما اگر بچه منولد شود از آنها که آن سگ و خوک نکند پس  
در نجاست آن اشکال است و قول در بطهارت قوی است و اگر یکی از آنها پاکی  
با حیوانی پاکی جفت شود و بچه از آنها بهم رسد آن نیز تابع اسم خواهد بود اما  
کافر پس بچه یهود و نصاری است و مجوس است پس اشکال در نجاست آنها نیست  
خواه بت پرست و خواه آفتاب پرست و خواه غیر آنها و بالجملة هر که انکار یکی  
خدا و پیغمبری محمد بن عبدالله ص و انکار خدا بکند همه کافر و نجس اند اما  
یهود و نصاری و مجوس پس اشهر و قوی در آنها نجاست است و گنا



اظهار عداوت اهل بیت کنند مثل خاچیها و ناصبیها همه کافرند بخند  
و هم چنین هر کس انکار یکی از بدیهیات دین را بکند و در حق آن احتمال  
شبهه نهد که ممکن باشد از برای او که علم بهم رساند باشد مثل انکار نماز  
های پنجگانه و دوزخ ماه مبارک رمضان و زکوة و انشال آنها و هم چنین قائل  
بغیبه آنهاست که بخدا بودن پیغمبر یا امیرالمومنین عم یا احدی از ائمه را غیر از ایشان  
قائل باشند و اما چیزی مدعیان پس دلیلی بر نجاست آنها نیست و اما محتمل  
آنهاست که خدا را جرم میدانند پس دلیلی بر نجاست آنها نیز ظاهر نیست و اظهر  
طهارت است و احوط اجتناب است و اما ستیان پس اسکال در پاکی آنهاست  
و هم چنین اظهر و بولد زنا طهارت است و احوط اجتناب است و تا از آن کفر  
ظاهر نشود پاک است و مشهور آنست که اولاد کفار نجسند هر چند با طهارت  
باشند و هرگاه مسلمانی آنها را اسیر کند تابع مسلمانانند در پاکی **مطلب پنجم**

از جمله نجاسات شرابیت و هر مست کننده که از اصل روان باشد مثل نپیدن  
که شرابیت که از خود مامی سازند و غیر آن و فقام هم بخت هر چند نت نکند  
و اما مثل بنک و چس و غیر آنها که مایع نیستند با اصل پس همه آنها پاک است  
هر چند آب داخل آنها کنند و هم چنین آب انکس و هرگاه بجوش آید نجس میشود خواه  
با نشی بجوش آید یا بغیر آن یا بجوشی خود و اما آب معین و غیر مایع نجس است  
آنها که در اند هرگاه بجوش آید و احوط اجتناب است و در غرض چنانچه که از  
جنبه باشد و هر چه شتری که نجاست بخور باشد خلافت و احوط بلکه اظهار

قولی



و بعضی علما قائل بنجاست شده اند در بعضی چیزهای دیگر و گفته اند <sup>ضعیف است</sup>  
**فصل در زوال نجاست است و در آن چند مطلب است** <sup>مطلب اول</sup> بدانکه  
 واجب است ازالة نجاست از جامه و بدن از برای نماز و طواف واجب و از  
 خوردن و آشامیدن و استعمال می شود در خوردن و آشامیدن بتفصیلی که بعد  
 مکررها لاضطرار یا بسبب غرض در بعضی آنها چنانکه بعد از خوردن و آشامیدن  
 و واجب است ازالة نجاست از مسجد بر هر کس که مطلع شود و اینکه نجاست را داخل  
 مسجد نکند و آنچه تعیینی است که واجب است در کردن نجاست که مسجد است  
 کند پس هر کسی را بعضی جامه های نجس شده باشد یا دستها نجس شده باشد  
 باشد یا امثال آن معلوم نیست که ضرر داشته باشد بظاهر است که هرگاه  
 نجس این بین مسجد بر نهادن حرام باشد هر چند بطوری نداشته باشد که طاعت  
 کند اما مطلق داخل کردن حرمات آن معلوم نیست و در عرف هر چند بوی او  
 را مسجد نمیکوبند اما احوط آنست که نجاست را همانها نیندازد و کند و هم چنین  
 اندر دیوار و جمیع اینها گفته اند که حکم ضرایع مقدسه و مصالح شرفه  
 و آلات مختصه با آنها مثل جلد و قاپ لق از قرآن و فرش مثل مسجد است  
**مطلب دوم** زوال نجاست و قوی است بزوال عین او پس اگر عین نجاست  
 زایل شود چیزی که مطهر باشد اما آنکه بوی او بماند یا بکلی نیست  
 و واجب است رو بارتستن بدن و جامه و بوی او و بدن و دست مالیدن  
 واجب نیست بلکه روان کردن آن بوی آن کافی است بشرط زوال عین و باید

سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

جمهوری اسلامی ایران



که بر دال عین در دفعه اول بتود و هرگاه در بدن جسم لغزنده باشد که  
 با بول مخلوط باشد مثل مزی و امثال آن که در مخرج بول الوده باشد غالباً  
 محتاج است بدستمالیدن و اما در غیر جامه و بدن مثل چوب و تخت و سنگ  
 و فرش و غیره در هر آن نیست که در بدن بتوید و ظاهر آنست که فاصله کردن  
 حقیقی میان دو شستن ضرورت است پس اگر آب جاری کند با عانت برقی یا  
 و امثال آن و آنقدر زمان ببرد که اگر فاصله میکرد دو شستن بجزل میآمد  
 کافه آنست بلکه باید بعد از حصول مستحی شستن ~~بجزل~~ دست بردارد از  
 آب ریختن و بعد از آن مرتبه دیگر ببرد و اینکه کفیم در لزوم دو مرتبه بود  
 صورتیست که با قبیل بتوید و اما در آب جاری پس بگوید فاعر کافه است هر چند  
 ایستاده باشد و این دو نیست و احوط در هر دو مرتبه است خصوصاً در آب  
 ایستاده و این حکم مذکور در غیر بول ضعیفست و در بول رضع آب ریختن بگوید  
 و مشهور آنست که اگر آب کثیر باشد هم بگوید کافه است و فخر در ضرورت نیست  
 اما باید مقام آن بول را فرقی کرد و ظاهر آنست که جدا شدن آب هم ضرورت نباشد  
 همین که آب بهجه اجزای بول کافه است و این دو وقت است که آن شیر خوان <sup>هنوز</sup>  
 هنوز چپن خور نشده باشد یعنی غذا بر غبیت و اشتها نخورده باشد اما در  
 با و بخورد است یا غذای نادری که اتفاق افتد ضرورت ندارد و اگر اتفاق افتد  
 که آن طفل هیچ غذا نخورده تا سال آن تمام شده باشد و اخل سال <sup>هنوز</sup>  
 شد ظاهر آنست که دیگر این حکم ندانستند باشد هر چند هنوز نخورده باشد



بمباند که رطوبت بر من نیاید کهنه یا لثه در آن میگذارد که آب او را برچینند  
 و بر من بیاورند و مشهور است که اعتبار عدد در آب ساقط میشود  
 دفعه کافه است بشرط آنکه اگر هستن با کل در نجاست شرط باشد و با عمل باورند  
 آورده باشد و این دو نیست و احوط آنست که عدد با عمل باورند **مطلب هفتم**  
 هر چیزی که با رطوبت ملاقات کند یا متنجس آن نیز بحکم ملاقات با نجس دارد و  
 بخلاف بعضی متاخین در نهایت ضعف و پوچگی است پس هر چیزی که عین نجاست  
 با او بیند و از آن ازاله شود بغير طهر شرعی مثل آنکه خون را بشوید یا باد بپوشد  
 پاک کند باز هر وقت که چیزی بر منی با آن محل برخورد محسوس میشود و باید بپوشد  
**مطلب پنجم** شرط است در لایه که با آن تطهیر میشود و اینکه در اول پاک باشد  
 و در صاف نباشد یعنی کلاب و آب بپوشد یا آب سیلی که از آب بکشد و جوی از حلال  
 شرط کرده اند و از آن نجاست اینکه آب دارد بر نجاست شود و شسته شود پس هرگاه  
 جامه نجسی را در ظرف که آب در آن باشد بشویند پاک نمیشوند و هر چند دلیل  
 این قوم تمام نیست و ظاهر خلاف است و چنانکه حدیث صحیح دلالت میکند  
 که میتوان جامه را شست در میان ظرف که آب در آن باشد اما احوط قبل از آنست  
 و احوط آنست که آن غساله بپوشد که از جامه و بدن و غیر آنها در وقت شستن  
 و فشردن جامه جدا میشود اجتناب کند و از شستن اول باشد یا غیر آن خصوصاً  
 در وقت که آب بر نجاست دارد و این گفتگو در غیر غساله استخوان است و اما  
 غساله استخوان بر آن بالاتر است خواه از بوله باشد یا از قایط مادامیکه قلم <sup>نظیر</sup>

خون و



نجاست حاصل نشد باشد و نجس شود نیست و اما اگر پند که اجزای  
 نجاست در میان آن آب هستند دیگر حکم بطهارت مشکل است خصوصاً هرگاه آن  
 آب در جای جمع شود و آن نجاست در میان او آب باشد که در آنجا البته اختلاط کند  
 و ظاهر اینست که فرفی نیست در اینکه دست بیشتر نجاست برسد یا آب در هر دو صورت  
 پاک است مگر اینکه بیشتر از استنجاء دست آدمی بدو قصد استنجاء بخرج بر خود  
 و نجس شود و بعد از آن خواهد که استنجاء کند در این صورت ظاهر آنست که این  
 حکم نجاست خارجی باشد و آن معفو نیست و هرگاه بول و قایط مخلوط با نجاست  
 دیگر از مخرج بیاید مثل منی یا خون اظهر عدم عفوانست و هم چنین هرگاه مخرج الو  
 بخون یا منی بوده است و بعد از آن بول و قایط کند و ظاهر آنست که نجاست  
 استنجاء توان از آن خست کرد و بعضی منع کرده اند و اما رفع حدث بان پس ظاهر  
 خلاف نیست که جایز نیست و اجماع بر آن نقل کرده اند و کلام در نجاست لزماً تمام بعد از این  
 مذکور خواهد شد **مطلب هشتم** هرگاه آنچه نجس شود است از بابت جامه  
 و فرودش که جاری کردن آب بپوش و جدا کردن آب از آن محتاج است بشستن پس آنرا  
 باید بشود و احوط بلکه اظهار آنست که بعد از هر شستن بشود در ضرورت و باید  
 که در شستن اقل عین نجاست را مثل شود اگر عین موجود باشد و بهر تقدیر  
 بشود و اترک نکند و اشر بلکه اظهار آنست که هرگاه عین نجاست را ترک نکند باشد  
 و در آب جاری و کرده یکبار بشود در کار نیست و احوط آنست که بشود و آب بپوش  
 بهر آنکه ممکن بوده باشد و بعضی جاهات که بهر چنانیدن جامه و تار و پود



حاصل میشود و در بعضی یکوقت و در بعضی یکدفعه در مثل الحاق و در مثل  
گاه نجات بیاطن آنها رفته باشد و اگر ظاهر آنها نجس شده باشد همان ظاهر را  
بشود و بقوت دست بماند تا از آن نجات بشود و فاصله از آن بیرون رود بلکه  
اگر باطن هم نجس شده باشد بپشتن ظاهر آنها همان ظاهر پاک میشود و اتصال  
بیاطن نجس ضرر ندارد و هم چنین چنانکه هرگاه آن نجس باشد هر قدر از آن پاک کرد  
پاک میشود و اتصال اجزای نجس دیگر با آن ضرر ندارد و باطله سرت باطل است  
و دلیلی بر آن قائم نیست و هم چنان است که گفته اند که هرگاه سرت ثابت باشد  
باید هرگاه سکی و بیابان و سیاهی و قد در وقت که آن بیابان کل باشد و بطوب  
داشته باشد هم آن بیابان نجس شود و هر چند هزار فرسخ طول و عرض آن باشد اما  
مثل خاک و آرد و امثال آن پس تطهیر آن با آب قلیلی صورتی ندارد و اما با آب جاری  
و کثرت پس هرگاه علم برینند برینند بهر اجزای آن و از آن شدن نجات از آن  
ظاهر است که پاک میشود و بعضی علمای مجتهدین کرده اند تطهیر زمین با آب نجس  
مجددی که آب بر آن قاهر و غالب شود و آن مشکل است و بعضی علمای گفته اند  
هرگاه زمین نجس را آب برین زمین نجس بیکه از آن آب جدا شود و برود و بکنایه جمع  
شود آن موضع که شستند و آفت پاک است و اینجا که آب جمع شد نجس است  
و اینهم مشکل است مگر اینکه زمین نجس را با آب نجس یا سنگ یا تحت ریاض  
صلب باشد پس در این صورت ظاهر است که پاک میشود و مثل صلب و مرفوع  
و غیره و امثال آن هرگاه بعد از آن نجس شود ظاهر آن است که با آب قلیلی پاک



مگر اگر پارسیده باشد و از هم دور رفته باشد مثل دانه شکسته انگور باشد  
 پس در اینوقت در نیت که آب کثیر خوان تطهیر کرد و اگر برسد بجای که  
 آب مضاف باشد پس تطهیر آن ممکن نیست چنانکه خواهد آمد و کندم و برنج و  
 و جو و شال اینها ظاهر که هرگاه باطن آنها بخشنده باشد هرگاه تواند شد  
 آب قلیل تطهیر کند که غساله آن جدا شود مانع ندارد و اگر اندرون آنها خشن  
 شده باشند تطهیر آن بغير آب جاری و کرم مشکل است و اما گوشت و دانه هرگاه خشن  
 شود پس آب قلیل هم تطهیر میتوان کرد و اگر در آب خشن جوینده باشد و آنجن  
 در لایق آنها فرو رفته باشد پس تطهیر آن آب قلیل مشکل است مگر آنکه علم  
 هم رسد که آب با لایق آن برسد و حدیثی که وارد شده است در باب آب کوفی  
 که در آن موئن مرده یافتند و فرمودند که آب آنرا بنید و گوشتها را بشوئید و بخورید  
 و در نیت که محمول باشد بر صورتی که علم بمکث طویل بهم نرسیده باشد و  
 احتمال باشد که قان افتاده باشد یا صافی بر آن است که مکث طویل در میان  
 آب قلیل بجهت تطهیر ضرر ندارد و این بعد است و بهر تقدیر که در آب جاری  
 و کرم اشکال میتوان کرد و فسردهن هم در کار نیست و اما آن آب گوشت که خشن  
 شده است پس آن قابل تطهیر نیست و هم چنین هر آب مضاف مثل کلاب و آب  
 غوره و هم چنین هر مایعی مثل روغن و عسل و شیر و هیچیک آنها قابل تطهیر  
 نیست مگر بضرر نادری که کس عسل و شیر بخشن در آب جو پاری بریزد  
 از کرم که نباشد و مزوج شود باب و مستهلات شود و بعد از آن آب

تطهیر





تا آنکه شیر یا عسل بجایماند پس آن پالاست و بعضی علما جایز دانستند  
 که در هفتاد و دو آب کثیر برینند و برهم زنند تا مخلوط شود بعد از آنکه جمع شود  
 پالاست و این در صورتی میشود که آب گرم باشد و این نیز مشکل است  
 و اما آب مطلق بر آن قابل تطهیر نیست چنانکه بعد از این مذکور خواهد شد و  
 و هرگاه خمر رنگ و زردی بخش شود جایز است که بر آن جامه رنگ کنند  
 و بعد از آن بشویند تا حدی که دیگر آب کین از او پیرون نیاید و اگر بگذارد  
 تا بخشکد و بعد از آن در آب جاری یا اگر بگذارد تا آب با هماق آن برسد کاف  
 و بقیه شجر و مرکب مادامی که توانست قابل تطهیر نیست مگر بجایی که دیگر  
 از آن آب سیاه یا سرخ پیرون نیاید و اما اگر بگذارد تا خشک شود و بعد از آن  
 در آن بگذارد که آب با هماق او پیوند ظاهر پاک میشود **مطلب هفتم**  
 هرگاه موضع نجاست معلوم باشد انجا را بشوید و اگر شبیه باشد موضع  
 مشبه را هم بشوید و اگر اشتباه در دهته آن چیز باشد مثل اینکه یک موضع  
 از جامه بخشیده باشد و هیچ نداند که کجای او بوده باید همه او را بشوید  
 و هم چنین است حکم بدن و اگر یکی از دو جامه یا سه جامه یا بیشتر بخشیده باشد  
 و نداند کدام است اگر محصور باشد شهور و احوط آنست که باید همه را بشوید  
 و در هیچ باب غمان نمیتوان کرد و اما **فصل در خصوص مثل جامه بسیار یا فرش**  
 بسیار باشد و داند که یکی از اینها نجس است و لیکن بجهت بسیاری آنها  
 شستن همه موجب مستقت عظیم و خسر شدن بد میشود پس شستن همه

پس

واجب

جمهوری اسلامی ایران



واجب نیست و هم چنین مستحبه که چنین باشد اجتناب از آن واجب نیست  
 مثل اینکه داند که در این شهر یا یک کاویا دو کاویا و حرام هست که شیر میدهند  
 از شیر همه آنها واجب نیست اجتناب در رقتی خلافیاداند که در این شهر  
 دوسه خانه غصبی هست واجب نیست اجتناب در رقتی خانه ها و اظه  
 واقعی آنست که ملاقه مستحب محصور که نجاست او مستحب باشد بجنس نمیشود  
 آنکه بهمن آن مستحب ملاقات کند و اگر د و شاهد تعارض کنند یکی بگوید نجاست  
 ملاقات کرد باین چیز و دیگری بگوید نکرد اقوی طهارت است و هم چنین هرگاه  
 نجاست معتبره در خارج بهم رسند و یکی آن شاهد ها بگوید باین جامه رسید و دیگری  
 بگوید بجامه دیگری رسید اقوی طهارت هر دو است و هرگاه علم بر رسیدن  
 نجاست چیزی بهم نرسند پس بر طهارت خود باشد است هر چند ظن نجاست حاصل  
 شود مثل اینکه بول بسیار رقیق کند یا بلاذ آنرا بر گرداند و مظنه باشد که بر ختها  
 پاشیده است خصوصاً در وقتی که چند جای بدن او احساس طوبی میکند  
 بر او شستن آنچه رانندیده و علم بهم نرسیده واجب نیست و تحقیق هم ضرورت نیست  
 بلکه قول بکنفر عادل هم اعتبار ندارد مگر اینکه از قول او علم بهم رسند و اما  
 هرگاه دو مرد عادل شهادت بدهند بر ملاقات نجاست پس در آن اشکال  
 و احوط اجتناب است و اما قبول سخن صاحب ید یعنی آنکه مال در دست  
 پس او نیز معلوم نیست بلکه سخن او نسبت بخودش سموع است یعنی از برای  
 محبت است و اما از برای غیر پس نجاست بر آن دلیلی ندارد و احوط آنست که غیر



در آن نماز نکند و مشروط بر طهارت بجز بیاورد و اما اگر بر طوبی بآن ملا  
کند پس دلیلی بر نجس شدن ملاقات آن نیست و هر چند که انصاحب بیدار  
هم باشد و اما قول صاحب بیدار طهارت مسموع است هر چند بستر علم  
بجاست آن داشته باشد و هم چنین هرگاه جامه نجس خود را بپوشد یا بدو  
که بگوید شستم و تطهیر کردم کافی است **و فائده** از اخبار بسیار ظاهر میشود  
که در مواضع که شک در نجس شدن آنها حاصل شود یا اینکه توهم نجاستی در  
برو یا چیزی دیگر در آن ملاقات کند مثل اینکه شک کنی در رسیدن بوی  
جامه یا شک و خوف نجسگی ملاقات کند یا عرق جنبی با او برسد و امثال آنها  
و مستحب است که آیه بر آن موضع بپاشد و هم چنین هرگاه خواهد که در مسجد  
و مضاری نماز کند آیه بر آن مکان بپاشد و بعضی از علما گفته اند هرگاه بجز  
نجس خنکی ملاقات کند بخالات **مطلب هشتم** از جمله مطهرات زوال عین  
نجاست است از بواطن مثل انداختن دهن و چشم و پفی و گوش و فرج و بعد از زوال  
عین نجاست دیگر احتیاج بپوشیدن نیست و هرگاه در میان دندانها نان و گوشت  
و امثال آن مانده باشد و دهان او نجس شود بمخل خون آمدن یا غیر آن اشکال تمام  
و در نیت که بعضی مضرکند و در صورتی که میشود و هم چنین اعضای حیوانات  
هرگاه نجس شود بمجرد زوال عین نجاست **و فائده** هر چند که از نظر فایده شود  
و احتیاج بپوشیدن نیست و هم چنین آدمی هرگاه عضو از آن نجس شود و عیاب  
شود بقدریکه ممکن باشد که در آنوقت تطهیر کرده باشد و بعضی شرط کرده اند



که مشروط بظهور و عدم بعجل آورده باشد مثل نمان یا طواف کرده باشد و حق نیست  
که اگر خواهی حکم بظهورت واقعی بگویی باید این شرطها بعجل بیایند و اما از برای  
اینکه با او بر طوبت ملاقات کنی و بخیر شوی همان غیبت دهنده است که ممکن باشد  
در آن ازاله نجاست و تطهیر آن کافی است و بیکر ملاقات آن محتاج بتطهیر نیست:

**مطلب نهم** از جمله مظهرات نجاست آنست که با آن میکند زین چکمه و بغل و غیره  
پا را و بعضی نه عصا و نیزه را هم ملحق کرده اند و از این وجوهرات و مظاهر نیست  
که فرقه نیست مابین افراد چکمه و بغل مثل کفش چرمی و کیسه و بغل چوبی و غیر اینها اما  
مثل جولا آب و اسب و آن پس معلوم نیست که پاک شود و فرقه نیست در نجاست  
انچه حرم داشته باشد مثل قاپط و خوک یا پیرجم باشد مثل بول نجس و هم چنین  
فرقه نیست مابین آنکه نجاست خشک شده باشد یا تری آن باقی باشد و حد تطهیر  
آنست که همین نجاست زایل شود و قریب آن بر طرف شود و فرقه نیست در اینکه بین  
نمالد تا پاک شود یا افتد و راه دور تا پاک شود و حدی معینی از برای آن نیست  
و لحاظ بلکه اقوی آنست که زمین پاک باشد و مظاهر نیست که غناک بودن زمین  
ضرر ندارد و اما کمال باشد پس در آن اشکال است عظیم هست و اگر فائز  
نشویم حرج عظیم لازم میاید خصوصاً در اصل زمستان و همما امکان احیاناً  
را ترسند و هم چنین در سنگ و آجر و چوب و کیا و غیر آنها اشکال است و  
آنست که هیچ یک از آنها نکند بلکه اقوی در غیر سنگ و آجر هم اینست **مطلب**  
**دهم** از جمله مظهرات نجاست آن پاک میکند انچه را که بر آن بناید و نجاست

و آیه

سازمان اسناد و کتابخانه ملی

جمهوری اسلامی ایران



از بول و آب بحر و نجاستی که حرم نداشته باشد و از آنجمله است شوی غایب  
 که بعد از آنکه عین باقی بماند هرگاه یکی از آنها بر زمین یا بوی یا یا حصیر یا دیوار  
 خانه و پشت بامها و گیاهها و انجارد رسیده باشد و بعضی مخصوص بول  
 بول قرار داده اند و بعضی این حکم را مخصوص زمین و حصیر و بوی یا قرار داده اند  
 و ظاهر عموم است در آنچه گفتیم و اظهر است که نیست که حقیقتا پاک میشود  
 و بعضی گفته اند که هرگاه آفتاب بخشکند نه زمین و بوی یا و حصیر را سجد بر  
 میتوان کرد و اما هرگاه بتری با و ملاقات شود نجس میکند و این ضعیف است  
 و هرگاه جای نجس بغیر آفتاب خشکد و بعد از آن آب بر روی و آفتاب آن خشک  
 پاک میشود و هرگاه مجموع دیوار کل تم باشد و نجس باشد آفتاب که بر روی و  
 تابید انداختن آن پاک میشود و اما اگر آن نجس شود و پس از خشک  
 باشد تابید از آفتاب سپردن فایده نمی بخشد و ظاهر است که کمال هوا و آب  
 در خشکانیدن ضعیف است اما آخر خشکانیدن باید آفتاب باشد **مطلب**  
**یازدهم** از جمله مطهرات آنست و آن پاک میکند عین نجاست را مثل غایب  
 و نجس لعین و استخوان نجس لعین و امثال آنها را هرگاه خواست که پاک  
 است و هم چنین دود آنها پاک است و بعضی گفته اند و دروغ نجس نجس  
 و آن ضعیف است و چیزی متنجس بوی یا چه که نجس باشد یا سگین حیوان  
 حلال گوشت که نجس شده باشد پس پاک شدن او و سوختن اشکال است  
 و بهر تقدیر هرگاه چیزی بر طوبت یا خاکستر آنها ملاقات کند تطهیر آن است

اما



و اما اگر خاک تر نشود بلکه زغال شود بر مردان نیز اشکال است و نظایر  
 آن نیز واجب نیست و در خوف مثل کوزه و آجر هرگاه آن کل نجس ساخته باشند  
 نیز اشکال است و اظهار نیست که پاک نمیشود و تطهیر آن بآب همان است که  
 کوزه و آجر را در آب جاری یا اگر بگذرانند تا آب با عروق آن نفوذ کند و نجس  
 نجس بچاقن پاک نمیشود و هرگاه غایط مستحیل بخاک شود یا گرم پاک میشود  
 و هم چنین هرگاه سنگ در خاک افتد و مستحیل نمیکند شود و از این باب است  
 آب و علف نجس که حیوان حلال گوشت بخورد و مستحیل بیول و غایط شود اما  
 اما اشکال خون نجس بشکر پشه و کبک و کنگر و امثال اینها پس آن از این  
 باب نیست نهایت چون در این وقت آنرا در فم خود آدمی و خون کاه و کوه سفند  
 نمیکویند و خون پشه و خون کنگر میگویند پس آن پاک است و در خون زلوه که  
 در بدن انسان میدماند آنرا و خون سپاری مکند و بعد از آن خالی میشود  
 اشکال است و احوط بلکه اقوی بقنای است و اما منقلب شدن شعله بسبب  
 پس آن نیز معلوم نیست نیست و لیکن در طهارت اشکال نیست بسبب جامع و احیاناً  
 و فترت نیست در اینکه شراب بخودی خود سرکه شود اما یا اینکه خمری در بدن  
 که سرکه شود و فترت نیست که آن خمر با ع و بعد از آن با سرکه یا عصاره خشک  
 مثل نمک و اینکه انجیند و میان او باقی نماند یا مستهلک شود و اگر قلیل  
 در خمر سرکه بین ندهد نجس میشود و سرکه پاک نمیشود و هر چند شراب در بدن  
 مستهلک شود و هر چند انقدر نماند که اگر شراب بسیار هم میبود مستحیل دیگر

همچنین

سازمان اسناد و کتابخانه ملی

جمهوری اسلامی ایران



منبند و اما اگر پاك شد و آب نكود بعد از جوش آمدن بسبب كمر شدن پس  
 آن نيز نه بجهت استحاله است بلكه از راه اجماع و اخبار است و طهارت آن  
 حاصل ميشود باینكه دو حصه او برود و این حصه بماند و احوط طهارت  
 كیل و وزن با هر دو است و وقت نیست در اینكه آن دو ثلث برود و بچوب  
 باقی یا بافتاب برود یا بباد بر طرف شود و جسم پاك که در آب نكود بافتاب  
 ثلثین مجس میشود و ظاهر اینست که بعد از ذهاب ثلثین پاك میشود مثل غیر  
 بارام و كرم و نشاسته و امثال اینها و ظرفها سبابه پزی و درخت و امثال  
 همگی به تعینت پاك میشوند و درینست که آب نكود که بچوبش بیاید قبل از ذهاب  
 ثلثین هرگاه بجای بچوب خشك شدن پاك شود هر چند عبا شر آن امر است  
**مطلبی و از تفهیم** از جمله مطلقه است سلامت و آن موجب طهارت بدن است  
 از نجاست کفر و اما اگر بدن کافر نجاست دیگر شده باشد با سلام پاك نمیشود  
 خواه نجس شدن نجاست کفر باشد یا غیر او و مرتبه خطری یعنی مسلمان زاده  
 که کافر شود بعد از توبه کردن و اسلام آوردن در طهارت آن اشکال است  
**فصل سیم** در اقسام و احکام آبهاست و در آن مقله شر و چند مطلب است  
**اما مقدمه** پس بدانند که گفته میشود بود و چیز یکی آب حقیقیست که آنرا آب مطلق  
 گویند و یکی آب مصنف مثل اینچه های که از جسمی فشرده شود مثل آب نكود و آب  
 علف و امثال آن یا از بخار چیزی بعنوان عرق حاصل شود مثل کلاب و عرق  
 فغان و امثال آن یا آنکه منروج شود بآب مطلق چیزی دیگر مجدی که آن میتوان

پیش مر



گفت که آب نیست مثل آب کوشت و آبدوغ و شربت و شال آنها و هرگاه شک  
هم رسد و اطلاق مثل اغلب آبهای سیلاب و بعضی فراوانی است پس در اینجا هیچ  
از دو قسم را علی الاطلاق نمیتوان جاری کرد و در بعضی اوقات میشود که بعضی  
از احکام هر یک در جاری میشود مثلاً هرگاه در آب میل شک بکنیم که آب است یا نه  
و در جوان سلب هم از آن هم شک کنیم یعنی نمیدانیم که میتوان گفت که آب نیست یا نه  
در چنین صورتی هرگاه جاری باشد یا بقدری باشد حکم نجس شدن او بخیر  
ملاقات نجاست نمیتوانیم کرد ولیکن وضو هم بآن نمیتوانیم ساخت بجهت آنکه شرط  
است در آب وضو که مطلق باشد و هرگاه مخصص شود امر در استعمال این آب احتیاط  
جمع مابین وضو و تیمم است و هم چنین بجهت تطهیر بدن احتیاط طهارت بوند  
و آب مطلق پاک و پاک کننده است از حدث و خبث بخلاف آب مضاف که هرگاه  
در اصل طاهر باشد بآن از آن نجاست نمیتوان کرد و از آن حدث هم نمیتوان کرد  
و در دنیا و غیره ملاقات نجاست نجس میشود بخلاف آب مطلق که در اقسام آن فرق  
چنانکه تفصیل ملکی میشود و آب مطلق چند قسم است آب جاری و آب ایستاده و آب  
جاء و آب حمام و آب یاردان و آب ایستاده بود و قسم است که کمتر از آن که و احکام آنها  
در ضمن چند مطلب خواهد آمد **مطلب اول** در آب ایستاده که کمتر از آن است و آن  
نجاست نجس میشود و بعضی ملاقات شده اند که نجس نمیشود و آن آب را ضعیف  
و غرقه در نجاست مابین کرم و بسیار نیست و خون و غیره خون و غیره در آنکه نجاست  
وارد شود بر آب یا آب وارد شود بر نجاست و هیچ و برف حکم آب قلیل دارد و در حد



هر چند بقدر هزار که باشد همان موضع ملاقات نجاست نجس میشود و تطهیر آن ممکن  
 است و مقدار که بنا بر اقوی هزار و دویست رطل همراه است که هر رطلی صد  
 سی درهم است که موافق بن تبیینی که مساوی بیوشا هی پوله سیاه باشد تخمیناً  
 یکصد و سی و هفت من میشود و اما بحسب مساحت پس شهر واقوی آن است  
 که هرگاه سه وجب نیم طول باشد و سه وجب و نیم عرض آن و هفت آن سه وجب  
 و نیم باشد آن مقدار کمتر است و هرگاه اختلاف در عرض و طول و هفت آن باشد  
 حاصل ضرب این دو را کفیم در نظر داشته باشد و بهمان قیاس در جاهای دیگر  
 ملاحظه کند پس میگویم حاصل ضرب اینچه مذکور شد چهل و دو وجب و هفت من  
 و جبات پس هرگاه طول چهل و دو وجب و هفت من و جبات باشد و عرض آن  
 یک وجب و هفت آن یک وجب باشد آن کمتر است و هم چنین هرگاه طول آن یک وجب  
 و نیم تخمیناً و عرض آن دو وجب و هفت آن یک وجب باشد آن کمتر است و هم چنین در کمتر از این  
 احوال در تجدید که مختلف است و اقوی این بود که مذکور شد پس هرگاه آب از این  
 مقدار کمتر باشد هر چند یک مثقال باشد بجز ملاقات نجاست نجس نمیشود **مطلب**  
**دوم** در آب استاده که بمقدار کمتر باشد و آن بملاقات نجاست نجس نمیشود مگر اینکه  
 رنگ او یا بوی یا مزه آن بچاست متغیر شود و همین که یک گوشه او متغیر شد  
 هرگاه بایه کمتر از کمتر است هر چند نجس میشود و ضرورت نیست که همه متغیر شود و هرگاه  
 مردارد و کنار آب باشد و داخل آب باشد اما بسبب بوی آن بدبو باشد آب  
 باین جهت نجس نمیشود و مراد از تغیر که کفیم تغیر چستی است یعنی حقیقتاً متغیر بشود



و بچشم و دهان و دماغ ادراک شود پس اگر قدر بول بدو در آب کتر بریزند  
که اگر بوسیداشت آنرا متغیر میکرد و الحال تغییری نداشته باشد پس آن باکی  
نیست و متغیر شدن آب بخیزی پاک صر زنده اند مثل کلاب و رنک نیل و انشا  
و مادامیکه آب میگویند و اسم آب فان برخواسته است بملاقات نجاست  
میشود و هرگاه آب کتر متغیر عینی پاک را نجاستی عارض شود و بسبب آن تغییری  
که داشته باشد معلوم نشود که تغییری نجاست بدان حاصل شده یا نه حکم نجاست  
آن نمیتوان کرد و شرط است در نجس شدن کتر بملاقات نجاست اینکه آب بتناهی الطبع  
باشد که هر چه در ظرف این آب گویند و از این باب است و کوهال آب که به هم نزدیک  
باشند و جدولی در میان آن دو تا باشد که به هم متصل باشند و اما اگر قدیمی از کثر  
در کوهالی باشد و قدیمی در بلندی و از آنجا آب فرود یزد و بیابان و جمع شود  
و مجموع آب بالا و پائین بقدر کتر باشد فائده ندارد و نجاست بهر یک از آنها که کتر  
مجنس میشود و بملاقات آب بالا و پائین هم نجس میشود **مطلب نهم** در نجاست  
و آن آبست که از زمین برآید و جاه باشد خواه روان شود بر روی زمین یا نه  
تا شامل باشد چشمه های کوچک را که در کوهالهای کوچک جمع میشود و در آنجا  
روان میشوند و فرقی نیست مابین اینکه در بعضی از فصلها خشکد بانه و آب برقی  
که از کوهستان برآید و از دیو سنک و سبک و مثل روان شود و پس در آنجا  
آب جاری نیست و آب جاری بملاقات نجاست نمیشود مگر اینکه در آنجا رود  
آن نجاست متغیر شود و اقوی و شهر است که کثرت بدان شرط نیست بلکه هر چند

سازمان اسناد و کتابخانه ملی

جمهوری اسلامی ایران



بسیار که باشد مجزئ ملاقات نجاست نجس نمیشود و آب جاری همین که از ماده <sup>منقطع</sup>  
 شود مثل اینکه در میان نهر جاری قرار بدهند که آب بجای دیگر برسد بنده آب  
 که در نهر روان است آنرا آب جاری نگویند در آن باید کثرت را اعتبار کرد و همین  
 هرگاه میان نهر نجاستی بریزد و همان جای که ریخته است متغیر شود مطلقاً رشته  
 آب صاف و تغییر در میان نمائند پس آن موضع جزئ نجس است و بالایی آن در حکم اجزاء  
 بلقا است و پایین او را باید که در او کثرت اعتبار کنیم و آب جاری که از ماده قطع  
 شد هرگاه بالجمله سر شیب میرود هرگاه نجاست بپایینهای آن ملاقات کند ظاهر  
 اینست که بالایی نجاست نجس نمیشود و آنچه پائین تر از نجاست است هرگاه بمقدار کثرت  
 نباشد نجس میشود و هم چنین هرگاه آید در روی زمین روان شود هر چند آن <sup>زمین</sup>  
 تابع شده باشد و هرگاه آید قلیلی در کنار آب جاری باشد و بان متصل باشد آن  
 نیز در حکم آب جاریست هرگاه مساوی باشد با آب جاری و بالا باشد علناً  
 اگر جاری در پائین باشد آن ملاقات نجاست نجس میشود **مطلب چهارم** آب حمام  
 آن حوضهای کوچک که در جنب خانه میسازند و بنا بر سطح بنفشه از خانه در آن  
 میسازند و این در بلاد حجاز و عراق عرب متعارف است پس آن نیز در حکم آب جاریست  
 مادامیکه متصل است بخزانة بشرط آنکه خزانة آن کمتر باشد که در حین ملاقات  
 نجاست معلوم باشد که آنچه در خانه است بمقدار کمتر یا بیشتر هست و همینکه  
 اتصال قطع شد حکم آب قلیل را دارد و حکم آب حمام است غیر آن مثل منبهات <sup>ظواهر</sup>  
 و هر جا که باشد با وجود شرایط مذکوره و اما غساله حمام بغیر آبی که از شست

انتهی

و مشق

جمهوری اسلامی ایران



و شود و غلبه حتم پس اگر علم نجاست آن باشد یا علم بطهارت آن باشد پس  
 در آن اشکال نیست و اگر علم بهنجاست باشد پس ظهور نجاست آن است و این <sup>نقطه</sup>  
 حقیقه و درینست بلکه اظهار است بملاحظه نقل اجماع و دلالت بعضی اخبار و اما اصل  
 زمین حتم و آنهایی که در آن بهم میرسد آنست و شو پس ظاهر طهارت آن است  
 بلکه ظاهر در این خلاف نیست و لیکن لفظ اجنابیت و اشکال در جمله است که  
 علم نجاست زمین حتم بهم رسد مثل آنکه دیدیم که خون ریخت یا منی یا و رسید با جا  
 که بول بود یا ابر داشتند و بسیار آن مالیدند و بعد از آن علم بطهارت بهم رسید  
 و اما احتمال اینکه نظیر کرده باشند حاصل باشد پس ظاهر اطلاق و اخبار و نقل  
 علی طهارت است و مقتضای استصحاب نجاست است و اخیر بعد از نقل در اخبار  
 و سایر دلالت در نظر حقیق و جهان دارد اینست که ملاقه آن با رطوبت پاک میدانیم  
 و لیکن بر آن سجد نمیکنیم و تیمم هم نمیکنیم هرگاه سنگ باشد و هرگاه کوهی <sup>اجتناب</sup>  
 کرده است خوب کرده است **مطلب پنجم** در آب باران است و آن در حکم آب جاریست  
 در اینکه ملاقات نجاست نجس نمیشود مگر آنکه احدی او صاف و متغیر شود بجا است  
 و فرقی نیست میان جاری بودن او از ناودان و امثال آن یا در روی زمین جاری  
 بودن یا اینکه مطلقا جاری نشود مثل اینکه در کوهی جمع شده باشد هر چند بسیار کم  
 باشد و اینها همه در صورتیست که باران از آسمان خیزد آید و هرگاه باران قلیل باشد  
 دیگر این حکم را نداده و هرگاه کمتر از آن باشد بجز ملاقات نجاست نجس خود و هرگاه  
 قلیل آید یا مانده در کوهی جمع شود بوده باشد و بعد از آن باران بسیار در مجرت



و در باران باران همین حکم را دارد که گفتیم بلکه ظاهر آنست که اگر آب قلیل از غیر باران  
 هم در جایی باشد در وقت نزول باران بر آن نیز همان حکم دارد و باران هر چیزی  
 مخفی که فرسود آید همین که تمام او را فرو گرفت پالک میشود بشرط آن که این نجات  
 و جویان شرط نیست و هرگاه آب بخورد و جای باشد بخورد و در باران بر آن پالک میشود  
 مگر آنکه آب باران در حین باریدن جاری شود و داخل شود بان و مخرج شود  
 یا انقدر بر آن بیاید که راز همان جبهه جل آید و پستان شود و غائلین با شرط کر نیست در  
 آب جاری در آب باران قائلند **مطلب هشتم** در آب چاه است و مراد  
 از آن چاههای متعارف است که آب از زمین او بر میآید و در آن جمع میشود و غالباً  
 در آن چاه است و پس در میان پس مثل چاههای قنوات که آب آنها در زیر زمین چاه  
 تا آنکه بروی زمین جاری شود و امثال آن داخل در این نیست و آنها در حکم آب جاری  
 هم چنین هرگاه کسی چاهی بکند و آب از آن بیرون نیاید و لیکن آب از پس در آن  
 بریزند و آب در آنجا جمع شود آن نیز در حکم آب قلیل است اگر بمقدار کم است در حکم  
 کم است اگر کم در حکم آب قلیل است و در آب چاه متعارف خلطه عظیم در میان  
 مشهورند ماء آنست که بملاقات نجات مخفی میشود و مشهور بین متاخرین آنست  
 که مخفی نمیشود و این در نظر غیر اوقات و اقوال دیگر در سنده که ضعیف است و علی  
 تقدیر هرگاه متغیر شود نجات اشکال در آن نیست و بنا بر مختار ضرر و حایه که  
 وارد شده است آن برای نجات چنانکه **مطلب نهم** هرگاه آب قلیل بملاقات نجات مخفی شود پس قطره آن بچند چیز  
**مطلب دهم**



حاصل میشود **اگر** سکر بیک کرب یا بیشتر یکدیگر بمانند و بدان **مهر**  
و مخلوط شود و مجزای اتصال بهم کافی نیست و هرگاه متغیر بجاست باشد باید بعد از  
زوال تغییر بقدر کثرت بماند تا آنجا پاک کند و هرگاه قدیمی آنکه با متغیر کند  
باقی ماند نخواهد بخشید **دق** آنکه آب قلیل را در کوبینند و مزوج و مخلوط  
شود پس هرگاه کوزه آب نجسی که پر باشد که در کوزه و بعد ببرد این پاک نمیشود بلی  
هرگاه بلی که در آن باشد و آب که در آن داخل شود و مزوج شود پاک میشود  
باب جاری میتوان نظیر کوزه بشرط آنکه مزوج شود و مجزای اتصال کافی نیست و همین  
هرگاه از مخزن که از کوزه پر باشد بیاید و مزاج آن قلیل شود و هرگاه بعد از ملاقات  
و اتصال یکدیگر در آن مخزن بقدر کثرت بماند یا بعد از زوال تغییر آب قلیل هرگاه  
متغیر شده باشد و دیگر بقدر کثرت بماند باشد کافی نیست و این در وقت نیست که  
آن مخزن در بالای آب قلیل باشد و اما هرگاه مساوی باشند مثل و کوزه و ال کوزه  
یکی کمتر از دیگری باشد و دیگری بقدر کثرت پس در آنجا مجزای مزاج و مخلوط شدن کافی  
مگر آنکه آن قلیل متغیر باشد و قدیمی آنکه با متغیر کند پس در آنجا بعد از زوال تغییر  
باید آن که کثرت نباشد تا آن قلیل پاک کند و مجزای اتصال در اینها هیچ کدام کافی نیست  
و هرگاه کثرت در زیر آب قلیل باشد و آن آنجا آب نجس شود و داخل قلیل نجس شود پس  
هرگاه نجسیت که بولن صادق آید که بک آنند و پس آن نیز با محال و مزاج **مهر**  
و شرط نیست که مطهر نیاده از کوزه باشد مگر در صورتی که قلیل متغیر بجاست باشد و  
و بعد از زوال تغییر از کوزه ناقص باشد چنانکه گفتیم **چهارم** باب باران میتوان

سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران

عمر



کون چنانکه گذشت و هرگاه آب بخس کُن باشد مثل اینکه کُر آب بخس جمع شده باشد  
 بقدر کُر یا کُر متغیر بجاست شده باشد پس آن نیز در احکام تطهیر مثل آب قلیل است  
 و هرگاه تغییر کُن خود بخود نازل شود یا بسبب وزیدن بادهای یا مثل آنها پس آن فائده  
 ندارد و نظایر آن بغیر آب نمیشود و اما آب جاری هرگاه بخس شود بسبب تغییر <sup>طریق</sup>  
 آن همان است که گذشت از چنانچه بیاید و مخلوط و مزوج شود تا عجزی که تغییر  
 نماید بیل کند و هم چنین آب حمام و آنچه شپشه بآست و لیکن در اینجا شرط است که  
 آن ماده از کُر بیشتر باشد از اصل یا بعد از ذوال تغییر هرگاه از حوض کوچکی متغیر  
 شده باشد **مطلب هشتم** در تطهیر آب چاه است بنا بر قول بجاست و ظاهر آنست  
 که تطهیر آب چاه بکُر جاری و آب باران و غیر آن بتفصیلی که گذشت ممکن است  
 و دیگر کشیدن آب چاه در کار نیست و از بعضی علماء ظاهر میشود که طریق تطهیر  
 چاه مختلالت بکشیدن آب چاه بتفصیلی که میآید و آن ضعیف است و اگر کسی آب چاه  
 جاری بکشد پس ظاهر آنست که هرگاه بقدری مقدار دیگر فرموده اند که بایند کشید  
 از او رفت باقی باکت و اگر آب چاه ورود و باز بکشد و پس ظاهر آنست که دیگر  
 احتیاج بکشیدن آب چاه نیست خصوصاً هرگاه در چاه بمثل افتاب یا باران پالک <sup>شوخ</sup>  
 و هرگاه آب چاه بجاست متغیر شود پس قوی بنا بر مختار آنست که بایند کشیدن تا  
 نمایل شود و بنا بر قول بجاست آب چاه <sup>در حالت احوال</sup> بسیار در آن هست و سابق  
 ترین آن اقوال باین مذهب نیست که هرگاه آن بجاست مقداری در شرح دارد که باید  
 کشید هرگاه بیشتر است از مقدار ذوال تغییر آنرا بعمل آورند و الا بکشند تا تغییر



نرایل شود و هرگاه تغییر خود بخود نرایل شود پس آن پاک نمیشود بلکه باید آب را کشید  
 و در مقدار آن اشکال است و اظهار آنست که هرگاه توان دانست که اگر تغییر باقی  
 بود بجز قد کشیدن نرایل میشود همان قدر بکشد و الا تمام آب چاه را بکشند  
 واجب و اما در صورت عدم تغییر آب چاه بجاست پس در بعضی نجاسات مخصوص  
 تقدیری وارد شده و در بعضی وارد نشده و در بعضی تغییر بعضی مخصوص  
 در تقدیری از شرع وارد نشده مشهور آنست که تمام آب چاه را باید کشید  
 و بعضی گفته اند چهل ل و بعضی گفته اند سی ل و در ظاهر آنست و بنا بر مختار است  
 بهر یک عمل میاید هر چند عمل با کثر افضل است و اما آنچه در واقع تقدیری از شرع در  
 رسیده آنست پس باین آنرا در ضمن چند مسئله میکنیم **مسئله اول** در آنچه تمام آب  
 چاه را از برای او باید کشید و از شراب است و مشهور آنست که فتنه نیست میان  
 کر و پسر او و بعضی گفته اند از برای یک قطره او نیست ولو بکشند و در و نیست که فتنه  
 او در حکم مالا نقص فیها باشد و مشهور آنست که سایر مکاتع ایضا نیز مثل شراب است  
 و بعضی از علماء فتنه را هم بآن ملحق کرده اند و این دو در نیست و بعضی آنرا بآن ملحق  
 ملحق کرده اند در صورتی که بجوشش بیاید و ثلث آن نرفته باشد و دیگر شتر  
 و اشهر و اظهار آنست که کافر نیز همین حکم دارد و هم چنین است موی و خون حیض  
 و نفاس و استحاضه و بعضی عرق شتری نجاست خوار را هم و عرق جنب از حرام را هم ملحق کرده  
 اند و دلیلی بر آن نیافتیم و هرگاه کشیدن تمام چاه ممکن نباشد از زیاده است  
 پس باید چهار فرد بکشد یکدیگر بکشد و نفر و نفر از آن چاه بکشند تا آب



واظهار است که از طلوع آفتاب تا غروب کافی است و احوط اعتبار روز است و در وقت  
و کشیدن سبب کافیه نیست و مرکب آن سبب و در وقت کافیه نیست و جماعتی زنان و اطفال  
هم کافیه نیست و احوط آنست که در وقت چند خوردن و نماز کردن مجتمع نشوند بلکه هر  
در وقت راحت رفع حاجت خود بکنند **مسئله دهم** مشهور و واجب کشیدن يك  
کر است از برای مردن است و اشترک و لاغ و جمعی از اصحاب ماده کا و دانیان با آنها ملحق  
کرده اند و این خوب است **مسئله ششم** واجب است کشیدن هفتاد و دو بار برای  
مردن انسان و ظاهر اینست مابین اینکه انسان در چاه میرد و یا مرده آن در چاه  
بیفتد و هرگاه بدن انسان از جگر جداست دیگر باشد مثل منی یا خون یا غیر آن پس  
اکتفا به هفتاد و دو معلوم نیست و از اینجا معلوم میشود که حکم کافر یا بد غیر مؤمن باشد  
و این در پس از علما ماکفلات باید از برای کافر تمام آب چاه را بکشد و در هوای آسمان  
کرده اند و این بعید است و اظهار است که آنرا از جمله ما لا نقص فیہ و دانیم و همین  
کافر زنده هرگاه بدن او با شتر آبی چاه شود **مسئله چهارم** اظهار است که از برای قتل  
انسان ده دلو باید کشید هرگاه از هم پاشیده باشد و هرگاه از هم پاشیده و مخلوط آب  
شده باشد چهل دلو بکشد و چاه دلو افضل است و در وقت که بجز از هم پاشیده  
هم همین حکم را دارد و خواه آب شده باشد یا نه و خواه تمام آن غده چینی شده باشد  
یا بعضی آن و جمعی از علما از برای خون **مسئله پنجم** چاه دلو گفته اند و اقرب آنست که برای  
دلو یا چهل دلو بکشد از برای خون پس از مثل خون سر بیدن کوفتند که در دلو  
چاه بیفتد و خون از آن جاری است چند دلو بکشد که اقل آن سه دلو است بکشد



انرا برای خون که مثل اینکه کبوتر را بر سر بزنند و بچاه بیفتد یا مثل قطرات خون  
بر عاف که از دماغ بچکد در چاه **مسئله پنجم** مشهور است که نیت چهل دلو است  
از برای سک و خوک و دغاباه و کربه و کوسفتد و مشهور است چهل دلو است  
از برای بول مرد و این ادویس شرف میان بول مرد و زن نکرده و احوط آنست  
که از برای بول زن تمام آب چاه را بکشند و ظاهر آنست که مابین مسلم و کافر باشد  
و همچنین است نیت در غایط و خون **مسئله ششم** مشهور است که واجب است  
کشیدن سی دلو از برای بارانی که مخلوط شده باشد به بول و عذره چنانکه  
در روایت کرده و بر وارد شده است و از آنجا تعذی بغیر اینها نمیتواند کرد و نیت  
که هرگاه عین بعضی از مذکورات داخل باشد باز حکم آن همین باشد زیرا که اگر  
هست که مخلوط شدن باران را اثری باشد **مسئله هفتم** واجب است کشیدن  
هفت دلو از برای مردن طیر و آن عبارت است از مثل کبوتر و بید کتران آن تا بعد  
ستر مرغ و هم چنین از برای فصل کردن جنب در چاه چنانکه مشهور است و فریاد  
افتا اظهاری است که بجز در مباشرت جنب بان چاه این حال را دارد هر چند غسل  
نکند و ظاهر اینست که این حکم در صورت نیت کسب و خالی از نجاست باشد  
و الا از برای هر نجاستی حکم آن ثابت است و اظهر آنست که غسل از تمام سوی جنبید  
باطل نباشد و بعضی گفته اند باطل است و هم چنین از برای سرکه که در چاه <sup>بیفتد</sup>  
و زنده پیون آید هفت دلو باید کشید و هم چنین بول حیوانی و عذره از آن طفلان  
که از دو سال بیشتر داشته باشد و هنوز بالغ نشده باشد و هم چنین از برای



مردن موش هفت دلو بکشند و مشهور است که این در صورتیست که  
از هم پاشیده باشد و اگر نه سرد دلو بکشند و بعضی مطلقاً هفت دلو ضرر  
میدانند و ظاهر قول مشهور است **مسئله هفتم** اظهار آنست که این برای رفع  
مرغ خانگی که نجاست خوار باشد اگر مرغ دلو بکشند کافی است و زیاده ضرر نیست  
**مسئله نهم** مشهور و خوب سرد دلو است بجهت مردن موش و بعضی هفت دلو  
را واجب دانسته اند و جمعی واجب دانسته اند سرد دلو را از برای و زغیر کردن  
که پاستر است و بعضی يك دلو را هم كلف دانسته اند و این برای عقرب چست است  
که سرد دلو بکشند **مسئله دهم** واجب است کشیدن يك دلو از برای گنجك  
و آنچه شبیه است با آن در جنبه و مقدار تا بحدی که بوی تند و ظاهر آن است  
که بزرگ و کوچک آنها تفاوت نمیکند پس جوهر مرغ خانگی و گنجك حکم ایشان  
تفاوت دارد هر چند در جنبه مثل هم باشند و اکثری علماء واجب میدانند کشیدن  
يك دلو را از برای بول طفل شیر خوار بلکه طفل فطیم هم این حکم را دارد یعنی طفل  
که تازه از شیر گرفته باشند و هفت دلو یک در صورتی که گشته بعد از آن  
که او را صبی بگویند **مسئله یازدهم** هرگاه نجاستی متعدی بچاه بپفتد اقوی آنست  
که مقتضای هر يك بعل آورد خواه مساوی باشند در جنبه و مقدار و خواه  
مختلف و خواه مقدری که شارع فرموده است از برای آنها مساوی باشد یا  
و بعضی استناده اند مثل خون کی که در ریه ریخته باشند و بعد از آنکه هم خونی  
کی دیگر بریزند که بسبب آن خون زیاد شود و گفته اند که در اینجا حکم خون بسیار



باید جاری کرد و آن دلیل ندارد بلکه اظهر آنست که حکم خود کرده اند از برای  
هر یک باید سه دلو بکشند و مجموع را یک خون بسیار حساب نکنند و هرگاه آب  
چاه وفا نکند بکشند مقدار هر یک از نجاسات متعدده پس کشیدن آب چاه  
تمام کافی است و هرگاه متعدد باشند پس تراوح کنند چنانکه کثرت و دور نیست  
که تراوح یک روز نتوان اکتفا کرد و این خالی از اشکال نیست

هرگاه پاره از حیوانی که از برای او مقدار معینی در شرع وارد شده در چاه افتد  
مثل سر یا دنت پس در آن خلاف کرده اند بعضی آنرا ملحق بحکم کل آن حیوان کرده اند  
و بعضی ملحق بمالا نقص فیه کرده اند و بعضی گفته اند که حکم حیوان از حکم مالا نقص  
فیه کمتر است بهمان اکتفا کنند و اگر کمتر نیست مقدار مالا نقص فیه را بکشند و این  
دو در نیست و اگر پارهای متعدده از یک حیوان بریزند یا یک پاره از یک حیوان  
و پاره دیگر از حیوان دیگر که از همان جنس باشند مثل دنت یک انسان و دنت  
انسان دیگر یا پایی انسان یا دیگر پس اظهر آنست که هر یک حکم جدا دارند و خل  
و قداخل نمیشود و هم چنین پارهای حیوان مالا نقص فیه و اما هرگاه حیوان  
حامله معلوم شود که آب چاه محبل او رسیده است پس در آن اشکال است و اظهر

در نایب آنست که حکم تفاوت نمیکند و اشکال در اقل پیشرانست و اما بنابر  
قول مختار که عدم انفعال چاه است پس در هیچ جا اشکال نیست  
آب کشیدن از برای تطهیر باید بعد از پیرون آوردن نجاست باشد  
یا مستهلك شدن آب در چاه مکرر در جای که تمام آب چاه را باید کشید



که اگر قدری پیش از پیرون آوردن نجاست کشید باکی نیست و هرگاه  
 اجرای نجاست بپا کند شود باید هر را پیرون بیاورد و بعد آب بکشد  
 و هم چنین موی حیوانی نجس العین و اگر موقوف باشند به پیرون آمدن  
 او بکشیدن همه آب چاه باند کشید و تا تمام نشود و جمیع اجرای او پیرون  
 نیاید پاک نمیشود و ظن غالب بتمام شدن اجزا ظاهر است **مسئله**  
**چهارم** معتبر در لو همان است که متعارف انچه باشد یعنی در عرف و عادت  
 آن بلد از مثل انچه بمنزل این دلو آب میکشند و اظهار آن است که عدد در ملاحظه  
 باید کرد پس هرگاه از چاه ده دلو باند کشید کسی که ظرف بنشیند بچاه کند که  
 بکبارده دلو را تمام پیرون بیاورد کافی نیست بلی در جائی که بجهت زوال تغییر  
 میکشند یا جایی که تمام آب چاه را باند کشید یا بمقدار محلی که تی باید کشید  
 در انجا تعدد در کار نیست **مسئله پنجم** قطرات که متعارف است که از دلو  
 میچکد در پی چکیدن معفو است دیگر از برای آنها نباید کشید و هم چنین  
 دیوار چاه و کنارهای آن و لقی که در آن است هم معفو است و بعد از خلاص  
 شدن همه آنها پاکند و قبل از خلاص شدن اشکال هست و هم چنین دلو  
 و بند و چرخ و آنای که آب میکشند و بنا بر مختار اشکال در هیچ یک نیست؛ **فان**  
**فانک** بدانکه هرگاه آب نزدیک بباله باشد یا چاه که همیکه در آن آب نجس  
 یا بول و سایر نجاسات باشند مادامیکه معلوم نشود که نجاست او و تری او چنان  
 رسیده است بنا بر مختار نجس نمیشود مگر اینکه احدی او حذاف و متغیر نجاست



شده باشد و بنا بر قول نجاست محسن میشود و سنت است که چاه و بالوعه از هم  
 دور باشند بقدری که زراع هرگاه زمین نه چاه از زمین نه بالوعه بلندتر باشد  
 یا در زمین سخت باشد و هفت زراع باید دور باشد هرگاه چنین نباشد و بعضی  
 گفته اند که در جانب شمال بودن هم مثل بلندتر بودن زمین است **منهج دوم**  
 در داشتن اوقات نمازها **ی** چنانکه است و بدان چند مطالب است **مطلب**  
**اول** هر یک از نمازهای چکانه را در وقت میبایست یکی وقتی فضیلت که ثواب  
 او بیشتر است و یکی وقت اجزا و بعضی نماز در وقت ادوات و قضا شده است اما  
 فضیلت ندارد هر چند معصیت هم نداشته باشد و بعضی گفته اند که وقت اقل  
 از آن دو وقت از برای مختار است و در قیام از برای معذور و مضطر یا تنگی که  
 اگر کسی با اختیار نماز را تا وقت دقایم تاخیر اندازد معصیت کون است بلکه بعضی  
 گفته اند قضا هم میشود و کردن در آخر وقت موجب عفو از آن است و گفته اند که اگر  
 از عذر سفر است و باران و آلودگی که ترک آن ضرر بدنی یا دینی او داشته  
 باشد و مراد بضرورت پنج چیز است **اول** کافر مسلمان شود در آخر وقت **دوم**  
 طفلی که بالغ شود **سوم** حایض که طاهر شود **چهارم** مجنون که عاقل شود  
**پنجم** بهیمنی که بهوش آید و اشهر و اظهر قول اقل است و اما اقل وقت نماز  
 ظهر پس از اقل اقل است تا آنکه سائیه که بعد از ظهر از برای **پنجم** میرسد  
 بلند شود بمقدار آنچه و بعضی گفته اند تا آنکه سائیه که بعد از ظهر **پنجم** میرسد  
 مثل آن سائیه بشود که در اقل ظهر باقی ماند بود و این ضعیف است و بعضی

سبع ۲

در  
ام

سازمان اسناد و کتابخانه ملی

جمهوری اسلامی ایران



زوال را بعد بیان خواهیم کرد و وقت دویم نماز ظهر باقی است تا اینکه باقی  
بماند بجزوب افتاب انقدر وقت که نماز عصر به تنهایی بتوان کرد پس  
آن مخصوص عصر است و ظهر را نمیتوان کرد و اما وقت اول نماز پس آن بنا بر اوقی  
و اشهر از حال فارغ شدن از نماز ظهر است تا اینکه سائیه که بعد از ظهر از بنا  
هر چیزی که بهم میرسند دو مثل قامت بچرخ شود و وقت دویم او منتهی میشود  
بغروب افتاب و اقوال دیگر در مسئله هست که ضعیفند و اما وقت اول  
مغرب که افضل است پس آن از غروب افتاب است تا آنکه شفق فرو نشیند و مراد از  
شفق آن سرخیت که در مغرب میماند بعد از غروب افتاب و وقت دویم آن  
باقی است تا آنکه بماند بنصف شب بمقدار چهار رکعت که آن مخصوص عشاء است  
بنا بر مشهور و در نزد حقه هرگاه بمقدار چهار رکعت بنصف شب ماند میتوان  
مغرب و عشاء هر دو با هم بکند بجهت آنکه هر کس که یک رکعت از نماز یا در وقت  
خود تواند دریافت همه آن نماز را در یافت است چنانکه بعد خواهیم گفت و بعضی  
گفته اند که وقت مغرب و عشاء باقی است تا صبح و این ضعیف است بلی اگر کسی  
در خواب ماند باشد یا فراموش کرده باشد میتواند مغرب را ادا بکند تا آنکه  
بماند بجمع بمقدار نماز عشاء و در تنبیه که مطلق مضطر این حکم را مستحب است  
و بهتر است که قصد ادا و قضا کند و اما وقت اول نماز عشاء بنا بر اشهر و احوط  
بعد از فرغ از نماز مغرب است تا آنکه از شب برود و بعضی گفته اند وقت اول  
آن بعد از سقوط شفق است و اقول قویست هر چند این افضل است و لکن



وقت آن نصف شب است بنا بر مشهور و اقوی چنانکه پیش گفتیم مضطر است  
 تا صبح هم بکند و بهتر آنست که قضا را وقتا نکند و اما اقل وقت نماز  
 صبح پس طلوع صبح و قیم آنست تا صبح خوب روشن شود و وقت زیم آن با  
 باقی آنست تا طلوع آفتاب **مطلب پنجم** مشهور آنست که اقل وقت ظهر مخصوص  
 نماز آنست بقدر اینکه نماز کرده شود و بعد از آن شر بکند با عصر در وقت تا آنکه  
 بمقدار عصر بماند بغروب آفتاب و هم چنین مغرب و عشا و بعضی علما گفته اند آن  
 دو نماز در هر وقت با هم شر بکند از اقل تا باخی و باین متفرع کرده اند اینکه هرگاه  
 کسی فراموش کند و اقل نماز عصر را بکند و بعد از آنکه فارغ شود بخاطرش  
 بیاید که ظهر را نکرده است پس اگر در اقل وقت مخصوص ظهر بوده است  
 پس نماز عصر نیست و باید بعد از آن ظهر را اعاده کند و اگر در وقت  
 شترک بوده است یعنی بعد از آنکه بمقدار نماز ظهر گذشت باشد عصر را کرده است  
 پس در اینجا عصر صحیح است و ظهر را بعد از آن بجای آورد و هم چنین در مغرب  
 و عشا بخلاف آن قول دیگر میگویند در هر وقت که نماز قیم را کرده است بعد  
 از فراغ بخاطرش آمده است صحیح است و اعاده ندارد همین نماز اولی را بعد از آن  
 بکند و قول مشهور اظهراست هر چند در تفریع مسئله اشکال هست اما در کلی  
 بترجم در مسئله ندارد و اینکه گفتیم در وقتیکه که بعد از آن بخاطرش  
 بیاید و اما هرگاه در بین نماز بخاطرش بیاید پس در هر حال که ممکن است  
 عدول کند نیت نماز اول یعنی هم چنین قرار بدهند که آنچه کرده ایم نماز



اقل بوده است عدول کند و اما هرگاه ممکن نباشد عدول مثل آنکه لازم  
آید زیاده رکن بر آن نباشد باطل است مثلا نماز عشا را مقدم داشته و بعد  
از رکوع رفتن بر کعبت چهارم خواطرش آید که مغرب را نکرده ام و دیگر نمیتواند  
عدول کند و اما اگر بر کعبت رفته است میتواند عدول بکند و در نماز عصر میتواند  
عدول کند مادامی که سلام نماند داده است بلکه در وقت که در نماز عصر  
بعد از خلاص شدن هم عدول بنیت کند تواند کرد چنانکه حدیث صحیح وارد  
شده است **مطلب سومی** شناخته میشود زوال افتاب بنیاد شدن سایه  
بعد از آن که شدن یا پیدا شدن او بعد از تمام شدن و بیان او اینست که در وقت  
طلوع آفتاب هر چینی که در روی زمین است سایه طولانی دارد تا بطرف  
مغرب و هر چه آفتاب بالا آید آن سایه کوتاه میشود تا آنکه آفتاب برسد بخط  
نصف النهار و چنان بلند میشود که دیگر سایه از آن کوتاه نمیشود  
و در بعضی بلاد سایه بالمره بر طرف میشود پس همین شروع کرد سایه بنیاد  
شدن یا آنکه تازم سایه بهم رسید بعد از تمام شدن و در کردن بجانب  
مشرق پس آن اقل ظهر است و از برای دانستن دایره نصف النهار و میل کرد  
افتاب آن چند طریق گفته اند و باکی نیست که مایل از آنها در این رساله  
و آن طریق دایره دهند تیه است و طریق آن اینست که زمین را خوب هموار کنند  
که مطلقا پست و بلندی نداشته باشد و بعد از آن به یک دایره بر آن بکشند  
بهرین یکی که خواسته باشد و نصب کنند بر مرکز دایره یعنی وسط حقیقی

سازمان اسناد و کتابخانه ملی

ان  
جمهوری اسلامی ایران



آن شاخص جزا طی کرده باشد که سری او تین باشد که طول او تقریباً بقدر  
ربع قطر دائره باشد نصب کنند با استقامت که مطلقاً کجی نداشته باشد  
و دانسته میشود استقامت او باینکه ردیمایه انداز کنند و از سر شاخص  
تا محیط دائره یعنی انحط پرکاری از سه طرف انداز بکنند که همه بیک اندازه  
باشد و بعد از آن انتظار بکشند و ملاحظه بکنند که از سایه که در طرف مغرب  
افتاده است و بیرون از دائره است چه وقت داخل دائره میشود همین که سری  
سایه داخل شد بان خط پرکاری ها بخار افشان کنند پس بعد از آن انتظار  
بکشند تا اینکه آن سایه وقتی که میخواهد از خط پرکاری بیرون رود بجای  
مشرق ها بجای خط پرکاری را هم نشانی بکند و بعد از آن مابین اند و نشان  
را بخط مستقیم وصل کنند پس در این وقت از این دائره شپه دو کمان حاصل  
شود یکی در جانب جنوب و یکی در جانب شمال آنکه در جانب شمال است  
انرا نصف کنند بخط مستقیمی که باین سری او بمرکز دائره باشد یعنی میان  
حقیقی آن و یکسرا و بخط پرکاری باشد پس همین خط نصف النهار است  
و هر وقت که سایه شاخص بان خط افتاد هنوز ظهر نشده است و همین  
که شروع کرد سایه که از خط بیرون رود بجانب مشرق پس اقل ظهر است  
و بعضی گفته اند که شناخته میشود نیز باینکه آفتاب بگردن جانب شرق  
راست از برای کسی که رو بجانب قبله بایستد و بین دو خط با صریح  
بلکه این مخصوص جاها نیست که قبله آن دو نقطه جنوب باشد مثل طر



غربت به عراق و لغت در مثل عراق هم گاهی هست که وقتی که آفتاب بابر و یست  
 برسد و ساعت از ظهر گذشت باشد یا پیش از این علامت از برای تعیین  
 کردن بظهر خواهد است نه از برای تجدید اوقل ظهر و لغت از برای بیا  
 بر مشهور و احوط دانست میشود بن و ال حمم شرقی یعنی آن سرخی که از جانب  
 مشرق بالا می آید و محاذی بالای سر کویرند بر طرف میشود و اوقل ظهر  
 است و اما آنچه از اخبار معتبره بسیار ظاهر میشود اینست که همین که قرص آفتاب  
 پنهان شد شعاع و دو سفی و از دیرها و کوهها از آنل شود اوقل مغرب  
 است و این قول قویست و لیکن احوط قول اول است و اما صبح دقیم که آنرا  
 صبح صادق میگویند پس آن سفیده اینست که رهن میشود در افق و بنین متصل  
 میشود و اوقل آن مثل نصف مانع است و صبح اوقل که آنرا صبح کاذب میگویند  
 و آن سفیده اینست طوالت کشیده است بجانب بالای آسمان و بنین متصل  
 نیست و ما بین آن و زمین سیاهی شب حائل است و مدت مدیدی طول میکشد  
 تا صبح صادق شود و از ذنب لجران میگویند یعنی دم کرک **مطلب چهارم**  
**چهارم** اوقل وقت افضل است و تاکید و اهتمام بسیار در اخبار وارد شده  
 در اداکردن نماز در اوقل وقت و چند جارا استنفا کرده اند که تاخیر در آنها  
 بهتر است **اول** مخصوصه که مافیه کنند باشد تا خیر فریضه میکند تا نافله را  
 بکند **دوم** نزن مستحاطه است که ظهر تا خیر میکند تا آخر وقت فضیلت  
 تا با عصر بیک عمل بکند و هم چنین مغرب تا **سوم** تاخیر عشا تا سرخی مغرب و یست



**چهارم** چهارم تاخیر نماز غیر برای کسیکه رفقای و انتظار او را  
 میکشند بجهت افطار یا خود از راه کسب و تشنگی پیش از افطار حضور قلب  
 نمیتواند بهم رسانند **پنجم** کسیکه بول و قیاط دارد تاخیر کند نماز را  
 تا دفع آنها را بکند و نماز کند **ششم** کسیکه قضای نمازهای واجب میکند  
 نماز حاضر را پس اندازد و قضا را مقدم دارد تا وقت تنگ شود **هفتم**  
 کسیکه یقین بوقت دارد و اشتباه باشد هر چند مظنه بدخول وقت دارد  
 تاخیر کند تا یقین حاصل شود **هشتم** کسیکه عذر ری دارد که اعتدال <sup>نظیر</sup>  
 آن باشد مثل اینکه عجز است از قیام در نماز بجهت مرض و اعتدال دارد که کار  
 او دیر شود **نهم** هرگاه خواهد نماز را بوجرا تحمل در یابد مثل انتظار  
 جماعت یا انتظار و فیکه آرام و حضور قلب بهتر حاصل شود و از آن جمله  
 دفع کرها که نماز ظهر را تاخیر بکند که هوا خنک تر شود هرگاه حضور قلب  
 و کمال نماز و قوف باشد بان **باب دهم** در اوقات سایر نمازهای  
 واجب است و بدان چند مطلب است **مطلب اول** وقت نماز جمعه بعد از  
 زوال است بنا بر شهر و اقوی و هم چنین اقوی و اشهر آنست که خطبهها  
 بعد از زوال بخواند و قول بنماز جمعه پیش از زوال ضعیف است و هم چنین  
 جلی از خطبه پیش از زوال و اشهر و اقوی آنست که وقت نماز جمعه باشد آنست  
 تا سائیه هر چیزی مثل انچه شود و احوط آنست که در اقل ظهر شروع بخطبه  
 شود و بعد از آن نماز شود و از این قدر تاخیر نشود و لیکن وجوب آن معلوم



و قول بآن ضعیف است و سایه ازان حدی که گفتیم هرگاه بگذرد دیگر جمعه  
 را نکند و نماز ظهر را بکند خواه وقت ظهر باقی باشد و خواه نباشد و ادراک  
 جمعه با در آن یک رکعت با امام حاصل میشود و یک رکعت دیگر با آن اضافه  
 میکند و تمام میکند و هم چنین با در آن امام در حال رکوع هم حاصل میشود  
 چنانکه خواهد آمد و هم چنین هرگاه اصل نماز جمعه یک رکعت آن در وقت شروع  
 و باقی در خارج وقت است جمعه ساقط است و بعضی مجتهد شروع در نماز را  
 در وقت کافی دانسته اند در ادراک الوقت و آن شکل است **مطلب سیم**  
 وقت نماز عیدین مابین طلوع آفتاب است تا ظهر و صادق طلوع آفتاب  
 هم میتوان کرد و سنت است در روز عید فطر تا خیر پیش از عید قربان  
 از برای اخراج فطر و افطار **مطلب سوم** در وقت نمازیات است اما  
 کسوف و خسوف یعنی آفتاب گرفتن و ماه گرفتن پس ابتدای وقت نماز  
 آنها از اقل شروع در گرفتن است و وقت آن باقی است تا ظهر آن و اشوع  
 و بعضی گفته اند تا شروع کند در طاعت و اقل اقل و این احوط است  
 و اما نقل پس وقت نماز و تمام عمر است و ظهر آن است که ساقط است و بعضی  
 فوری دانسته اند مثل حج و بعضی علماء را بعضی فریاد که بلند شود از  
 هوا مثل زلزله دانسته اند و این خوب است و اما سایر آیات مثل بارهای  
 سرخ و سیاه و تارکهای که باعث خوف میشود بر اظهار آن است که  
 همه آنها مثل زلزله باشند و اظهار آن است که برای هر نقلی یا ملائکه



علامات نماز علیحد باید کرد هر چند نغده نود دهد و ظاهر اینست که حکم  
 چنین باشد هر چند مابین دو زلزله و بخوان بمقدار نماز کردن فاصله نشود  
**باب سق** در اوقات نماز نوافل یومتیر است و در آن چند مطلب است  
**مطلب اول** در وقت نوافل ظهر و عصر است و بدان چند قول است و ظهر  
 آنست که وقت نافله ظهر از اقل ظهر است تا آنکه سایه که بعد از ظهر میسر  
 یک ذراع و آن عبارت است از دو قدم است و مردان قدم هفت یکی شش  
 است چون خال اینست که قامت هر زن یا مسافر و بی هفت پای خود سر است  
 و وقت نافله عصر باقی است تا سایه دو ذراع برسد که چهار قدم است  
 و بعضی گفته اند که وقت نافله ظهر باقی است تا آنقدر که باقی بماند تا کردید  
 سایه که بعد از ظهر میسرند بمثل شش بقدر یک فریضه ظهر را توان ادا کرد  
 و وقت نافله عصر باقی است تا بماندن برای دو مثل شدن سایه بهین قدر  
 و بعضی گفته اند که وقت نافله باقی است مادامی که وقت فریضه باقی است  
 و بسیار احادیث و دلالت میکنند بر اینکه نافله را بر وقت میتوان مقدم داشت و از  
 وقت میتوان موخر داشت و بعضی اینها را حمل کرده اند بر خصلت امر برای کسیکه  
 آنها را خود خبر دارد که در وقت مانعی بهم خواهد رسید و هر خود اینست نه است  
 افضل تعجیل است و فضیلت باقی است تا آنکه بماند بمثل و مثلاً بمقدار  
 ادای فریضه و این آخر مراتب فضیلت است بعد از آنهم تقدیم جایز است نه است  
 تاخیر افضل است و اولی آنست که در این حال ادا و قضاء قصد نکند و بجا



همین که یک رکعت را کرده تمام میکند هر چند وقت نافله در رفته باشد نهایت  
 سبک بجا آورد باینکه اکتفا کند بحد تنها و ذکر واحد در رکوع و سجود و هم چنین  
مطلب دهم وقت نافله مغرب بعد از نماز مغرب است تا زوال همه مغرب  
 و در نیت که آنرا توان کرد مداومیکه وقت نماز مغرب باقی است و در صورت  
 زوال همه افضل تاخیر است از نماز هشا و هرگاه شروع کرد در نافله و همه  
 بر طرف شد نافله را تمام کند خواه در دو رکعت اقل باشد و خواه در دو رکعت  
 آخر و افضل تقدیم نافله است بر تعقیبات بغیر پنج فاطمه و هراهم و اما وقت  
 نافله عشا که از او بتر خوانند پس آن باقی است و سنت است که از آن بعد از  
 هر نماز سنتی که در آن شب میکند بکند مطلب نهم وقت نافله شب بعد  
 از نصف شدن شب است تا طلوع صبح صادق و شناخته میشود نصف شب  
 بر اثبات شدن ستاره ها چنانکه در دعای تهمین حفظه وارد شده و بعضی  
 گفته اند که مراد از ستاره ها ستاره های است که در وقت غروب آفتاب طلوع میکند  
 و این در همه ستاره ها و همه فصلها درست میباشد و برای هر کس معلوم  
 و گمان حقیر آنست که اینکه فرموده اند تخمیناً است امر برای عوام که بان یقین  
 نصف شدن شب حاصل شود هر چند بسیاری از نصف شب کدشته  
 باشد و ظاهر آنست که این تقریب را در خط کرده اند نسبت به ستاره ها  
 که اول تاریکی شب بالای دیوار و کوهها پدید است که تخمیناً در اول غروب آفتاب  
 طلوع کرده باشند و مشهور آنست که هر چه بصبح نزدیکتر است افضل



و شاید که هر دایمان این باشد که هر روزه رخصت شب نکند نه اینکه این افضل  
باشد از قنبر یقین در رخصت آخر شب هم و در نیست که بگویم قنبر یقین افضل  
باشد که چهار رکعت بکند و بخواند و بعد از آن شفع و قنبر در میان صبح  
کاذب و صادق بکند چنانکه در اخبار بسیار منقول است که رسول خدا  
چنین میکرد و اند و مشهور نیست که جایز است کردن نماز شب پیش از رخصت  
از برای معذور و مثل مسافر و کسی که از غلبه خواب بپوشد و قضا کردن در صبح  
افضل است از تقدیم هرگاه چهار رکعت را بجا آورد و صبح شد تمام بکند مخفف  
چنانکه پیش گفتیم که هرگاه چهار رکعت را نکرده صبح شد نافله صبح را بکند و فرضیه  
را ادا کند و بعد از آن نماز شب را تمام کند و هرگاه وقت و شفع نماز شب  
نداشته باشد اکتفا بکند و باقی را قضا کند و در نیست که و تدریج در این صورت  
تا نیا قضا کند **مطلب چهارم** اقل وقت نافله صبح بعد از فراغ از نماز شب است  
بنابر مشهور و قوی و آخر آن از طلوع حمزه مشرقی است و افضل تقدیم آنست صبح  
و جمعی از اصحاب گفته اند مستحب است اعادة آن هرگاه پیش از صبح کرده باشد و اقل  
که بگویم این در صورتیست که بعد از آن خوانیده باشد و در نیست که باطل است  
فتوای جماعت عمل کنیم بد نباشد خوب نیست **باب چهارم** در احکام و لواحق  
و در آن چند مطلب است **مطلب اول** واجب است کردن نماز در وقت های آن  
و باید که علم با اوقات هم داشته باشد پس هرگاه جاهل بمسئله وقت نماز کند  
نماز او صحیح نیست هر چند اتفاق افتاده باشد که در وقت کرده باشد و



و هم چنین هر که فراموش کرده باشد وقت را و باز در وقت بکند و تحصیل  
یقین بوقت با وجود امکان واجب است و بمطهر نمیتوان اکتفا کرد و بعضی علما  
اکتفا کرده اند با زمان مؤذن نطقه و این با احتیاط و این مشکل است و بدین  
عذر نمیتوان اکتفا کرد مگر اینکه بآن یقین حاصل شود و اینکه وضع اذان بمطهر  
اعلام شده است شاید از برای معدومین باشد یا از برای باخبر شدن مردم که  
هر که را ممکن باشد ملاحظه کند و مهیا شود و عمل بخیر بکفر عادل نمیتوان کرد  
هر چند و هوای علم کند مگر اینکه خبر او مفید علم باشد و ممکن است عمل بجهل  
عدولین و در صورت عدم امکان تحصیل یقین اظهر جواب عمل بمطهر است  
با مارات و علامات و بعضی واجب دانسته اند تاخیر را تا یقین حاصل شود  
و این احوط است مگر بعد از عمل بمطهر ظاهر شود فساد آن پس اگر تمام نماز پیش  
از وقت واقع شده نماز او باطل است و اعاده میکند با اتفاق علماء و اگر ظاهر شود  
که وقت در بین نماز داخل شده هر چند پیش از سلام دادن باشد پس اگر ظاهر  
آنست که صحیح است و اعاده نمیشود هرگاه گمان کند که وقت تنگ شده است  
و بغیر نماز عصر را نمیتوان کرد یا بغیر نماز عشاء را نمیتوان کرد و بعد از آنکه عصر  
یا عشاء را که ظاهر شد که وقت باقی است پس در این احتمالات بسیار هست  
و در بنیت که اظهر این باشد که با عذر است اکتفا کند و نماز ظهر را مقرب  
بعد از آن بکند پس اگر در وقت منتهی است ادا کند و اگر در وقت مختصر نماز  
دقیق است قضا بکند و احوط تنبیه است ادا و قضا است بلکه اگر در ظهر یا عصر یا عشاء



رکعتی دیگر بکند و تعیین ظهر و عصر هم نکند کافی باشد **مطلب دوم** هرگاه کسی  
 را ممکن باشد که شرایط نماز را عمل آورد و یک رکعت از نماز را در وقت  
 دریابد لازم است او را ادای آن بخواهد این وقت از برای این شخص وقت نماز  
 اوست و نماز را تمام میکند پس هرگاه کسی بمقدار پنج رکعت نماز را در آخر  
 روز دریابد ظهر و عصر را هر دو دریافته است و هم چنین هرگاه سر رکعت  
 را از آخر وقت دریابد و مسافر باشد هر دو را دریافته است و هم چنین  
 هرگاه این مقدار را پیش از نصف شب دریابد بلکه هرگاه بمقدار چهار رکعت  
 بنصف شب مانند دریابد مغرب و عشاء را دریافته است بنا بر مختار حقیر  
 چنانکه پیش گفته ایم خواه حاضر باشد و خواه مسافر و اظهر آنست که اگر در یک  
 رکعت بسپرد استن از سجده دقیم حاصل میشود و بعضی اکتفا با در رک  
 رکوع کرده اند و آن بعید است و اما هرگاه مقدار یک رکعت نماز را یا پیشتر یا  
 با شرایط از اول وقت دریابد ~~مغرب و عشاء را دریافته است~~ و بعد از آن  
 مانعی بهم نرسد پس کافی نیست و ببلوغ قضا نیست بلی هرگاه بمقدار تحصیل  
 شرایط تمام نماز را دریابد و نکرده باشد و ببلوغ قضا واجب است و بعضی گفته  
 اند هرگاه اکثر نماز را در اول وقت دریابد نماز را دریافته است و آن  
 بعید است **مطلب سوم** هرگاه نماز آیات یا فریضه حاضر جمع شوند  
 هر کدام که وقت او تنگ شده او را مقدم دارند و اگر هر دو وقت تنگ  
 شده باشد فریضه حاضر را مقدم دارند و هرگاه وقت هر دو یکسان باشد این









قول بکراهِت هم در اینجا مال مشکل است **مطلب پنجم** مشهور اینست که بنا  
 مبتدئه یعنی نماز سنتی که نام نداده و از آن بابت که در همه اوقات است  
 که کسی دو رکعت نماز سنتی بخواند در وقت طلوع آفتاب و در نزد خرق  
 آفتاب و در نزد بلند شدن آفتاب تا بدو نهم نصف النهار یا نزدیک بان بعد  
 از نماز صبح و بعد از نماز عصر و بعضی قائل بحجرت شده اند و بعضی تفصلاً  
 دیگر داده اند و اظهار در نزد حقیقت اینست که در هیچ بابت کراهِت نیست و احادیث  
 باین مضمون وارد شده محمول بر تقیید است **منع سوا** در مکان مصلی است  
 و در آن چند مطلب است **مطلب اول** جای نیست نماز عکس مگر در مکانی که مباح  
 باشد تصرف در آن مثل مسجد یا مکانی که مملوک آن شخص باشد یا با اجازه  
 گرفته باشد یا وقف بر آن باشد یا امثال اینها و هم چنین است هرگاه صاحب  
 مکان اذن داده باشد صریحاً که بگوید نماز کن یا باذن مخفی مثل اینکه بگوید  
 تو امروز تا شام در این خانه مهمان من باش یا شاهد حال و قرائت و تلاوت  
 کند برضای صاحب مثل خانه دوستانه که از حال ایشان میدانی که در ضمیمه  
 بنام زکریا در ملک ایشان و مثل صوفاهای خالی از زراعت که در هیچ وجه  
 صاحب نمیزند هر چند معلوم نباشد که مال صغیر یا دیوانه است یا نه بلکه  
 اگر معلوم هم باشد و رضای ولی را بشاهد حال در این مقام اعتبار کند  
 هر چند آن شخص ولی و یقی غیرها که شرح نداشته باشد و احوال بلکه  
 اظهار آن است که در غیر صوفاهای مجتهد مظنه اکتفا نکند و باید که علم بر آن



حاصل باشد هر چند بسبب قرائن باشد و در مثل صحراهای که کفیم عدم  
ظهور کراهت صاحب کافی باشد و مشهور است که نماز در مکان خصی  
باطل است و جمعی دعوای جامع بر این کرده اند و مراد از غضب آن است  
که تصرف در آن بکند بدون اذن صاحب خواه آن شخص خود آن مکان را صاحب  
سند باشد و خواه نا باشد و از جهت نماز کند هر چند صاحب نشد باشد  
یا دیگری صاحب شد و این در او نماز کند و ظاهر آن است که هرگاه کسی <sup>صحرا</sup>  
را غضب کرده باشد از برای غیر غاصب باز نماز جایز باشد هرگاه ضربت <sup>لک</sup>  
اصلی نبرند و اما از برای خود غاصب معلوم نیست که جایز باشد و هرگاه  
علم نداشته باشد بخصیت مکان و در آن نماز کند صحیح است و هم  
چنین هرگاه فراموش کند که مکان خصی است و در آن نماز کند مگر اینکه خود  
غاصب باشد و دنیا را در آن نماز کند که ظاهر اینست که در این صورت هم <sup>طل</sup>  
باشد و هرگاه جاهل باشد با اینکه نماز در مکان خصی باطل است مشهور  
است که معتد نیست و نماز او باطل است و این اقوالیت هرگاه علم اجمالی  
بشرایع و احکام داشته داشته باشد و تفصیل آنها را تحصیل نکرده و اما  
اگر کسی را جبر کند که در مکان خصی نماز کند نماز او صحیح است و اگر کسی را  
مجبور کنند در اینجا پس نماز او نیز صحیح است <sup>بها</sup> است اشکال در جایز است که بعضی  
اقتضا از افعال نماز موجب ضرر و صاب مکان باشد مثل آنکه محتاج باشد  
به تقیم و اعضای تقیم آن زخم باشد و خون از آن روان باشد و تقیم کردن <sup>جیب</sup>



نجس شدن مکان باشد و صاحب مکان باین راضی نباشد پس در این صورت  
 حکم بصحت نیت و نماز مشکل است بجهت آنکه محبوس بودن همین قرار در اینجا  
 مباح میکند اما هر کس در وقت نماز معلوم نیست که مباح کند و هرگاه مکان <sup>غصبی</sup>  
 که نماز در او باطل است اینجا است که مصلی در حال نماز بدان تصرف میکند  
 بسبب نماز پیا کذا شدن و خم شدن و راست شدن خواه هوای خانه باشد  
 و خواه زمین باشد و خواه فرش باشد و خواه حایل مباح می برد و بی آن غصب  
 باشد مثل فرشی مباحی نباشد و اما هرگاه جامه مصفی باشد در این <sup>ها</sup>  
 محل بیایه مصلی باشد ضرری ندارد و هم چنین هرگاه دیوار و سقف خانه  
 غصبی باشد و اما هرگاه در پشت بامی نماز کند که آن بام مباح باشد اما دیوار <sup>ها</sup>  
 که این بام بر او قرار گرفته غصبی باشد پس در آن اشکال است و احوط آنجا  
 است **مطلب دوم** واجب است که محل پیشانی یعنی آنچه که سجده بر آن میکنند  
 پاک باشد و نه نجاستی اما بایه مکان مصلی اگر نجس باشد نماز صحیح است <sup>بشرط</sup>  
 اینکه متعلی نباشد یعنی نجاست نمی نباشد که بدن یا جامه مصلی را  
 نجس کند یا جامه و بدن مصلی تن باشد که بآن نجاست برخورد و بعضی <sup>اعمال</sup>  
 طهارت همه مکان را شرط دانسته اند و بعضی طهارت مواضع مختلفه  
 که بر آن سجده میشود شرط کرده اند و اشهر و اقوی آن است که هیچ <sup>بشرط</sup>  
 نیت و اظهر آن است که هرگاه خویله ترکی که کمتر از درهم باشد در آن مکان  
 باشد ضرر ندارد هر چند ببدن یا جامه مصلی برسد و در مثل خون و زخم



و در مثل که معفو است هرگاه بمکان بریند و از اجابت بدن یا جامه بریند اشک  
هست و در نیست که معفو باشد خصوصاً هرگاه اجتناب از آن متعذر  
یا معتسر باشد و احوط اجتناب است از همه عجاایات معفو در مکان مگر اینکه  
ممکن نباشد اجتناب یا خرج لازم آید **مطلب سوم** سنت است برای مصی  
سنت قرار دادن یعنی چیزی در بر آوردن خود قرار بدهد که مانع باشد  
از گذشتن انسان یا حیوانی در پیش روی او باعث این شود که شاغل او باشد  
از نظر کردن غیر و پراکند شدن خواطر و این تحقق میشود باینکه نزدیک  
بایستد یا ستون در پیش روی آن باشد یا پالان شتری بگذارند یا عصا  
بی زمین بنهند یا جامه بگذارند یا عرقچین و گاه هست که هیچ نباشد حلقه در پیش  
رو و بجانب عرض بکشد و حاصل اینکه این ستم تادیه است از برای نفس و عادت  
از برای و که از او تجاوز نکند و ماسوی را از خود منع کند و فکر آنها را از خود  
در کند و فکر و هست از برای دیگران هم گذشتن در پیش روی مصی و تاکید  
سنت در مکه معظمه کثرت است بجهت از دهام مردم در آنجا **مطلب چهارم** سنت است  
از برای مردم نماز کردن در مسجد بغیر نماز عیدین و غیر مکه و تاکید بسیار  
در آن هست خصوصاً در مسجد الحرام و مسجد نبوی و مسجد کوفه و مسجد  
اقصی و مسجد جامع هر شهر یکی متفاوت در فضیلت بترتیب مذکور و این در  
نمازهای واجبه است اما نمازهای سنتی پس از ظهر و اشهر آنست که  
در خانه کردن افضل است از مسجد مگر نماز تحیت مسجد و نماز اولی که در خصوص



مناجده وارد شده است که در آنها کرده شود و اما از آن پسرمان آنها در خانه  
افضل است خواه و اچپی و خواه سنتی بلکه در پستی خانه افضل است  
از صحن خانه **فائد** سنت است ساختن مسجد ها و در آن فضیلت بسیار  
و هم چنین تعمیر کردن آنها و سنت است که مسجد پد سقف باشد و مکره است که  
سقف را با شاخه امانا سایه بان بر سر آن ساختن ضرر ندارد مثل دار لب  
که خری بر سر او بینداند که سایه کند و سنت است که محل طهارت از جهت  
و جثه را دور مسجد بیاورد و در میان مسجد و مناره از بیت بام مسجد بلند  
تر نکند بلکه از دیوار مسجد هم بلند تر نکند و سنت است بسیار آید و شد کردن  
مسجد و در مسجد بودن و نشستن خصوصاً با انتظار نماز و از خانه و خصوصاً  
و با وضو داخل مسجد شدن و ملاحظه کفشها در ردیف مسجد کردن که نجاستی  
داخل مسجد نکند و در وقت دخول پای راست را پیش گذاشتن و در خر و خرچ  
و دعای که وارد شده بخواند و جا و روتب کردن مسجد خصوصاً روز پنجشنبه  
و شب جمعه و چراغ روشن کردن و دور گفت نجاست مسجد کردن پیش از نشستن  
و مکره است طلاکاری و صورت حیوانات در آن کشیدن و با بوی بد داخل  
مسجد شدن خصوصاً بوی سیر و آب دهان و بلغم انداختن و سنت است که  
مروید بلغم را و مکره است شپش کشتن و شعر نخواندن و کراهت  
طلب کردن و تعریف یافته شده کردن و صدای بلند کردن و بیج و سزا  
و صنعت های دنیا کردن و حدیث دنیا کردن و اطفال پنهان و دیوانه داران



دادن و محل حکم و مراغه مستمر گردد و مسجد قرار دادن و سنگ رین در این گشتان  
 انداختن و کشف عورت با اصرار از مطلع گردیدن و خوابیدن در مسجد مکروه  
 نیست مگر در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر **مطلب پنجم** مشهور بین متأخرین  
 اینست که مکروه است از برای هر یک از مرد و زن که سنای وی دیگری باشند  
 در نماز یا زن پیش روی مرد بایستد و جمعی قائل بجهت و بطلان شده اند  
 و اقل اقوالیت و ذائل میشود حرمت یا کراهت بجایی باید از دایر فاصله و  
 واحوط آنست که در صورت تقدم زن ده ذراع را از محل سجود مرد اخصا  
 کنند و اظهر آن است که در جای که یکی از آنها در بلند می باشد که ده ذراع  
 ارتفاع داشته باشد و دیگری در پایین ایستاده باشد مثل بدیوار یا  
 باشد و لیکن آن محل قیام تا پای دیوار و مجموع دیواره زن باشد یا ضلع  
 مثلثی که از محل قیام یکی از آنها تا محل قیام دیگری حاصل میشود ده ذراع باشد  
 دیگر اعتبار آن دو امر در فاصله در کار نباشد و ذائل میشود حرمت و کراهت  
 بتقدم مرد بر زن بقدر یک وجب و این اقل مراتب است و افضل مراتب آنست که  
 سری زن عقب پای مرد باشد و حالتی که گفتیم باید جسم باشد مثل دیوار  
 و پرده و تاریکی و کوهی و مثل آن فائده دارد و احوط آن است که مانع از دیدن  
 یکدیگر باشد و مثل دیوار مشتمل بر آن باشد بسیار نازک نباشد و یکدلی  
 و بدانکه اگر یکی از مرد و زن نماز او باطل باشد و آن دیگری نداند که  
 باطل است و نماز کند نماز او باطل است هر چند نماز دیگری در نفس



فاسد نباشد و اگر هله بفساد نماز دیگری دارد و بایستد نماز او صحیح است  
 و اگر هیچ از دیگری خبر نداشته و بایستد بجای او بعد از آنکه هر دو قانع شدند  
 مطلع شدند نماز هر دو صحیح است و اگر در اشتا مطلع شوند هر دو یا یکی از آنها  
 اقوی است که نماز را تمام میکند و صحیح است و بدام نیز آنکه هر کدام پیشتر اینها  
 از مرد و زن نماز آخری باطل است و نماز اول صحیح است و اگر هر دو بپایند  
 بایستد نماز هر دو باطل است و این هر که مذکور شد در حال اختیار است  
 و با وجود **اکظم** اضطرار نه حجت ثابت است و نه کراهت و هرگاه در جای  
 باشند که ممکن نباشد دو دستن از یکدیگر پس اگر وقت تنگ است هر دو بایستد  
 نماز کنند و اگر وسعت دارد مرد اول نماز کند و اگر زن پیشتر ملانفت باشد **مکان**  
 است که مرد و امر حق کند که اول نماز بکند و در مکان مباح مشترک میان هر دو  
 هرگاه زن امر حق کند که اول مرد را اشکال است و ممکن است که بقرعه عمل  
 کنند و احوط آن است که زن برخصت بدهد مرد اگر پیش نماز کند و اگر مرد  
 برخصت کند زن که اول نماز کند اشکال نیست **مطلب ششم** مکروه است نماز  
 در میان نه قبرستان و نباید میشود کراهت هرگاه قبر برادر پیش و بعد از  
 بدهند و اظهر آن است که قبر برادر پیش روی قرار دادن مکروه است **چند**  
 در میان قبرستان نماز نکند و ذائل میشود کراهت بفاصله ده نعلین  
 او و مابین قبر از هر طرف یا حائلی و در ذوال کراهت پس سیدن قایل  
 فراموشی اشکال است و بعضی منع کرده اند از نماز کردن روی بر روی قبر



مقبور باشد هم بن و آن ضعیف است و احوط آنست که مسأ و بجای قبر امام نماز نکند  
و اما پیش روی قبر ایستادن بر ظاهر حرمت است و احوط آنست که در وضو  
حال نماز هم پشت بقبر امام نکند و مکروه است نماز در جاذبه های راهها بلکه  
مطلق میان راهها هر چند بر آن بلند بهای که در میان راههاست نماز نکند  
و در خوابگاه اسب و اشتر و ~~مهرگاه~~ و قمارگاه شران خصوصاً انجای که جمع میشوند  
بجهت آب خوردن بلکه خوابگاه حی و کو سفند بن و دفع میشود کراحت آن با که  
میشود بآب پاشیدن و جار زدن و بگردن و حائنه که در آن شراب یا مست کنند  
دیگر باشد و در جایی که در پیش روی او آتشی باشد خصوصاً آتشی از فخر  
مثل چراغ و شمع خصوصاً راهگاه مرفیع باشد از زمین و از بعضی اخبار بر می آید که  
از برای بنیه ها هم کراحت نباشد و در جایی که برابر او صورتها باشد بلکه در آن  
که در او صورتی باشد و سبک باشد کراحت یا زائل میشود پیوسته باین صورت  
و تغیر دادن او و فرشی که در آن صورتها باشد از بعضی اخبار بر می آید که  
اگر بلب چشم دارد بآبی نیست و اگر در چشم دارد مکروه است و بهتر آنست  
که همه را پوشانند و نماز کند که در حال نماز چشمش با او نیفتد و هم چنین خا  
که در آن سکی باشد و ظرفی که در آن بول میکنند و خانه های تش و بعضی  
گفته اند که مراد آتشی است که از برای اسب است و نه آتشی که باشد و بعضی دیگر  
تعمیم داده اند که شامل مطبخ و کتخ خواهند بود و هم چنین روی بروی مصحف  
کشاده یا مکتوبه که او را مشغول کند و روی بروی در کشاده و انسان



برق و خانه که در آن مجوسی باشند و در خانه مجوس و بیت الخلا یا روی  
 دیوار که از خلایق تنوع بر طوطی بکند و روی سیمیر به نه و امثال آن از اسلحه  
 و هم چنین روی مطلق آهن و مکره است نماز در حمام و مراد از آن که خانه  
 است نه جای رخت کردن و در میان وادیه‌ها که محل آمدن سیل است و در  
 آب و گل و در خانه مورچه‌ها و در میان نه‌ها و در زمین سوره زار و در روی  
 برف و زمینی که اهل آن در آن بجز آب آبی هلاک شده‌اند **مطلب دهم**  
 جایز نیست کردن نماز واجبه در حال سواری و راه رفتن در حال اختیاره  
 در سفر و غیره و در حال ضرورت و خوف و آزار و کل و باران که  
 اگر خواهد بر زمین قرار گیرد عشر و مستقیم شدید بهم می‌رسند معنی هم می‌رسند  
 نداده و واجب است که بقیه و مقدور روی خود را بقیه کند و افعال نماز  
 را بقدر مقدور بجای آورد و هر چه نتواند با پیمایش و شان بکند و هرگاه امر او بر وجه  
 سوره میانه سوار نماز کردن و پیاده نماز کردن هر کدام که در افعال نماز  
 استیفا می‌شود آنرا اختیار کند و هرگاه مساوی باشد مختار است در هر یک و  
 آنست که هر چند نتوانند در حال سواری جمیع افعال را بجای آورند مثل آنکه  
 در **باب** بالایی چار و پنج تنه ببرند و بر سر بجا او بایستند باز جایز  
 نماز او و این محل اشکال است و هرگاه آنچه را بجا بستاند که هیچ حرکت نکند  
 اظهار جواز است و ظاهر اینست که در عرف معلق میان دو درخت که بر  
 خود باشد مانعی ندارد چنانکه حدیث صحیح بر آن دلالت دارد و ظاهر آنست





والله

که بر تخت روان نماز توان کرد هرگاه محل بنمان باشد هر چند احوط است  
که بدون ضرورت نکند و اما نماز کردن در کثیفه پس اگر استطاعت بیرون  
آمدن ندارد جایز است نماز در آن با اتفاق علما و بقدر مقدور همراهات  
قبله و قیام و رکوع و سجود بکند و با عز ایشان و اگر تواند بیرون پس اگر ممکن  
نیست از افعال نماز تمامی بیرون آید و نماز کند و اگر خالی بنمان او هیچ وجه  
نمیرسد اقرب جواز است اینکه کفیم در نماز واجب است و اما توافل پس جایز است  
کردن آنها در کثیفه و سوار و پیاده در حال اختیار و اضطرار و در سفر و در  
حضر و مستحبات و بقبله کردن در نیکوترین الاحرام و بعضی واجب دانسته اند  
و محرم نیست ایما و نشان از رکوع و سجود و نشان سجود را پائین تر از نشان رکوع  
بکند و آن کسی که راه میرود و رکوع و سجود را در بقبله بر وجه صحیح بعمل بیاورد  
افضل است و بعضی از علما جایز دانسته اند نافله را بغیر قبله در حال قرار بر نه  
بدون عذر و آن مشکل است **منهج چهارم** در قبله است و در آن چند مطلب  
**مطلب اول** در حقیقت قبله است اکثر قدمای علما گفته اند که خانه کعبه قبله  
مسجد الحرام است و مسجد الحرام قبله حرم است و حرم قبله دنیا است و اقوی  
در نزد حقیقت است که قبله خود خانه کعبه است از برای کسی که ممکن باشد که  
ببین خانه را بمرساند مثل اهل مکة و اما **مطلب دوم** که محاذی خانه یا نیستند چند  
خانه دانه پند و هر کدام ممکن است و علم بدان خانه پس قبله او جهت خانه کعبه  
است و سمت آن است و بعضی از علما قول اول را توجیه کرده اند که باین

فلا یحکم

جمهوری اسلامی ایران



یکی باشد که نزاع و خلافی نباشد و این دو دینیت و مراد از جهت کعبه نیست  
 آن فضائی است که خانه در آن هست از زمین تا با آسمان پس در بالا  
 کوه ابو قیس که بسیار مرتفع تر است از خانه نماز و صحیح است و هم چنین در  
 سر دلبه که قرار او در بیخانه است و اما حجرت استمال اسمعیل هر چند بگویم  
 که در اصل داخل خانه کعبه بوده است که نماز بجانب آن میتوان کرد و نماز  
 نافله را در میان خانه کعبه میتوان کرد و هم چنین واجبه را در حال اضطراب  
 و اما در حال اختیار پس اقوی آنست که نمیتوان کرد و در صورت جوانی  
 دیوار که نماز کند خوب است و نماز در پشت بام خانه جایز است و اشهر <sup>الظاهر</sup>  
 اینست که ایستاده نماز کند و رکوع و سجود را تمام را بجا آورد و قدری از پشت  
 بام در پیش رو از برای قبله بگذارد و حوطان است که بدن و اضطراب در پشت  
 بام نماز نکند مطلب اینست واجب است که اهل اقلیم متوجه شوند بجانب آن  
 که جهت ایشان است و علماء از برای هر یک از علامات چند ذکر کرده اند که در کتب  
 مبسوطه مذکور است و بعضی گفته اند که همه آنها از قواعد هیئت استنباط  
 بغیر قبله عراق که در آن حدیث وارد شده و از کلام بعضی دیگر بر میآید که همه  
 آنها از حدیث استفاده شده است و مخصوص هیچ یک حدیث بنظر من نیست  
 و آنچه گفته اند که از برای قبله عراق حدیثی وارد شده است در آن نیز هیچ  
 باینکه قبله عراق است نهایت بقرینه مقام و ملاحظه اینکه مراد از اصل کوه  
 است معلوم میشود که آن از برای اصل عراق است و چون دانسته که در قبله

بلاد

حقیق

سازمان اسناد و کتابخانه ملی

جمهوری اسلامی ایران



معتبر ملاحظه جهت وجانب است و آن در بلاد و اماکن مختلف می شود و عراق  
هم عرض می نمودی دارد پس آن علامت هم نظر بنوا بط هیئت در است نمایند  
مکر با واسطه عراق مثل کوفه و بغداد و خواهی آنها پس باید ما او را علامت  
واسطه عراق قرار بدیم و آن حدیث است که محمد بن مسلم گفت که یکی از دو امام  
یعنی امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام سوال کرد ما از قبله  
فرمود که بگذار جدی در پشت سر می خود و نماز کن و این باب بود  
روایت کرده اند است که گفت مردی از برای حضرت صادق علیه السلام که من در  
سفر می باشم و راه می یابم بقبله در سبب پس فرمود آیا می شناسی ستاره را که  
انجا جدی می گیرند گفت بلی گفت بگردان آنرا بر طرف راست خود و هرگاه  
در راه حج باشی بگردان آنرا بر میان دو شانه خود تمام شد حدیث و گفته اند  
که اطراف شرقی عراق مثل بصره و نجف مساوی است و شرق اعتدالی را بر  
طرف چپ و مغرب اعتدالی را بر طرف راست و آفتاب در وقت ظهر بر طرف  
ابروی راست بگیرند و ذکر کرده اند از برای علامت اهل تمام ایکنه جدی  
راست شانه چپ بگیرند و هیل را در وقت طلوع آفتاب در میان دو چشم  
و در وقت غروب بر چشم راست و بنات العیش را در نزد غایت سد او در  
پشت کمر راست و از برای اهل مغرب چپ بر طرف چپ صورت بگیرد و ثبات  
و ثبات یا در طرف راست خود و هیتوق را بر طرف چپ و از برای اهل بصره  
و فارس بر طرف راست و سر طایر را در وقت طلوع در میان دو شانه



خود بگیرد و از برای اهل هند و سند جدی را بکوشش راست و سهیل  
 دادند و طلوع پشت کوشش چپ و نباتات لغش را در نزد طلوع بر طرف راست  
 سرواز برای اهل عین جدی را در میان دو چشم خود بگیرد و سهیل را  
 در نزد قایب شدن در میان دو شانه خود و اکثر اصحاب گفته اند که قبله  
 خراسان و عراق یکیت و آنچه ملاحظه میکنی از اختلافات که حاصل میشود  
 از این علامات مذکور و مناسجه که امام هم در حدیث سابق فرموده اند  
 در تفصیل و تعیین امکنه عراق و اطراف آن با وجود اختلاف خصوصاً در  
 راه کبیر و غیر آن معلوم میشود که معتبر در قبله ملاحظه جهتهاست  
 و وسعت در امر قبله هست و گرفت و گیر بسیار فرموده اند و لیکن <sup>مقتد</sup> تا  
 میشود باید تحصیل علم بجهت کرد و از جمله وجوه تحصیل علم محرابیت که  
 ساخته باشد و کاهت که استعمال قواعد هیئت و در بعضی اوقات افاده  
 قطع بکند و اما اگر ممکن نباشد تحصیل علم پس تکیه میکند بکلیله که حاصل  
 شود و از این علامات و از علامات که پیش ذکر کردیم هیچ یک این پیش از کلیله افاده  
 نمیکند و بهر راهی که کان او بهم رسد خوب است و از جمله آنها خبر دادن  
 دیگریت قبیل هر چند عادل نباشد و با وجود ظن اقوی عمل با خطا نکند  
 و کسی را که اجتهاد ممکن نباشد مثل کور یا مجنون پس شکی نیست که <sup>مقتد</sup> در  
 میتواند کرد و محرابهای مسلمانان و قبرستانهای ایشان از جمله امور است  
 که افاده ظن قوی میکند و جایز است عمل بر آنها و در صورتی که ممکن باشد



تحصیل علم تحصیل علم میکند و با آنها اکتفا نکرده و بدو نامکان جایز نیست  
که اجتهاد در اصل جهت و سمت قبله بکند و غیر از اهل کد در تیان و  
وتیان که بعضی جایز دانسته اند اجتهاد در آن را اما وجوب اجتهاد در آن  
پس دلیلی بر آن قائم نیست بلکه بعضی جایز دانسته اند و این احوط است هر چند  
اظهر جواز است و هرگاه بهیچ جهت از جهات تحصیل علم و فتن بهیچ یکن برای  
او ممکن نباشد پس مشهور است که نماز کند چهار جانب و بعضی گفته اند قمر  
بزند و بان عمل کند و جمعی از اصحاب گفته اند که يك نماز بکند بهر سمتی  
که خواهد و این در نزد حقیق ظاهر است **مطلب ششم** هرگاه تحصیل مکان جهت  
قبله بکند و نماز کند و ظاهر شود که خطا کرده است پس یا آن است که در  
بین نماز ظاهر شود بر آن خطایا بعد از نماز اما اقل پس اگر از خلاف آن قبله  
مابین مشرق و مغرب است باید که بکشد در میان قبله و نماز او صحیح است  
ولما اگر بعین مشرق یا مغرب ایستاده یا پشت بقبله کرده است یا غیر اینها  
پس در همه صورت اعاده کند نماز مگر اینکه وقت تنگ باشد که نتواند  
که اعاده نماز بکند و بیکر کعت از وقت را هم در نمیابد پس او بکشد بجهت  
قبله و نماز را تمام کند هر چند ظاهر شود که پشت او بقبله بوده است  
و احوط در این صورت اینست که **وقتی که نماز بکند و اما در قیوم یعنی آنکه خطا**  
**نماز شود بعد از فراغ از نماز پس اگر از اوقات مشرق و مغرب است پس**  
**هنگام چندی نیست و اگر بجانب مشرق یا مغرب است پس اگر وقت باقی است**

اعاده کند



اعاده کند و اگر نه بر آن قضای نیست و اگر نیست بقبله کرده است پس  
در آن دو قول است اقوی آنست که آن نیز چنین است و ظاهر آنست که  
حکم مخیری که نماز میکند بیک جهت چنانکه گذشت حکم شخصی است که  
خود اختیار قبله کرده است و ظاهر آنست که کسی که از روی فراموشی  
از قبله گشتند است هم چنین است و اما جاهل مسئله که تقصیر در تحصیل کرده  
باشد پس ظاهر آنست که آن چنین نیست و در حکم کسی است که هکذا از قبله  
سک باشد و کسی که هکذا مخرف شود از قبله نماز او باطل است بجهت آنکه استقبای  
قبله واجب است در جمیع شرایط و شرط معتقد است در حال اختیار و اما تا قبل  
پس حکم آن گذشت که میتوان در حال اختیار از قبله در آن کرد بغير صوری که  
**منهج پنجم** در لباس مصلی است و در آن چند مطلب است **مطلب اول**  
واجب آنست پوشیدن عورت در نماز هرگاه کسی با امکان و قدرت ترک آن  
کند نماز او باطل است و ظاهر آنست که هرگاه نمیداند که عورت او پدید آید  
و فراموش کرد و بعد از نماز متذکر شود بر آن اعاده و قضای نیست و اگر در بین  
نماز متذکر شود پوشاند و اگر اخلال کند بپوشاندن نماز او باطل است  
که هرگاه بپوشد درخت و گیاه بر وجه صحیح توان ساتن عورت بعمل آورد بجا  
فرقی ندارد و جایز است ساتر بان هر چند جامه ممکن باشد و اگر ممکن  
ممکن نباشد پس اگر تواند بکل چسبند چنان ساتر عورت بعمل آورد که حال  
نماز از هم نباشد و ساتر تنک و بجم عورت باشد و رکوع و سجود صحیح بکند



چنان کند و در نیست که این مساوی باشد با جامه و برك و كياه هر چند  
احوط تقديم آنهاست و اگر آنهم ممكن نشود و تواند شد كه بكل رنگ عورت  
را بپوشاند بان و نمائند با شان بکند و اگر هیچ چیز ممکن نشود و نتواند تحصيل  
ساتري کرد هر چند بخريد ز باشد بقيه متي که ضرر بان نرسد و مستلزم  
خرج نباشد پس در اين صورت بجهت نماز کند و ركوع و سجود را با شان  
تعجل بپاورد و اشان را بسر بکند و اگر ممکن نباشد بچشم بکند و بعضی واجب دانسته اند  
که ملاقات وضع اصل ركوع و سجود را حلال المقدور بکند و خم شود از برای آنها  
بقدر يك عورت ظاهر نشود و هم چنین بر پیشانی بگذارد چيزی که بر بدن عورت  
توان کرد و هر گاه ممکن شود محل سجود را بلند کند که نزدیک شود بر پیشانی  
و وجوب آنها در نزد حقیقه ثابت نیست هر چند احوط است و اظهار آن است  
که هر گاه در جای است که امین است از اینکه کسی از بپندار ایستاده نماز کند و هر گاه  
امین نیست نشسته نماز کند و در جای که نشسته نماز میکند ظاهر دعا یا ت  
و کلام مستهوی <sup>علما</sup> است که از برای سجود هم ایستاده اشان کند و بعضی از  
تقویت این کرده اند که از برای سجود بنشینند و اشان کند و این در نظر <sup>حقیقه</sup>  
اقویست هر گاه باعث کشف عورت نشود و اقوی است که برهنه هر گاه کان  
این داشته باشد که از برای او ساتري بهم میرسد بلکه هر گاه امید این داشته  
باشد هم نماز را واجب است که تاخیر کند تا وقت تنگ شود یا افتد بر طرف  
شود و اگر در انتهای نماز ساتري بهم رسد پس اگر ممکن شود ستر بدون



۱۵  
فعل منافی نماز ستر کند پس اگر ممکن نشود ظاهر صحت نماز است هر چند قوت  
وسعت داشته باشد که نماز را از سر گیرد و بداند که واجب نیست ستر عورت  
از خود اینکس پس هرگاه جامه پوشیده که در حال رکوع عورت خود را بپوشد  
و اما بر کس دیگر ظاهر نشود نماز او صحیح است و اگر چنان باشد که گاهی از  
برای غیر هم ظاهر میشود پس نماز او باطل است و نماز اقل باطل نیست بلکه صحیح  
است تا با نجاسات که در آن حال ممکن است که عورت او را بپوشد و مراد از پوشیدن  
عورت از غیر آنست که اگر تصور شود که عورت را نجاسات باشد تواند دیدنه  
اینکه بالفعل غیر در آنجا حاضر باشد و این حاصل میشود باینکه در جانی بایستد  
که در عرف و عبادت کسی عورت او را نمیتواند دید پس هرگاه شخصی بزرگوار و جاهل  
بایستد که سوداخی در زیر پای او باشد بجای یافغانی که مظنه این نیست که در آنجا  
که در آنجا انسان باشد و اتفاق افتد که در آنجا انسان نبوده است نماز او صحیح است  
هر چند عورت او را دید باشد و اما اگر در بامی بایستد که غالباً از تحت آن عبور  
مردم میشود نماز او باطل است هر چند در آن حال هیچ کس عبور نکند و هرگاه عریانی  
بسیار جمع شوند سنت است از برای ایشان نماز جماعت مردان باشند یا زنان  
و سبک صف میایستند و امام در میان صف میستند و زنانهای خود را از امام و  
پیش میاد و همگی با ستان نماز میکنند **مطلب دوم** پیش از این مفسرین  
و مراد از عورت تنکه واجب است از برای مرد پوشیدن زان و نمازها آن است  
که سنت در مسائل ادب خلوت و اما از برای زن پس واجبات ست جمع



بدن بغیر دود و دستها از بند ساق تا سر انگشتان و هم چنین پاها و قدی  
از دست و پا را با ساق پیوسته که خاطر جمع تمام ساقها را پوشیده باشند و هم  
چنین قدی از دور تا انبواب مقدمه پیوسته و ظاهر اینست که مراد از دود و دستها  
اینست که در هر فرد و بگویند نه انقدری که شستن آن واجب است در وضو  
و ظاهر اینست که از بودن زیر پنج بقدر یک معارف است که باز میماند با یک  
نیست اما کلو و کدون را با تمام به پوشانند و موهای خود را بپوشانند و اینکه  
مذکور شد حکم کردن آزاد است و اما کین و دختر را با لغ پس آنها سر و از  
میتوانند نماز کرد بلکه در اینست که سنت باشد پد مقنعه نماز کردن کین  
چنانکه از روایات ظاهر میشود و بعضی سنت دانسته اند پوشیدن و مخصوص  
حدیث در آن ندیده ام و فرق در اقسام کین نیست مگر در نام و لذ که بعضی  
احتمال داده اند که مادامی که فرزند و زنند است مثل ازاد باشد چنانکه از  
مفهوم صحیفه محمد بن مسلم معلوم میشود و این احوط است و اما کینری که بعضی  
او ازاد باشد پس او در حکم ازاد است **مطلب قومی** و اجابت پاک بودن بدن  
و جامه در نماز و شروط است صحت نماز باقی پس هرگاه علم نجاست دارد  
و عمدتاً آن نماز کند نماز او باطل است مگر آنکه وقت تنگ باشد که نتواند  
از آن نجاست کند و جاهل مسئله که تفصیل او کرده است در حکم عالم  
در بطلان و هرگاه عالم نجاست فراموش کند از آن نجاست را تا آن زمان قانع  
شود اظهار در نزد حقیر آن است که نماز او باطل است را اعاده کند خواه وقت

بی



باقی مانده باشد یا نه و هم چنین هرگاه در انتهای نفل خطاطی باشد و اگر وقت  
شک باشد احوط آنست که نماز را تمام کند و عاده بکند و اما جاهل نجاست  
پس یا اینست که مطلع میشود در نجاست در انتهای بعد از نماز یا مطلع میشود  
در انتهای نماز و در صورتی که اظهر عدم اعاده است خواه وقت باشد یا نه  
و خواه در صورت احتمال حصول نجاست بمقتضی اجتهاد کرده باشد یا نه  
و در صورتی که بعد از آنکه در انتهای نماز مطلع شد نجاست پس کن معلوم  
شود که این نجاست پیش از نماز بهم رسیده بوده است پس عاده میکند نماز را  
مگر باتکی وقت که در اینجا نماز را تمام میکند و قضا واجب نیست و لیکن احوط  
و اگر علم بهم رساند که نجاست در انتهای نماز باور رسیده است پس اگر تواند که از آن  
آن کس بخوبی بیکر مطلع نماز بعمل نیاید مثل فعل کثیر یا پشت بقبله کردن پس از آنکه  
کند نجاست را و از همه آنجا تمام کند نماز را و اگر نتواند دست بردارد و لذا آن نجاست  
و نماز را از سر گیرد مگر باتکی وقت که حکم آن آنست که گفتیم و اظهر آن آنست که  
در صورت شک در اینکه نجاست پیش از نماز بوده یا بعد یادداشت بهم رسیده همین  
تفصیل جاریست و هرگاه بعد از نماز نجاستی به بید و شک کند که آبادر



حال نماز با او بوده یا بعد بهم رسیده پس بر او چیزی بقیست مطالع چهارم  
بدانکه در چند جا بخشیده شده است نماز کردن با نجاست اول  
و در آنها و در حد یکبار قرار داده اند از برای عفو اختلاف است و اظهر در نظر  
خیر آن است که معفو است مطلقا مادامیکه خود او یا متر قطع نشده است

سازمان اسناد و کتابخانه ملی

جمهوری اسلامی ایران



واحتمال دارد که معفو شده باشد تا زمانی که بر اثر زخم و قتل ملتئم شود و چنان  
 شود و اقل احوط است و فرقی نیست میان که و زیاد و نه میان جامه و بدن  
 و واجب نیست بندیل جامه و نه سبک کردن نجاست و نه بستن و پیچیدن زخم  
 بکهنه و لته و احوط بلکه اظهار نیست که گفتا کند در معنویهای که در عادت  
 خون زخم و قتل با آنها میرسد پس اگر زخم در پا باشد و خون او بکری بیان و بکری  
 مثلا معلوم نیست که معفو باشد و اما اگر چنانچه در دیگری با آن خون منجمع  
 شود مثل سریم و آب عرق پس در آن اشکال است و اظهار است که ضرر ندارد و خصوص  
 مثل ریخی که منجمع است بخون و مثل عرقی که غالباً انسان با او مبتلاست در اوقات  
 حائض و منتهی است که صاحب زخم و قتل روزی بکپار جامه اش را بنویسد  
 خون نیست که از دروهم بغلی کمتر باشد و اظهار آن است که در عادت و قتل در دروهم معفو  
 نباشد و مراد از دروهم کساد کی است نه وزن آن و در عادت مقدار آن اشکال است  
 و آنچه علماء از کوه کرده اند سه چیز است بعضی گفته اند بمقدار کوهی که است  
 و بعضی گفته اند بمقدار بنداق است همین و بعضی گفته اند بکساد کوهی که است  
 و مراد از اشرف همان است که بکمال شرفیت و ظاهر آنست که بوسیله این اشرف  
 در بقیات و همه بیکدیگر نزدیکند و احتیاط آن است که از مقدار محدودی  
 حوین با ناخن آنکست بنزدیکتر نباشد و اشتباه است از این حکم خون حیض  
 و نفاس و استحاضه و بعضی علماء ملحق کرده اند بایشها خون نفس العین را و دلیل آن  
 هر چند ظاهر نه است احتیاط در اینست و در خوین متفرقی که هیچ قطره از آن



ساوی در هم نباشد خلاف است آشهر و اظهار است که هرگاه بقدری باشد  
که اگر جمع کنند شوند با هم بقدر دهم باشد از آن اجتناب کنند و در حکم باشد  
خون یکیت یا تعدد دانت بعرض جمع میکنند پس هرگاه خون از روی جامه  
کرده باشد بر روی دیگر هر دو یک خون است خواه جامه کُند باشد یا نازک  
و هرگاه مشتبه شود خون معقوق بغير خون معقوقا قریب عفو است و هم چنین هر  
خون طاهر نجس مشتبه شود اصل طهارت است **نیم** بجای آنست که در چیزی  
که سائر عورت نیست خواه از محل جمله لباس باشد مثل عرقین و جور و بند زیر  
جامه و کسینه احتلام و امثال آنها یا نباشد مثل قلدان یا کار و دستمال و امثال  
آنها و خواه از این جمله لباس است در موضع خود باشد مثل عرقین در سر و جیب  
در پایا نباشد مثل اینکه استهادر کسینه او باشد یا در بغل او باشد و در تمام بدن  
که هست اشکال است و در نیت که معقوق باشد چنانکه مذکور است باین  
و بدو است بجهت آنکه ما را میگرداند بر وضع تمام است سائر عورت نیست و قی  
که از آنرا هم واکند تمامه نیست و بنا بر این پس باید سائلهای که متعارف  
که بگرمی بندند هم چنین باشد و اشکال در این بیشتر است و البته احتیاط را در این  
ترک نکند و از آنجا ظاهر میشود که اگر کسی بکوبد که با سوراخ باشد که نیست  
زیر باشد و نجس باشد میتواند با او نماز کند بلکه در نیت که در آنست نجس  
که میپوشند نجس باشد او را بکند و ته کند و در دامن بگذارد هم نجس باشد  
و حاصل اینکه آنچه از حدیث وارد شده معلوم میشود اینست که باید بدن معصوم



اختیار کرد و اگر احدی از مستبیین بر طرف شود احوط آنست که نماز را نهد بلکه  
مانده بکند و عریایام نمازی بکند و در نمازها ملا حظة ترتیب را بکند پس کسی  
که بخیر اهد نماز ظهر و عصر را در دو جامه مشبه بکند اول هر دو نماز را در  
جامه دیگری بکند و میتواند که یکی را در هر یک از دو جامه بکند و بعد از آن دیگری را  
در هر یک از دو جامه بکند اما اگر ظهر را در جامه بکند و عصر را در جامه دیگری  
بعد از آن ظهر را در این جامه آخری و عصر را در جامه اول پس در این وقت صحیح  
نخواهد بود مگر نماز ظهر را که ممکن است که جامه پاک همین آخری باشد و در آن  
ترتیب بعمل نیاید **مطلب هشتم** جایز نیست نماز در پوست مردان هر چند از حیوان  
حلال گوشت باشد خواه دباغی شده باشد و خواه نشاء باشد و خواه ساقه حوت  
باشد و خواه بناشد و خواه بخودی خود مرده باشد یا بغیر طریق شرعی کشته باشند  
خواه ذبح باشند و خواه نحر و خواه صید و خواه غیر آن نمیتوان در پوست او نماز کرد  
و ثابت شدن یا محضو علم است یا بشهادت عدلین یا با اینکه گفته شود از آن  
مسلمانان یا آن باند مسلمانان و خواه شیعه باشند و خواه سنی و خواه آن شخص  
که از دست او بگری در بان مسلمانان علم با سلام آن داشته باشی و خواه ندان  
باشی و خواه از جمله کسانی باشند که ذبیح اهل کتاب و احلال میدانند یا نه مگر  
آنکه علم بهم رسایه که ذبیحه اهل کتاب است یا آنکه در دست دارد بگوید که چنین  
است و تفحص واجب نیست بلکه مستحب است بلکه مکروه است و پس اینکه افتاد  
باشد در جای که بلاد مسلمانان و دست مسلمانی بر آن باشد در آن نماز نمیشود



هر چند حکم نجاست ملاقی آنها نباشد مشکل است و در مثل جلد قرآن و صحیفه  
 کامله اشکال است و در نیت که در بلاد مسلمین حکم بطهارت احوی باشند  
 و ظاهر نیت که مظهره که از پوست ساخته اند و مسک و امثال آن هرگاه جنم  
 شود که از قافله مسلمین افتاده باشد یا از باشند و احوط آنست که از پوست  
 حیوانی که خون در اندام دارد مثل ماهی هم اجتناب کنند و با او نماز نکنند و اظهره  
 که همراه داشتن جنم از مردار هر چند ملبوس نباشد مبطل نماز نیت مثل چشم  
 کرک و قطعه از پوست کفتار و امثال آن و از این باب است سریشی که از پوست  
 مردار بنامند و بان غلاف کار و شمشیر بکشند یا اینها نماز بکشند نمیتوان کرد  
 و اجزای مرداری که در صحت نجاست استثنای کنیم با آنها میتوان نماز کرد  
**مطلب هفتم** جایز نیت نماز در جامه که از پوست حیوانی باشد که حرام گوشت  
 باشد هر چند تن که آن بعل آمده باشد مگر آنچه را استثناء خواهیم کرد و هم چنین  
 در جامه که از پشم یا کرک آن باشد و اشهر و اقوی آنست که فرقی نیت مابین جامه  
 و ساتر عورت و غیر آن مثل عرقچین و بند زیر جامه و غیر آن و همچنین اشهره و اظهره  
 آن است که همراه داشتن هر چند از آن نیز این حکم را دارد هر چند لباس نباشد مثل  
 سویی که به دو و باده و عاج و شیر ماهی و غیر آنها و هرگاه نسیاناً با اینها نماز کرد  
 باشد در آن اشکال است و دلیل بر وجوب ایفاء نیت هر چند احوط است  
 در لباس و خصوصاً در آنچه ساتر عورت است و مخلوط کردن اجزای غیر آن  
 اللهم بغیر آن مثل ربمان یا پشم فائده ممحه نمیشد و در جلد که شلخته



که آبا این جوع ما کول است یا غیر کول بدان اشکال است و در نیست که <sup>کول</sup> <sup>کول</sup>  
 عدم وجوب اجتناب <sup>کول</sup> باشد و <sup>کول</sup> و احوط اجتناب است بلکه احتیاط <sup>کول</sup>  
 و اما اگر جوع غیر کول الحق یقینی مشبه شود بغیر آن پس اقوی وجوب <sup>اجتناب</sup>  
 آن هر دو است مثل انا این مشبهین و بدانکه مراد از غیر کول الحق غیر  
 انسان است و نماز و خلعت طاهره انسان مثل هر دو و چنانکه و مو و ناخن  
 صحیح است هر چند از غیر خود باشد و هم چنین مراد از غیر کول مثل زینت و <sup>و غیر</sup>  
 و اما لایق است بجهت آنکه اینها را کوشی عیاسند که خود نیابند یا بخورند  
 پس نماز با شمع و غسل و اما لایق اینها ضرر ندارد و اما آنکه و عدا کن و میم که  
 استنساخ خواهیم آن در چیز است اقل خرافات که نماز در موی آن با لاتفاق  
 صحیح است و در پوسن آنهم بنا بر ظاهر و اقوی صحیح است نه این اشکال و در حقیقت  
 خرافات و اهل عرف بدان اختلاف کرده اند و کلمات علماء هم در آن مختلف است  
 بعضی گفته اند حیوانیت چهار دست و پا که از ان آب صید میکند و میبرد  
 بچا شدن از آب مثل ماهی و بعضی گفته اند آن سنگ آبی است و بعضی  
 چیزی دیگر گفته اند و شیخ زین الدین رحمه الله در شرح لمعه گفته است  
 و گویا که از آن منزه و است و کیم آنرا نمیشناسد یا اسم آن تغییر یافته  
 یا استباه در اسم شده است و در ظاهر اسلام تا میان آن بسیار بوده است و  
 در نزد حقیقت که این ملحق باشد بمشبه و حکم آن مذکور شد و بیم سجا  
 است و در آن قول است و ظاهر است که جایز است نماز بشرط آنکه تن کیده

امر قند



سرخی عمل آمدن باشد **مطلب هشتم** حرام است پوشیدن ابرویشم خالص بر  
مردان و مبطل نماز است از برای ایشان بخلاف زنان که حلال است برایشان  
و مبطل نماز ایشان نیست و در خنثی احوط اجتناب است و استنشاده از برای مردان  
در حال جنك كه منافعی ندارد پوشیدن و نماز کردن در آن و ظاهر آن است  
که مراد جنك مباح باشد نه هر جنکی و هم چنین حال اضطراب بجهت سرهای کونا  
و غیر آن و میافتن ساق بغیر جوی عذ نیست بلکه عریا نماز کند و بعضی  
داشته اند از برای کسی که پیش او طلاق کند و ظاهر در نزد حقیر آنست که اگر  
پیش بان رفع میشود و محمل آن از پیش مسقت و حرج است بر او میتواند به  
پوشد و با آن نماز کند و الا فلا و اینکه مذکور شد حکم جامه ایست که ساق  
عورت باشد و اما غیر آن مثل کلاه و بند زین جامه و جودب و غیر آن حلال  
و ظاهر در نزد حقیر آنست که مبطل نماز است و اما متجاف جامه که در روی  
و سر استیها مید و زنده در است جامه یا ابرو آن پس ظاهر آن است که مبطل  
نیت و احوط اجتناب است و احوط آن است که از چهار انگشت بیشتر نباشد و  
حکم متجاف است پهن و قیطان که در روی پیراهن مید و زنده و در روی  
دامن جامه ها مید و زنده و اما آنکه و بند قبا پس وضوح جوان در اینها بیشتر است  
و اما جامه که غیر ابرویشم در آن مخلوط باشد پس جایز است نماز آن بجهت  
مردان و همین که در عرف مکیوید مخلوط است کلیه است و ظاهر اینست که  
هرگاه ده یک او ابرویشم باشد هم خوب است و هرگاه ابرویشم باشد و استی کوبی

غیر

سازمان اسناد و کتابخانه ملی

جمهوری اسلامی ایران



واظهر

یا کتان فائده ندارد و هرگاه جامه راه راه باشد و یکراه او تمام حری باشد  
و یکی تمام دینها ن هم خوب است اما هرگاه جامه از قطعه های چند دوخته باشد  
که بعضی حری باشد و بعضی دیگر از چربی دیگر از قبیل جبه قلندرها چند  
بر هیئت همان جامه راه راه باشد که کیفیت پس در آن اشکال است و احتیاج  
است و هرگاه جامه کرباس باشد مثلا و روی او از این بستم نقش کند که  
متصل بهم باشد از قبیل زید جامه زیدها که در این زمانها متعارف است و اما  
هرگاه بجای پنبه در جامه پنبه و او را بستم بگذارند در آن دو قول <sup>احتیاج</sup> احوط  
است **تنبیه** جایز است نشستن در روی فرش حری محض و سوار شدن بر  
واظهر در نزد حقیر آنست که نماز هم بر روی او صحیح است **طلب** **مهم** حرام است  
پوشیدن طلا از برای مردان و باطل است نماز در آن و در اینها خلاف نیست  
و هرگاه تمام جامه ساتر عورت طلا باشد مثل آنکه از مضمون طلا جامه بپوشد  
و در جامه خمر ساتر مثل کلاه و امثال آن و همچنین در مضمون طلا مثل آنکه جامه  
از مضمون طلا یا خالص و در میان باقی باشند و در مجموع یعنی آنکه روکش  
طلا داشته باشد در صورت اینها و بطلان نماز و اینها خلاف است و طلا  
آنکه طلا حرم و بطلان است و این احوط بلکه اظهر است و هم چنین آنکه طلا  
از برای مردان حرام است و علامه در آنکه بطلان نماز در آن کرده است و بعضی  
اجبار هم دلالت بر آن دارد و بعضی قائلند که در باطل بودن و احوط بلکه  
اظهر حرم استعمال تکه طلا و نجاف جامه از طلا است و هم چنین احوط بلکه

سازمان اسناد و کتابخانه ملی

جمهوری اسلامی ایران



اظهر بطلان نماز است در اینها و اقامت آن پس خلا فی نیست در این که جایز است  
 از برای ایشان پوشیدن طلا و نماز کردن در آن و اما هر چه داشتن طلا پس  
 دلیلی ندیده ام که دلالت کند بر حرمت آن در حال نماز و باطل شدن نماز با  
 خواه سکه دار باشد و خواه نباشد بلکه اگر خوف فراموشی کردن و تلف شدن  
 آن باشد احتیاط هم به صورت است بلکه گاهی باشد که حرام است جدا کردن آن <sup>خوف</sup>  
 بلی اگر در جانی باشد که خواطر جمع است که تلف نمیشود بیرون آوردن بهتر است  
**مطلب دهم** جایز نیست نماز کردن در جامه غصبی بلکه باید جامه ملک  
 باشد یا اذن از صاحب آن داشته باشد صریحا یا بخیاری یا بشاهد حال و مشاوت  
 علما نماز را باطل میدانند و بعضی دعوی اجماع کرده اند بر آن و هر کدام مالک اذن  
 بدهند غاصب را جایز است نماز در آن **مطلب یازدهم** مکروه است نماز در جامه  
 یا انکثری که در آن نمثالی باشد و اظهار آن است که گواهی مخصوص صوت  
 جاندار است پس مثل در چیت و قلمکار و امثال اینها که اهتق نیست هر چند <sup>صوت</sup>  
 کل و درخت و آنها بسیار است و هم چنین مکروه است نماز کردن با پولهای  
 سیاه که در آنها صورتهایست و گواهی آن سبک میشود یا بر طوطی میشود یا بکبر  
 بنند و در هیایه و یا کهنه و بر کمر بند و بخوی که آن پول در دست باشد  
 اقل آنها را پنهان داشته باشد و هر جا که باشد و هم چنین مکروه است نماز  
 با آهن خواه انکثر باشد و خواه غیر آن مگر اینکه آن آهن پوشیده باشد در غلافی  
 یا کهنه و تا کید بسیار در احادیث وارد شده است خصوصا انکثری آهن و هم چنین



مکروه است نماز در جامه کسانیکه اجتناب از نجاسات نمیکند و در ویست که  
 جامه‌ایکه غالباً اهل کفارت مثل بکرس و ماهوت و جامه‌های بنا بر تو که محبوب  
 می‌باشد مکروه نباشد نظر بکثرة اجتناب و عدم اجتناب عنین در اعضاء و اعضاء هم  
 چنین مکروه است در جامه پوشی که از سلمایه گرفته باشند که مراد از بدیهی  
 گرفته اند حلال دانند و در جامه که در زیر پوشی پوشیده باشد که از پوشی است  
 باشند و مکروه است پس نمائی کردن بغیر دوا بلکه مطلق نماز کردن بی دوا  
 هرگاه جامه کپی باشد یا جامه نازکی پوشیده باشد یا در جامه تنها پوشیده باشد  
 یا لنگ تنها بستر باشد حتی اینکه در اینها اگر مضطر باشد بند زیر بغل یا <sup>پشت</sup>  
 بر دوش خود بیدان و کیفیت دوا آن است که جامه بر دوشهای خود بپندارد و  
 دو طرف آنرا جمع کند و بر دوش راست بپندارد یا آنکه طرفهای جامه را بکندان  
 آویخته باشد و ظاهر آن است که عبا و پوشتین و امثال اینها کفایت آنند و بکنند  
 و مکروه است از برای کسی که نماز را با تمام می‌کند آنکه نماز آن تحت الحنک نداشته  
 باشد و مستحب است نماز را با تمام کردن و در کیفیت غسل تحت الحنک اختلافی هست  
 در اقوال و در احادیث از بعضی ظاهر میشود که اینست که قدیمی از عمامه را واکند  
 و در آخر دوش چانه دور بدهد و سری از آن طرف دیگر بجامه فرو ببرد  
 و از بعضی دیگر ظاهر میشود که آنرا از <sup>پشت</sup> بپوشد و بر روی سینه بپوشد  
 و بعضی گفته‌اند که آنچه دلالت میکند بر معنی اول از برای مسافرانست و بعضی  
 معنی دوم را از برای مسافر گفته‌اند و کما حقاً آنست که هر خوبانست و جمعی میان

سازمان اسناد و کتابخانه ملی

جمهوری اسلامی ایران

مصحف مشکوٰه  
نسخه خطی



و جمع میان همه بهتر است بعضی قل در و بدهند و فرو برد بطرف دیگر تمامه  
 و بعد از آن بپندارند بر روی سینه یا عکس و درو نیست که در امثال <sup>بالله</sup>  
 ما که بالتره تحت الحناک مهجور است از جمله لباس شهوت باشد و ترک او اولی  
 باشد یا اینکه مکروه نباشد و مکروه نماز در قیای تنگی که مانع از حضور قلب  
 باشد خواه بسبب تنگی خود قیای باشد یا بسبب تنگی بدن ها و نگهها مکروه در  
 جنک و هم چنین نماز کردن در جامه بسیار نازک هر چند ننگ بدن ننماید و اگر  
 ننگ بدن زن یا عورت مرد بنماید نماز باطل است اما اگر حجم عورت بنماید  
 و ننگ ننماید ظاهر که اهیت است و بعضی مبطل دانسته اند و لحاظ اجتناب است  
 و اما پوشیدن عورت بمثل کل و نون پس آن کافی نیست چنانکه گذشت و هم  
 چنین مکروه است که مرد دهان بسته نماز کند و زن با نقاب نماز کند یا در  
 خلخال نماز کند که جدا داشته باشد یا در حالی که کرد ز او خالی باشد از قلند و  
 و کرد ز بند و مکروه است نماز در حال غضب و هم چنین مکروه است در جامه  
 سیاه بغیر تمامه و عبا و چکمه و در جامه که رنگ سیر داشته باشد خصوص  
 سرخ و هم چنین در چری که روی پا را بپوشد و نواقذ داشته باشد مثل جود  
 زنانه که در این زمانها متعارف است و کفش و کیوه و امثال اینها و اکثر قدما  
 دانسته اند و این لحاظ بلکه اظهار است و ظاهر آن است که کراهت یا حرمت است  
 باشد هرگاه اکثر پشت پا را بگیرد هر چند تمام پا را بپوشد و اما آنچه چنین باشد  
 کراهت دارد و نه حرمت مثل بغل مرید بلکه در بغل هر چه نماز کند در سنت است



**فصل** سنت است خوشبو کردن خود را در حال نماز بشت و غیر آن چنانکه  
 از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود نماز کسی که خود را خوشبو کرده  
 باشد افضل است از هفتاد نماز که بدون بوی خوش باشد **فصل دوم**  
 در اقسام نماز و احکام آنها و در آن دو باب است **باب اول** در اقسام نمازهای واجب  
 و احکام آنها و در آن سه فصل است **فصل اول** در اعداد نماز یومیه و نماز جمعه  
 و احکام آنها و در آن چند مطلب است **مطلب اول** نماز یومیه پنج نماز است ظهر و عصر  
 و هر یک از آنها چهار رکعت است و مغرب و آن سه رکعت است و عشاء و آن نیز چهار  
 رکعت است و نماز صبح و آن دو رکعت است و وجوب آنها در هر شبانه روزی بر هر  
 مکلفی که شرایط تکلیف را داشته باشد بدیهی است و کسی که حلال داند یکی  
 از اینها را و در حق او شبهه ممکن نباشد کافراست و نجس است **مطلب دوم** نماز  
 در جمعه بدست می شود بمان جمعه بشرایط که مذکور خواهد شد و در حین وقت  
 آنها واجب است نماز جمعه و دیگر نماز ظهر را نمیتوان کرد و جمعی از علمای مذهب اجماع  
 کرده اند که این در وقت است که امام عصر حاضر باشد یا نائب خاص او و اگر هیچ یک  
 آنها نباشد واجبیت و مشهور میان متأخرین آن است که در این وقت سنت است  
 کردن آنها باین معنی که مکلف اختیار دارد میخورد نماز ظهر را میکند و میخورد نماز  
 جمعه را اما افضل نماز جمعه کردن است **مطلب سوم** در این وقت نماز جمعه  
 حرام است و اول ظهر است و احوط آن است که بغض را نکند و عاده ظهر را هم نکند و  
 هر دو اکتفا بقصد قربت میتواند کرد و احتیاط آن است که جمعه را نکند و آنرا بجهت



آنکه جمعی قائل شده اند که مطلقاً نماز جمعه واجب نیست و با وجود شرایطی که  
 بعد مذکور میشود دیگر بنام ظاهر آن نمیتوان کرد و بعضی گفته اند که در حال غیبت  
 امام و نائب خاص آن هر چند سنت دایم نماز جمعه را باید پیش نماز مجتهد جامع  
 الشرایط باشد یا باذن مجتهد نماز جماعت بکند و این احوط است **مطلب سیم**  
 شرط است در صحت نماز جمعه اینکه جماعت او باشد و شرط است در اتمام آنکه بالغ  
 و عاقل باشد و هرگاه دیوانه باشد که گاهی عاقل میشود در حال عاقلی آن خلافت  
 و ظاهر کراهت است و هم چنین باید مرد باشد و حلال الذمه باشد و بیغما باشد  
 باشد و عاقل باشد و در بعضی عدالت خلاف است و هم چنین امور دیگری که بآن عدا  
 را توان شناخت و ظاهر آن است که حسن ظاهر کلیه است نهی که در حدیث صحیح  
 بن ابی یغفور از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که سوال کرد از آنحضرت که  
 چه شناخته میشود عدالت مرد در میان مسلمانان تا قبول شود شهادت او  
 از برای دفع ضرر ایشان پس فرمود آنحضرت باینکه بشناسند او را بتر و عفاف  
 و نگاه داشتن شکم و دست و زبان و فرج و شناخته میشود بدوئی کردن  
 از کناهان کبیره که خدای عز و جل وعید انفس بآنهاداده است از شرک و فسق  
 و دنیا و دنیا پرستی و کفر و عین از جهاد و عیال آنها و چیزی که ولایت  
 بر اینها همه نیست که پوسانیده باشند نه عیبهایی خود را تا اینکه حرام شود بر  
 آنچیز بدیده است از آن عیبهایی و با نخی غیر عیبهایی نیست که در اول  
 سنت او پوسانده است و حرام شود تمییز و تمیز از اینها و واجب شود بر



خوب شمرده و اظهار عدالت او در میان مردم و اینکه تخلف نکند از جماعت مسلمانان  
بدون آنکه در هرگاه استخوان شود از آن در قبله و محله اش بگویند ندانیم  
ما مکرر از خوبی و امداد او مت می کند بر غنائها و محافظت میکند اوقات نهار  
و حدیث طولانی است و در سخنهای یاد و که هست و مواضع حاجت را ذکر کردیم  
و حاصل اینست که آن شخص باید زیاده بر اینکه ارتکاب معاصی از اظا هر  
صلاح و طاعات و خیرات از او ظاهر شود و باز گران باشد که معصیت از آن  
ظاهر شود و اگر کسی خواهد او را نسبت بمعصیتی بدهد او در صدد دفع او  
باشد و مشهور میان علما آن است که در عدالت مغیرات اینک عنایات فرقی  
از او بعمل نیاید و معرفت تعریف کرده اند بحالت ثابت در نفس که باعث آن  
شود که از اموری که مشعر بر نیک نفس و کمی همت باشد و دوری کند  
از مباحات و مکر و همت و کناهان صغیر که اصرار در آنها نشود مثل چیز  
خوردن در بازار و بول کردن در راهها در وقت آمدن و شدن مردم و امثال  
اینها که قبح شمرده میشود در میان مثل در دیدن یا ناله و که کشیدن تن  
بقدر یکدانه و امثال اینها بجهت اینکه این امور یا از راه عقلیت یا از حیث  
و هر دو باعث عدم وثوق و اعتماد است و بپوشیدن عیب که در حدیث تعالی  
مذکور شدیم دلالت بر آن دارد و بدین راه جاری که منافی عدالت باشد  
از این که ظاهر شود و توبه کند باز عدالت رجوع میکند و مجرب ظهور  
توبه کافی است هر چند قائل باشیم باینکه عدالت عبارت از نیکو راحه



در نفس سنت و اختلاف کرده اند که آیا شرط است در امام جمعه آزاد بودن  
و سال بودن از خون و پستی و حد شرعی و اهل بیرون و کوفری و جان  
امامت عقیده مبتنی است بر قولی بمقتد شد جمعه بآن و بعد مذکور خواهد  
شد و در نیست که سال بودن از غیر کوفی در امام جمعه شرط باشد و تمام  
این گفتار در نماز جمعه جماعت مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی بی  
**مطلب چهارم** واجب است می شود نماز جمعه مکرر بر سر بالغ بالغ اقل که سال  
نباشد و سال از کوفی و آزاد و هم نباشد و فاصله میان او و نماز جمعه  
کمتر از دو فرسخ باشد و باران هم نباشد پس بر زبان نماز جمعه واجبیت و  
و هم چنین بر بنده و هرگاه بعضی از او آزاد باشد در آن اشکال است و در نیست  
که سقوط جمعه اظهر باشد هر چند جمعه در روزی اتفاق افتاده باشد که  
آن روز آقایی او بقیامت او اذکذا سینه باشد و هم چنین در نیست که از خنق  
هم ساقط باشد و مراد از مسافر نبودن آنست که بر تن قصر واجب نباشد خواه  
در خانه خود باشد یا کثیر السفر باشد در محل اقامه باشد یا در سفر معصیت  
ایشان در حکم حاضرند و در جای که مخیر است میان قصر و تمام مثل اماکن  
از بعد در آن اشکالات و در نیست که ساقط باشد و در آن رجوع بعرف  
میشود پس هرگاه که را کونید بعضی از آن ساقط میشود و مراد از هم بری  
بسیار است که صاحبان تحلیل رفته باشد و بعضی گفته اند که بر کسی که بقاء  
در سفر تمام و در باشد واجب است که حاضر باشد شود و اقلی آن است که بر



واجب نیست نهایت خلافتی در این پد فائده است بجهت آنکه چنین فرضی گنای  
 میشود که فاصله و فسخ تمام باشد که نه زیاد باشد و نه کم و آن کسی که خا  
 آن دو فرض یا بیشتر و دبا شد مادامی که دولت بر او واجب نیست اما  
 بعد از آنکه حاضری شد و یا نزد دیگر بیاید بآن واجب نیست میشود به خلاف  
 و بعضی ملحق کرده اند با آن محل را و کرمای و سرمای بسیار شد بد را و حق  
 آن است که هر چه موجب عسر و حرج باشد باعث سقوط میشود و از این جمله  
 لکنی که باعث تعجب باشد و هرگاه از جماعه که عنان جمعه از ایشان ساقط است  
 اتفاق افتد که حاضر شوند و عنان جمعه پس جایز است از برای ایشان عنان جمعه  
 و مجزی از ظاهر هم هست بلکه متعین میشود بر آنها که عنان جمعه بکند بغير <sup>ند</sup> <sup>ند</sup>  
 و منافذ که در آنها خلافت است و اگر ی علما نیز بر آنها واجب دانسته اند و این <sup>اظهر</sup>  
 و بعد از آنکه اینها حاضر شوند و عنان بر آنها واجب شد پس شکی نیست که هر <sup>ی</sup>  
 که در جمعه معتبر است چنانکه خواهد آمد باینها حاصل میشود و جمعه باینها  
 منعقد میشود بغير آن که از جمله عذر محسوب نمیشود و در بند و مسافر <sup>و این</sup>  
 و در نیت که اقرار بایضا و جمعه باشد باینها **مطلب پنجم** هرگاه از پنج نفر کمتر  
 باشند جایز نیست کردن عنان جمعه و شرایط در انعقاد عنان جمعه اجماع  
 پنج نفر که یکی از آنها امام باشد و یکی در <sup>در صورت</sup> و جمعه متعین نمیشود اما  
 اگر هفت نفر جمع شوند که یکی از آنها امام باشد در ایضا در متعین است  
**جمعه مطلب ششم** شرط است در صحت جمعه اینکه جمعه دیگر اقامه نشود که فا <sup>صله</sup>



میان آنها کمتر از یک فرسخ باشد و معتبره لا حظله آخر یکی از جماعتهاست با  
 جماعت دیگر پس اگر صف اول که جماعت همد جعده بآن منعقد میشوند آن  
 جماعت دیگر یک فرسخ باشد کافی نیست بلکه معتبره لا حظله صف آخر آن جماعت دیگر  
 است پس هرگاه اتفاق افتد که با وجود فاصله بین فرسخ هر دو یکبار نماز کنند  
 باین نحو که هر دو یک مرتبه تکبیر الاحرام بگویند نماز هر دو باطل است و باید <sup>جمع</sup>  
 را اعاده کنند و اگر پیشتر شروع کنند نماز دیگری باطل است و آن دیگری نماز  
 ظهر را اعاده میکند و مقدار فرسخ سه میل است و هر صلی چهار هزار <sup>عست</sup>  
 و هر زلجی بمقدار عرض پست و چهار انگشت غالباً و هر انگشت مساوی عرض  
 هفت دانه جواست و بعضی گفته اند شش دانه و هفت و هر جوی مساوی  
 هفت دانه مواز صوهای یا بویست **مطلب اول** شرط است در صحیح جعده  
 خواندن و در خطبه پیش از نماز مشهور است که واجب است در هر دو <sup>بطل</sup>  
 و صلوات بر پیغمبر و آل او هم و موعظه و قرائت قرآن و مستقی هر یک از اینها  
 که بعمل آید کفو است بهر لفظی که باشد هر چند که آنچه بخصوص روایت شده است  
 بخواند بهتر است بلی و قرائت قرآن مشهور است که واجب است در خطبه  
 اول بگوید تمام بخواند و قل هو الله احد از همه بهتر است و در خطبه آخری  
 بگوید تمام فائد هم خوب است و در حدیث وارد شده است که آخری کلام <sup>جمع</sup>  
 ان الله يامر بالعدل والاحسان تا آخر باشد و مشهور آن است  
 واجب است که خطبه را بنیان هر چه بخواند و ظاهر اینست که هرگاه عددی



عربی را نفهمند بجهتی بگویند و احتیاط در اینست که هر دو زبان بگویند  
و اگر واجب دانیم عربی را در اینست که بر عدد جمعه واجب باشد یاد  
گرفتن معنی آن و اگر ممکن باشد شود بعد از آن بجهتی بگویند و اظهار آنست  
که واجب است که امام و خطیب یک کس باشد و واجب است ایستادن  
در حال خطبه و شرط صحت نماز است مگر با عجز و در صورت عجز هرگاه ممکن  
باشد که ناپی بکشد در خطبه و نماز بنا بر مذهب مختار یا از برای خطبه  
خواندن بنا بر قول یحیی از تغییر امام و خطیب ناپی بکشد و اگر نتواند ناپی  
خطبه بخواند و واجب است طمانینه و آرام در حال قیام بجهت خواندن و نماز  
که در میان دو خطبه بنشینند و آرام بگیرد و اظهار آنست که واجب است بلند  
کردن دستها صد بقدری که عدد معتبر در جمعه بشنوند و اقوی آنست  
کوشش دادن ایشان است نین بلکه ساکت بودن هم واقوی حجت کلام  
بر خطیب در اشتنا بلکه بعضی علما حرام دانسته اند با هر چه را که حرام است  
و بهتر آن است که در بین خطبه هم حرف ننند اما بعد از فراغ از خطبه ها و قبل  
از اقامه با کسی نیست و سنت است از برای خطیب دعای از برد یعنی و اینکه  
غما را داشته باشد و تکیه بر مصای یا حکامی یا شامیری کند و اینکه  
روی خود را بر مردم کند و سلام که از اوقات وقت که بالا رفته است  
و بر نشینند تا مؤذن اذان بگوید و اذان شروع و اینکه مبلغ باشد و آنچه  
و حفظ میکند پس بدین باشد تا پس او در دیگران اشکند **مطلب هشتم**

سازمان اسناد و کتابخانه ملی



امور

سنت است در روز جمعه غسل کردن و احکام و شرایط او گذاشتن و لذت  
روز نشستن بمسجد اعظم بعد از آنکه سر را تراشیده باشند و ناخنهای  
و سار و خود را گرفته باشند بلکه در همه روزها این سنت است و  
هم چنین خوشبو کردن خود و شانه کردن پیش و پوشیدن بهترین  
جامه های خود و پاکیزه ترین آنها بلکه مطلق زینت کردن و اینکه با دام  
تن و دام دل باشد و بقدر مقدور کار خیر بکند و دعای که وارد شده  
است بخواند و حرام است سفر کردن در روز جمعه بعد از دخول ظهر و  
هرگاه در پیش روی آن نماز جمعه دیگری بعد از تخلف سفر باشد  
که بآن میرسد پس در این صورت در جوانی سفر اشکال است و اظهر عدم  
حوار است و کسی که در این صورت بر سر سفره است چون مکلف است  
که پیش از ظهر بقدر طی مسافت روانه بجانب نماز جمعه شود پس در وقت  
که هرگاه وقت همین قدر بظهر مانده است که بنماز جمعه برسد در این وقت  
بر آنهم سفر حرام باشد و اگر سفر او بجهان جانب باشد که نماز جمعه میکند  
پس اظهر جوانی سفر است و اینکه مذکور شد در وقتیکه که سفر واجب باشد  
اما اگر واجب باشد پس فتها گفته اند که با و حرام نیست مثل سفر حج و عمره  
هرگاه مضطر باشد بسفر محیة دفع ضرورت و هم چنین حرام است نماز  
و فروش در وقت ظهر جمعه و ظاهر آنست که سایر معاملات غیر حج  
هم چنین باشد و اظهر آن است که معامله که در آن وقت بشود صحیح است

سازمان اسناد و کتابخانه ملی

جمهوری اسلامی ایران



هر چند آن فعل حرام باشد **فصل دهم** در باقی نمازهای واجب است و در  
چند مطلب است **مطلب اول** در نماز عیدین یعنی عید فطر و عید اضحی  
و در آن چند مهبت است **مهبت اول** واجب است نماز عیدین نهایت و جواز  
شروط است بچند شرط **شرط اول** و معتبر است در او اکثر شروط نماز  
جمعه مثل حضور امام عادل معصوم یا نائب خاص او که به معصوم او را  
مخصوص نصب کرده باشد و مثل عید و اقوی اعتبار پنج نفر است که  
یکی از آنها امام باشد و بعضی اعتبار هفت نفر را اعتبار کرده اند و مثل  
امکان جماعت کردن و اما اینکه باید نماز یکی باشد بعضی در کمتر از یک نفر  
فاصله بپوشانند و یک نماز شود پس ظاهر علماء و صریح بعضی از ایشان اینست که  
این شرط است و این قول قوی است و جماعتی قائل شده اند که این در وقت  
که نماز عید واجب باشد اما هرگاه سکت باشد سبب اختلاف شرایط پس  
باکی نیست و این در وقت است و اما خطبهها پس مشهور است بحاجات آنهاست  
و بعضی آنها را نیز واجب دانسته اند و بعضی شرط نیز دانسته اند و این حق  
و کیفیت آنها مثل خطبه جمعه است و لیکن در خطبه عیدین باید آنچه  
مناسب آنهاست گفته شود از احکام فطر و قربانیه و محل خطبهها بعد  
نماز است و کوشش دادن بآنهاست است و کیفیت نماز بنا بر مشهور اینست  
که نیت کند و تکبیر احرام بگوید و حمد و سوره بخواند پس تکبیر بگوید پنج  
قرین و بعد هر تکبیر یک قنوت بخواند پس تکبیر مستحب و کوهرا بگوید و بگوید



رود پس بجهت رود و بعد از آن چهار خیزد و باز حمد و سوره را بخواند  
و تکبیر بگوید چهار مرتبه و بعد هر تکبیری قنوتی بخواند پس تکبیر مستحب و کوه را  
بگوید و بر کوع رود و بعد از آن نماز تمام کند و احکام و وجوب استحب  
تکبیر و قنوت و کیفیت تکبیر و تعیین سوره در باب قرائت نماز و قنوت غیر  
آن مذکور خواهد شد و حرام است سفر بعد از طلوع افتاب و مکروه است بعد  
از طلوع صبح و پیش از صبح باکی نیست **مبحث دهم** هرگاه مختل شود شرایط نماز  
عید پس مستحب است کردن او بجماعت و عزادی و ساقط است نماز عید اگر  
نماز جمعه از او ساقط است اما مستحب است از برای ایشان حضور نماز و  
غیر بجا این از نماز خلافت و احوط بلکه اظهار آن است که زمان صاحب هدایت  
و جمال عاین باشند که بیرون روند بنماز **مبحث نهم** سنت است که این نماز  
را در صحرای بکند بغیر مکه مشرفه که سنت است که در مسجد الحرام بکند و هرگاه  
عذر بی هم برسد مثل باران و کل و غیر آن پس نماز در مسجد یا در خانه  
بکند و سنت است که بر زمین سجد بکند بلکه جمیع بدست سجدی زمین باشد  
بر روی فرش نه نشیند و سنت است از برای ائمه علیهم السلام که از برای نماز  
آنکه در وقت بیرون رفتن پاها را برهنه کنند و براه روند باران تن در  
و سنت است غسل پیش از بیرون رفتن و خوشبو کردن مردان خود و زنان  
برای رفتن و زینت کردن و بهترین جامه ها را پوشیدن و نماز عید <sup>کذا</sup>  
و در ابرو و پیش کمر رفتن و دعای که وارد شده است خواندن و آنکه از راه



بروند و از راه دیگر بروند و بعضی گفته اند که در وقت رفتن و آمدن  
توبه اختیار کند و سنت است که در عید فطر افطار کند پیش از پودن فتن  
و در عید قربان بعد از بگشتن و اینکه افطار و عید فطر بشری باشد  
و بعضی گفته اند بتوبه ای عید الله الحسین عز و ان ضعیف است و در عید  
قربان بگوشت قربانی خود و اگر نداشت به شاد و در نیت که بطلو گوشت  
قربانی هم خوب باشد و مستحب است که منبر را از مسجد جامع نقل نکند بلکه  
شبه منبری از گل بسازند بلکه مطلق منبر کل سنت است هر چند منبر چوب  
دیگر هم نباشد باشد و اینکه مؤذن با و ان بلند سر مرتبه بگوید اقلو بیای  
اذان که مردم خبر شوند و بعضی گفته اند که بعد از آنکه برخاستند بنماز بگوید  
و دود نیت که هر دو جای بگوید هم سنت باشد و سنت است که تکبیر اول را  
بگوید در عید فطر عقب چهار نماز که اول آن مغرب است عید است و آخر آن  
نماز عید است و بعضی واجب دانسته اند و اقل اظهار است و کیفیت آن  
اینست الله اکبر الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله و الله اکبر الله  
اکبر و الله الحمد لله اکبر علی ما هدینا و در عید قربان عقب پانزده نماز  
بگویند که اول آن ظهر روز عید است و اگر در بعضی باشد و غیر آن  
عقب ده نماز و بعضی بنویسند واجب دانسته اند و اقل اوقیت و بعضی  
آن است که در کیفیت آن چنین بگویند الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله و الله  
اکبر و الله الحمد لله اکبر علی ما هدینا الله اکبر علی ما هدینا من بیته



وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا آتَيْنَا وَمَكَرُوا است که با اسلحه بیرون روند مکر در  
 وقتی که دشمنی در برابر باشد و مکر است نماز شقی پیش از نماز ظهر بکنند  
 در هر دو عید مکر و رکعت در مسجد پیغمبر پیش از بیرون رفتن بمصلی  
 و بعضی حرام دانسته اند و احوط تر آنست و بعضی قضای نماز را هم منع کرده اند  
 و اما بعضی دیگر گفته اند که مراد این قائل قضای نافله است **بجای چهار** هرگاه  
 اتفاق افتد عید و جمعه با هم پیش مشهور علما آنست که هر که عید را کرد  
 مختار است در حاضر شدن جمعه و حاضر نشدن آن و بعضی گفته اند این مخصوص  
 کیست که خانه او در بیست و بعضی واجب دانسته اند حضور را و اول  
 اقویست و این از برای ساموئیل است و اما امام پس از آن علما واجب دانسته اند  
 حاضر شدن را و این احوط است **مطلب اول** در نماز یا نیت و در وقت  
**مبحث است** **مطلب اول** در وجوب آنهاست بدانکه یکی نیت در وجوب نماز  
 از برای کسوف یعنی کوفت آفتاب و خسوف یعنی کوفت ماه و هم چنین در  
 از برای زلزله اما سایر علامتهای آسمانی که اغلب مردم از آنها خوف میکنند  
 و مثل تاریکی شدید و سرخی شدید و بادهای بسیار شدید و صاعقه  
 بسیارند که خارج از متعارفات است پس در آنها خلاف است و اقویست  
 و هرگاه خسوف و کسوف آنقدر نباشد که وسعت وقت نماز داشته باشد  
 پس در آن نیز اشکال است احوط بلکه اقوی وجوب است بجز اینکه در وقت  
 کسوف و خسوف شروع میکند و بعد از آن تمام میکند هر چند در بین آن



و مسائل وقت نماز کوف و خوف و نزل آمدن مباحث اوقات گذشت  
**مبحث دهم** در کیفیت آنست و آن دو رکعت است بدو رکوع و چهار سجده  
که در هر رکعت پنج رکوع است و در رکعت اول دو قنوت و در رکعت دوم  
سه قنوت میخواند و تفصیل قرائت آن و رکوع و قنوت و سایر احکام آن در  
اذکار نماز در **مبحث قرائت و رکوع و قنوت** مذکور خواهد شد **مبحث سیم**  
سنت است که این نماز در شب یا آسمان بکند و اگر در مسجد میکند در فضایی  
بی سقف مسجد بکند و از افضل آنست از صحرای سنت است که طول بدهد نماز  
بمقدار کوف و خوف هرگاه وقت وفا کند و اگر مظنه نباشد که وفا کند  
نماز را تمام میکند و باز اعاده نکند بلکه مطلق اعاده کرده سنت است  
و سنت است که در وقت نزل آیه اِنَّ اللّٰهَ بِمَسِيكِ السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضِ وَهَامَا  
که وارد شده بخواند و اینکه در نزد ویند زبادهای شند بعد از بلند آیه  
اکبر بگوید و دعای که وارد شده بخواند **مبحث چهارم** در نماز طواف و استسجار  
و آنچه بنده و شبه آن لازم شده باشد بخواند اما نماز طواف پیران واجب  
انرا برای طواف واجب و محل گفتار در آن کتاب حج است و اما نماز استسجار پیران  
واجب میشود بعد از اجاز و ارتباط اجاز و در آن معبر است از تعیین اجزای تعیین  
عمل و مقدار آن و فرقی با نماز خود ندارد مگر همان نیت نیابت پس قصد  
میکند که نماز ظهر قضا میکنم بنیایه فلان واجب فرستاد الله و اگر قصد قضا  
هم نشود خوب است صد ندارد و چهار اخفات را فرغات کند و هرگاه نایب



و منوب عنه مناوی باشند پس شکالی نیست در اینکه عیان صحیح خود را از آنجا  
 منوب عنه میکند و اما در صورتی که مرد از برای زن میکند احوط آن است  
 که عیان صحیح خود را از برای زن بکند در جهری چه بکند و در خفایه اخفات  
 و در صورتی که زن از برای مرد میکند احوط اینست که در مواضع <sup>بکند</sup> جهری  
 و در مواضع اخفات اخفات کند و اما نمازهای که بند و شبان <sup>فصل</sup> مثل  
 و قمر واجب میشود پس واجب است که هر بخو که نذر کرده است <sup>مکمل</sup> عمل آورد  
 قید مباحی کرده باشد مثل اینکه نذر کرده باشد که دو رکعت نماز سنت  
 در مابین ظهر و عصر بکند یا دو رکعت این نماز بعد از میان این خانه بکند  
 پس ظاهر علمائ است که قید وقت را اعتبار میکنند و میگویند که میباید  
 همان وقت عمل آورد و در قید مکان خلاف کرده اند و قوی در نظر حقیر  
 که در اینجا لازم است که عمل بیاورد و بجای دیگر نمیتواند که هر چند افضل  
 باشد مثل مسجد بلی شکا لدر وقت نیست که مثلا نذر کند که من نماز ظهر را  
 امروز در خانه میکنم که حقیقت نذر بکام راجع شدن به نماز ظهر پس باین  
 این که رجحان در نذر شرط باشد صحت نخواهد داشت و میتواند در جای دیگر  
 بکند اما در کلام علمای فرقه مابین این دو مثال ندیدم **فصل نهم** در قصر و تمام  
 و در آن چند بحث است **بحث اول** واجب است از برای مسافر قصر کردن نماز  
 یعنی دو رکعت کردن نمازهای چهار رکعتی و کسی که با وجود علم بمسند عمل کند  
 کند و نماز تمام کند نماز و باطل است و اما هرگاه جاهل باشد بوجوب <sup>قصر</sup>



و تمام کند نماز را پس مشهور اینست که نماز او صحیح است و اعاده هم بر او واجب نیست  
هر چند دانا شود بمسئله و هنوز وقت باقی باشد و بعضی علما گفته اند که  
هرگاه وقت باقی است اعاده بکند و بعضی واجب دانسته اند اعاده را مطلقا  
و اقوی قول مشهور است و بنا بر اینکه جاهل معدوم باشد در این مسئله  
مراد اینست که هرگاه در اصل مسئله قصر جاهل باشد که بگویند او نخورده باشد  
که باید نماز را قصر کند معدوم است اما هرگاه اصل نبوت قصر بلد اند پس در سایر  
فروع مسائل قصر و تمام معدوم نیست و بعضی علما گفته اند که جاهل بوجوب  
تمام هم معدوم است یعنی هرگاه کسی از روی نادانی تمام نماز را قصر کند این  
ضعیف است و اما اگر کسی قصر را فراموش کند و تمام کند پس در آن خلاف است  
و اشهر و اظهر آنست که اگر در وقت بخوابد و بیدار شود و اعاده کند و اگر نه <sup>در آن</sup> <sub>در آن</sub>  
نیست **مبحث دهم** شرط آنست در جوان قصر اینکه سفری او بمقدار قصر بعد از شرع  
باشد و کمتر نباشد و حدی آن مقدار هشت فرسخ باشد و مشهور اینست  
که باید سفر هشت فرسخ متصل بیکدیگر باشد یا چهار فرسخ باشد که در آنها  
و بعضی علما در صورت دوقیم قائل بخیر شده اند در قصر و تمام و هرگاه در آن روز  
تخلفد بر کند پس جمعی قائل بخیر شده اند و بعضی گفته اند نماز را قصر کند  
اتفاقه را بگیرد و این عقیل قائل شده است که هشت فرسخ مستند و چهار  
فرسخ که فرسخیکه همان روز را از اعاده دانسته باشد یا پیش از آن روز  
خواستار باشد خود کند و در قصر میکند و اقوی در نزد حقیر همین قول است



و ظاهر اینست که همین که اراده دارد که پیش از ده روز برسد و گاهی  
 باشد و دیگر ضرور نباشد که قصد کند که پیش از ده روز برسد و اگر  
 چه این احوط است و ظاهر در نزد حقیق اینست که همه جا بر کشتن را بر رفتن  
 ضم کند میتوان کرد هر چند مستهور خلاف اینست و بعد از این در مواضع  
 آن اشارت بان خواهند شد و وجه این را بتفصیل در کتاب غنایم الايام ذکر  
 کرده اند و بدانند که کسی که سفر میکند یا اینست که میداند مقدار مسافت را  
 یا نمیداند و اگر میداند آن اسکالی نیست و اگر نمیداند بهیچ وجه که چه قدر <sup>است</sup>  
 یا اینست که میداند مقدار مسافت را یا نمیداند و اگر میداند که ممکن است  
 تحصیل علم بآن اسکال است و ظاهر و احوط اینست که باید تحقیق بکنند <sup>چنانکه</sup>  
 هرگاه در بعضی احتمال بدهد که استعمال آب بآن ضرر دارد تا تحصیل ظن بعد  
 ضرر نکند آب را استعمال نمیکند و در صورت جهل بمسافت و عدم امکان <sup>تحصیل</sup>  
 علم هرگاه نماز تمام کرد و بعد از آن بر آن معلوم شد که سفر او بقدر مسافت  
 شرعی بوده است پس بر او اعاده لازم نیست و همچنین هرگاه از اقل وقت  
 بقدر اداء تمام نماز بگذرد گشته باشد و هنوز نماز نکرده باشد باید  
 بکند و اعتبار بحال اداست و ظاهر اینست که در وقتی که علم حاصل میشود از  
 برای او بمسافت همینکه مجموع آن راه را که طی کرده قبل از علم و آنچه باقی مانده است  
 هست فروع هست کافراست و بگوید که از حالیکه علم هرمانند هست فروع  
 و بگوید که باشد و مقدار مسافت بمسافت عدلین ثابت میشود و ممکن



که بعد از واحد هم توان گفتا کرد و سیاع که افاده طق نزدیک بجز کند  
 هم ظاهر کافی است و اعتبار یقین موجب عروج عظیم است و بدانکه در  
 بسیار از احادیث بجای هشت فرسخ رفتن یکروزه است مطابق فرموده اند  
 و بهر یک اینها گفتا میتوان کرد بلکه غالب اینست که رفتن یکروزه بیش از  
 هشت فرسخ باشد و از بعضی اجناس معتبره ظاهر میشود که مراد رفتن بیش از  
 و معتبره در این زمین متوسط است و هرگاه کسی شتاب بسیار بکند و زود طی  
 مسافت بکند باز قصر میکند مثلاً کشتی سوار که هشت فرسخ را در یک ساعت  
 طی کند و هم چنین هرگاه اسب و این مسافت را در چهار روز طی کند اما  
 اگر هشت فرسخ را در یک سال طی کند بر آن اعتبار ندارد و در هر حال  
 مسافت نمیکویند و هم چنین هرگاه از سفر برگردد و در حوالی شهر خود مدتها  
 مدینه که در قصرهای نزدیک بافت با اجاست نزدیک کند و داخل نشود  
مبحث سیم شرط است در قصر و قصد بمسافت معلوم خواهد بود بعد از آن  
 بعنوان تفصیل داشته باشد یا باجمال و علم تفصیل مثل اینکه میدانند که از  
 ابتدای سفر او تا مکان میخواهند بروند هشت فرسخ است و قصد  
 میکند که این هشت فرسخ را طی کند و علم اجباری مثل اینکه قصد کند که  
 بمکانی برود و نداند که تا آن مکان چند فرسخ است و لیکن در نفس الامر هشت  
 فرسخ و پستتر است و این در وقتی فانی می بخشد که کسی چنین سفر بپای قصد  
 کند و در آخر مسافت علم بهر شایند که این مسافت هشت فرسخ است هفت



نماز نکرده باشد پس در ایحال نماز ناقص میکند و فائده این شرط <sup>و قصد</sup>  
 مسافت اینست که هرگاه کسی بدون قصد مسافت راه طی کند چند پیش  
 از مقدار مسافت شرعی بشود که قصر نمیکند مثل کسی که از بی کویخته و کمر  
 شده میگذرد یا از پنهان خود که از آن طلب دارد میگذرد بجهت آنکه آنها  
 طالب آنکه نکرخته و فرزند و در هر جای جویند بر میگردند و مخصوص طری  
 مسافت منظور ایشان نیست بلی هرگاه طری مسافت هشت فرسخ بگذرد <sup>کشتن</sup>  
 بجای قصر میکند و هرگاه بجای برسند که میدانند که دو فرسخ دیگر باید <sup>و</sup>  
 وارد معهود هم دارند و عود آنها هشت فرسخ میشود پس ظاهر <sup>انیت</sup> در قصر  
 که در رفتن آن دو فرسخ و در برگشتن هم قصر میکند بلکه هرگاه داند که در <sup>و</sup>  
 فرسخ دیگر میرود و شش تا هم بر میگردد باز در رفتن و برگشتن هر دو قصر <sup>و</sup>  
 میکند و لیکن مشهور علماء اینست که رفتن را قصر نمیکند به برگشتن و معبر همان <sup>است</sup>  
 برگشتن است و در قصد مسافت جزم ضرورت است یعنی عازم و جازم باشد  
 که من این مسافت را طی میکنم هر چند جزم بوقوع و حصول او نداشته باشد  
 یعنی اینکه در وقت راه رفتن افتادن تنزل و تردد و در رفتن ندارد  
 اما هرگاه کوی از او پرسند که اگر دو فرسخ که بیرون رفتی پیمانش <sup>هم</sup>  
 رفت پس در آنوقت اشکال بهم میرسد بجای که بقصد <sup>امری</sup> مشیت امری  
 مثل خلاص کردن گرفتاری از محبوس از بلدی مخصوص بیرون رفتن <sup>و</sup>  
 و عازم و مقصد رفتن بآن بلد باشد بشود و در خاطرش خطور نکند که



که اگر آن گرفتار بدشتر رسیدن من خلاص شود و در این راه خبر بمن برسد  
 بر میگردد آیا در این وقت هرگاه در بین راه متفطن شود که در هر جا که خبر  
 بمن رسد که خلاص شد بر میگردد و آن سفر بر هم میخورد یا آنکه هرگاه متفطن  
 این معنی نشود و همانند هم قصد کند و در آخر متفطن شود آیا آن قصه صحیح است  
 یا نه و عیانست واضح است اینکه آیا جرم ظاهری نیست یا جرم نفسی امیری  
 میخواهد اظهار آنست که جرم ظاهری بر آنست و مبادا می که بر جرم خود باقی  
 باقیست قصه میکند و هر وقت که متفطن شود و متردد شد حکم تردد در  
 سفر را هم میرساند که بعد از این خواهیم گفت و بدانکه رضا در وقت شرط  
 نیست پس هرگاه امیری را کسی می برد اما میداند که آنرا بعد مسافت شرعی  
 میبرد پس سفر آن تابع تشخیص است که آنرا میبرد پس باید قصه میکند و آنرا  
 پس گفتیم حال اسیر رفتن و غلام معلوم میشود که هرگاه اسیر را زده فرار یافته  
 باشند و غلام مظنه انداختن شدن و مظنه مطلقه شدن داشته باشند  
 و خواهند در وقتی که مرخص شوند بگردند و علم داشته باشند که سفر  
 آن اشخاصی که اینها را میبرد بهشت شرعی میرسد پس هرگاه علم داشته باشند  
 که بشیران حق مسافت شرعی مرخص میشوند بلکه هرگاه مظنه هم داشته باشند  
 قصه میکنند و هرگاه احتمال مرخص شدن و مرخص شدن مساوی باشند یا  
 ندانند که آن اشخاصی که اینها را میبرد سفر ایشان بمسافت شرعی میرسد  
 یا نه پس در این صورتها تمام میکند **مبحث چهارم** شرط است در قصه استمرا



۸۸  
قصد پس اگر از راه بر کرد و یا در بین راه مشرق شود پیش از آنکه به مسافت  
شهرتیه برسند نماز تمام کند و کافی است در بلوغ مسافت طی چهار فرسخ  
و با انضمام بر کشتن هشت فرسخ شود بلی اختلاف کرده اند علماء در جای نیکه  
پس و در بقصد مسافت شهرتیه و در بین راه طای و قرار گیرد که باید  
با فلان رفقارت و منتظر آمدن آنها بشود که همراه آنها برود و هم چنین  
قرار بدهد که اگر آنها بیایند برود و اگر نه برکود و اظهار آن است که هرگاه  
چهار فرسخ رفته است پس باید قصر کند مگر آنکه در آنجا قصد اقامه عشر  
بکند یا سی روز مترقده باشد و اگر کمتر از چهار فرسخ رفته است واجب است  
که تمام کند مگر آنکه باز روانه مقصود شود و بعضی اعتبار هشت فرسخ  
که اگر هشت فرسخ تمام رفته است قصر میکند و اگر نه تمام میکند و هرگاه  
قبل از قطع مسافت چهار فرسخ یا هشت فرسخ نماز قصر کرده باشد و بعد از آن  
تدر و انتظار حاصل شود پس اظهار آنست که اعاده نمیکند و بعضی گفته اند که  
هرگاه وقت باقی است اعاده میکند **مسیح** شرط است در قصر آنکه

در اقل مسافت معهوده منظور نداشته باشد که در بین آن مسافت  
ده نوبت در جای اقامه کند و بعضی صراط کرده اند که باید قصد عدم اقامه  
بکند و دلیل آن ظنی ندارد بلکه همین قصد اقامه ندارد کافی است و مگر  
کسی در اقل سفر قصد نداشته که در بین مسافت اقامه کند لیکن در بین  
قصد کرد که در زمانی ده روز بماند پس آن باید مادی که محل اقامه آن



و این ظاهر تر است از ظاهر و تحقیق است علامه در بیان یک بار که در محل اقامه و آنجا بیاید یا بجای دیگر

تمام کند و ظاهر اینست که در روز حاصل میشود یا اینکه اقل طلوع افتاد بود  
 اقل وارد آن محل بشود و روز دهم که آفتاب غروب بکند پیرون رود که شب  
 اقل و ما بین طلوع صبح و آفتاب ضرر نباشد و اما پان روزند با او حساب  
 و ظاهر آنست که هر چه رادر عرف و عادت اقامه میکنند کافی باشد پس کسی  
 که اقامه در بلدی میکند پس در رفتن او بیاید و بستان ضرر ندارد و دنیا را  
 ایشان و محل ندانست که اکثر اهل آن بلد با آنجا میروند و میگردند ضرر ندارد  
 و هر چند بمقدار حدیث تخصیص باشد و هم چنین ضرر ندارد و قصد اغیض در آنجا  
 بقیت اقامه نیز پس هرگاه کسی از محل اقامه پیرون رود عیبی که کثرت مسافت  
 ضرر باشد یا اینست که در عرف و عادت او نمیکویند که از اقامه در رفت  
 بلکه باز میکنند که فلان در فلان بلد اقامه دارد پس ظاهر آنست که اقامه  
 آن بر هم نمیخورد و اگر در عرف و عادت بگویند که از اقامه پیرون رفت مثل  
 آنکه برود بقریه که در حوالی این بلد که سه فرسخ باشد و در آنجا بماند و زیاده  
 روز هم بماند پس اگر منظوری این باشد که از آن فریه بکشد و در آنجا  
 در آن بلد بماند اقامه آن بر هم نمیخورد و نماز و روزه و برکتی و آنجا  
 همه تمام است و اگر اراده اقامه چندین بار در پس در آن اشکال است و خلاصه  
 عظیم است و اکثر علماء بر آنند که مادامی که قصد هشت فرسخ تان نداشته باشند  
 هر چند که از نتمه سفاقلش باشد باید علم کنند و اگر از آن که پیرون رفت  
 منظم هشت فرسخ مسافت تان دارد هر چند نتمه سفاقل باشد قصر میکند



و این ظاهر تر است از ادله و فرقی نیست ظاهر بین که باز کند و محمل اقامه  
 و از اینجا بود باجماعی دیگر بود و ظاهر اینست که هر یک از ابله اقامه پس وقت  
 و عازم طی مسافت شرعیست و قصر میکند هر چند آن مسافت حاصل باشد  
 بضم کردن و رفتن به برکشتن بخانه خوف و احوال دیگر در مسند یکی نیست که  
 بجز در پیرون رفتن از ابله اقامه قصر میکند هر چند <sup>منظور</sup> نداشته باشد  
 که طی مسافت شرعی بکند و قوله دیگر اینست که در رفتن بان قریه تمام میکند  
 و در برکشتن قصر میکند بجهت آنکه قصد رجوع بخانه خود دارد و میخواهد در  
 اقامه بکند و این در وقتیکه که از آنجا تا بخانه اش بمقدار مسافت شرعی  
 باشد و کلام این قائل که در خود آن محل که با آنجا فرقی مختلف است و ظاهر اینست  
 که این قول مستوفی بر آن است که رفتن به برکشتن ضم نمیشود چنانکه مشهور است  
 و ظاهر در نزد حقیر آن است که رفتن به برکشتن ضم میشود و معیار همان  
 داشتن طی مسافت شرعی است بدون قصد اقامه در میان او و بخو  
 که باشد ولیکن احتیاط در مسائل بسیار خوب است و مهمما ممکن تر است نکند و  
 و اگر کسی در جای قصد اقامه قصر بکند و بعد از آن از قصد خود برگردد و رجوع  
 بقصر میکند مگر اینکه یکبار از چهار رکعت تمام کرده باشد مثل نماز ظهر که در یکبار  
 تا اینجا هست نماز و روزه را تمام میکند و اگر در بین نماز از قصد اقامه برگردد  
 پس بعضی گفته اند که رجوع میکند و بعضی گفته اند تمام میکند و بعضی گفته اند  
 اگر از محل قصر کند شد است یعنی داخل رکعت سیم شده است تمام کند و اگر نه



قصر میکند و مسئله محل اشکال است که چه اظهر قول القیاس است پس بنا برین  
 قول هرگاه از محل قصر کند شده باشد نماز با جمیع بیزند و آن سر میکند و قصر  
 میکند و اگر کسی یک نماز تمام نکرده باشد اماره روزه گرفته باشد و برای او بکسر  
 پس بعضی گفته اند که کما فی ثبوت روزه واجب هر چند تمام کرده باشد پیش از  
 رجوع از قصد مسافرت اقامه و بعضی گفته اند که کما فی ثبوت مطلقا و بعضی  
 گفته اند اگر بعد از ظهر رجوع کند از قصد اقامه و قول القیاسی است  
 پس هرگاه اتفاق افتد که روزه واجبی گرفت و نماز تمامی نکرده و بعد از آن  
 با سهوا و بعد از اتمام روزه از قصد اقامه رجوع کرد پس بعد از آن هم نماز را  
 قصر میکند و هم روزه طواف را و افطار میکند پس گذشت وقت نماز چهار رکعتی  
 با وجود نکرین نماز نمره ندارد و هم چنین مثل با فلة ظهر و عصر را کردن هم  
 فائده ندارد بلکه همان حکم از برای نماز چهار رکعتی تمام است و اما هرگاه  
 مسافر در بین نماز قصر قصد اقامه کند پس آن نماز را تمام میکند و ظاهر اینست  
 که چنین نمازی تمامی هم در مسئله پیش کایه باشد یعنی هرگاه در این صورت  
 بعد از فراغ از نماز پشیمان شود از قصد اقامه حکم اقامه آن برهم نمیخورد  
**مبحث هشتم** شرط است در قصر اینکه قطع نشود سفر او و رسیدن بوطن  
 خود و مراد از وطن در هر حال آنست که او را محل سکنا یا خود قرار دهد  
 و اراده بیرون رفتن و نقل مکان کردن از آن نظر داشته باشد و این ظاهر  
 میشود در بعضی اوقات باینکه در اینجا خانه میزند و درخت میزند و با



و باغ میدانند و اما ل آنها و قطع علاقه از غیر آنهام بکند خواه مولدا و پدر  
او در آنجا باشد یا نباشد و این بعضی مستلزم این نیست که در آنجا ملکی داشته باشد  
دیگر باغ میسر یا خانه از خود داشته باشد بلکه کافی است اجاره کردن  
اگر چه تا احوال عمر آن باشد خصوصاً در بلاد دیگر این متعارفات مثل اماکن  
مقدسه پس در یک در کر بلا می معنی و بخت شرف مجاور شود و بالقوه  
خانه خریدن ندارد و بنای آن نیست که مادام العمر در خانه اجاره بنشینند  
صادق است بر آن که در آنجا وطن کرده است و اما کسی بود با کوچ و عیال  
و خواهد دو سال یا بیشتر در آن مکان مقیم بماند و خود کند انرا نمکوند  
وطن کرده است در آن دو سال بجهت سرفه و مالی که دارد خانه از آن  
سکن دو مال بخرد و وطن میتواند شد که یکی باشد و میتواند که بیشتر باشد  
مثل اینکه چنین قرار بدهند که در سالی شش ماه در بلد ی باشد و شش ماه  
دیگر در بلد دیگر چنانکه اقلب کرد و ایلات در بلاد و کومیر میکنند بلکه  
میتواند که کسی چهار زن داشته باشد در چهار قریه منزل و وطن خانه  
باشد که در هر فصلی یکی از آنها بسر برده همه اینها را عرفاً وطن میکنند  
بلکه از اینها که رسید دیگر قصر نمیتواند کرد پس کسی که منظور داشته باشد  
که در یک سال یا دو سال در جای ساکن باشد بدون قصد توطن آنجا  
افتد که در بین او سفر کنند در وقتی که خود کرد بان منزل تا قصد اقامه  
عمر نکند عمارت تمام نکند بخلاف آنجا که اراده توطن دارد و آن کرده است



که بجزدهود بان نماز را تمام میکند و هر چند فرما بان خواهند بسفر رود  
واظهره در نزد حقیر اینست که توطن بالفعل شرط است و حصول توطن  
سابق بر این با وجود قطع علاقه آنان در حال کافی نیست و هم  
چنین اظهر اینست که هینکه قصد توطن کرد و بنای ماندن کرد و آثار  
دوام و استمرار از آن ظاهر شد مثل بنای مهارت و باغ و امثال آن اگر  
پس و رفت بسفر و هود کرد با نجات و قصد اقامه تمام میکند هر  
چند در اینجا تا با نوقت ششماه نماند باشد پس قاعده و معیار صدق توطن  
عرفیت و در خواست از آن بابت باشد که مقصود همیشه در آنجا ماندن  
باشد یا سالی ششماه ماندن باشد یا سالی سه ماه ماندن باشد  
و خواه آن مقدار که منظور دارد در آن مکان در هر سالی بماند یک دفعه تمام  
آن محقق شده باشد یا نشد باشد و توطن سابقه با قطع علاقه از آن  
اعتبار ندارد و خواه در آنجا نیست سال ماندن باشد یا شش ماه ماندن  
باشد و لیکن مشهور علمای ما باینند که هر کس که در جای ششماه توطن  
کرد مانند همین که با نجا رسید تمام میکند هر چند قطع علاقه از آنجا کرده باشد  
و دلیل اینان وضوحی ندارد تا چون بعضی از ایشان دعوی اجماع کرده  
اگر تواند در آنجا قصد اقامه بکند و تمام کند و اگر نتواند قصر و تمام هر دو را  
بکند احوط است و جمعی نیز همانا کافی دانسته اند بجز توطن ششماه را با وجود  
قطع علاقه شرط کرده اند که در آنجا ملازم داشته باشد هر چند یکدفعه بماند

سازمان اسناد و کتابخانه ملی **جمهوری اسلامی ایران**

جمهوری اسلامی ایران



خرمای با سجدتی اینکه بعضی از ایشان ملک را شرط حقیقت استیطان حرفی  
 کرده اند و بعضی اکتفا کرده اند بمنزل و بعضی از این جماعت بقرع کرده اند  
 که در منزل مملوک بودن شرط نیست و همان شرط توطن و خانه عاریه  
 و اجاره هم خوب است و اظهار در نزد حقیق است که هیچ یک از اینها شرط نیست و همان  
 صدق توطن در حال کافی است و وجود ملک مطلقاً مدخلی در صدق  
 توطن هر چه ندارد و بدانکه اشکال که سابقاً کریم بحجه نقل اجماع و کفیم که  
 احتیاط از آن خوب است آن در جانی است که ملک داشته باشد و اما اگر  
 مطلقاً ملک نداشته باشد در اینجا استثناء توطن کرده است و هر چه ای اجماع  
 در آن معلوم نیست چنانکه واضح و هیان است پس تا کید احتیاط در اینجا  
 مرتبه نیست **مبحث هفتم** شرط است در قصر اینکه در بین راه در منزل بی  
 روز با تو در نماید یعنی هرگاه بجای رسید و رفتن میسر نشد و قصد ماندن  
 هم ندارد و سر کردن آن است نماز و روزه و قصر میکند تا بی روز تمام شود و این  
 که بی روز تمام شد باید تمام کند هر چند بقدر یک نماز دیگر بماند و در اینجا  
 ملاک اعتبار ندارد بلکه باید بی روز تمام شود و بقدر بی روز تمام شد  
 بویکه در اقامه عشره کفیم و مرکب اند و پاره روز اعتبار ندارد و هرگاه  
 در بین بی روز بیرون رود از بلد یک طرفه بکشد که در آن بلد نیست حکم  
 این بی روز بر هم میخورد **مبحث هشتم** شرط است در قصر اینکه مسافر بی  
 و عمل آن سفر باشد مثل مکای و ملاح و امثال آنها و خانه اش هم در آنجا



نباشد مثل بادیه نشینها که خانه های آنها حایمهای آنهاست و دائم  
 میگردند و با خود میگردانند و مشهور علما بلفظ کثیر السفر این مطلب  
 ادا کرده اند و باین سبب بعضی را بشان شرط کرده اند در تحقق این معنی که  
 سفر کرده باشند و بعضی چیزی دیگر گفته اند و بعضی باین عبارت گفته اند  
 که سفر او پیش از حضور او باشد و انچه از احادیث معلوم میشود وجود و خصوص  
 همه در آن دو عبارت مندرج است که در اول گفتیم پس هرگاه بر او صادق  
 آید که شغل او سفر است یا خانه اش همراه او است نماز خود را در سفر تمام میکند  
 و در راه خود را میگیرد و استخاضه را که مخصوص در احادیث ذکر فرموده اند  
 هست نذرند مکاری و کرمی و داعی و اشتقان و ملاح و جایی و حاجی که  
 در میانند از قبیل چوپنها و آنهایی که طالب آب و علفند هر جا آب و علف  
 هست میپرانند و مراد از مکاری آنست که چاروای خود را بکرایه میدهند  
 و همراه آن میرود و کرمی آنست که خود را بکرایه میدهند مثل آنهایی که قاصد  
 میکنند و داعی بشان است و اشتقان را بعضی گفته اند که قاصد است و بعضی  
 گفته اند که امین خوشنماست و جایی مستوفی خراج است و جمع کنند و کوفه و  
 حاصل اینکه هر که شغل و عمل آن سفر است یا یکی از این اسمها در عرف بلاد  
 صادق میباشد حکم آن اینست که مذکور است و دلیل بر آن شرطها که بعضی ذکر  
 کرده اند ظاهر نیست پس هرگاه کسی را بخواهیم بگوید و اساس چار و اداری را  
 برپا کند و بنای خود را بر این بگذارد که مکاری باشد ظاهر نیست که در سفر



اول مکاری میگویند و احتیاج باین نیست که سه سفر بکند تا او را مکاری  
 بگویند بلی چون ممکن است که علت اینکه این اشخاص تمام میکند این باشد  
 که اصل قصر کردن بجهت رفع مشقت است و اینها چون بسیار سفر میکنند عادت  
 میکنند و مشقت از ایشان رفع میشود تمام میکنند و این نمیشود مگر با اینکه سفر  
 بسیار بکند تا عادت بکند یا اینکه مراد از مکاری مثلا کسی است که ملکه این کار  
 داشته باشد و مزاولت آن کرده باشد و این نمیشود مگر بکثرت سفر پس آن  
 کسی احتیاط کند و در سفر اول و دوم جمع کند میان قصر و تمام و بعد از آن تمام  
 کند بسیار خوب کرده است اما وجوب آن معلوم نیست و بعضی اخباریت دلالت  
 میکند بر اینکه هرگاه مکاری و جتال سفر ایشان بسیار شدت و سخت برسد  
 چنانکه بعضی علماء گفته اند در بیان این که دو منزل را یک منزل کنند پس جمعی  
 از علماء قائل شده اند که اینها قصر میکنند و هر جا دو در نیست و گویا این در وقتی  
 باشد که آن دو منزل یکی کردن هم عادت ایشان نباشد و باید دانست که مراد  
 از سفری که کثیرا السفر بدان تمام میکند آن سفر نیست که شغل و حمل او نیست پس  
 هرگاه مکاری بیج برود یا بی یارت برود از غیر جهت چار و اداری هر چند چنانچه  
 خود را هم بکرایه داده باشد انهم مثل سایر مسافران قصر میکنند و بدانکه مشهور  
 علماء بلکه ظاهر خلافی در نظر نیست که هرگاه این جماعت در خانه خود در روزهای  
 این حکم از آنها زائل میشود خواه قصده روز ماندن را کرده باشند یا بعنوان  
 اتفاق ماندن باشند و بعد از آن هرگاه سفر کنند قصر میکنند و بعضی علماء گفته

در آن راه





که بعد از آن در سفر بنیم تمام میکنند و اظهار آنست که در یک سفر قصر میکنند  
 و در سفر قیم تمام میکنند و مشهور علما اینست که هرگاه این جماعت در سفر  
 باشد خود هم قصد اقامه ده روز بکنند آنهم در حکم اقامه ده روز در یک است  
 و نیت اقامه در آنجا شرط است و بعضی دعوی اجماع کرده اند که به نیت اقامه  
 فائده ندارد و بعضی از قدیمی روز را در غیر بلد خود قائم مقام قصد اقامه ده <sup>روزه</sup>  
 کرده اند و بعضی ده روز متعذر بعد بی روزی ملحق کرده اند و اعتبار آنها  
 خالی از وجه نیست و اما هنوز در مسئله اشکال باقی است و مشهور علما  
 آنست که اقامه ده روز که بعمل نیاید قصر میکنند و جمعی از علما قائل شده اند  
 که هرگاه پنج روز یا بیشتر تا به نرسیده بمالد نماز روز را قصر میکنند و روزی را  
 میگیرند و نماز شب را تمام میکنند و اقوی قول اول است و بدانکه احادیث  
 در باب شرط عدد اقامه عشره در خصوص مکاری وارد شده است و مشهور <sup>اینست</sup>  
 که فرق میان این اصناف نیست و خلافی نقل نکرده اند مگر محقق که در کتاب  
 مختصر نافع نقل خلاف کرده و موافقین و مخالفین در شرح آن گفته است که این خلاف  
 در هیچ کتاب نیست شاید این را محقق از بعضی علمای اهل عصر خود شنیده باشد  
**مبحث نهم** شرط است در قصر اینکه سفر معصیت نباشد خواه خود آنفر کنا  
 باشد مثل کوختن از جهاد و کوختن غلام اناقی خود و لغرض کردن نماز شب  
 خود و پیروی مرفق از طاعت یا اینکه قصد کند بآن سفر گناه را مثل اینکه  
 میرود بجای که فساد بکند یا مالی بدزد یا مالی حرامی دارد میخواهند او را

باین مو

در حدیث



۸۷  
 بر دو بجای برسانند یا اینکه بخود انفر و طی مسافت معصیت میکند  
 مثل اینکه همه جاد در زمین غصبی یا سوار سب غصبی مسافت حج و زیارت را  
 طی میکند پس در همه اینها نماز و روزه را تمام میکند و اقامه عاصی اتفاقیه  
 در سفر که بان قصد سفر نکرده باشد مثل اینکه بسفر صیاح میرفت و در بین راه  
 اتفاق افتاد که مال کین را گرفت یا در بین راه شرب خمر یا غیر آن از آن صا  
 سند این باعث تمام کردن نماز و روزه نمیشود بلکه در ابتدای سفر هم اگر آن  
 حال خود میداند که این عاصی را هم چنانکه در حضر میکند در سفر هم خواهد  
 کرد هم چنین است و بعضی کار کرده اند که کسی که برای تحصیل علم واجب است  
 و سفری بکند که مانع از آن تحصیل باشد ثمان را باید تمام کند و آن ضعیف  
 خصوصاً هرگاه که آن شخص چنان شخصی باشد که اگر در خان هم بماند تحصیل  
 نمیکند و هرگاه که بشکارد رود و قصد مسافت معصیه را داشته باشد  
 پس اگر شکارد و محض از برای لغو است قصر میکند و اگر از برای قوت حیا ل باشد  
 قصر میکند و هرگاه از برای تجارت و اتقاع بودن باشد جمعی گفته اند که روزه  
 را بخورد و ثمان را تمام میکند و اقوی اینست که هر دو را قصر کند **مبحث روزه**  
 شرط است در قضا اینکه از منزلی خود بجای ترخص رفته باشد و در حد آن خلایق  
 و اقوی آن است که همین که خانه های آن بلد را بگذرد یا میان نمیداند **حد**  
 سیاهی آن بلد پیدا باشد یا اینکه صدای از آن نمیشود و ترخص است در آن  
 اینست که این دو علامت متوافقت پس ظاهر اینست که این دو علامت متوافقت





مسافر این قدر در شود که صدای اذان نمیشود مرخص است و معتبر بدان  
 صدای متوسط است و زمین متوسط و ظاهر اینست که اذان آخر بلد و <sup>مهاجر</sup>  
 آخر بلد معتبر است حکما اینکه بلد بسیار عظیم باشد که معتبر بدان محله اینست  
 که در آن ساکن است و در وقت برکشتن آن سفر خلاف کرده اند که آیا بهمین  
 موضع که رسید و تجاوز کرد باید تمام کنند یا قصر میکند تا داخل خانه شود <sup>مشهور</sup>  
 قول اول است و قول دوم هر چند خالی از قوت نیست اما قول اول در نظر  
 حقیق اعم است این احکام حد ترخص خانه و بلد خود است اما هرگاه در بلد <sup>یک</sup>  
 قصد اقامه کرده باشد و از آنجا خواهد سفر کند یا بمجرده برون رفتن مقصود میکند  
 یا اینکه ترخص در آنهم معتبر است بانه در این مسئله اشکال هست و احتیاطا  
 ترك نکند و اما در مثل کسی که سفر او معصیت باشد و در بین راه مبدل شود  
 قصد آن بمباح پس در اعتبار این حد ترخص در آن اشکال است و اظهار اینست  
 که معتبر نیست بلکه بمجرده بدل قصد همین که نتمه سفر مسافت شرعی است  
 شروع بقصر میکند و هم چنین هرگاه قصد مسافت نبود مثل کسی که از عقب  
 که بخت میرفت و در بین راه قصد مسافت از برای او حاصل شود آنهم چنین  
**مجتاز هم** بدانکه بخیر ملک و رستگاری شرایط قصر هرگاه بعمل آمد واجب است  
 و جایز نیست تمام کردن مگر در چهار مکان مکه معظمه و مدینه مشرفه  
 و مسجد جامع کوفه و حایلیه و حیدرامه الحسین هم که در آن خلافات بعضی  
 تمام از واجب دانسته اند و بعضی قصر و مشهور بخیر است میان قصر و تمام



و این درین حقیر اوقایست و در تجدید ظایر خلافت است و احوط آنست  
که این حکم را مخصوص دو ضلع مقدسه دانسته باشند خصوصاً موضع  
مواضعیکه نزد یکتا است بقبر مقدس آنحضرت و مستحب است که تمام کوفت  
افضل است از قصر و این درین حقیر اوقایست اما احوط قصر است و ظاهر  
اینست که نافله ظهر و عصر و عصر و عصر مستحب باشد و اما در وقت  
او جایز نیست و در نماز قصر و تمام نیست معتبر است و جمعی اعتبار نکرده اند  
پس هرگاه کسی اقرار باینکه دارد که در این اماکن نماز را تمام کند و بعد از تشهد رایی او  
قرار گیرد که دو رکعت کرده باشد و سلام بگوید صورت ندارد **در نماز قصر**  
هرگاه در خانه وقت داخل شود و مکلف قادر باشد بر تمام و نماز نکرده بفر  
رواقربه آنست که واجب است که قصر کند و معتبر حالی است که نماز را بجا  
میاورد نه اقل وقت و خوب بیان تعلق بآن میگردد کوفت و همچنین در صورت  
هنگام هرگاه در سفر باشد و وقت نماز داخل شود و قادر باشد بر اینکه نماز  
قصر را بکند نماز نکرده بجا نه بیاید نماز را تمام میکند و در هر دو مسئله اقرار  
متعدد است و اقرای آنست که مذکور شد و الله اعلم **باب دوم در نوافل**  
است و در آن چند فصل است **فصل اول** در نوافل یومیه و در آن چند  
مبحث است **مبحث اول** عدد رکعات نوافل یومیه سی و چهار رکعت است  
هشت رکعت نافله ظهر است که قبل از نماز ظهر باید کرد و هشت رکعت  
نافله عصر که پیش از نماز عصر باید کرد و چهار رکعت نافله مغرب که بعد از



نماز مغرب باید کرد و در رکعت نافله و تیره که نشسته میکنند و بیکر رکعت  
 محسوب میشود و بعد از آن عشا باید کرد و از بسیار از اخبار ظاهر میشود  
 که این دو رکعت را ایستاده کردن افضل است و احوط نشستن است  
 و بعد از این مذکور خواهد شد و هشت رکعت نافله شفع و بعد از آن  
 بیکر رکعت نافله و نزد بعد از آن دو رکعت نافله صبح و بموصل وقت اینها  
 در مباحث اوقات گذشت و در کردن این نافله ها تاکید بسیار است و در  
 بعضی از اخبار تراشیده آنها را معصیت نامیده اند و در احادیث معتبر  
 وارد شده است که تمامی نقص نمازهای که بسبب عدم حضور قلب حاصل  
 شده بکردن این نافله ها حاصل میشود **مبحث نهم** مکروه است سخن گفتن  
 مابین چهار رکعت نافله مغرب و مابین آنها و نماز مغرب و تعقیب  
 خواندن بعد از نماز مغرب ضرر ندارد خصوصاً استسج فاطمه و اهل صلوٰات الله  
 علیها و بعضی علمائ گفته اند نافله مغرب بعد از نماز بلافاصله بکند و بعضی  
 گفته اند که بعد استسج فاطمه هر علیها التلازم بکند و این احوط است و گفت  
 که بعد از نافله صبح بپهلوی راست دراز بکند و پنج آیه آخر آل عمران را  
 اذ لان ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف الليل و النهار انت بخلاف  
 و دعای که وارد شده است و در کلام عا لاجده و باده رفتن هم مذکور شده است  
 بجای پهلوی خوابیدن و اول افضل است و خواب در این وقت مکروه است  
**مبحث دهم** هرگاه نماز شبی از کسی فوت شود پس بخیزد پیش از صبح و نافله

سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
 شفع

جمهوری اسلامی ایران



۸۹  
شفع و دستها با نافله صبح بکند ثواب همان ثبت و بعد یافته است اما ظاهر  
اینست که این در صورت اضطراب است مثل اینکه فراموش کرده باشد یا  
برده باشد یا شغلی آنرا مانع شده باشد **مبحث چهارم** در روز حججه سنت  
نافله پست رکعت چهار رکعت اضافه اندودنهائی دیگر و بعضی  
دو رکعت بعد عصر هم وارد شده است و در بعضی رکعت کتابت از دم  
وارد شده است و اخبار در کیفیت ترتیب آن مختلف است و هم چنین است  
کلام علی که فرموده اند که شش رکعت نوافل در وقتیکه روز بلند میشود بکنند  
و شش رکعت پیش از ظهر و دو رکعت در اقل ظهر پیش از نماز حججه و شش  
رکعت بعد از حججه و در بعضی دیگر وارد شده است که شش رکعت در  
اول روز و شش رکعت بعد از آن بفاصله و دو رکعت بعد از ظهر و دو  
بعد از عصر و بعضی دیگر بخوبی دیگر وارد شده است و مقدم دانستن این  
نافله بر فریضه افضل است و محل بهمه جای آنست **مبحث پنجم** ساقط میشود  
در سفر نافله ظهر و عصر و مشهور آنست که و تیره هم ساقط میشود و بعضی جای  
دانشه اند کردن او را و این خالی از قوت نیست چنانکه از بعضی اخبار  
میشود **فصل دهم** در نماز استسقا است و آن سنت است در وقتیکه آب بظرفها

گوشود و باران گمشود و کیفیت آن مثل نماز عید نیست و خطبه آن را بعد  
از نماز میخوانند و در خطبه و قوت این نماز از حججه مناسب مقام است و قوت  
از طلب رحمت و مهربانی شدن جناب قدس الهی و مواظبت که مناسب مقام



باشند و اولی آنست که آنچه وارد شد است از قنوت و خطبه بخوانند و  
 و سنت است که سه روز در روز یکبار پیش از پیش و پس از رفتن روز سیم  
 پس از رفتن و اینکه روز سیم سینه باشد یا جمعه و اینکه غسل کند  
 از برای نماز بلکه پیش از رفتن و اینکه بصره را در روز یا هر روز با دام تن  
 و دل و مغاری و خشوع و اینکه اطفال و مردان پس از نماز و حیوانات  
 همراه بینند و میان اطفال و مادرهای آنها تفرقه میکنند که کوبه و فغان  
 و ناله بسیار شود و اینکه بعد از نماز امام مذاهب بخواند و آن طرف که  
 بر شانه راست بوده بر شانه چپ بکشد و آنچه در شانه چپ بوده بر شانه چپ  
 پس امام رو را بقبله کند و بگوید الله اکبر پس رو را بطرف راست کند و  
 و سبحان الله بگوید و هم چنین بطرف چپ لا اله الا الله پس رو برگرداند کند  
 و الحمد لله بگوید و هر یک از صد مرتبه بگوید با و از بلند و بعضی علما گفته اند  
 که مردم همراه او بگویند و بعد از آن خطبه بخوانند و سنت است که هرگاه تاخیر  
 اجابت شد مگر پس از رفتن و نماز کنند و بهمان روزه اکتفا کنند و اگر  
 خورده باشند باز روزه را آن سر بکشند و باز نماز روند تا رحمت بر آن  
 نازل شود **فصل سیم** در نوافل ماه مبارک رمضان است و مشهور است  
 که مستحب است هر روز رکعت نوافل عشاء و آنچه در سایر ماهها مستحب است  
 و مشهور است که در هر شب پست رکعت میکند هشت رکعت بعد از عشاء و در  
 رکعت بعد از عشاء در هر یک از شبهای عید سی رکعت میکند هشت رکعت

راست



و بدست و دو رکعت بعد عشا و از بعض روایات عکس بر می آید یعنی  
هشت رکعت را بعد عشا فرموده اند و دوازده یا بدست و دو رکعت مغرب و باین  
سبب بعض تجوید فائل شده اند و سجده رکعت دیگر باقی میماند از  
دو سه شباحیا هر یک صد رکعت بکند علاوه بر اینکه در شبهای دیگر  
میکنند و از اکثر علما نقل کرده اند که در این سه شب همین سجده رکعت  
بکند و هشتاد رکعت دیگر بکند که باقی میماند تمت کند بر جمعه ها و هر جمعه ده  
رکعت بنماز ایل المؤمنین و فاطمه و جعفر طیار بکند و در روز جمعه آخر است  
رکعت بنماز فاطمه علیها السلام و عمل بهمه خوب است **فصل** در سایر نماز  
و آن بسیار است و در کتب ادعیه مذکور است از جمله مؤکدترین آنها نماز <sup>جعفر</sup>  
طیار است و آن چهار رکعت است بدو سلام و اگر توانی هر روز بکن و اگر نه  
روزی یکبار یا هر جمعه یا هر ماه یا هر سال پس بدرستی که خدا بپا فرزند گناه که  
از او سر بلند در مابین اینها چنانکه در بعض اخبار وارد و میتوان دانست و ضمن <sup>فل</sup>  
یوستی کرد یعنی دو نماز بکند و در ضمن قضای نافله هم میتوان کرد بلکه  
در قضای نماز واجب هم گفته اند و کیفیت آن اینست که بخواند در هر رکعت <sup>بعض</sup>  
و بهتر آنست که در اول اذان از لفظ لا رخصت بخواند و در دو تیمم و العادیات و در تیمم

اذا جاء نصر الله و در چهارم قل هو الله و بعد از خواندن سور <sup>سوره</sup> یا نازم در نماز بگوید  
سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر پس بر کعبه رود و در رکعت دوم  
ده مرتبه تسبیح را بگوید و بعد از آن دست شدن هم ده مرتبه بگوید و هم چنین در



سجده اول و در دست شدن از سجده اول و در سجده دوم و در دست  
 شدن هر یک ده مرتبه و هم چنین در سایر رکعات باین دستور و باین  
 که نماز را بدو رکعت بکند و بعد از نماز قضای آن را بکند و در حال راه رفتن  
 و در حوالج خود هرگاه تعجیل داشته باشد و در سجده آخر دعای که وارد شد آن  
 بخواند و از جمله آنها نماز امیر المؤمنین است و آن چهار رکعت است و هر رکعت  
 حمد یکبار و قل هو الله احد پنججاه بار و از جمله آنها نماز فاطمه علیها السلام دو رکعت  
 است در هر رکعت اول حمد یکبار و انا انزلناه صد بار و در هر رکعت دوم حمد یکبار  
 و قل هو الله صد بار و از جمله آنها نماز عقیله است و آن دو رکعت است باین  
 مغرب و عشا و وقت آن باقی است تا از هجاب عصر مغرب و نماز رسول خدا ص و حسین  
 علیهما السلام و نماز و زعفرین و اقله و حجه و شب بخت و روزا و شب بخت  
 سبحان و هدی و معصومین و نماز اعراب و استخار و حوالج و شکر و بخت و سجده  
 و زیارت و لیلة الدفن و غیر آنها و تفصیل آنها در کتب مبسوطه مذکور است  
 و غیر آنها که سببی از برای آنها ذکر شده همیشه مستحب است کردن دو رکعت  
 نماز و جمیع نوافل دو رکعت است بجز نماز اعراب در صاحت تسلیم خواهند آمد  
**قاعده نهم** در ذکر کار و افعال مقدم بر نماز و مؤخر از نماز و فقارن اقل  
 و در آن چند باب است **باب اول** در اذان و اقامه است و در آن چند مطلب  
**مطلب اول** جاینیت اذان و اقامه در غیر نمازهای یومیه پنجگانه و نماز  
 جمعه و امار در فرائض یومیه و جمعه پس عصر و اقیان است که مستحبند

سازمان اسناد و کتابخانه ملی و اسناد

جمهوری اسلامی ایران



واستحباب آنها منوط است خصوصاً در جماعت و در نمازهای چهار رکعتی  
 نماز مغرب و صبح و بعضی واجب دانسته اند آنها را در نماز جماعت و بعضی  
 فضیلت نماز جماعت را موقوف میدارند بآنها و بعضی آنها را شرط صحت نماز  
 میدارند و بعضی هر دو را واجب میدارند در نماز صبح و مغرب و اقامه را  
 در سایر نمازها و اقوال دیگر هم در مسئلۀ هست و اقوی قول مستهولانست و آن  
 برای زنان هم مستحب است اقامه نکند و ندارد و در بعضی اخبار صحیح است  
 که زن در اذان تکبیر و شهادتین اکتفا میتواند کرد و در حدیث صحیح دیگر  
 در اقامه آنها نیز اکتفا شده باینکه تکبیر بگوید و بگوید اشهد ان لا اله الا الله  
 و اشهد ان محمداً رسول الله و جایز است که زن از برای نذر نمان اذان بگوید  
 و بان اکتفا کند و بعضی گفته اند که مردان محرم او هم میتوانند با اذان او اکتفا  
 کنند بلکه بعضی بجهت نامحرم هم کافی دانسته اند و این هر دو و خالی از اشکال است  
 خصوصاً اخیری بلکه اظهر و اشهر و اخیری عدم جواز است و بعضی علماء مابین  
 کرده اند باینکه حکم ختنی حکم زن است **مطابق** ساقط میشود اذان در وقت  
 جاذبه در نماز عصر و عشاء هرگاه کسی جمع کند آنها را با مغرب و ظهر پس اگر  
 فاصله بسیار دهد میانه روز نماز باینکه نافله بکند اذان ساقط نمیشود  
 و سقوط اذان در اینجا حصص است و گفتن آن جایز است و شاید نوافل  
 افضل باشد و آنچه مشهور است که هرگاه دو نماز در وقت و فضیلت آنرا  
 جمع بکند اذان بر نیت نماز اول بگوید و اگر در وقت و فضیلت آنرا جمع



به نیت نماز قیم بگویند و دلیل از برای آنها نیافتیم و جمیع عصر و عصره در  
 عرفات و عتای مزدله و خلاف کرده اند و اینکه اسقاط اذان در اینجا از جهت  
 کراهیت یا حرمت یا محض حضرت است و ظاهر حرمت است بنیم عصر و در  
 جمعه است خواه جمع کند آنرا با جمعه یا ظهر یا عصر بقی کند و در کیفیت سقوط اذان  
 در اینجا نیز خلاف است و احوط بلکه اقوی لزوم است ترک است چهارم کلیه  
 که نمازهایی بسیار میکند در یک وقت پس آن در اقل نمازهای خود اذان بگوید  
 و باقی نمازها اقامه تنهها بگوید و مشهور آن است که ترک اذان در اینجا بکاست حضرت  
 است و کردن او افضل است و این در نزد محققان علی شکال نیست و بعضی متأخرین  
 تقویت کرده اند و اولیا اینکه تکرار بدعت باشد و بنای عمل بر سقوط است  
 پنجم در حضرت است در هر نمازی در سفر که اذان ترک کند ششم امام هرگاه  
 دستور اذان غیر از خواه آن اذان را برای جهات دیگر بگویند یا منصرف باشد خواه  
 اذان مسجد باشد یا شهر باشد بان اکتفا میکند بلکه اقامه هم چنین است مگر  
 اینکه بعد اقامه سخن گفته باشد و این صورت اقامه را از سر گیر و ظاهر است  
 که منصرف هم میتواند با اذان غیر اکتفا کند و سقوط اذان در اینجا حضرت است پس  
 باز استیجاب باقی است اما اینها غیر از جهات مخصوص است پس در اینجا امام  
 میتواند اذان را از سر گیرد و نه معاصم و استیجاب حکایت اذان منفرجه است  
 و مشهور آن است که منفرجه ای اذان و اقامه گفته باشد و شخصی دیگر با جهات  
 دیگر بیایند و خواهند که نماز را با جهات کنند اذان و اقامه را از سر گیرند

فضای

هرگاه



هفتم مشهور اینست که هرگاه جماعتی داخل مسجد شوند و خواهند که نماز  
جماعت کنند و جماعت دیگر پیش از اینها نماز جماعت کرده باشند و هنوز  
صفوف متفرق نشده باشند نماز جماعت تأیید باذان و اقامه آنها اکتفا  
می توانست کرد و بعضی از اینان تصریح کرده اند که منفرد نمیتواند باین اکتفا  
اما ظاهر حدیث بر همه دلالت دارد بلکه در منفرد ظاهر تواتر و وجوب  
این برای تخصیص جماعت از آنچه در نظر حقیق است از احادیث ظاهر اینست  
و ظاهر اینست که اتحاد نماز معتبر نیست یعنی اینها که داخل میشوند نماز را  
بکنند که این جماعت کرده اند **مطلب نهم** مشهور و اقوی اینست که فصول اذان  
صحیده است لله أكبر چهار مرتبه و بعد از آن اشهد ان لا اله الا الله و بعد  
اشهد ان محمدا رسول الله و بعد از آن حی علی الصلوة و بعد از آن حی علی  
الفلاح و بعد از آن حی علی خیر العمل و بعد از آن الله اکبر و بعد از آن لا اله الا الله  
هر یک از اینها دو مرتبه میگوید و اقامه هفده فصل است و تفاوت آن باذان  
اینست که دو تکبیر از اول ساقط میشود و در تکبیرات اول و دوم و سیم  
قد قامت الصلوة بعد از آن حی علی خیر العمل زیاد میشود و هرگاه در سفر باشد  
یا عذری داشته باشد و شتاب داشته باشد میتواند این فصلها را  
بدان و اقامه هر دو کند مثل اینکه تکبیرهای اذان یکی بگوید و <sup>حسین</sup>  
میتواند هر یک از فصلها را یک مرتبه بگوید و اذان و اقامه هر دو  
هست که اقامه را تمام گفتن و دو و یا سه دو تا گفتن بهتر است از آنکه اذان



و اقامه را هر دو یکی یکی بگویند و واجب است بهمان ترتیب که ضرر بوده اند بگویند  
که اگر غیر آن کند باطل است و اگر سهواً فصلی را بر فصلی مقدم دارد بر کثرت  
و فصل پیش را بگویند و بعد فصل بعد را بگویند و هم چنین هرگاه سهواً  
اقامه را مقدم دارد بر کثرت و اذان را بگویند و بعد از آن اقامه را بگویند  
و هرگاه شک کند که در فصل از فصول آنها تا داخل فصل دیگر نشده است  
برگردد و بجا آورد و هرگاه داخل فصل دیگر شود برود و هم چنین هرگاه  
شک کند در اذان پیش از داخل شدن در اقامه اذان بگوید و هرگاه شک کند  
در اذان بعد از آن دخول در اقامه برود **مطلب چهارم** سنت است که در حال اذان  
واقعه رو و قبله باشد و در حال گفتن شهادتین تا کید پیشتر است و بعد  
تا کید پیشتر اذان است و مکروه است ملتفت شدن بجا نبند است و جیب  
و سنت است بپا ایستادن در هر دو و بعضی در اقامه شرط صحت دانسته  
و این قول قوت دارد و احیاناً طرد آن است که ترک نکند در اقامه معکوس در حال اضطراب  
و سنت است که با طهارت باشد و بعضی شرط صحت اقامه دانسته  
و این قول قوت دارد و سنت است که از اذان تا قیام بگوید و در بین ضلوعها  
درنگ نکند و اقامه را بشتاب بگوید اما در هر دو مراعات وقف و نفس کشیدن  
بکند و هم چنین در جمیع اذکار مثل سجده و طه و اهرام و غیر آن هیچ آنکه ختم  
کردن اخبر و کن نفس کشیدن یا حرکات آخراست در کلام عرب و جمیع  
نیست و بعضی گفته اند که تسکین بدن و وقف هم در لغت عرب وارد شده

سازمان اسناد و کتابخانه ملی

جمهوری اسلامی ایران



شده است

و آن به از حرکت دادن است و اظهار اعتبار اقل است و اما اگر زبان کسی به  
وجه صحیح جاری نشود و حرف به حرف بدل نکند چنانکه بلال شاین <sup>سین</sup>  
بدل میکرد پس آن باکی نیست و هم چنین بدل کردن هر کفی هر کفی در صورت  
عجز اما تغییر <sup>ا</sup> اعراب و حرکت با امکان تعلم پس اظهار آن است که مبطل است  
خواه باعث تغییر معنی بشود یا نشود و باید که هر هاراد با قول الله و اکبر و هارا  
در آخر الله و آخر صلوة و آخر و حاراد در آخر فلاح همه را ظاهر کنند و مستثناست  
که بلند کنند صدای خود را با اذان و هر چه بیشتر بلند میکنند ثواب آن بیشتر است  
و انگشتان خود را بر کوفته های خود بکند و مشهور اینست که مستثناست که فاصله  
بکند میان اذان و اقامه بدو رکعت نافله یا سجده یا بنیشتن یا کام بر <sup>شستن</sup>  
غیر مغرب که در آنجا فاصله را یکام بر داشتن بکند یا نفس کشید زیاده  
گفتن و در بعضی احادیث نشستن در مغرب هم وارد شده است و اینکه ثواب  
کسی را داده که بخیزد و غلطی را باشد و در راه خلا و حی و حالات و اوقات  
مکلف مختلف میشود هر وقت هر کدام را مناسب دانند بکند و با قطع نظر از اذان  
و اعی و موافق خارجیه و در بنیت که در مثل ظهر و عصر دو رکعت نافله  
بهر باشد و در غیر اینها سجده بهتر باشد بغیر نماز مغرب و سنت استخواندن  
و های که وارد شده است مابین اذان و اقامه و سنت است حکایت اذان از <sup>آن</sup>  
کسیکه میشوند هر چند در سر خلا باشد یعنی کله که مؤذن گفت آنهم <sup>بدل</sup>  
و بعضی جایز دانسته اند قطع نماز را از برای حکایت اذان و این مشکل است و اما



ت اول  
قطع کردن قرائت قرآن باین جهت پس باکی نیست و حکایت اذان در حال غایب  
صورتی ندارد هر چند در غیر کلماتی باشد که حق علی دارد و سنت است  
که بخواند دعای که وارد شده است در وقت شنیدن اذان و جمع کردن  
این با حکایت اذان باین میشود که بعد از فراغ اذان بخواند یا اینکه در اوق  
اذان بخواند و بعد از آن هر چه را بدو باید حکایت کند **مطلب پنجم** مکروه و آفت  
سخن گفتن در اثنای اذان و اقامه و تاکید دارد در اقامه خصوصاً بعد  
از اقامت اقصای خصوصاً در جهات یعنی آنجا که میخواهند نماز جماعت  
کنند و اکتفا میکنند بان اقامه شخصی که اقامه میکند بعد از اقامت اقصای  
و سخن ایشان گناهت شدید دارد و جمعی حرام دانسته اند و آنجا و این قول ضایع  
و بعضی از علماء گفته اند در اثنای اقامه هم حرام است و علی ای تقدیر هرگاه  
کسی سخن بگوید بگوید سنت است که اقامه را از سر گیرد و استثنای آن آنست  
که سخن گفتن در آنجا ضعیفی که بجهت مصلحت نماز باشد مثل پیش داشتن  
اسام یا راست کردن صف و گفتن اشهد ان علیاً ولی الله و ان محمداً خیر البریه  
جایز است هرگاه بقصد جزا اذان بود و نکسته باشد و هرگاه جزا اذان دانند  
بدعت است پس در این صورت اکتفا بیک مرتبه کردن احوط است و در بیان گفتن  
شبه تراست بجز اذان **مطلب ششم** آن ترک نماز اذان و اقامه را تا نماز  
نماز و تمام شود پس به اشکال اقامه برای و جایز نیست و اگر ترک کند تا نماز  
نماز شود پس اکثر علماء مایلند که مادی که بر کوع نرفته است میتواند که نماز را



خواب کند و اذان و اقامه را بگوید و بان نماز را از سر گیرد اگر سهوا ترک کرده  
 باشند و اگر عمدتاً ترک کرده باشند دیگر بر نمیکرد و بعضی بعکس این گفته اند  
 و این ضعیف است و بعضی گفته اند میتواند بکشد و در صورت نسیان نماز را  
 از نماز فارغ نشد است و احوط آن است که همین که داخل رکوع شد دیگر <sup>نمیکرد</sup>  
 و بعضی بعکس این گفته اند و این ضعیف است و بعضی گفته اند میتوان بکشد و نباید  
 در بکشتن است هرگاه پیش از قرائت بخوابد یا بپوشد یا بپوشد یا بپوشد  
 که اگر اقامه را گفته باشد از برای اذان تنها بر نمیکرد و حکم این از اهل بیت ظاهر  
 نمیشود و بعضی علماء تخصیص داده اند این احکام را بمنفرد و بعضی بمنزله جمیع  
 در امام و منفرد و اخبار ظاهر در منفرد است **مطلب هفتم** جایز نیست تقدیم اذان  
 بر وقت نماز در غیر صبح و لغا در صبح پس مشهور و جواز تقدیم است و جمعی منع  
 کرده اند اذان نماز صبح را از این و بعد از ملاحظه احادیث در این باب <sup>معلوم</sup>  
 میشود که آن اذان بیکه پیش از صبح بخوانند است اذان صبح نیست که با آن  
 توان گفتا کرد از برای نماز صبح بلکه بجهت تنبیه و اعلام و بیدار شدن <sup>خفتگان</sup>  
 است و در نیت که جمعی که منع کرده اند اذان نماز صبح را منع کرده باشند  
 و آنها که اثبات کرده اند اذان اعلام را اثبات کرده اند باشند پس نزاع در این  
 نخواهد بود و این لیه عقل و این با بویه نقل کرده اند که رسول خدا ص و  
 مؤذن داشت یکی بلال بود و یکی ابن ام مکتوم و آن کو بود و پیش از صبح  
 میگفت و بلال در وقت طلوع صبح اذان میگفت و آنحضرت میفرمود که هرگاه



اذان بلال را شنود و بد پس باز دار بد خود را ان خودن و انشامیدن پس بنا  
بر این نغز مؤذن در این دو اذان اولی خواهد بود تا صدای آنها از یکدیگر  
یکدیگر متمایز باشد و فائده داشته باشد **مطلب هشتم** شرط است در مؤذن  
اسلام پس اذان کافر صحیح نیست و اظهر اینست که ایمان هم شرط است اما بلوغ نه  
پس آن شرط نیست بلکه طفل متمیز اذان او صحیح و از برای نماز اذان او اکتفا  
کرده در دخول وقت و اذان طفل غیر متمیز صحیح نیست و هم چنین اذان دیوانه  
و پیش گفتیم که اذان زن از برای زن خوب است نه غیر اینها و سنت است که  
مؤذن عادل باشد و صاحب آواز باشد و خوش آواز باشد و صدای خود را  
بلند کند و اینکه بر جای بلندی بایستد و استجاب میان دایلی ندارد و اینکه  
بنا باشد بوقت و اینکه کور نباشد هر چند جایز است از برای کور هم هرگاه کسی  
باشد که او را **اهتمام** راه نماید کند و عده هماد کردن با اذان کسی که جاهل  
بوقت باشد اشکال است هر چند بر سبیل اتفاق در وقت گفته باشد بلی  
اگر مخصوص معتمدی او را راه نماید کرده باشد خوب است و در جوانی اعتبار اذان  
کسی که اجرت بگیرد برای اذان گفتن اشکال است اظهر عدم جواز است و اجرت

گرفتن حرام است و اما روضی دادن اول و پشت لمال مسلمین پس با کسی نیست  
**باب نهم** در قیام است و در آن چند مطلب است **مطلب اول** واجب است ایستادن  
در همه نمازهای واجب و قیام در حال تکبیر حرام و نیست رکن نماز است که بی  
آن صلا یا سهو نماز باطل میشود و هم چنین قیام متصل بر کوع رکن است



۹۵  
با این معنی که قیام از رکوع از قیام حاصل شود و ثمر آن در بعضی اوقات ظاهر  
میشود مثل شخصی سبب ضعف عاجز باشد از ایستادن و به نشیند و بعد  
تمام شدن قرائت از خود قوت بیابد که میتواند بایستد پس باید برخیزد  
و رات بایستد و بر رکوع پس اگر در آغوش خمشد برخیزد و خوب است نشاند؛  
بر رکوع روزه نماز او باطل است و هم چنین مأموم هرگاه خواهد داخل نماز شود  
در وقتی که امام بر رکوع است باید تکبیر را بگوید در حال قیام و از قیام برکعت  
مروم که اگر تکبیر بگوید بر رکوع روزه نماز او باطل است و قیام و دعا را تکبیر  
هم دریافته است و در اینجا این دو دکن داخل هم شده است و حد قیام آن است  
که فقرهای پشت که او را صلیب میکنند بر روی تکبیر بر وصف استوار  
و استقامت قرائت میکنند پس در حال نماز هم نشود و پایین انداختن سر مبطل  
نماز نیست هر چند ترک آن سنت است و واجب است که بر هر دو پا بایستد و تکبیر  
بر چیزی نکند بخوبی که اگر آنچه را بردارد مصلی بپفتد و بعضی مکرر <sup>نشاند</sup> دانند  
تکبیر کردن را عینای عمل بر وضو است و لذا تکبیر کردن بر چیزی مثل دیوار  
یا غیر آن برای برخواستن پس آن ضرر ندارد و بعضی این را هم مثل اقل دانستند

و آن ضعیف است و واجب است استقرار در حال قیام یعنی در بین نماز راه نرود  
و مکرر پیش و پس نرود مکرر در جایی که استنشاد شده مثل نماز جاافتادگی  
اوقات چنانکه خواهد آمد و اما آنکه گاهی سبکی خود را بر این پابیند  
و گاهی بر آن پا پس آن مکرر و است و هم چنین مکرر است که گاهی پا را پیش نکند



و گاهی پس بگذارد و این در وقتیکه در هر فاصله استقرار خارج نشود و اگر  
نه نماز او باطل است و در وقت پیش آمدن رفتن و پس آمدن از قرأت دست  
بردارد و بعد از آن که رفتن بخواند مطلب بیستم هرگاه کسی عاقل شود از ابتدا  
پس تکیه بجای می کند و بایستد و اگر تواند بعضی قیام را بجا آورد اما  
ابتداءن مقدم و نباشد بایستد بایستد و اما هرگاه تواند قیام را بجا آورد اما  
مکوع و بخورد و در وقت می کند نمیتواند بجا آورد و اگر بنشیند رکوع و بخورد  
درست میکند باز قیام را مقدم دارد و رکوع و بخورد و بقدر مقدور بجا آورد  
هر چند باستان و ایما باشد و هرگاه قیام هیچ مقدور نباشد نشسته نماز  
میکند و در معرفت غیر رجوع بجا خود میکند بجهت آنکه انسان بجا خود بپای  
توانست پس هرگاه دانند که نمیتواند یا مشقت بسیار بر او هست بنشیند و هرگاه  
طبيب بگوید که ایستاده ضرر دارد میتواند قبول او بجا کند مگر آنکه برای خفگی  
علم بعدم ضرر بهم رسد و هم چنین هرگاه بگوید که باید چند دقیقه بپشت بخوابد  
یا به نشیند یا بجهت رفع آب چشم و غیر آن هر چند از ایشان عاقل باشد ضرر  
رسیدن اتم است از هلاکت یا طول آوردن یا زیاده شدن او یا شدت کفر رفتن  
آن در همه این صورتهای اولیای قیام میتواند کرد و در حکم مذکور است هرگاه از در  
یا درند بترسند یا درین تفکیر اندیشی باشد و هرگاه نتواند که راه رفتن  
یا به نشیند و نماز نکند نشستن را مقام میدهد و هم چنانکه در صورت امکان  
از راه رفتن و ایستادن یا تکیه کردن ابتداءن یا تکیه کردن را مقدم دارد



هم چنین و

و هرگاه از نشستن عاجز باشد تکیه بکند و به نشیند و سایر آنچه گفتیم در قیام  
مثل ایستادن در نشستن ملاحظه کند و بعد از هر نماز هر سه رکوعی را است بخوابد و  
و برای رکوع و سجود ایشان کند و اگر از آن همه عاجز شود سه رکوعی بپنج رکوع  
ملکوت و اگر از آن همه عاجز شود بیست و پنج رکوع مثل حال احتضار و ایشان کند و باید احکام  
رکوع و سجود و محل خود خواهد آمد پس بدانکه هرگاه کسی این ساده است و نماز  
او شود می نشیند و اگر از نشستن عاجز شود سه رکوعی را است بخوابد و هم چنین  
و هم چنین تا حال آخرین و بالعکس این هرگاه ضعیف قوت بیاید به حال که هست تا  
بحال بالاتر از آن مستقل میشود تا بحال که بالاتر از هر آنست پس اگر قبل از قرائت  
او اعلان شود بنشیند و قرائت کند و هرگاه در بین قرائت ضعف حاصل شود  
آنست که در حال فرود آمدن هم قرائت میکند و بعضی گفته اند ساکت شود  
تا به نشیند بعد از آن بخواند و اول اظهار است و اگر از برای ضعیف قوت هم باشد  
پس ترا قرائت نکند تا بر خیزد و از آنجا که ماند است بخواند و هم چنین هرگاه از خول  
به نشستن مستقل شود و بعضی گفته اند که سنت است که از سر بگیرد و این مشکل  
و هرگاه بعد از اتمام قرائت قوت بجهت او بهم رسد باید برخیزد و دانست بایستد  
و هر رکوع بعد و طهائیر و آلام در این قیام واجب نیست **طلبیم** جایز است  
در نمازهای واجب سنتی در حال اختیار و سنت است که در آخر و در خیزد  
و سور را ایستاده تمام کند اگر چه در آید یا بکتاب باشد پس هر رکوع بعد که تمام  
نماز ایستاده از برای او نوشته میشود و ظاهر آن است که در نمازهای واجب

سازمان اسناد و کتابخانه ملی

جمهوری اسلامی ایران



واجب اگر کسی به همین قدر بیک آید و آید تواند بپایا بایستد و هر جای قرائت  
باشد واجب باشد که آنرا در آخر قرا بدهند که رکوع را از قیام بعمل آورد و  
از برای کسی که تواند بایستد و کاهلی کند در نماز نافله در هر رکعتی  
دو رکعت بکند خواه نوافل یومیه باشد یا غیر آن و در وقتین خلاف کرده اند که  
ایستادن در آن افضل است یا نشستن و کویا صوابی خلافی در جوانی هر دو وجه  
نداشته باشد و شاید لحوط نشستن باشد و اما بجا آوردن نافله در حالیکه  
ببهر خوابیده باشد یا به پست خوابیده باشد در حال اختیار پس بعضی از  
جایز دانسته اند و آن بسیار در وقت و در نشستن مختار است بهر نحو که خواهد  
به نشیند خواه در نماز و خواه چهار زانو و خواه پاها را دراز کند و مکرر  
افتا و تغیر آن خواهد آمد و سنت است قیام و بعضی آنرا تفسیر کرده اند باینکه  
در حال نشستن ساقهای پا و دانهایی پای خود را از زمین بردارد و دست  
بردارد و در کیفیت رکوع نشسته و در وجه گفته اند یکی آنکه خم شود بعد یکدست  
او نسبت بکسی که رات نشسته باشد مثل نسبت پخته را کعب ایستاده باشد  
بکسی که رات ایستاده است دقیق آنکه خم شود بعد بیکه پشانی او بر محل سجده  
او شود و اقل آن اینست که پشانی او بر پیش روی زانوهای او باشد و  
وظایف است که هر خوبانیت و احسان است که دانهها را از زمین بردارد و  
و بعضی علماء از او واجب دانسته اند **مسئله چهارم** سنت است دعا خواندن با هر  
وارد شده است در نزد ایستادن بنماز یا بیکه بخوابد یا با پاها یا خود را



بیکدیگر و فاصله بگذارد میان آنها و اقل فضیلت آنست که بقدر عرض انگشت  
 باشد و اگر آن بقدر یک وجب و شانهای خود را بیاویزند و دستهای خود را بلند  
 و بر روی رانهای خود بگذارند و بر این زانوهای و نظرها بجای سجده باشد و با کتف  
 و کاهیه و خالقه و کی نباشد و با شتاب نباشد و فاسخ باشد و چشمهای او بر  
 باشد و با سنان نگاه نکند و بجانب چپ و راست ملتفت نشود و در او مشغول  
 نماز باشد و مثل نذر خوار و ذلیل باشد که در پیش پادشاه بن ایستاده باشد  
 و نماز او مانند نماز کسی باشد که نماز را در اع می کند که دیگر کسی یا این را نصیب  
 نماز و بر و پیش و دست خود را نمی نکند و انگشتان خود را نمیشکند و یکی  
 از پاها را مقدم بر دیگری نکند و مساوی بگذارد و روی انگشتان پاها را <sup>قبله</sup>  
 باشد و خمیان و کمان کشی نکند و وزن پاها را از هم جدا نکند و دستهای  
 خود را بیشتر خود بچسباند بغیر او بختی باشد و متصل بپیش نگاه دارد و بعضی <sup>علما</sup>  
 چنین فهمیده اند که دستهای خود را بر روی پتانها بگذارد و این را دانسته اند  
 تکفیر در حال نماز پس مشهور و اقوی است آنست بلکه نماز باطل میشود با  
 و تکفیر چنانکه در حدیث صحیح وارد شده است آنست که گفت دست دانت را بر پشت  
 دست چپ بگذارد و بعضی گفته اند که چپ را بر راست گذاشتن همین حکم را دارد  
 و ظاهر آنست که فرق نباشد میان آنکه دستها را بر بالای ناف بگذارد یا بر آن  
 و بعضی تصریح کرده اند باینکه فرقی نیست در اینکه چنانی میان دستها باشد یا نه  
 و بعضی اشکال کرده اند در گفتن آنست بر روی ساقی دست دیگر هم <sup>است</sup>



اجتناب از فحشاء است و اینکه مذکور شد در غیر حاله تقیه است و در آن حال باکی  
نیست بلکه کاری هست که واجب است بلکه اگر تو نسکند و در نیست که نماز او باطل  
باشد و شیخ طوسی رحمه الله فرموده است که تطبیق هم حرام است یعنی یکی از کفها را بر  
دیگری بگذارد و میان دانه ها میخورد بگذارد و دعوی اجماع بر آن کرده اند  
**باب سیم در نیت و تکیه حرام است و در آن چند مطلب است مطلب اول واجب**  
نیت نماز و تحقیق او در وضو گذشت و حاصل کلام در اینجا اینست که تکیه  
متمم فعل است از نماز با قصد کند و همین که معین شد نماز در نظر او قصد  
کند که از برای خدا میکند پس هرگاه مکلف در اقل ظهر مستغفر لغو نماید دیگر  
نباشد و از آنکه نماز دیگر نداده بغیر آن ظهر پس معین است در نظر او که نماز  
ظهر میکند همین کافی است پس همین که میدانند میخواهند نماز ظهر را بکنند برای  
خدا و این قصد دادند بگویند الله اکبر و اگر گاهی نماز قضا هم میکند محتاج است  
باینکه تعیین کند که آنکه حالا میخواهم بکنم نماز است نه قضا پس باید قصد  
ادا بودن را بکند و هم چنین هر چه باعث تعیین فعل و امتیاز آن از غیر است  
از وجوب و استحباب و ظهر و عصر و ادا و قضا و غیر آن باید در نظر داشته باشد  
و قصد کند تقرب یا تنکیر بگوید و معنی قصد تقرب و پیروی از احکام نیت  
گذشت و واجب است مقدار نیت که نیت خلاف نماز از برای ادا  
پس از تنکیر عارض شود و با همان قصد که دارد تکیه بگوید و واجب است تکرار  
قصدی که حکمی تا آخر نماز یا بمعنی که مخالف نماز باشد نکند پس اگر در بین نماز بگوید

سازمان اسناد و کتابخانه ملی

جمهوری اسلامی ایران



دست برداست اما کما و یک منافی نماز باشد نکند اظهر آنست که نماز او باطل  
 میشود و اما اگر گوید که لحظه دیگری دست از نماز بر میدارم یا در وقت دقیم  
 دست از نماز بر میدارم پس بدان اشکال است و احوط بکند اظهر بطلان آن  
 و اما اگر خروج از نماز را معلق کند بر چیزی پس اگر چیزی است که جزا میشود و یقین  
 بوقوع آن دارد و در بین نماز هست پس این مثل صورت سابقه و اگر معلق کند  
 بر چیزی بیکر ممکن است که واقع نشود پس بدان اشکال است و احتیاط در اعاده  
 است و اما آنچه سابع بخوبین کرده است قطع نماز بدان پس تعلیق بان ضرر ندارد  
 مثل اینکه بگوید اگر طفل بکنا رچاه برود که بپند نماز را قطع میکنیم که او داخل  
 کند و اما آن ضرر ندارد و هرگاه قصد فعل منافی نماز را بکند مثل اینکه قصد خیر  
 بکند یا قصد حرف زدن بکند یا چیزی از مشغولیتش است اینست که تا نکرده  
 است نماز باطل نمیشود و اظهر آنست که اگر حافظ است از اینکه او منافی نماز است پس  
 آن ضرر ندارد و اما اگر متذکر است پس اگر در مسئله سابق قائل شویم بطلان نماز  
 بقصد خروج دادن چنانکه اظهر است پس اظهر در اینجا نیز بطلان خواهد بود اما اگر  
 قصد کند چیزی از نماز غیر نماز را مثل اینکه تکبیر بگوید و قصد خیر کند چیز را بدان  
 کند یا در کوع کند و قصد برداشتن چیزی را بدان ضم کند یا را با آنها ضم کند پس  
 جمیع از صلاحت بطلان کرده اند و اعاده آن جزو دلیله فائده میدادند و وجه اینست  
 برکن ظاهر آنست بجهت آنکه اعاده باعث نفوذ دکن میشود و اما در غیر این مثل  
 قرائت بعد از کوع و اما آن پس اظهر نیز بطلان آنست هر چند اعاده آن بکند حصول



در وقتی که ضمیمه نیت ریا باشد و احتمالا صحت در صورت اعاده در وقت  
 که بان کردن اول فعل کثیر بعمل نیامده باشد و در وقت که بگوئیم قرائت یا ذکر  
 نیاسته در نماز ضرر ندارد و خصوصاً چنین قرائت و ذکر یکی بقصد قربت باشد  
 یا خالص برای خدا باشد و ادله که دلالت دارد بر جواز مطلق ذکر و قرائت  
 در نماز متبادر از آنها قرائت و ذکر نیت که بقصد قربت باشد یا اینکه با قصد  
 حرام مثل میا باشد و اما هرگاه ذکر جدا باشد بگوید بقصد اعلام غیر مثل جهان افتد  
 و الله اکبر یا این قرآن را بخواند بجهت اعلام پس ظاهر آن است که ضرر ندارد و اما حکم  
 ضمیمه در اذکار و افعال مستحقه عین پس بهتر آن است که از اهل علم با قصد دیگری ضم نکند  
 و شاید که امر در آنها آسان تر باشد **مطلب دوم** جایز نیست عدد و لا کرد و نمازها  
 یعنی گردانیدن نیت نماز در بنام دیگری مگر در چند موضع اقله حد و لا نماز  
 بعد بنماز پیش مثل اینکه نماز عصر بکند بخاطر شرب آید که نماز ظهر را نکرده است حد  
 میکند و چنین قرار میدهد که همین نماز ظهر باشد و بعد از اتمام نماز عصر را میکند  
 و هم چنین عشاء و غیره خواه نمازها هر دو ادا باشد یا هر دو قضا باشد یا اولی  
 قضا باشد و دیگری ادا مثل اینکه در نماز مغرب بخاطر شرب آید که نماز عصر را نکرده  
 چنین قرار میدهد که این نماز عصر باشد و آنرا چهار رکعت تمام کند و بعد از آن  
 مغرب را بکند و هم چنین هرگاه **مسئله** در نماز داخل نماز جمع شده باشد  
 یا صبح را فراموش کند داخل نماز ظهر باشد و اما عکس این یعنی در یک نماز  
 قضایه باشد و بعد خواهد بود و لا کند نماز دیگری باید در آنوقت بکند پس در

نمازی



اشکال است واقعی در نزد حقیر آنست که هرگاه وقت نماز حاضر تنگ باشد  
 عدول نکند و نماز قضا را تمام کند و بعد از آن ادا یا بکند و هرگاه وقت حاضر  
 تنگ باشد پس آن قضا را بر هم زنند و حاضر را بجا آورند و اگر دانند که میتوانند آنرا  
 در وقت بیاورند هر چند یک رکعت او باشد و اگر وقت وفا نمیکند حتی یک رکعت هم در وقت  
 در جواز عدول نیست و تقدیر اشکال است و ظاهر عدم عدول است و بعد از تمام  
 قضا حاضر را قضا کند و قیام آن ماموم بودن با امام بودن و حتی که امام بمیرد یا حاضر  
 بان رود و هندی یکی از مامومین را پیش و میداند که با او قضا کنند و نماز را تمام  
 کنیم عدول را ماموم بنها نماز کردن و این در صورت حصول عدول است مثل اینکه  
 بواسطه آید یا استغیاضه ضروری که تجلفل آن از آن ضررها صل شود یا دردی و یا عارض  
 شود پس اشکال است و در صورت عدم نیز مشهور جواز است و ملازمه  
 دعای اجماع بر آن کرده است ولیکن احوط آن است که در عذر منفرد نشود چه حکم  
 عدول از تنهایی بماموم شدن و شیخ دعوی اجماع بر جواز آن کرده و آن شکل  
 است **پنجم** عدول از اقتدای با امام با اقتدای امامی دیگر واقعی آن است  
 که بغیر از صورتی که مذکور شد که حادثه با امام رود و او باشد و در صورتی دیگر  
 عدول نکند **ششم** عدول از فرضیه بنا فلان برای کسی که بشنود که جماعت  
 از او فوت شود نماز فرضیه را بگرداند به نیت سکت و بدو رکعت نافله  
 تمام میکند و این در وقتیکست که نماز نافله سه رکعتی نشود مثل اینکه در رکعت  
 در رکعت سیم نماز ظهر حاضر حال رکوع باشد نمیتواند این کار را بکند

نماز

طوسی

سازمان اسناد و کتابخانه ملی

جمهوری اسلامی ایران



و اگر در بین قرائت باشد شاید که تواند آنها بخوابیدند و سلام بگوید و ملحق  
 شود بجماعت و هم چنین کیسه که در روز جمعه فراموش کند قرائت شروع  
 جمعه را و شروع دیگر را شروع کند آنهم نیت بناقله میکرد و اندر دور که تمام  
 میکند و نماز ظهر را بعد از آن سر میگیرد **هشتم** عدول از قصر با تمام است  
 هرگاه در بین نماز قصد اقامه بکند و اما از تمام بقصر پس مشهور این جواز  
 آنست و آن در وقت است که در دو رکعت اول باشد و هنوز نماز تمام  
 نکرده باشد در محل اقامه و حدیث صریح در این ندیده ام و بعضی مواضع  
 دیگر هم استنا کرده اند که دلیل آنها واضح نیست و بدانکه موضع قلند  
 انشای نماز است و بعضی بعد فراغ هم جایز دانسته اند در جایی که ممکن  
 باشد و حدیث در آن ندیده ام بجز خصوص نماز ظهر و عصر که حدیث  
 صحیح وارد شده که جایز است عدول بعد از فراغ عصر بظهر و عمل بآن  
 خوب است **مطلب نهم** تکبیر احرام واجب است و بکن نماز است و بآن  
 آن عمد یا سهوا نماز باطل میشود و هم چنین بن یاد کردن آن هرگاه دو تکبیر  
 نماز باطل است و هرگاه مرتبه سیم بگوید نماز او صحیح است و بعضی گفته اند  
 تکبیر دوم سبطل نماز است اما باطل نیست پس مقصد دوم صحیح است خواه  
 بود و این ضعیف است خصوصاً اگر بگوید و واجب است که تکبیر  
 را بلفظ معهود بگوید الله اکبر و مثل الله اکبر الاکبر والله الجلیل و  
 غیر آن صحیح نیست و هنر الله و اکبر هر دو را قطع کند از ما قبل و وصل کند



نشدند

و فتحه هفتم را اشباع نکند و هم چنین با و را و را و افحه ندهند و هرگاه عاقل  
شود از این لفظ سعی کند تا بیاموزد و اگر عاقل شود ترجمه آن را بهر نحوی که تواند  
بگوید و لال بهر نحو که تواند داد کند و اگر هیچ نتواند زبان خود را حرکت دهد  
و آسان کند و سنت است که دستهای خود را بالا ببرد و بعضی واجب دانسته  
و احوط آن است که ترك نکند و در امام جماعت تاکید بیشتر است و این استحباب  
مطلق دست برداشتن حاصل میشود بهر نحو که باشد اما بهتر آن است که دست  
را با ابتدای تکبیر بردارد و وقتی که دست برابر زوفه گوش رسید تکبیر تمام  
باشد و از بعضی اخبار ظاهر میشود که بعد از تکبیر هم میتواند بجل آورد و سنت  
که شکم دستها را در بقبله کند و آنها را پهن کند و انگشتان را بهم بچپاند  
و جمعی از علما گفته اند که انگشتان بند کمر از سایر انگشتان جدا کند و بایه را بهم  
بچپاند و این بهتر است و سنت است که تکبیر را بلند بگوید هرگاه امام باشد و غیر  
آهسته بگوید و منفرد مختار است و بعضی مطلقا مستحب دانسته اند و سنت  
ستش تکبیر دیگر بغیر تکبیر احرام و امام نین آنها را آهسته میگوید و مصلحت اختیار  
دارد و این که هر یک از هفت تکبیر را که خواهد تکبیر احرام قرار دهد در افضلیت  
خلاص کرده اند و جمعی گفته اند که افضل آن است که اقلی تکبیر احرام قرار دهد  
و از مصباح شیخ طوسی نقل شد که آخری معتین است از برای تکبیر احرام  
در نزد محققان افضلیت تکبیر اول نیست چنانکه از عبارت فقیر الرضا معلوم میشود  
و احادیثی که در اینک ولایت دارد بر اینکه تکبیرات نمازهای پنجگانه نزد تکبیرات



بیادش

بجهت اینکه درست نمایند مکرانکه شش نیکو خارج از نماز باشد پس تکبیر هفتم  
 تکبیر احرام خواهد بود و سنت است که سه تکبیر اقل واکه گفت بگوید اللهم  
اَنْتَ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا اِلَهَ اِلَّا اَنْتَ وَحْدَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ رَبِّ اَلْحَمْدُ  
شَوْءٌ وَظَلَمْتُ نَفْسِي وَاعْتَرَفْتُ بِذُنُوبِي فَاعْفُ عَنِّي وَرَبِّ اِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذَّنْبَ  
اِلَّا اَنْتَ و بعد از آن دو تکبیر بگوید و بگوید لَبَّيْكَ وَتَعَدَّيْكَ وَالْحَمْدُ فِي يَدَيْكَ  
وَ الشُّكْرُ لِقَبْلِ اَيْدِيكَ وَ اَلْمُهْدِي مِنْ هَدْيِكَ عَبْدُكَ وَ ابْنُ عَبْدِكَ مِنْكَ  
وَ بِكَ وَ لَكَ وَ اِلَيْكَ اَلْمُلْجَاؤُ وَ لَا مَنجَاؤَ وَ لَا مَقَرَّ وَ لَا مَقَرَّ اِلَّا اِلَيْكَ سُبْحَانَكَ  
وَ خَلِّصْ نَفْسِي وَ بَارِكْ وَ تَعَالَيْتَ سُبْحَانَكَ رَبِّ اَلْبَيْتِ بعد از آن دو تکبیر بگوید  
 و دعای توبه را بخواند بعد از آن اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بگوید  
 و شروع در قرائت کند و بعضی علما گفته اند روایت وارد شده که بعد از  
 ششم بگوید رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي وَ تَقَبَّلْ دُعَائِي و ثباً اعف  
 عني و کلاً لیدی و المؤمنین یوم یقوم الحجاب و در روایقی هست که پس از تکبیر  
 احرام بگوید یا محسن قدامتک المسنی و قد امرت المحسن ان یجاوز المسی و  
 المحسن و کنا المسی و یجاوز بحق محمد و الی محمد صل علی محمد و الی محمد و  
 و یجاوز عن قبیح ما افعلتم و یبارک و یبارک ما اختیار کردیم بهتر آن است که اینها  
 متصل بتکبیر هفتم بخواند پس بعد از تکبیر ششم رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَ  
 بخواند و این را بعد از آن بخواند و بعد از آن تکبیر احرام را بگوید و بدانکه بعضی  
 از علما این شش تکبیر را در همه نمازها سنت دانسته اند و بعضی مخصوص

منک

عن

سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
 جمهوری اسلامی ایران



فرايض دانسته اند و بعضی مخصوص چند جا قرار داده اند در اقلی هر نماز  
 واجب و اقل رکعت از نماز سب و در مغرب و تر و صداقل دو رکعت نافله ظهر  
 و در اول رکعت نافله مغرب و در اقل دو رکعت نماز احرام و تین و قول  
 اول اظهر است و تاکید در هفت موضع بیشتر است و این سزا فله هم تاکید  
 از سایر نوافل بیشتر است **باب چهارم** در قرائت است و در آن چند مطلب است  
**مطلب اول** واجب است خواندن سوره فاتحه الکتاب در همه نمازهای واجب  
 و شرط صحت نمازهای و سنق است از برای کسیکه تنهها نماز میکند و برای  
 پیش نماز در هر دو رکعت نماز دو رکعت و دو رکعت اقل هر سه رکعت و  
 و چهار رکعت و باطل میشود نماز بقرآن جدا و اگر فراموش کند پس اگر در وقتیکه  
 بر کوع رفت نماز او صحیح است و هرگاه پیش از کوع رفتن بخاطر شرآمد باید قبل  
 را بجا بیاورد و اگر چیزی دیگر قبل آمد باشد مثل سوره و قنوت و غیر آن بعد  
 از آن دو مرتبه بگوید و در صورتیکه بعد از فاتحه الکتاب بکند و داخل سوره  
 شود نماز او باطل است هر چند بر کرد و و فاتحه را بخواند و در صورتیکه سهگ  
 ترک فاتحه را و داخل سوره شود و بخاطر شراید و بر کرد و واجب نیست که هر  
 سوره را بعد از آن از سر گیرد بلکه سوره دیگری میتواند خواند و اگر همان را بخواند  
 نباید احوط باشد و اگر وقتی که داخل در سوره شد شک کند که آیا حرام است  
 خواند است یا نه پس چنانچه بر آید که بر میگرد و واقعی در نزد حقیر آن است  
 که بر نمیگرد و چنانچه چنانچه دیگر از علما اختیار کرده اند بلکه در نظر حقیر بر



نمیفایند که اگر کسی در بعضی آیات شک کند بعد از آنکه داخل آیه دیگر شود  
 شک باشد که آن نیز بر یکدیگر در بجهت آنکه احادیث صحیح و دلائل استوار بر اینکه  
 هرگاه فارغ شدی از چیزی و داخل شدی در چیزی دیگر برو و شک تو چیزی  
 نیست و بعضی علما چنین فهمیده اند که مراد از چیز فعل عامی است از افعال نماز  
 مثل قرائت و رکوع و سجود نه اجزاء و ابغاض اینها و دلیل واضحی بر این نیست  
 و بعضی دیگر تخصیص داده اند این افعال واجب پس گفته اند هرگاه کسی مثلا  
 در حال قنوت شک در قرائت کند باید برگردد و این نیز دلیل واضحی ندارد  
 و خلاصه هر چند مقتضای قواعد و عموما اینست که هرگاه کسی در چیزی  
 شک کند باید برگردد و از اینجا آوردن اقیانین بان حاصل شود ولیکن این احادیث  
 صحیح و دلائل بر همه اقسامی بان میکند در وقتیکه داخل در چیزی دیگر میشود  
 والله العالم با حکما **مطلب نهم** بدانکه در نماز آیات واجب است خواندن فاتحه  
 الکتاب در هر مرتبه اگر سه سوره بخواند و اگر دو سوره بتعویض کند در سه رکوع  
 باین نحو که یک سوره پاره پاره کند و هر پاره را برای هر رکوع بخواند برآمد و هر  
 واجب است که حمد بخواند مثلا در رکعت اول حمد بخواند و بعد از آن میگوید  
 لبم الله الرحمن الرحیم انا انزلنا فی لیلۃ القدر و برکوع میرود و راس است میشود  
 و بعد از آنکه راس شد میگوید و اما اول بسم الله القدر و بعد از قنوت  
 برکوع میرود و راس است میشود و میگوید اللیلۃ القدر خیر من الف شهر و هم چنین  
 تا آخر و بعد از اتمام سجده ها میخیزد و باز حمد بخواند و ابتدای سوره



دیگر یا در همین سوره میکند و بهمین پنج تمام میکند و در بعضی باینایه و  
 و بیشتر میتوان گفت که وجاین است تبعض در همه رکوعها و جاین است  
 تمام کردن سوره در همه رکوعها و جاین است که در یک رکعت پنج سوره تمام  
 بخواند و در رکعت دیگر تبعض کند بسوره که پنج آیه باشد و جاین است که <sup>تلفیق</sup>  
 کند در هر رکعت یعنی برای بعضی رکوعها سوره تمام بخواند و برای بعضی دیگر  
 پاره از سوره و احوط آن است که در صورت تبعض حمد را بخواند تا سوره تمام  
 شود و احوط آن است که سوره را که در رکعت اول قلدی از آن بخواند آنرا  
 در همان رکعت تمام کند خواه سوره غیر آن بخواند باشد یا بخواند باشد و <sup>چنین</sup>  
 احوط اینست که تا سوره را تمام نکند سوره دیگر بخواند بلکه سوره را که  
 بعضی از آن خوانده است هم از سر نگیرد تا آن تمام کند و نهایت احتیاط آنست  
 که در هر رکعت حمد و پنج سوره تمام بخواند یا حمد و یک سوره پاره یا <sup>العالم</sup>  
**و طلبیم** خلافت بنیت در میان علما و را اینکه مصلی مختار است و در رکعت آخر نماز  
 سه رکعتی و در رکعت آخر چهار رکعتی که حمد بخواند یا ذکر بکند و نهایت  
 در و چیز خلاف کرده اند اقل اینکه ذکر چه چنانست و چه قدر است و در ویم  
 و دانیکه کدام افضل است و در هر یک از اینها اقوال مختلفه نقل کرده اند و  
 و اظهر در نظر حیران است که مطلق ذکر کافی باشد از تسبیح و تحمید و تلیل  
 و تکبیر و امثال آن و احوط آن است که باین عبارت بگوید که سبحان الله العظیم  
 و لا اله الا الله و الله اکبر و از این احوط اینست که این عبارت سه مرتبه بخواند







و قول با استجواب آن ضعیف است و هم چنین قول بجز از تبعیض بعضی سوره  
 خواندن نیز ضعیف است و احادیثیکه در آن وارد شده است محمول است بر تفسیر  
 یا بل اضطراب هم چنین جایز نیست قرآن یعنی دو سوره خواندن در نمازها  
 و آنچه بعد حمد و در نماز سنتی باکی نیست هر قدر که بخواند و اظهار آن است  
 که دو سوره خواندن و بیشتر در نماز واجب مطلق نماز هم هست و بعضی علماء تصریح  
 کرده اند باینکه زیاده بر یک سوره خواندن هر چند در قیام و تمام نکنند هم همین را  
 دارد بلکه یک سوره را دو بار خواندن یا بعضی از آن را دو بار خواندن هم همین  
 را دارد و بعضی اخبار هم دلالت بر آن دارد و احوط بلکه اتم آن است که <sup>کلی</sup> هر چند  
 این معنی را هم بکند و مراد از قرآن و زیاده کردن بر یک سوره آن است که بقصد قرآن  
 سوره بعد حمد باشد اما آنکه آیه در بین قرائت بهتر ندانند و حضور قلب  
 پس آن ضرر ندارد بلکه اخبار دلالت بر همان آن داده و هم چنین قرائت در حال  
 قنوت و غیر آن هم ضرر ندارد و هر چند سوره تمام باشد بلکه دو و نیست که هرگاه  
 بعد از قرائت سوره یک سوره یا بعضی سوره دیگر بخواند اما نه بقصد قرائت  
 سوره که بعد حمد فرموده اند بلکه محبت آنکه قرائت قرآن است و خوب است  
 باطل نباشد اما احوط تر آن است و بعضی علماء تصریح کرده اند که خلافتی  
 در اینکه جایز است قنوط خواندن بعضی آیهای قرآن و در اینکه <sup>باید</sup> تمام کند  
 دادن کسی را که میخواهد داخل خانه شود باینکه بگوید ادخلوها بسلام <sup>احوط</sup>  
 آنست که سوره تمام دیگر در نماز واجب خواندن هر چند در قنوت و بخواند



و جایز نیست که در نماز سوره طه را بخواند که بخواند آن وقت از دست  
برود هر چند بداند که بیکر گفت تمام را در وقت در میابد و با وجود علم باینکه  
ظاهر نیست که بجز شروع در آن نماز باطل میشود چنانکه بعضی علما تصریح  
کرده اند بآن بلی اگر کما در آن وقت وسیع است و بعد از شروع معلوم میشود  
که وقت تنگ است دست از آن سوره بردارد هر چند آن نصف کند شنبه باشد  
و سوره دیگر بخواند و بدانکه سوره والضحی و الم نشرح یک سوره حساب میشود  
و هم چنین سوره لایلاف و الم ترکیف هرگاه در نماز واجب بخواند باید هر دو را  
بخواند و به یکی اکتفا نکند و بسم الله الرحمن الرحیم از برای هر دو سوره یکبار  
و بعضی قائل شده اند که بسم الله سوره دقیم ساقط میشود و آن ضعیف است  
**مطلب پنجم** جایز نیست خواندن سوره که سجده واجب در آن هستند نمازها

واجب و نماز باطل میشود بخواندن آن خواه اکتفا کند بآن یا سوره دیگر هم بخواند  
و بعضی علما تصریح کرده اند که شروع کردن در آن نماز باطل میشود هر چند هنوز  
آن سجده را نخواند باشد و این سخن قویست و اگر سهواً بخواند پس اگر قبل از خواندن  
آن سجده بخواند طریش آنکه عدول کند بسوره دیگر هر چند از نصف کند شنبه باشد  
و اگر سهواً تمام کند سوره را پس بعضی گفته اند برای سجده اشعار بکند و بعد  
از نماز قضا سجده را بکند و بعضی گفته اند قضا را است در میان این دو قضا  
و بعضی گفته اند نماز را تمام کند و قضای آن سجده را بعد از نماز بکند و دلیل  
هیچ کدام وضوحی ندارد و احوط آن است که سجده بکند و نماز را تمام کند و



و نماز را اعاده کند و اگر سهوا تا آیه سجد بخواند و بخاطرش آید هنوز سوره  
تمام نشد پس آن نیز احتیاط مذکور را بکند و در نیت که آن در این صورت واجب است  
از سجده عدول کند بسوره دیگر و بعد از اتمام اعاده نماز بکند و نماز در نمازها  
ستفیع پس باکی نیست خواندن آنها در وقت که آیه سجد خوانند سجده کند  
پس اگر سجده در آخر سوره است برخیزد و سوره را بخواند و بکوع رود و بعضی  
گفته اند سوره دیگری را آیه دیگر بعد بخواند و بکوع رود و اگر نیت از سوره  
ماند برخیزد و اتمام کند و بکوع رود و هرگاه فراموش کند سجده را هر وقت  
که خواطرش آمد آنرا بجا آورد **تقسیم** بدانکه عده های که در قرآن است پانزده  
تاست چهار تای آن واجبات و بقیه آن سنت است اما واجب پس آن در چهار  
سوره است در آل تمیز و هم لا یتکبرون و در رحم فصلت نکتم ایاة تعبدون  
و در آخر سوره و الحمد و اقرء باسم و اما سورهای که سنت است پس آن در آخر  
احرا فاست و عدد و ظلالم بالعدو و الاصل و در محل و یفعلون مایونون  
و در بنی اسرائیل نیدهم خشوعا و در سوره مریم خفا و سجدا و یکیا و در حج ان الله  
یفعل ما یشاء و در موضع دیگر هم و افعلوا الخیر لعلکم تفلحون و در فرقان و نادم  
نفورا و در عمل رب العرش العظیم و در ص حق قل را کما و اناب و عذرا السما  
ان شقت و افاقر علیهم القرآن لا یجد من و در وقت تلفظ بکلمه سجد نکند  
نکند بلکه در وقت که آیه تمام شد سجده کند چنانکه نشان بموضع آن کردیم و بعد  
واجب است بر کسی که خود بخواند آیه را با کوشش بدهد بکسی که میخواند و بشروط



اگر کوشش و مجور و بدون اینکه کوشش داده باشند پس در آن خلاف است و ظاهر  
در آن حقیر و جوی است و در عین حال مطلقاً مستحب است و اظهار آن است که طهارت  
شرط آن نیست بلکه انسان به وضو بلکه جنب و عابض هر سجد میکند و احوط  
آن است که عابض کوشش ندهد باین سجد و اگر بشنود سجد را بکند و بعد از آن غسل  
و قضا هم بکند و اما استواری و پاکی بدن و جامه و استقبال قبله پس  
مشهور عدم لزوم آنهاست و اظهار اینست لیکن از بعضی احادیث بر می آید که  
استقبال قبله واجب است در وقتی که نشسته باشد و احوط آن است که ترانگی  
و اما وضع غیر پیشانی از اعضای سجد بر زمین و سجد کردن بر چیزی که  
صحیح باشد سجد بر آن پس در آن اشکال و خلاف است و هر چند دلیل بر لزوم  
آنها قائم نشد اما احوط مراعات آنهاست و به تقدیر با وجود امکان پیشانی  
بر زمین گذاشتن را ترانگی می تواند کرد مگر در جاهای که سوار باشد و نتواند سر را  
بر جای گذاشت حد آن وقت اشاره میکند و تکبیر حرام ندارد و تشهد و سلام  
هم ندارد و در وقت رات نعل از سجد هم تکبیر واجب نیست بلکه سنت است و  
و بعضی واجب دانسته اند و این احوط است و مشهور آنست که ذکر سجد سنت  
و واجب نیست و احوط آن است که ترانگی نکند و ذکر سجد همان در آن  
می توان کرد و مستحب است که در ذکر سجد بگوید لا اله الا الله حقاً حقاً لا اله  
الا الله ایماناً و تصدیقاً لا اله الا الله عبودیتاً و تقاً سجدتک تبارک  
تقدیر و تقاً لا مستکفاً و لا متکبراً بل انا عبد ذلیل خائف متوجه احوط



و احوط آن است که نیت سجد را در وقت سفر و بودن بکند و بعضی  
در وقت برگذاشتن گفته اند و وجوب سجد فوریت بعد تمام  
شدن آیه فوراً بکند و اگر ننکند گناه کرده است و باید بعد از آن هر  
وقت که باشد و نیت ادا و قضا در کما نیت و همچنین سجده های سنی  
و غیر خوانندگی و شنیدنی سجد و عیادت واجب است خواه از برای مرتبتش  
سجد کرده باشد و خواه نکرده باشد **مطلب ششم** واجب است گفتن بسم  
الله الرحمن الرحیم در اقل حمد و سوره و آن جز نیت آن هر سوره که در وقت  
هست بغیر سوره بر آن که در اقل آن بسم الله نیت و واجب است خواندن  
حمد و سوره بهر نحوی که وارد شده بلفظ عربی و باید که اخلاص با نگوید  
هر چند بیاد حرف باشد حتی تشدید و بعضی مد متصل بهم ملحق باین کرده اند  
و آن خالی از اشکال نیست و هم چنین اعراب از ضمه و کسر و فتحه و سکون  
غیر اینها همه را مراعات کند و اظهار آن است که تغییر اعراب مقتضی بطلان است  
هر چند باعث تغییر معنی نشود بلکه هر چند موافق مرتبت هم صحیح باشد و جایز  
خواندن قرآن بهر یک از هفت **قرائت** مشهور که جمعی از اصحاب وارد علی  
اجماع بر توانی آنها کرده اند و علامه حلی فرموده که بهترین قرائت هفت  
من قرائت عاصم است از طریق ابی بکر بن عتیاش و طریق ابی عمر بن ابی الدرداء  
و بهر تقدیر همین قرائت که در قرآنهای امتد و است که بسیار است و نیست  
مستوفی در جملات آن نیست و دیگر هوام را معطلی نباشد و اما وقف اللهم و مد



لزم  
هم

وامثال اینها پس ظاهر نیست که مراد قرا هم از این وجوب شرعی نیست چنانکه  
از محققین ایشان نقل کرده اند بلکه مراد ایشان تاکید هست بر لزوم آنها <sup>مخل</sup>  
بنماز بخواند بود هر چند احتیاط در مراعات آنست و اما ادای هر حرفه  
مخارج بخوبی که از یکدیگر همان شوند بطریقیکه لسان عرب است پس شبیهه  
در وجوب آن نیست بلکه بنا بر آنچه موافق طریق ملت عرب است باید جای آورد  
مثل اینکه وقت حرکت نکند و وصل بیکون نکند اما مراعات صفات آنها  
مثل استعلاء و طباق و جهر و هس پس آن واجب است نیست و واجب است  
که بتدریج و تدریج شده بخواند و الا نکند یعنی آنیکه یکبار فاصله بدهد  
و چیزی دیگر در میان نیاید و بخوبی که در هر حرف و عادت نکونند که قرآن  
میخوانند و هرگاه همداچنین کند اظهر بطلان است و هرگاه سهوا بکند تدارک  
او را بکند و از آنجا که مخل در میان آمده و بخوبی صحیح اعاده کند و اگر  
طوبی که مخل همان باشد در بین او جعل آورد قرائت و نماز هر دو باطل است  
و کسی که همگام جدا نماند باید پیام آورد و اگر عاجز باشد و تواند از هر  
قرآن بخواند اختیار دارد که از روی قرآن بخواند یا اقتدا کند بدیگری و هرگاه  
کسی عذری نداشته باشد در خواندن از روی قرآن استکمال است و  
آن احوط بلکه اتم است و هرگاه از نماز عاجز باشد پس اگر در حدتها را قرائت  
خواند بهمان اکتفا کند و پس از آن بخواند و اگر بعضی جدا بلداند پس اگر  
بقدر يك آیه هست واجب است که آنرا بخواند و در اقل از آیه احوط است

آنرا



و اظهر است که هرگاه بقدر نسبت که آنرا قرآن میگویند آنرا در حرف  
 آنرا بخوانند و در هر موضو آنچه نمایند خلاف است که چه خیر است بخوانند و  
 و شاید از قرآن هرگاه چیزی داند یا هرگاه نداند میگوید آنرا بگوید تا بمقدار حد  
 بشود بهتر خواهد بود و اگر از حد هیچ نداند اگر از قرآن چیزی میدانند بخوانند  
 و اگر ندانند ذکر بکنند بکبر و تسبیح و صلوات و تهلل و اگر از آنرا هم نتوانند  
 ترجمه حمد را بگویند و استهلا نیست که باید ذکر بمقدار حد باشد و کسی  
 که کثرت باشد بهتر هیچ که ممکن است بجا آورد و مستهوی آن است که  
 زبان خود را حرکت بدهد و دل خود را به بندد بقرآن بقرآن و بعضی  
 انسان با نکتست و هم زیاده کرده اند و واجب نیست بر او اقتدا کردن و <sup>است</sup>  
 تبدیل قرائت یعنی بتلوی و آرام خواندن پدر هم نکند و بسیار از یکدیگر متفرق  
 نکند و صفحا را چنانکه فتل شد بعجل آوردند مگر در جای که از ائمه خلا  
 آن رسیده باشد مثل وقف در ما یعلمنا و یله الا الله و محسنایه که  
 قرائت اعتبار کرده اند بعجل آوردند خصوصاً آنها را که تاکید در آن کرده اند  
 مثل وقف لازم و مد متقل و ارقام و اخفا و اظهار و سنت است که هرگاه  
 بگذرد باینکه در آن ذکر بهشت باشد از خدا بهشت را سؤال کند  
 و هرگاه ذکر آتش باشد بپناه بخدا بردارد آن و سنت است که بعد از فاتحه یا  
 در نیت کند و هم چنین بعد از سوره و مکرر است قل هو الله احد را <sup>است</sup>  
 نقر خوانند **نانه** حرام است گفتن آمین بعد حمد بلکه مبطل نماز است



و لحوط آن است که در هیچ جای نماز آنرا نگوید مطلب هفتم جایز است  
 عدول از سوره بسوره دیگر خواه در اقل اراده آن سوره را داشته بود  
 است و فراموش کرده و سوره دیگر شروع کرده یا آنکه اراده نداشته و بعد  
 از شروع رایی او بگردد و بخواهد سوره دیگر بخواند بغیر قل هو الله احد  
 و قل یا ایها الکافرون که بجز شروع در آنها هر چند بسم الله آنها را <sup>تقصید</sup>  
 آنها گفته باشند دیگر نمیتواند بگوید مگر در نماز جمعه و نماز ظهر و عصر  
 جمعه که مشهور و اقوی در آنها اینست که میتواند که عدول کند از این  
 دو سوره بسوره جمعه و منافقین و اینها در صورتی است که اراده جمعه  
 و منافقین داشته بوده است و اینها را خوانده بوده است باشد واضح است  
 و در صورتیکه از اقل امر اختیار آن دو سوره را کرده باشد و اعراض از جمعه  
 و منافقین کرده باشد بعضی از علما اشکال کرده اند بجهت عدم وضوح  
 دلالت اخبار و در این صورت لحوط تر از عدول است و موضع عدول  
 در جای که جایز است عدول ما دایم است که از نصف سوره نکند شتر باشد  
 و بعضی گفته اند تا نصف نرسیده است و چون تعیین نصف غایت صحت  
 دارد و غالب آن است که مکلف نمیتواند تحدید آن کرد پس با اتمام معیار  
 امر عدم بلوغ بنصف میشود اگر فرض کنیم که کسی تحدید نصف سوره  
 را کرده باشد پس میتواند بگوید هر چند نصف را خوانده باشد اما که  
 همین که از نصف گذشت هر چند یک حرف باشد دیگر نمیتواند بگوید و



و همچنین هرگاه کسی در بین سوره غلط کند و فراموش کند یا آنکه بر او  
 باشد تمام کردن سوره یا متر شود که وقت فوت شود در این صورتها احدی  
 میکند بسوره دیگر و بهتر آنست که عدل کند بقل هو الله و عدل بخدا  
 که فراموش کرد یا غلط کرد واجب است اما در صورتی که پیش از آنکه  
 رخصت است و اگر نکند مانعی ندارد و اقوی در نزد حقیر آنست که تعیین  
 سوره مخصوصه در نماز واجب نیست بلکه هر یک حد و سوره را خواند که  
 آنست هر چند قبل از قرائت قصد خواندن سوره هیچ نکرده باشد یا قصد  
 سوره مطلق کرده باشد یا قصد سوره دیگر داشت و سهواً این سوره را هم  
 بدون قصد تعیین خواند باشد و همچنین است کلام هرگاه قصد خواندن  
 سوره را داشته باشد و باز سهواً آنرا بخواند و بعضی توهم کرده اند که این  
 صحیح نیست بجهت آنکه نیت قربت ندارد و آن فاسد است و بدانکه عادت  
 سوره داشتن در هر قصد و تعیین است پس اگر حد آن توانست اما  
 قصد و تعیین بسم الله در اقل سوره پس از ظهر در نزد حقیر و جو بعین است  
 و متفرع میشود بر این اینکه هرگاه کسی عدل کند از سوره بسوره دیگر  
 بسم الله را اعاده کند بقصد سوره دوم هرگاه بعد از حمد بسم الله بگوید  
 بدون قصد تعیین سوره معینه و آن وقت متذکر شود و متذکر شود و تعیین  
 سوره بعد از تعیین سوره بسم الله را اعاده کند بقصد آن سوره  
 منافات ندارد با آنکه پیش از آنکه هرگاه بدون قصد بسوره معینه



سوره را خوانده باشد باکی نیست بجهت آنکه معاود است که بسم الله  
 سوره را گفته است که خوانده است و در این همان سوره را می بسم الله  
 آن هم هست و قصد و نیت و در این همه یک چیز است و مثل بسم الله  
 کلام را و این ای شری که در اقل سوره ها است مثل الحمد لله و حم و الم **طلب**  
**هشتم** واجب است چهار در صد و سوره در نماز صبح و در دو رکعت اول و در  
 و در رکعت اول و ثانی و چهار آن است که بشود کسی که نزدیک او باشد  
 و گوش صحیح داشته باشد و حلا خفات آن است که خود شن بشود و آنچه  
 میگوید هرگاه گوشش صحیح باشد و از برای کسی که گوش او می شنود تقدیر  
 باید کرد که اگر گوشش صحیح میشنید و حق اینست که همین که صد کرد  
 در تخمید چهار و اخفات کافی نیست بلکه باید در فهم صادق باشد پس  
 او چهار و آن باین حاصل میشود که جوهر صد را ظاهر کند و چند ضعیف  
 پس کافست که گوش جوهر صد را ظاهر نمیکند و کسی که از دور باشد  
 بسبب آنکه بیدار میکند و کافست که عکس اینست که جوهر صد را ظاهر  
 میکند و آن شخص می شنود اما کسی که نزدیک او باشد و بر زبان و جیب  
 نیست که در نمازهای چهار گانه خوانند چهار بکنند و خواهند اخفات  
 کند بلکه ظاهر اینست که در اخفات باینان اخفات واجب نیست اما اخفات  
 که در اخفات اخفات کند و علی ایضا گفته اند که چهار کردن در صورت  
 جایز است که اجنبی صدای آنها را نشنود و دلیل آن وضوحی ندارد و هم چنان



همت شنیدن اجنبی صدای ایشانرا نیز دلیلی واضحی نداده مگر در صورت  
 مکر در صورت خوف ریه و تلافی و بر فرض تحریر هم بطلان نماز معلوم  
 نیست و اگر کسی فراموش کند چهار اخفات را یا جاهل باشد بمسئله اگر در  
 موضع چهار اخفات کند یا بعکس نماز او صحیح است و در صورت بیاد آمدن  
 قبل از رکوع هم تدارکی و اعاده نمیخواهد و خلافت ظاهر نیست در میان  
 علما که فرقی مابین او و قضا نیست در چهار اخفات اما سایر اذکار نماز  
 غیر حمد و سوره پس از برای امام سنت است چهار رکعت و آنها مکرر در شش تکبیر که  
 در اقل نماز میگوید چنانکه گذشت و مکرر است چهار رکعت برای ماموم و همچنین  
 آنها حق در قنوت هم و منفرد مختار است مکرر چند جا که استجاب آن مذکور شده  
 و بعضی دیگر خواهند آمد **مطلب نهم** سنت است استعاذه قبل از قنوت  
 چند در اول رکعت اول هر نمازی و سهود در آن دو صورت است یکی **عفی**  
باسم من الشیطان الرجیم و دیگری **لحوقه بالله التملیح لعظیم من الشیطان الرجیم**  
 و در هر رکعت اول میگوید هر چند در رکعت اول فراموش کرده باشد  
 و افضل آن است که اخفات بکند در آن خواه امام و خوا ماموم و خواه منفرد  
 و سنت است که **بسم الله الرحمن الرحیم** را در نمازهای اخفات بلند بگوید خواه  
 امام باشد و خواه منفرد و خواه در دو رکعت اول و خواه در هر آن و بدان  
 اقوال چند هست و اقوی و اظهر و اشهر اینست که مذکور شد و مستحب آنست  
 که در نماز جمعه چهار کند در قنوت و در ظهر جمعه خلافت و اظهر و اتم



در آن نیز استجواب چهار است و بعضی مخصوص جماعت دانسته اند و بعضی  
جایزند استند اند و اقوی قول اول است و احوط قول اخراست و سنت است  
چهار کردن در نافله های که در شب بجا آورده میشود و اخفات کردن در  
نافله های روز **مطلب دوم** سنت است در نماز خواندن سوره های مفضل  
و آن از سوره محمد است تا آخر قرآن پس سوره های در آن از نماز صبح  
بخوانند و آن از اول استغفار سوره هم بیتا نل و سوره تطهیر و آن از ظهر بخوانند  
و آن از سوره قمر است تا الفصحی و کوناه های آن از ظهر عصر و مغرب بخوانند  
و آن از سوره الفصحی است تا آخر قرآن و از برای سوره قل هو الله احد  
و انا انزلناه فی لیل القدر فضیلت بسیار است و اغلب اوقات بآنها مداومت  
کنند و در نیست که خواندن آنا از نماز در رکعت اول و قل هو الله در رکعت دوم  
بهتر از هکس است و در حدیث یحیی است که هر کس ترتیل کند سوره که در آن ثواب  
هست و بخواند آنا از نماز قل هو الله احد را در هر وضو و حقیقاً لی با و میدهد  
ثواب آنها را و ثواب سوره را که ترتیل کند و روایت شده که هر که بخواند در نماز  
صبح دو سینه و پنجاه هلاله و هل اینک بخدا نگاه میدارد آن از شر  
آن روز و سنت است قرآن سوره جمعه و منافقین در نماز جمعه و بعضی واجب  
دانسته اند در آنها و بعضی واجب دانسته اند در نماز جمعه تنها و اول  
اقویت و مستحب است خواندن آنها در هر روز و خواندن جمعه و قل هو الله  
احد در نماز صبح روز جمعه و در رکعت دوم و در هر روز هم وارد شده است و در



و عنای آن جمعه و سبوح انتم و بک لا علی جمعه در اقل و سبوح اسم و در قیام در  
هر دو نمازها و بعضی گفته اند در مغرب آن جمعه قل هو الله بخوانند و در نماز جمعه  
و سبوح انتم و نباید این بهتر باشد و در رکعت دهم هفتاد و نهمین هم وارد  
شده است **باب پنجم** در رکوع است و در آن چند مطلب است **مطلب اول**  
و اجابت رکوع دو رکعت یک مرتبه بجز نماز آیات که در هر رکعت پنجم مرتبه واجب  
است و رکوع رکن نماز است و باطل میشود نماز بترک آن و سهوا و هم چنین هر کس  
زیاد کند رکوع را پس از فراغش کند و بخاطرش آید پیش از سجده پس اگر در حال  
قیام است رکوع را بجا آورد و بعد از آن بسجده رود و اگر سرش بلند شد و بخاطرش  
آید باز باید رکوع را بجا آورد و واقعی و اظهار آن است که در این صورت باید رکوع  
بایستد و از آنجا که رکوع برود و این در صورتیست که رکوع را از اول فراغش کرده  
است باشد و اما اگر بعد از سرش بلند شدن بقصد رکوع فراغش کند و بینین  
فرود آید پس اگر بینین نزدیک شده بوده است تا بعد یک رکوع با آن حد نزدیک  
میشود و بعد از آن فراغش کرده است پس ظاهر آنست که جایز است که میخواهد آن  
سودنا بخند و رکوع را بجا آورد و اگر کمتر فرود آمده باشد آنست پس بهمان قدر

بلند شود رکوع را بجا آورد و اگر نه بعد از آنکه صورت رکوع از آن بجا آمده  
بود باین معنی که خم شده بود بعد یک رکوع خم میشود بدو و ذکر و آرام رکوع را فراموش  
کرد و بینین فرود آمد پس در لزوم تدارک ذکر و طمأنینه اشکال است بجز در  
زیادتی که در جمعی از علما گفته اند خلاف نیست در اینکه بفراموشی و احتیاط



که بر نکرده و نماز را تمام کند و اقامه کند و اما اگر راست شدن بعد از رکوع <sup>میشود</sup> باشد  
 کند این ظاهر آنست که بر نیکوترین چنانکه خواهیم گفت و قول بنده آنست  
 آن باین نحو که بخیزد و دست بآید بآدم و بگوید و احتیاط ترک نکند  
 و اگر بعد داخل شدن در سجده بخاطر شتاب بداند که رکوع را نکرده است هر چند که یک  
 سجده را کرده باشد و منت سما باشد پس اظهار آنست که واجب است که بر نکرده  
 و رکوع را بجا آورد و بعد سجده ها را بکند و اما اگر بعد از دخول در سجده درنگ  
 بخاطر شتاب آید و هنوز سجده را کامل نکرده باشد پس در آن اشکال است و اقوی  
 بطلان آنست و اگر بعد از اكمال سجده تین بخاطر شتاب پس اشهر و اقوی بطلان آنست  
 بجهت آنکه اگر بر نکرده از میان آید بگذارد و کن بجهت آنکه چهار سجده میشود و اگر بر  
 نکرده ترک رکوع کرده است که آن رکوع است و اگر شک کند در رکوع پس اگر  
 در حال قیام است رکوع را بجا آورد و اگر در حال سر نشین شدن بجهت سجده شک  
 کند که رکوع کرده است یا نه پس اظهار نظر حقیر آنست که بر نیکوترین و بسجود  
 میرود و اگر شک کند در رکوع در حال قیام و سر نشین شود از برای رکوع تا  
 تابان سجده رکوع و پیش از هر است بخاطر شتاب بداند که رکوع کرده بوده است پس  
 اکثر باینست که نماز او باطل میشود و جمیع از تمام میگویند که از نمازها بخاطر  
 بسجود بیندازد و نماز او صحیح است و احتیاط و احتیاط با اقامه و اگر آنرا بیشتر  
 احتیاط باین نحو بنابر بطلان گذاردن است **طلبی** واجب است در رکوع  
 خم شدن بقدر یکبار بنشیند و ستهای او برانفویق و اکتفا بقدریکه

مناظرین



۱۱۵  
سرانگستان تنها بر آن بریند نکند و بدین مقام علما و عوامی اجماع بر این کرده  
اند و فرقی میان سر و زن نکند استه اند و هایت از بعضی احادیث معتبر ظاهر  
میشود که از برای زن از این کمتر هم کاف است و لحوط آن است که زن از این کمتر  
هم نشود و واجبات در حال رکوع ذکر کردن و جمعی از علما گفته اند هر کس  
که بکند خواب است و این قول خایه ان قوت نیست و اما مسته و آن است که باید  
تسبیح باشد و این اقنیت و در کیفیت و عدد و تسبیح خلاف کرده اند و اقوی  
و لحوط آن است که یک مرتبه سباز سبیا العظیم و بجهت بگویند و لفظ بجهت هر  
چند در اکثر اخبار نیست اما شاک در فضیلت گفتن آن نیست بلکه لحوط آن است  
که تر نشکند و واجبات در رکوع طمانینه و آرام بمقدار که بعد از آن که خم شد  
تا بجهت رکوع پس قبل از آنکه بجهت رکوع رسیده باشد جایز نیست که شروع در ذکر  
کند و تا ذکر تمام نشود نمیتواند راست شود و هرگاه کسی عاجز باشد از آرام گرفتن  
پس اظهار آن است که ذکر ساقط نمیشود پس اگر تواند که بجهت افضل واجب رکوع کرد  
شروع کند بذكر و با وجود حرکت بپایین از آن مکرر یا با حرکت بطرف راست  
و چپ ذکر بگوید بلکه اگر ایستاد نشود اما تواند که در اقل سطران شب شده باشد  
بدان کند و در دستهای راست شدن تمام کند هم ذکر را تر نشکند و طمانینه  
در رکوع ذکر نماز نیست و اگر فراموش کند تا راست شود نماز صحیح است و  
و بر عینکه در هم چنین است ذکر رکوع و واجبات است شدن رکوع و  
و دست استادن نهی که صلب و مستقیم شود و آرام گرفتن بدین مقدار



اینکه در هر فکری بیند ارام گرفت و این طمانینه هم و کن نیست و اگر فراموش کند  
 مراست شدن و تاب بگوید و در و با فراموش کند ارام گرفتن بعد از رکوع تا  
 تاب بگوید و در نماز و صحیح است و ظاهر همان آن است که اگر در سر شیب بگوید  
 هم خاطرش بیاید بر عین کرد و این حکم در طمانینه خالی از اشکال نیست بجهت  
 آنکه تعدد رکن لازم نیاید خصوصاً با وجود آنکه شیخ طوسی این طمانینه را هم  
 رکن دانسته است **مطلب بیستم** هرگاه از رکوع ها بخیزد و اقل واجب دانسته اند  
 بعد از آوردن بقدر قد و خم شود و هرگاه خلقت آن بمثل رکوع باشد پس اظهار  
 کرد واجب است که فدی از آنکه هست خم نشود و اگر با متره از خم شدن عاجز باشد  
 پس برایشان کند و اگر از آنهم عاجز باشد بچشمه اشان کند و بدانکه بعضی  
 در حد رکوع که کیفیت حال کسی است که مستوی الخلقه باشند پس کاهت  
 کسی که دست پسر بلند دارد و قامت کوتاه و باندک خم شدن دستهای او  
 بنائوی او میرسد و بعضی بعکس آن پس باید ملاحظه کرد که بقدر یک مستوی  
 الخلقه خم میشود و هم خم شود **مطلب چهارم** مستحبات تکبیر قبل از رکوع و رکعت  
 که ذات استاد مات و بعضی واجب دانسته اند این تکبیر را و اقل احوط آن  
 و دستهای خود را بالا برد چنانکه گذشت پس بر رکوع برود و قبل از ذکر  
 رکوع بگوید **اللهم لك ركعت** و **لا اله الا انت** و **يا ارحم الراحمين** و **قلبك**  
**وانت ربني خضع لك سلمي و بصري و سمعي و لحي و قدمي و عيني**  
**و عظامي و ما اقلت قديماي غير مستكفي و لا مستكبر**



پس سه مرتبه بگوید سبحان ربی العظیم و بحمد و افضل ازان پنج مرتبه است  
 و افضل ازان هفت مرتبه بلکه مستحب است که بقدر استطاعت طول  
 بدهند تا شصت مرتبه و بیشتر هم رواست شد است مگر اینکه امام باشد  
 که باید ملاحظه حال مامورین را بکند گاهست در میان ایشان کسی  
 باشد که طاقت نیاورد و فکر را شمرده و بار را بگوید و سنت است که باها  
 برابر هم بگذارد که پیش و پس نباشد و در میان آنها فاصله بگذارد بقدر  
 بگوید و دست راست را پیش از دست چپ برانویسد و در وقت ستهار  
 برانوها را بدهد و زانوها را بچکهای خود فرو برد و انگشتان را از هم واز کند  
 و زانوها را به پت بشکند و پشت خود را در ت نگاه دارد که مساوی باشد  
 بحقیق که اگر قطره آبی بر پشت او بریزند از هیچ طرف نیفتد و گردن خود را  
 بکشد و داشت نگاه دارد و سر خود را بپایین نیندازد و نظر او در میان دو  
 در پایی او باشد و بالهای خود را بکشد و در حال بخاطر بگذارد ان شاء الله  
 بالله و کوثریت غنی یعنی ایمان آوردن بخدا هر چند زنده نبود کردن من و مستحب  
 صلوات بر محمد و آل محمد و در رکوع و در سجود بدلائل اخبار و بیان عباد الله  
 راست ایستاد بگوید سمع الله لمن حمده و میگوید اکتفا میکند الحمد لله  
 اهل الجبروت و الکبریا و العظمة لله رب العالمین و بلند بگوید این که  
 مگر اینکه مامور باشد و بعضی گفته اند که معلوم در وقتیکه امام سمع الله  
 حمده و میگوید اکتفا کند بگفتن الحمد لله رب العالمین بهتر است بی خطا هر چه



جیل و خالی ناسکال نیست و مقتضای سائر احادیث و اطلاق کلام علما  
 که فرقی نباشد پس بعد از آن بلند کند دستها را بتکبیر و بگوید و بعد از آن  
 علما گفته اند که سجده است از برای تذکره و توبه و تکیه رکوع میکند دستهای خود را  
 بر بالای زانوهای خود بگذارد تا اینکه پرخم نشود که گفته های او بالا رود  
 و چنانکه مضمون صحیفه مذکور است و در فعل بظاهر آن اسکال است بلکه باید  
 مراعات این معنی را بکند که اقل واجب در رکوع بعمل آید چنانکه گذشت با وجوب آنکه  
 جمیع از علما تصریح کرده اند که مرد و زن در هر دو رکعت احکام مساویند الا در سجده و اخلاص  
**باب هشتم** در سجده است و در آن چند مطلب است **مطلب اول** واجب است  
 در هر رکعت دو سجده و دو سجده با هم رکن است باین معنی که اگر این دو سجده را با هم  
 فراموش کند تا داخل رکوع شود غماز باطل است و هم چنین هرگاه دو سجده  
 زیاد کند هم یا سه یا غماز باطل است و اما سهو کردن یک سجده یا زیاد کردن  
 یک سجده پس از آن مبطل نیست و هرگاه یک سجده را بیاورد و سجده را فراموش کند  
 پیش از آنکه برود بخاطرش آید برگردد و سجده را بجا آورد و آنچه از قرائت و ذکر  
 بعد از آن است اعاده کند و بعضی گفته اند دو سجده رکن است در دو رکعت  
 و رکعت ششم مغرب و بعضی قائلند یک سجده با هم مبطل دانسته اند در دو رکعت  
 اول و بعضی مبطل دانسته اند مطلقا و اقوی قول اول است و مشهور  
 میان علما آنست که سجده سهو است از برای فراموش کردن یک سجده  
 و بعضی واجب ندانسته اند و اقوالی است و در صورتیکه قبل از رکوع بخاطر



آورند ترا سه سجده با هر کاه آنچه فراموش شده یک سجده باشد یا طاعتی که  
 سجده بین پس طاعتی را اینجای آورده و بعد از آن سجده را بکند و حکم سنگ در سجده  
 مثل سنگ در رکوع است تا در محل خودش است و داخل فصل دیگر نشود مثل  
 تشهد و قیام از اینجا آورده و از محل خود جدا و ذکر و احتیاج نکند **مطلب دوم**  
 واجب است در سجده که افتد خم شود که جای پیشانی او مساوی محل است  
 او شود چنانکه در هر وضو است از مساوی گویند و اگر قایل بلندتر باشد با یک  
 نیست و مشهور آن است که تا بقدر خشتی هر کاه بلندتر باشد با کی نیست و تخلف  
 آن بمقدار چهار انگشت معصوم کرده اند و خلاف در این نیست که هر کاه از این  
 بلندتر باشد نماز صحیح نیست و چون بلندی جای سجده بد و نفع ممکن است  
 یکدست اصل زمین کمی نداده اما دست و بلند دارد مثل اینکه سنگ و خشت  
 آن در روی زمین مساوی افتاده است و قیام آنکه اصل زمین یک است که  
 او با سمان نزدیکتر است از دیگری اما مطلق چیزی در سطح او نیفتاده است  
 از او رسد کوه مثل دامن کوه و احوط آنست که در اینجا نیز هر کاه محل سجده در  
 طرف بالا باشد بلندی او نسبت بجای با آن یک خشت بیشتر نباشد و فصل  
 آن است که از هر خشتی مساوی باشند و احوط آنست که پستی محل سجده هم از  
 موضع پا نیاید و آن خشت نباشد و احوط آنست که در زمین مسطح  
 اینمغنی را ملاحظه بکند که محل چپه زیاد از یک خشت نباشد و ظاهر  
 آن است که در این صورت هر کاه خشتی یا بیشتر بجای پیشانی بگذارد تا مساوی



محل با سوزن بر ندارد و بعضی اعتبار کرده اند دو ساینه ساجد بفرجه جای دستها  
 و زانوهای زیاد از یک خشت بنا از جای پابلند باشد و این احوط است و اما  
 مابین محل سجده ها هرگاه بلندی باشد بر آن با کیفت هر چند آن مقدار خشت  
 هم بیشتر باشد و هرگاه در حال سجده کردن پیشانی بر بلندی واقع شود پس احوط  
 در آن اختلاف دارد و در کلام هم اختلاف است بعضی گفته اند هرگاه در آن  
 آن یک خشت بلند است سر را بر دارد و بجای دیگر بگذارد و اگر کثرت سر خود را  
 بکشد تا پیشانی بر محل سجده که صحیح قرار دهند و بعضی وجوه دیگر گفته اند  
 و احوط در نزد حقیقت آنست که هرگاه ممکن شود سر را بکشاند تا پیشانی بر سجده  
 که صحیح قرار بدهند خواه بلند تر از مقدار خشت باشد یا نه و هم چنین هرگاه  
 پیشانی او بر چیزی فرود رود که سجده بر آن صحیح نباشد مثل فرش پشمین یا پنبه  
 یا اشیاء آن و هرگاه کسی در پیشانی او قلی یا جواحه باشد که دایره زمین بکشد  
 او در فل یا جواحت ناجای صحیح پیشانی بر زمین قرار گیرد و هرگاه از این متعذر  
 باشد بر یکی از دو شیقه خود سجده کند و بهتر آنست که طرف راست را مقدم  
 دارد و اگر نتواند بر چپ سجده کند و هرگاه اینهم مقدور نباشد بر نخ خود سجده  
 کند و بهتر آنست که اگر در پیرا نبوده دارد موها را از هم بکشد که بر پوست نخ  
 برسد **مطلب نهم** هرگاه کسی از سر گذاشتن بر زمین عاجز باشد شود بسبب  
 مانعی یا آنکه در جای مجرب پابلند باشد بفرجه از خشت یا از سنگ یا از مثل پشته  
 و متکا بلند کند که آسان تواند سر را بگذارد و با بجز این بر سر نشان گذارد

صحبی



و باجزازان بجهت ها انسان کند و بهتر آن است که در حال ایما چیزی که بر آن  
توان سجد کرد بر پیشانی بگذارد و بعضی واجب دانسته اند و این باحوط است <sup>احوط</sup>  
آنست که این بدلهای مجزیه کامله را با اصل و احکام سجد یکی دانند یعنی در  
بودن و در دست و سه و زیاد و نقصان و قصد بدایت و در کار نیست بلکه  
ظاهر نیست که اینها خود سجد اند **طلب چهارم** واجب است سجد کردن بر هفت  
عضو پیشانی و دستها هر دو از نوها و هر دو انگشت بزرگ پاها اما پیشانی  
پس از ظهر و استسکرات آنست که همین که مستی رسیدن پیشانی بر زمین با آنچه بر آن توان  
سجد کرد مثل سواد و دسته باران و امثال آن اینها محل آید کافی است و  
و بعضی گفته اند که واجب است که تمام پیشانی بر زمین بیاید و آن ضعیف است <sup>افضل</sup>  
آنست که بر تمام پیشانی سجد کند و بعضی گفته اند که باید بمقدار دوم پیشانی  
بر زمین برسد و لیلی آن نیز واضح نیست و معنی پیشانی در مباحث تتمم گذشت  
و در نیست که سفیدی میان دو ابرو داخل پیشانی باشد و اما ابروها داخل  
پیشانی نیست و اما دستها پس ظاهر آنست که مدغم مستی کفیات و بعضی در آن  
اشکال کرده اند و احوط آنست که تمام کف هر دو دستها بر زمین بگذارد  
و همین قدر کافی است دیگر مملو شدن کوفی گفته است و امثال آن در محل آورده  
احتیاط در کار نیست و دستها را بر زمین گذاشتن صورتی ندارد و اما از نوها  
پس مجزیه مسمای محل آورده آمدن کافی است پس اشکال و اما انگشتان را با پس در آن  
نیز مسی کافی است و بهتر آنست که بر بنادقل انگشت سجد کند و آن بهتر آن



است که یک سر انگشتان سجده کند و بایند که اعضا و بر زمین بخوابد اعتبار  
 و تکیه بگذارد پس اگر بر روی مثل لحاف یا نهایی بر پهنه نماز میکند واجب  
 که قوت بگذارد تا عضو قرار گیرد و بعد از قرائت اول سجده حساب کند **مطلب**  
 جایز نیست گذاردن پستانه در حال سجده بجهت سجده بر غیر زمین یا انحراف از او و بدین  
 مگر چیزی که خوردن یا باشد یا پوشیدن و بر معادن سجده جایز نیست مثل  
 طلا و نقره و مس و زنجیر و غیره و کمر و عقیق و غیره و امثال اینها و هم چنین  
 هر چیزی که استحاله شده باشد مانند زمین مثل سبزه و آهن پخته و درج انگار  
 هست و ظاهر آن است که قبل از نیتن جایز باشد سجده بر آن مثل سنگ آهنک  
 و بعضی احوالیت میگویند که عمار بر این دارد که بعد از نیتن یک هم جایز باشد و این  
 و در نیت و احوط اجتناب است و اما خوف مثل آجر و تیغ و کاسه و کوزه که  
 بر روی او سبزه نمالیده باشند پس چیزی از علما حکم میفرماید که اگر در احوط اجتناب  
 است و مراد از نباتات خود نیست و پوشیدن آن است که بالفعل چنین باشد یا نه  
 قوه قریب بفعل آن باشد مثل پنبه که بعد از دیدن و یافتن پوشیده  
 میشود و مثل کدوم و جو که بعد از بریدن کردن یا از دندان کردن خود میگویند  
 پس بر بادام و زرد الو در ابتدای کلام میگویند پس بدین سیاق نمیتوان سجد کرد  
 و بعد از آنکه پوشتهای روی بادام نیتند **سند** میفرماید که در هم چنین بر  
 پوست تخم زرد آکو و امثال آن و غیره پوشتهای کرده و بر بر نشسته نمیتوان  
 سجده کرد و بر مثل بر نشسته و کرده و غیره آن مانعی ندارد و بر پوست جوزق

سجده

سازمان اسناد و کتابخانه ملی

جمهوری اسلامی ایران



میتوان سجد کرد و بر پنبه نمیتوان کرد هر چند هنوز از پنبه تخم جدا نشد  
باشد و مراد از ماکول و ملبوس آن است که در عرف و عادت است ماکول و  
و ملبوس باشد پس مثل بعضی و اها و عقاقر مثل ریشه کاسه و ریشه منق  
میتوان کرد و هم چنین بر برگ خرما و امثال آن هر چند بعضی آنها را جامه  
و بسپوسند و ظاهر آن است که اینغیر را باید اعتبار کرد که اگر اهل عرف و عادت  
بر چیزی که مطلع شوند از گیاههای صول که توان خورد و لذت باشد حکم  
ماکول معروف داشته باشد و شیوع و تعارف در آن در کار نباشد و جایز  
سجد بر کافد و مکروه است بر کافد نوشته اما در نوشته باید آن از  
مرکت سیاه شده باشد بلکه باید کافد بعضی از آن خالی از مرکب باشد که سیاه  
باو بیند و بعضی گفته اند سجد از کافد که حری باشد که از حری ساخته باشند  
نکند و بعضی کافد را که از کتان و پنبه ساخته باشند هم استثنا کرده اند  
و در بلی آنها وضو حی ندارد اینها هر دو را در اختیار است و مقدار حال و نظر  
پس هرگاه از شدت کرمایا سرا سلا بر زمین توان سجد کرد و چیزی که توان  
بر آن سجد کرد مثل گیاه و براند درخت و امثال آن برای و میسر نشود بر مثل  
دمن یا آستین جامه سجد کند و هرگاه امثال این هم از برای و میسر نشود  
دست خود سجد کند و ظاهر آن است که در اقل وقت میتواند چنین کرد و جایز  
واجب نیست و ظاهر آن است که با وجود معادن مثل طلا و نقره و امثال  
آنها جامه را میتواند مقدم دارد و هم چنین جامه مقدم است بر برف و برف







۱۱۳  
بر زمین بگذارد و بر روی خود نجس پاند بلکه دوست بگذارد و بر آنوهای خود  
نجس پاند بلکه در بهتر آن است که بر زمین بگذارد و چند که بر روی فرش یا  
هم ضرر ندارد و چیزی از بدن خود را بر چیزی دیگر نگذارد بلکه اعضا را از  
یکدیگر جدا کند و ذراتهای خود را بر زمین فرس نکند بلکه بردارد و با  
خود را بکشد و علاوه بر هفت عضو سابق بر طرف پائین پنی هم سجده نکند  
بلکه او را بر چیزی که صحیح باشد سجده بر آن بگذارد و بعضی طرف بالایی پنی را  
گفته اند و اقل اظهار است و جهان بتی الا علی و بتی الاکبری است  
بخو یک دو رکوع گذشت و بعد از آن که رات شود و به نشینند بگوید یا الله  
اکبر و در حال نشستن توبه بکند و بعد از آن چپ به نشیند و  
پای راست را بر شکم پای چپ بگذارد و بگوید یا ستغفر الله بتی و انو بالیه  
پس باز الله اکبر بگوید و در حالیکه نشسته است پس بجزد و قیوم رود و چپ  
کند که در سجده اول کرد و مکرر است اقامه این سجده تین و مستهوی میان  
دو قیصر آن است که کفهای خود را بگذارد بر سر پاستهای پاهای خود  
و سکنین خود را بر سینه کف و انگشتان بیندازد و بعضی قیصر کرده اند با یک  
کفهای خود را بر زمین بگذارد و دانهای ساقهای پا را راست کند و دستها  
بر زمین بگذارد و چنانکه سکن میکند و احوط اجتناب از هر دو است و اما  
انها لیکه ماموم در جای که از امام پس افتاده بر سر پاستهای پا کفها  
بر زمین بگذارد و بهتر آنست که در نشستن بعد از سجده قیوم هم توبه اقامه



وَبَارِكْ

بلکه در جمیع حالات نشستن در بین نماز و سجده کردن بر زمین افضل است  
از غیر آن و افضل از جای زمین قرب مقدسه است تحت جناب سید الشهداء  
علیهما السلام است و سنت است که پیش از رکوع بگوید اللَّهُمَّ لَكَ سَجَدْتُ  
وَلَكَ أَسْتُ وَلَكَ أَسْكُتُ وَقَلْبِي لَكَ كَلْتُ وَأَنْتَ رَبِّي سَجَدْتُ وَجْهِي  
لِلَّذِي خَلَقَنِي وَسَقَى سَمْعَهُ وَبَصَرَهُ وَلِلْجَدِّ لَكَ رِبِّ الْعَالَمِينَ تَبَارَكَ  
اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ و هرگاه سر بردارد بگوید بعد از تکبیر اللَّهُمَّ أَفْضِلْ  
وَأَرْحَمْ وَأَجِرْ مِنِّي وَأَدْخِلْ عَنِّي وَعَافِيَّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ مُقْتَضٍ  
بِتَابِكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ و سنت است که در حال برخاستن پشت انگشت  
دست را بر زمین نکند و در حالیکه سرانها بکشد دست چپا بند باشد  
بلکه دستها را بکشد و بر زمین بگذارد و برخیزد و در حال مفصلی خود را  
بر زمین نکند و در وقت برخاستن بگوید بحول الله و قوته اقوم و افتد  
یا بکی یا اللَّهُمَّ سُبْحَانَكَ وَبِحَمْدِكَ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ و اگر خواهد بعد از  
هم بگوید و رکع و تسبیح و در حال برخاستن ابتدای زانوهارا ازها  
بردارد و بعد از آن دستها را چنانکه در وقت سجده کردن سنت است که  
دستها را پیش از زانوهارا بر زمین گذارد و در حال سجود خود را بر زمین بچپا  
بند و در اعضای خود را بر زمین بچپا بند و در وقت نشستن بر هر دو زانوهای خود به نشیند نه هم چپا نکند  
و سنت است از بزرگان  
نن اینکه در وقت سجده  
رفتن اول زانوهارا  
بر زمین بگذارد

سازمان اسناد و کتابخانه ملی

جمهوری اسلامی ایران



می نشینند و در وقت برخاستن خود را بکشد و دست شود چنان  
 نکند که اول کفهای او بالا رود و بعد از آن ران شود **باب پنجم**  
 در قنوت است و بدان چند مطالب است **مطلب اول** مشهور میان علمای  
 که سنت مؤکد است قنوت در همه نمازهای چهار روزه و قنوت اقل از اقل  
 و عمل آن در رکعت دوم است بعد از قنوت و قبل از رکوع بغیر چند موضع که  
 در آنها قنوت بیست و یک است اول نماز جمعه است و مشهور است که در هر رکعت  
 قنوت هفت در رکعت اول بیست و یک رکوع و در رکعت دوم بعد از رکوع  
 و ظاهر بعضی آنست که هر دو پیش از آن گویند و ظاهر بعضی آنست که یکی  
 است در رکعت دوم مثل سایر نمازها و بعضی گفته اند که قنوت یک است اما  
 در رکعت اول قبل از رکوع و قول اقل اظهر احوال است و قنوت نماز عیدین  
 است و مشهور آنست که در آن نه قنوت واجب است پنج قنوت در رکعت اول  
 اقل و چهار قنوت در رکعت دوم و پیش از هر قنوت یکبار یا یکبار پس در این  
 نماز نه تکبیر زیاد میشود که در رکعت اول پنج تکبیر است بغیر تکبیر احوال و تکبیر  
 رکوع و در رکعت دوم چهار تکبیر است بغیر تکبیر رکوع و در سوره احوال  
 دیگر هفت و افوی اینست که مذکور شد و بهر آن است که قنوت مخصوص  
 بخواند که دعایت سده و بعضی واجب دانستند و سنت است و مشهور  
 دانستن در تکبیرات چنانکه کد است و تکبیرات رکن نیست و در نماز بیست و یک  
 فراموشی کننده را بعضی را باطل نمیشود و از شیخ طوسی رحمه الله نقل شده



بوجوب قضای تکبیر بعد نماز کرده اند و وجوب آن معلوم نیست و هرگاه  
 شك کند در عدد تکبیر یا قنوت بنا بر اقل بگذارد و ستم تا فلاح و نجات  
 و در اخبار کلام علماء بسیار اوقات و تو میگویند و شفع و در میان ما هم میگویند  
 و در این زمانهای متاخیر شهرت یافته که در رکعت دهم شفع قنوت بخواند  
 و قنوت در رکعت مفروضه و تراست بسبب حدیث صحیح که باین مضمون وارد  
 شده و لیکن ای معنی از قدما یا صحاب یا تصریح بآن نشده و این باب بود در هیئت  
 اخبار از رضا حدیث نقل کرده اند که حضرت رضا هم در شفع هم قنوت میخواند  
 اند و عمل بآن در ولایت و بعضی اخذ این صحیح عمل بر طبقه کرده اند با  
 اینکه مراد آن قنوت مؤکد طولانی است که مخصوص و تراست و در حدیثی وارد  
 شده که بعد از آن است شدن اندک و ترک بگوید اللهم هذا مقام من حسائکم  
 نفی تا آخر درها و بیفتد بحد **مطلب دهم** هرگاه قنوت را فراموش کرد  
 تا بر کوع رود بعد از آن کوع آنرا بجا آورد و بسجود رود و اگر بعد از آن کوع  
 بخاطرش نیاید پس تا بسجود رود پس بعضی علماء گفته اند بعد از نماز قضای  
 آنرا بکند و این خوب است و در حدیث صحیح هست که هرگاه در بین راه هم بخواند  
 آید و بقبله بایستد و قنوت بخواند و هرگاه در قنوت شك کند و هنوز  
 بر کوع نرفته است آنرا بجا آورد و اگر بر کوع رفته دیگر ملتفت نمیشود  
**مطلب نهم** سنت است چهار رکعت در نماز و در میان ما هم  
 است که لغت واقعی آن است که مامون الهسته بخواند و چهار رکعت و

دست اندازی  
 در آنکه صحت  
 در آنکه صحت  
 بنمایان کلمات



که قبل از قنوت تکبیر بگوید و دست خود را بتکبیر بلند کند پس مجموع تکبیرات  
 نمازهای پنجگانه بود و پنج تکبیر میشود که پنج تایی و قنوت تکبیر قنوت است و این تکبیر  
 غیر شش تکبیر است که در اول نماز سنت است پس در هر نماز چهار رکعتی بیست  
 و دو تکبیر است و در هر هفت تکبیر است و در صبح و آذر و تکبیر و سنت است که  
 در حال قنوت دستهای خود را بلند کند برابر روی خود و چون کلمات الهی را  
 دستها را بجانب آسمان کند و بیست آنها را بنشین و بعضی علماء گفته اند که انگشتان  
 بزرگ و از سایر انگشتان جدا کند و متابعت و باکی نیست و منتهی آن است که در  
 حال قنوت نظر او بکف دستهای او باشد و سنت است طول دادن قنوت و قضا  
 است در هر رکعت برای مؤمنین با همه ای بیان و برای کافرین و منافقین با همه  
 ایشان و جمیع علماء بخیرین کرده اند که قنوت را بنیان فارسی بگوید و احوط آن است  
 که بغیر هر شیخی بخواند و بهتر آن است که در ماههای که از ائمه معصومین علیهم السلام  
 وارد شده بخواند **باب هشتم** در تشهدات و در آن چند مطلب است **طلب اول**  
 واجب است تشهد در رکعت دوم بعد از سجده دوم در هر نماز دو رکعتی و تسبیح  
 از نماز سه رکعتی و در رکعت چهارم هر نماز چهار رکعتی و واجب است نشستن  
 در حال تشهد و ایستادن در قنوت و تشهد در نماز بیست اما ترک آن عیباست  
 بطلان نماز است و اگر ترک کند سهواً پس اگر تشهد اول باشد و غلط باشد  
 بیاید پیش از آنکه برکوع رود هر چند که الحمد هم سر شنبت است یا نه برکوع  
 و تشهد را بخواند و آنچه مانع از آنست باز دیگر عمل آورد و سجده سهوی



ندارد و هرگاه داخل رکوع شده باشد پس واجب است که نماز را تمام کند و سجده  
 سهو بکند و قضای تشهد لازم بعد نماز بکند و بعضی قضا را واجب ندانند  
 و اقول اقویست و اگر اینکه فراموش کرده تشهد دقیم باشد پس اشهر از ظاهر  
 نیز وجوب قضات و بعضی قضای هر یک از اجزای نماز که فراموش شود  
 لازم دانسته اند و بعضی قضای اجزای آنچه مخصوص قضای آن باشد  
 مثل سجود و تشهد لازم دانسته اند و دلیل آنها هر چند محل اشکال است و  
 نهایت عمل با آنها احوط است و اما محله سهو بجهت تشهد دقیم پس بعضی حکم  
 بازوم کرده اند و دلالت میکند بر آن عموم روایت ابی سفیان بن عقیل  
 موثقه ابی بصیر و این احوط است و این ادو پس گفته است که اگر تشهد آخر  
 فراموش کرده باشد و سلام داده باشد و قضا نکرده باشد حدیث از آن سرزند  
 نماز او باطل است و این قول ضعیف است و احوط آن است که وضو بپازد و قضا  
 آن بکند و محتمل است که پس وضو هم تواند قضا کند و لذا اگر پس از تشهد اول حدیث  
 سرزند پس سهو و بطلان نماز است محتمل باشد یا سهوا و بعضی گفته اند باطل  
 نمیشود پس برود و وضو بپازد و نماز را تمام کند و اقول اقوی و احوط  
 است و اگر بعد از آن فک شهادتین حدیث از آن سرزند پس اولی و احوط آن است  
 که نماز را تمام کند و باظهار تاعاد کند وضو بپازد و قول بوجوب سلام بنا  
 بلکه بنا بر این قول الشیخ احتیاط است که وضو بپازد و بعضی اجبار صحیح دارد شده  
 است که هرگاه سهو تشهد دوم یا اول باشد هر چند بر رکوع رکعت بعد از آن

سازمان اسناد و کتابخانه ملی

جمهوری اسلامی ایران



رفته باشد که آن رکعت را بیندازد و تشهد را بخواند و نماز بعد از آن سیر  
 و سهل بان بایک نیت **مطلب هجتم** مشهور علیا اکثفا کرده اند در ذکر تشهد  
 بمطلق شهادتین گفتن مثل اینکه بگوید اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان  
 محمدا رسول الله بلکه کمتر از این هم توان گفت مثل اشهد ان لا اله الا الله و  
 ان محمدا رسول الله یا محمد یا رسول الله و مثل آن لکن احوط آن است که صو  
 اتی را ترک نکند و بعضی واجب دانسته اند که بگوید اشهد ان لا اله الا  
 الله و قد لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و این احوط است <sup>جائز</sup>  
 بعد از شهادتین صلوات بر محمد و آل محمد و بهتر آن است که صلوات را  
 بلفظ اللهم صل علی محمد و آل محمد بگوید بلکه اگر **غیر از گفتن در تشهد**  
 مشکل است و این صلوات مخصوص منزه کردن تشهد و اجابت و افاضات فرستاد  
 بسبب ذکر اسم آنحضرت خواه کسی خود بگوید یا غیر آن بگوید پس آن مستحب مؤکد است  
 و جایز از علما آنرا واجب دانسته اند خواه در نماز و خواه در غیر نماز و اقوی عدم  
 وجوب است بجهت نقل اجامی که محقق و علامه کرده اند و در عصر و حرج <sup>خصوصا</sup>  
 در وقتیکه مکرر اهرام شریف آنحضرت صدکود شود و احوط آن است که ترک  
 نکند مادامیکه عصر و حرج لازم نیاید **مطلب سیم** سنت است تواتر در دعا  
 تشهد چنانکه گذشت و اینکه زانوها را بر زمین بچسباند و نیزه و انگشتان را  
 و مکرر و است که بر پشت پاشنه های پا بنشیند که این افعال میگویند <sup>چنانکه</sup>  
 هم چنین با نغض دیگر افعال پیش مذکور شده نمیشد و سنت است <sup>فنیکی</sup>



که پای راست را بر پای چپ و میدارد در حال تون که بخاطر یکداند  
اللهم آمین الباطل و اقم الحق و از کار و ادعیه که در اجبار و اراده شد  
 بخواند و لذت دهد اقل که فایده شد وقت به خواستن بخواه و تقوی اقم  
 و اقع بگوید چنانکه گذشت **باب نهم** در تسلیم است و در آن چند  
 مطلب است **مطلب اول** بدانکه واجب است دخول در نماز و آن حاصل شود  
 بتکبیر احرام هم چنین واجب است خروج از نماز و آن حاصل میشود بسلام گفتن بعد  
 از اتمام تشهد آخر و صلوات بر پیغمبر و آل او ص و اقی ای نیست که سلام و <sup>جمله</sup>  
 بلکه اظهار آن است که خجسته نماز است و تکرار آن هم مایه بطل نماز است و اظهار  
 آن است که اگر حدیثی بعد از سر بردن قبل از سلام نماز را لغوه کند بلکه در <sup>بین</sup>  
 سلام نیز چنین است اما اگر سهوا یا بیداختیار از او حدیثی سر بردن پس <sup>استکمال</sup>  
 است و احوط اتمام و اعاده است چنانکه پیش از آن بان کریم و اقی در نزد  
 حقیقت است که خروج از نماز یکی از دو عبارت میشود یکی السلام علینا و علی  
 عباد الله الصالحین و یکی السلام علیکم و هر کدام را اختیار کند جایز است هر  
 کدام را گفت از نماز پس و در رفته است و گفتن دیگری واجب نیست و <sup>صورت</sup>  
 که السلام علینا را اول بگوید گفتن السلام علیکم بعد از آن سنت است  
 و احوط آن است که هر دو را بگوید باین ترتیب که السلام علینا را اول بگوید  
 و بعد از آن السلام علیکم بگوید و در <sup>تقدیم</sup> السلام علیکم بسلامت علینا  
 اشکال است و احوط بلکه اظهار آن است که چنین نکند پس اگر ابتدا کرده بسلام

چنانکه

از او

که

سازمان اسناد و کتابخانه ملی

جمهوری اسلامی ایران



علیکم دیگر السلام علینا را نگویید و بنا بر مختار حقیق در صورتیکه السلام  
علینا را گفت باید اعتقاد خروج از نماز را داشته باشد و نیت خروج در  
سلام باینجه که در سلام بگوید وقت سلام باید قصد خروج از نماز نکند  
ضرورت نیست بلکه همین که قدر که میداند که سلام گفتن از نماز دورود  
کافی است هر چند در حال متذکر نباشد و از اینجا میتوان فهمید که نیت دخول  
در نماز همین قدر بستر نیت و آن وسوایها که بسبب اتمام دو رکعت اینند  
بجای طریعی میباید آنها را باید از سر انداخت و بعضی علماء لفظ و حضرت الله را  
بعد از السلام علیکم واجب دانسته اند و دلیلی واضحی بر اینها نیست و احوط  
و افضل گفتن آنهاست **مطلب دوم** بدانکه منفر دیک سلام میدهند و بقبله  
و مشهور آن است که امام هم یک سلام میدهند و بقبله و بعضی گفته اند که  
اگر در بین صف باشند دو سلام میدهند و در طرف خود و اقل اقلیت و لغت  
ما موم پس مشهور آن است که دو سلام میدهند یکی بطرف راست و دیگر  
بطرف چپ و هرگاه در طرف چپ او کی نباشد یک سلام میدهند بطرف  
راست خواه کی در طرف راست باشد یا نباشد و بعضی گفته اند که هرگاه

در یار در طرف چپ باشد باز دو سلام در آن مستحب است هر چند کی نباشد  
و بعضی گفته اند که ما موم سه سلام میدهند یکی از برای رتبه بر امام و دو تا از برای  
رتبه بر ما مومین و مشهور میان علماء آنست که منفر در وقت سلام دادن

ابروی راست است آن کند بطرف راست و امام بصغری در ایشان میکند بطرف



امثال و اذ ان قبله نکر داند و هم چنین ماموم بعضی که دعا شان میکند بدو نظر  
بدانکه ظاهر احادیث و کلام علماء است که آن سلامی که مخرج از نماز است این  
احکام مذکور از برای اوست پس هرگاه السلام علیکم تنها میگوید پس  
حکم واضح است دعا شان کردن یکبار و دوبار و سه بار گفتن و هم چنین هرگاه  
با سلام علینا اکتفا کند و ظاهر هرگاه هر دو را بگوید پس چنانچه این احکام  
در سلام دویم با وجود اینکه سلام اول مخرج از نماز است خالی از اشکال  
و هم چنین جاری کرد زاین احکام در سلام اول و بعد از آن گفتن سلام دویم  
و در نیت که هر چند که سلام علینا طرد و اقل مخرج آن است اما باقی این سخن  
در سلام دویم توان کرد و گویا خلاف فهم در این نباشد و اما این سخنات السلام  
علینا جای آوردن و بعد از آن السلام علیکم گفتن مشکل است و سنت است که  
قصد کند در سلام سلام بابینا و ائمه و ملائکه حفظه را و امام و امامین  
سازنین و هم چنین ماموم بنزد بر امام را و بکنائیکه بر طرفین او هستند و بعضی  
قصد رد بر امام را واجب دانسته اند و آن ضعیف است و هم چنین رد بر مامومین  
و بعضی گفته اند سنت است در سلام قصد مسلمین را از آنسوی و حق و این رد  
خصوصاً در السلام علینا و علی عباد الله الصالحین **مطلب پنجم** بدانکه  
سلام در نمازهای فوافل در هر دو رکعت یک سلام است نه از دو رکعت کمتر  
میتوان سلام گفت و نه از دو رکعت بیشتر یعنی نافله و نفل که در آنجا سلام  
داد و یک رکعت میگویند بنابر محتوا که سلام بعد از دو رکعت شفع باید گفت



و اگر جایند اینم که هر سه رکعت را بیک سلام بکنند چنانکه بعضی از علما  
 مجعول کرده اند پس باز در آنجا طریقه مخالفت از این راه شده که دو سه رکعت  
 سلام میکنند و هم چنین از این قاعده مستثنی است نماز اعراس که آن سه رکعت  
 دو رکعت اول بیک سلام و هشت رکعت دیگر هر چهار رکعت بیک سلام  
 مانند هیئت نماز صبح و عصر و ظهر شیخ طوسی در صبح و عایت کرده اند  
 بن ثابت که گفت مردی آمد از اعراس بخدمت رسول خدا ص پر گفت پدر مرا  
 فدای تو باد یا رسول الله ما در بیابان میباشیم دور از مدینه و نمیخواهم  
 که هر جمعه بخدمت تو بیایم پس راهم ای کن ما را بهایکه فضیلت نماز  
 را داشته باشد تا وقتی که بروم بسوی اهل خود مخرج کنم آنها را بآن پس  
 خدا ص فرمود هرگاه رفت بلند شود بجای او دو رکعت نماز که بخواند  
 رکعت اول آن حمد یکبار و قل هو الله رب العالمین هفت بار و در دوم بخواند حمد  
 یکبار و قل هو الله رب العالمین هفت بار پس بر بخیزد و هشت رکعت نماز میکند  
 سلام و بخواند رکعت اول آن حمد یکبار و الحمد لله رب العالمین  
 الحمد لله رب العالمین و پنج بار پس هرگاه فارغ شوی از نماز پس بگو سبحان الله رب العرش  
 العظیم لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم هفتاد مرتبه پس قسم  
 که مرا بکنند ائت بیعت کنی من و مؤمنه که این نماز را در هر  
 جمعه بکنند هم چنین که من گفتم مگر اینکه من صائمان برای این وقت  
 و بر بخیزد از جای خود تا اینکه خدا گناه او را بپارد **بار دوم** در عقب



و در آن دو مطلب است **مطلب اول** تعقیب آن است که کسی مشغول  
 بعد از نماز بدعا یا ذکر یا آنچه شبیه بآن است مثل تلاوت قرآن و عباد  
 آوردن نعمتهای و کرامتین از خوف عذاب و احوط آن است که نشستن را  
 ترک نکند و اگر حاجتی داشته باشد پس باکی نیست که در راه تعقیب  
 بخواند و آن مستحب مؤکد است و افضل آنها تسبیح فاطمه زهرا است علیها  
 السلام و احادیث در فضیلت آن بسیار است حتی در دعایه آن حضرت  
 صادق علیه السلام وارد شده که تسبیح فاطمه زهرا در هر روز صد مرتبه  
 توانست پیش من از هزار رکعت نماز در هر روز صد مرتبه صد مرتبه آن است  
 که اول بگوید الله اکبر سی و چهار مرتبه و در بعضی روایات قدیم سجد  
 و بعد از آن بگوید الحمد لله سی و سه مرتبه و بعد از آن بگوید سبحان  
 الله سی و سه مرتبه و در بعضی روایات قدیم سبحان الله بر الحمد لله  
 هست و اقوی حمل بر مشهور است و سنت است که بعد از تمام شدن تسبیح  
 زهرا بگوید لا اله الا الله بگوید و از بعضی اخبار ظاهر میشود که دعا خواندن  
 در تعقیب افضل است از قرآن خواندن بلکه در تعقیب هم در وقت  
 که بگویم که هر وقت حاجت اقتضای دعا میکند دعا بخواند هر وقت  
 اقتضای تلاوت یا ذکر میکند چنان کند بجهتها که حالات انسان مختلف  
 میشود و هر گاه حال او مساوی باشد در وقت به دعا اختیار کند  
 و سنت است که در ابتدای تعقیب سه مرتبه بگوید الله اکبر که در آنها

سازمان اسناد و کتابخانه ملی

جمهوری اسلامی ایران



خود را با تکبیر بالا برد بر این روی خود بخوابد و دستها بر وی قرار  
 باشد و سر دستها بقبله و هر مرتبه دستها را بر زمینها فرود بیاورد  
 یا نزدیک بر آنها برساند و باز بردارد و تعقیب را متصل بنماز بکند  
 و نافله میان نماز و تعقیب نکند بجز نافله مغرب که افضل اینست که او را  
 مقدم دارد بر تعقیب بجز آن سه تکبیر که بعد سلام میکنند و تسبیح  
 فاطمه که آنها را مقدم دارد بر نافله و ارغیه و اوراد و آیات و از کبار بزرگان  
 در تعقیب وارد شده بجز مخصوص بعضی نمازها در کتب معتبره مذکور <sup>است</sup>  
 و اینجا جای ذکر آنها نیست و سنت است که در حال تعقیب و در بنشینند  
 بخوبی که در تشهد می نشینند با تَوَكُّل و بقبله در همان جای نماز و تَوَكُّل  
 کند آنچه را که آن مطلوبات نماز است و باعث نقص ثواب نماز است **و طلب**  
 سنت است دو سجده شکر عقب هر نمازی بجهت ادای شکر بر توفیق  
 یافتن بجهت ادای غان و دان تاکید بسیار است و در احادیث و فضیلت بسیار  
 از برای آن مذکور است و بهتر آنست که آنرا در آخر تعقیبات قرار دهد  
 چنانکه از اخبار مستفاد میشود و ادای شکر توفیق تعقیب هم میشود و هر  
 گاه بر تعقیب مقدم دارد ضرری بتعقیب نمی رسد و اینکه کفیم در غیر نماز  
 مغرب است و در نماز مغرب اجناس مختلف است و شاید تقدیم سجده شکر  
 نافله مغرب بهتر باشد هر چند تعقیب نماز بعد نافله خواند شود چنانکه  
 گذشت و اگر کسی دو مرتبه سجده کند بیکبار بعد نماز مغرب و بیکبار بعد



چند باب است با اقل در جماعت و ندان

نافله و داخل تعقیب بهتر خواهند بود و ظاهر اخبار آنست که استیجاب <sup>اختصاص</sup>  
بنمازهای واجب نداده بلکه عقیب نماز سکنه هم سنت است بلکه سنت است  
سجدههای شکر از برای بخند و نغمه های تن و ذوال شدتها در هر حال  
و سنت است که طول بدهد سجده را بقدری استطاعت و اینکه در آنها  
خود را زمین پهن کند و سینه و شکم خود را بین زمین بچسباند و اینکه بین  
دو سجده کوفته های روی خود را و شقیقه ها را بر خاک بگذارد و از طرف راست  
و بعد از آن چپ و به همین قدر دو سجده متحقق میشود و راست شد بعد  
میان دو سجده ضرب نیست و بعضی از علماء تصریح کرده اند که شرط آنست که  
که هفت عضو معهود بین مین گذاشته شود و در شرط بودن گذاشتن  
پشانی بر چیز یک صحیح باشد بجز بر آن اشکال است و دلیل واضحی ندارد  
و اقل ذکر که در آن میشود اینست که بگوید شکر الله عز و جل و در و این  
هفت که صلوات بگوید شکر و اگر خواهد بگوید عضو و اذکار  
و ادعیه بسیار وارد شده است در کتابهای دعا مانند کورانت **قاعد**  
**چهارم** در لواحق نماز است حدیث چند مطالب است **مطلب اول** سنت است <sup>بجاست</sup>  
گذاشتن نمازهای واجب خصوصاً در نماز یومیه و ثواب بسیار و فضیلت  
پیشمار دادن وارد شده است و در اعراض و پر غیبه بان مذمت شدید  
و تهدید و وعید در احادیث و روایات و این حکم در ادا و قضا هر دو  
است و بعضی در مثل نماز نذر و نمازهای احتیاط و نماز طواف اشکال کرده اند



بجهت آنکه از احادیث و دهوای اجماع ایشان نماز یومیه و جمعه و عیدین  
 و آیات متبادر میشود و در تفهید نمازهای دیگر و بیکر اشکالات و  
 مذمتی که نماز جماعت کردن واجب نیست مگر در جمعه و عید و کسی که  
 ندکره باشد بکند یا شبیه ندان عهد و یمین و کسی که قرائت او صحیح  
 نباشد بر وجهی که سابقا در بحث قرائت مذکور شد و در نمازهای سنتی  
 جماعت نیست بغیر نماز استسقا و نماز عیدین با اختلال شرایط چنانکه گذشت  
 و بعضی صورتیهای دیگر که مذکور خواهد شد مثل اعاده نمازی که فراموش  
 شده باشد بجهت ادراک فضیلت جماعت و اجبار یکدالت بر جوان جماعت  
 در نوافل خصوصاً در ماه رمضان محمول بر نیت است و هم چنین عمل با یک  
 دلالت بر جوان امامت زنان در نوافل ضعیف است چنانکه خواهیم گفت و بعضی  
 از علما جایز دانسته اند جماعت را در نماز عید غدیر و دهوای روایت  
 بر آن کرده اند و فصل بان دو نیست هر چند احوط ترتیل آن است و جماعت  
 منعقد میشود و نفر که یکی از آنها امام باشد هر چند ماموم بیک زن باشد  
 بیکه دو نیست که بیک صبیعه میز هم کافی باشد و در جوان امامت صبیعه متمیز است  
 اشهر و اقوی عدم جوانات مگر آنکه بجهت اطفال امامت کند و هم چنین جماعت  
 امامت مجنون و مجنون دوری که کما فی ما قبل است در جوان امامت در حال  
 عقل خلافاست و ظاهر جوان است خصوصاً در شخصی که عادت میخورد و دارد و  
 و باید که امام شیعه اثنی عشری باشد و عاقل باشد و ولد زن نباشد



چنانکه گذشت و زن امامت از برای مردان نمیتواند و هم چنین از برای  
خفته و امامت نمیتواند که از برای زنان در نمازهای واجب و غیر واجب  
گفته اند که از برای زنان هم نمیتواند مگر در نمازهای سنتی و بعضی  
گفته اند که در هیچ نمازی و از برای هیچیک نمیتواند که واقعا قوی  
و اشهر است و احادیث بسیار که دلالت دارد بر جواز امامت آنها در  
نماز سنتی نه واجب و در نظر حقیر تاویل آنها جماعت سنتی خوب است  
یعنی امامت در جماعت واجب مثل جمعه نمیتواند که **مطلب دوم** اظهار است  
که جایز نیست که پیش نماز بهیچ وجه و از آن باشد و بعضی گفته اند که از برای  
امثال خودشان میتوانند امامت بکنند و مشهور است که کوه مستوی  
امامت بکنند هرگاه که باشد که متوجه او باشد و او را و بقبله بدارد که  
اطمینان با و حاصل شود و قوی منع از نقل شده و آن ضعیف است  
و اما اگر بیهوده صحرائینان خواهر باشد و خواه غیر پس اظهار است  
که بغیر از آن خود نمیتوانند امامت بکنند و اما امثال خود پس آن مانعی  
ندارد و اینها در صورتی است که سایر شرایط امامت از عدالت و غیر آن  
موجود باشد و اگر نه از برای هیچ کس نمیتوانند امامت کرد و هم چنین  
کلام در غیر از این هم از آنچه پیش گفتیم و آنچه بعد خواهیم گفت و  
و ممکن است که وجه منع همین باشد که این از ترک واجب میکند که قیام  
از تحصیل معرفت باشد و علم زائد از آنچه موقوف علیه نماز است پس



باین سبب عادل نیستند و از اینها میتوان گفت که آنها ندانند که در دنیا  
مسا هستند با وجود قدرت شهر و فن و تحصیل علوم کردن آنها حکم الهی  
دانند چنانکه بعضی علما این را هم تقریب گفته اند و اختلاف کرده اند و  
کسی که حد شرعی بان جاری شده باشد بعد از توبه و اکثری جایز <sup>ند</sup>  
و بعضی تجویز کرده اند امامت او را از برای مثل خود و دینیت که جوان  
باشد بجهت آنکه مفروض آنست که عادل است و حال او بدتر از کافری  
نخواهد بود که مسلمان شده باشد پس جایز خواهد بود با کراهت و اقرار خلف  
یعنی کسی که او را خسته نکرده باشد پس دران نیز خلافت است و ظاهر آنست  
که اگر مقتضات در این و با وجود قدرت کوتاهی میکند و رخنه کردن خود  
پس جایز نیست امامت آن نه از برای مثل خود و نه دیگران و اگر قادیانیت  
پس جایز است مطلقا با کراهت و جایز نیست که اتمی و ملحق امامت کند از برای  
غیر مثل خود و مراد از اتمی کسیست که قرانت را نمیداند خواه هیچ را نداند و خواه  
بعضی را نداند و اما این با وجود عجز از یاد گرفتن آن است و اگر تقصیر در یاد  
گرفتن بکند نماز از اصل باطل است و مراد از ملحق کسیست که غلط بخواند  
با اینکه تغییر بدهد حرفی را بجز فی یا حر که هر کتی دیگر و امامت کردن کسی  
که در حرف تا زبان او میگوید و تکرار او میکند یا در حرف قائل است <sup>الظاهر</sup>  
جواز است و در وجهی بافترا کردن بر اتمی و ملحق کسیست که نماز او صحیح باشد  
اشکال است و ظاهر عدم وجوب است و هم چنین بر لال واجب نیست که



اقتدا کند بکسی و همچنین جابن نیست که نسبت به امامت بکند برای استیفاء  
و در امامت کردن برای مثل خود اشکال است **مطلب پنجم** شرط است در صحت  
در صحت نماز جمعه جماعت اینکه حائلی نباشد که مانع باشد از دیدن امام  
مثل دیوار یا پرده و مشهور و اظهاری است که نخیره و دیوار مشتبک  
ندارد و بعضی از علماء میگویند ضرر دارد و هم چنین باکی نیست بدیوار  
کوتاهی که مانع از مشاهده نباشد خصوصاً هرگاه در غیر حال سجده هم  
امام را به پند و احوط آنست که هیچ یک از اینها حایل نباشد و بنا بر وجه فوق  
بیطلان پس مشهور است که همین نماز مأموم باطل است نه امام و  
و کافی است از برای مأموم که امام را به پند یا کسی را که آن امام را  
می پند یا کسی که او کسی را به پند که امام را می پند و ملاحظه این  
معنی در پیش روی مأموم واضح است مثل صفهای معتدله که در برابر  
روی و ایستاده باشند و اما شاهد کردن از پهلوی پس ظاهر فتوای اکثر  
علمای آن است که انهم کافی است مثل اینکه در پیرون دو مسجد صفت یافتند  
که آن دو نفر یکدیگر برابر و ایستاده اند باشند یا صف مأمومین یا امام  
را می پند و اما این جماعت که در طرف راست و چپ آنها ایستاده اند که مجموع  
یک صف میشوند آنها کسی را نمی پند بغیر آن دو نفر یا پند یکدیگر برابر و در  
ایستاده اند و آنها امام را یا صف میان می پند و بعضی در صحت  
این توقف کرده اند و هر چند بطلان این بر غیر ظاهر نیست ولیکن احوط



ترك آن است خصوصاً هرگاه صف بسیار طول بکشد و اما اگر همین  
 یک نفر یا دو نفر در طرفین آن اشخاص ایستاده باشند که نه امام را به  
 بینند و نه صف داخل مسجد را پس در آن اشکال نیست چنانکه در  
 حدیث صحیح تصریح بان کرده اند که برای تهای که در میان ستونهای  
 ایستند با کسی نیست بلکه چون اغلب ستونهای مسجد های بزرگ  
 عرضی هر دخی دارند که جمعی در پشت آنها میایستند و آنها بغیر طرفین را  
 نمی بینند پس اینهم مؤید آن است که آن دو طرف صف برابر در نماز ایستادن  
 صحیح باشد چنانکه مشهور است و بعضی که باید زهری حایل باشد  
 میان امام و مأموم و آن دلیلی واضحی ندارد و این احکام که مذکور شد  
 از برای مرد است و اما زنان هرگاه در عقب مرد نماز کنند پس از ظهر  
 آن است که نماز ایستادن صحیح است هر چند دیواری حایل باشد و هر چند در  
 خانه باشد که پشت سر مرد باشد و شبکه و غیره نداشته باشد و جای  
 نیست که میان امام و مأموم فاصله بسیار باشد مگر بسبب صفهای که در  
 هر چند صفها بسیار باشد و در دخی فاصله باعث بطلان نماز مأموم  
 میشود خلاف است مشهور آن است که همین که در عرف و عادت میکنند  
 که امام پیش ایستاده است و مأموم در پشت سری او ایستاده است یا در  
 راست او ایستاده است خوب است و اگر چنین نباشد نماز باطل است و  
 و بعضی بخدید بپسندد و راجح کرده اند و بعضی از علمای مالک گفته اند



که اگر مابین امام و ماموم یا مابین هر دو وصف پیش از تکام برداشتن  
باشد نماز ماموم صحیح نیست و این احتیاط است و ظاهر آنست که صفاتی  
مستوفی اند احرام به بلند پیش از آنکه صفهای پیش احرام بسته باشند و احتیاط  
آنست که صبر کند تا صفهای پیش احرام به بلندند هر چند باین نحو  
باشد که بعضی در بعضی احرام بسته باشند و هم چنین هرگاه در بین  
نماز صفهای پیش از نماز ایشان تمام شود مثل اینکه مسافر باشند  
یا عذر دیگری داشته باشند نماز صف بعد صحیح است **مطلب چهارم**  
جای نیست که امام بالاتر از ماموم بایستد مثل آنکه در پشت و گاهی  
پا پشت بامی بایستد و ماموم در مابین او بایستد پس در این صورت  
نماز ماموم نین باطل و لکن اگر زمین سر شیب باشد ضرر ندارد که  
امام در آن سر بلند بایستد و ماموم بین در عقب آن و ظاهر آنست  
که بلند تری جای امام بمقدار عرض انگشت و مثل آن باکی نیست  
و از پیش از آن احتیاط کند و بعضی تحدید کرده اند و اینها دلیلی <sup>اضافی</sup>  
ندارد و اقامه ماموم پس جایز است که بلند تر از امام بایستد هر چند  
بالای پشت بام باشد و اقامه در پائین و احتیاط آنست که هر  
در زمین مساوی بایستند مگر آنکه جاتان باشد و محتاج شوند  
بیا لافتن و جایز نیست که ماموم پیش روی امام بایستد و مشهور  
آنست که مساوی امام در پهلوی او میتواند بایستد و بعضی علما



واجب دانسته اند که متاخر از امام بایستد و هر چند در پهلوی  
 او باشند قلیلی پس از آن بایستد و این احوط است و افضل آنست که  
 هرگاه دو مرد باشند و خواهد یکی از آنها بار دیگری نمائند و ماموم در <sup>طرف</sup>  
 راست امام بایستد و هرگاه بیشتر باشند مامومین در عقب سر امام <sup>بایستد</sup>  
 و بعضی این را واجب دانسته اند و آن ضعیف است پس اگر یک نفر در <sup>طرف</sup>  
 چپ بایستد سر هم بایستند نماز صحیح است و هم چنین هرگاه بسیار <sup>باشند</sup>  
 و همه در طرف راست بایستند یا همه در طرف چپ بایستند و در آن وقت  
 که مامومین در عقب میایستند هر چند پیاد باشند ضرر ندارد که آنها  
 در جانب راست یا صف بنهند که در طرف چپ هم کس نباشد و بعضی  
 و در اعتبار مقدار تقدم و تاخر ماموم و معیار آن اشکال است و صریحی  
 کلام بسیار آنست که مساوات حاصل میشود بمساوی بودن پشت پائینها  
 یا بنا بر مشهور نماز ماموم در این حال صحیح است هر چند انگشتان پای  
 او پازانوی و یا سراو پیش باشد و بعضی چیزی دیگر گفته اند و انامام  
 و احوط آن است که عدم تقدم را در همه این اعضا ملا حظه کند  
**مطلب هفتم** واجب است متابعت امام در همه افعال باین معنی که در رکوع  
 سجود و قیام و عقود از امام پیش نیفتد بلکه باید بعد از آن بکند تا شایسته  
 جماعت را دریابد و اما اینکه پیش افتادن از امام باعث بطلان نماز میشود  
 یا نه در آن اشکال عظیم است و احوط بلکه ظاهر آن است که هرگاه <sup>پیش</sup>



افتد نماز را اعاده کند اما در صورت نسیان و خطا پس نماز باطل  
 نیست و مشهور میان علما اینست که هرگاه ماموم عمدا پیش از امام دست  
 رکوع بردارد صبر کند با محال تا امام رکعت شود و اگر سهوا سر بردارد  
 پیش از امام برگردد و با امام رکوع تمام کند و در اینجا نیازی و کن سبیل  
 نماز نیست و بعضی بر کثرت دادن صورت سهو است دانسته اند  
 و آن ضعیف است و ظاهر آنست که خطا و سهو یک حکم دارد و فتوای اینها  
 در صورت سهو و خطا خوب است اما در صورت عمد پس دلیل آن درینند  
 حقیر ضعیف است و عمل بآن بیان مشکل است و احوط بلکه اظهر بطلان  
 و نهائیت احتیاط آن است که بطریق مشهور عمل کند و نماز را هم اعاده کند  
 و هرگاه پیش از امام رکوع هر دو یا پیش از آن بگوید پس مشهور میان  
 علما همان تفصیل است که مذکور شد که هرگاه عمدا کرده است باید بجا  
 حال بماند تا امام با او برسد و اگر نسیان یا خطا باشد برگردد و با امام بجا  
 و اشکال دین در اینجا نیست و احتیاط همان است که مذکور شد و اما متناهی  
 در اذکار و اقوال بعضی آنچه هر چه میخواهند بخوانند و غیر آنرا بخوانند و زیاده  
 و کم نکنند و پیش از آنهم بگویند بلکه همراه آن یا بعد از آن بگویند پس اظهر  
 عدم جواز است و جوئیت و لیکن احوط اینست است و این در غیر تکبیر  
 الاحرام است و اما تکبیر الاحرام پس تمام ماموم بدان باعث بطلان است  
 نماز است بلکه اظهر آنست که همراه گفتن هم چنین است و جایز نیست

سازمان اسناد و کتابخانه ملی معارف

جمهوری اسلامی ایران



و مفارقت از امام بدوین عذر هرگاه قصد فرار کردن ندارد مگر مثل  
 تشدد و قنوت هرگاه از امام پس افتاده باشد و تشدد و قنوت خود را  
 بخواند و جایز است مفارقت کردن با قصد انفراد هرگاه عذری داشته  
 باشد مثل اینکه روی او طاعان رخ شود یا بول او را بکشد یا شغلی پیش آید  
 و اما هرگاه عذری نداشته باشد و مفارقت کند با قصد انفراد پس در  
 این خلاف است و شیخ دعوای اجماع بر جوانان کرده است و سخن در این گذشت  
 و احوط تر آن است و در صورتیکه جماعت کذا قصد فراری کرد و مفارقت  
 اختیار کرد پس واجب است که نماز را از آنها بتمام کند پس اگر پیش از قرائت  
 مفارقت کرد قرائت را بکند و اگر بعد از قرائت باشد بر کوع روزه و اگر در بین  
 قرائت باشد اشکال است و احوط آن است که همان سوره که در بیان اوست  
 از سر گیرد خواه حمد و خواه سوره دیگر و در خصوص مفارقت کردن در نماز  
 کسی یا خلافت در جوانان نباشد خواه با عذر و خواه بی عذر و گویا که در اینجا  
 قصد انفراد هم واجب نباشد اما قصد عاموم بودن هم نکند **مطلب ششم**  
 در حکم قرائت عاموم است در حقیق سر امام عادل که با او اقتدا میکنند و قرائت  
 و اقوال علماء در آن مختلف است اختلاف شدید دارد و ظاهر علمای ما آنست که  
 خلاف در نظر نیست اینست که قرائت بر عاموم واجب نیست اما اشکال  
 در حرم و کراهت و استحباب و فترقه باین میان جهری و اخفایه و بر آن  
 نیست و آنچه در نظر حقیر ظاهر است اینست که در دو رکعت اول نماز اخفایه



خوب

حرام است قرائت کردن بر مأموم و هم چنین در دو رکعت اول چهار رکعت  
هرگاه قرائت امام را می شنود هر چند صدای ضعیف باشد که حرف اول کلام  
تتمه آن باشد نشود که در اینجا واجب است ساکت باشند و کوشش بدهند و اما  
اگر هیچ نمی شنود اظهار احتیاج قرائت است و تسبیح گفتن هم ضرر ندارد و سنت است  
که در دو رکعت اول اخلاص مأموم تسبیح بگوید تا امام فارغ شود و خواهد  
تسبیحات اربع بگوید و خواهد سبحان الله بگوید و شاید سبحان الله گفتن  
باشد و اما در دو رکعت آخر پس ادا دین در آن متعارضانست بعضی دلالت  
بر قرائت دانند و بعضی بر تنقیر است و احوط بلکه اظهار تنقیر است  
و بهتر اینست که دو رکعت آخر تسبیحات اربع را بگوید چنانکه در جای خود شرح  
کردیم و تاکید شد که قرائت در دو رکعت آخر در نماز چهار رکعتی  
احکام که مذکور شد در غیر مأموم اینست که رکعت دوم و ششم و چهارم  
ملحق شود و حکم او بعد مذکور خواهد شد و ظاهر گاه در عقب سر امام نما  
نا نایسته نماز کند از راه نفیته پس آن صورت اقتداست و اقتدای حقیقی  
بیت و قرائت ساقط نمی شود بلکه باید که او آهسته بخواند و اگر از آنهم  
خوف کند که مطاع شود و نفس خنجر انداخته در دل بگذراند قرائت  
و اگر نفیته باین شود که بالمره تنگ کند مثل اینکه باید در حال رکوع ملحق  
شود یا در مابین قرائت ملحق شود که در این قرائت را تواند بخواند هر  
چند صد تنها باشد یا بعضی آن سوره حمد را بخواند و نماز او صحیح است



و هرگاه قرائت تمام نشد امام بر کوع رود بعضی گفته اند که در رکعت  
 رکوع قرائت را تمام کند و این دلیل ندارد بلکه همانقدر که خوانده است  
 کافی است و بهر تقدیر ظاهر اینست که این نماز بخیر نیست از برای او و امان  
 در لازم نیست هر چند احوط اعماده است اگر بیشتر شود و در جای که  
 تقیته واجب نباشد بلکه مستحب باشد اکتفا بان نماز به قرائت نکند و سنت  
 که اول در خانه خود نماز خود را بکند و بعد از آن نماز ایشان حاضر شود  
 و ظاهر اینست که مستحب است که قرائت خود را نذر و توان امام تمام کند و مشغول  
 ذکر شود تا امام فارغ شود که میباید او را نذر و توان امام فارغ شود و قرائت  
 او را تمام بماند و در فضیلت نماز کردن در عقب سر مخالفین احادیث بسیار  
 وارد شده است و در حدیث صحیح مذکور است که کسی نماز کند با ایشان  
 در صف اول چنان باشد که نماز کرده باشد در عقب رسول خدا ص در  
 اول **مطلب هشتم** جایز است که اقتدا کند نماز واجب را بماند واجب هر چند  
 غیر یکدیگر باشند مثل ظهر را بعصر یا عکس و قول این بابی در منع  
 عکس ضعیف است و هم چنین باکی نیست که در عدد رکعات مختلف باشند  
 مثل مغرب بعد از عصر یا عصر بتمام و عکس بلکه جایز است که مسافر  
 ظهر و عصر را هر دو با بظهر حاضر اقتدا کند و سلام بلکه ادا بقضا  
 و قضا را با دو صبح را بظهر و ظهر را بعصر و هم چنین و از علی بن ابی طالب  
 نقل کرده اند که شرط کرده است که موافقت در عدد رکعات باشد



و مشهور اقری است و اینها که مذکور شد در عقیدت که نمازها در  
مختلف نباشند پس نماز یومیه را بنماز ایات و بعکس نمیتواند اقتدا  
کرد و جایز است اقتدا کردن مستفل بمقتضی و بعکس مثل اینکه کسی  
نماز کرده باشد بقتضای و بپوشد بجا حتمی که نماز واجب میکند و با  
و با آنها خواهند اقتدا کنند چنانکه بعد میاید و بعکس در صورتیکه  
که نماز واجب باشد را اقتدا کند بکسی که تنها نماز کرده بوده است  
و بار دیگر جماعت میکند چنانکه خواهد آمد و هم چنین تا بالغ یا بالغ  
و مستفل بمستفل در مواضعیکه شد قبل از این **مطلب** پنجم است  
که ماموم هرگاه بیکرده تنها باشد اینکه در پهلوی راست امام بایستد  
و هرگاه پیشر باشد پشت سر او بایستد و هم چنین هرگاه بیکرین یا پیشر  
باشند و اما هرگاه بیکرین باشد با وجود پیشر ایستادن در جانب راست  
امام بایستد و اگر بیکرده هله زنانه باشد مرد در پهلوی او بایستد  
و زنانه عقب او بایستد و هرگاه پیری یا پسران چند باشند یا زنانه  
زنانه ~~پیش از پسران~~ پیش از زنان میایستند هر چند بند باشند و هرگاه  
دو پسر یا دو زن زنانه زنانه در پهلوی او بایستند و هرگاه محتاج  
بد و صف و پیشر شوند امام زنانه در میان صف اقل بایستد و خود را  
ان زنانه پیش ندارد بلکه ~~ساوی~~ **ساوی** بایستد و هم چنین جماعتی که هرگاه  
باشند و خواهند که نماز جماعت کنند در شش صف مینهند و امام



۱۱۸  
در میان صف می نشینند و لیکن زانوها را خود را از مومین پیش  
میدارند و مشهور آن است که باید بنشیند باشند و بعضی گفته اند  
که اگر ایمین باشند از مطلع شدن غیر بایستند و اقل اقویست و از برای  
مرکوع و سجود استوار میکنند و بعضی گفته اند امام استوار میکند و آنها  
که در عقب سر او هستند رکوع و سجود میکنند و قول اظهر است **مطلوب**  
سنت است که در صف اول صاحبان علم و عقل بایستند و نزدیک  
امام بایستند و هر که افضل است بجهات مذکور در افضل مواضع  
بایستد و افضل مواضع نزدیک امام است و بعد از آن طرف راست  
صف اول و بعد از آن طرف چپ و بعد از آن صف دوم تا با آخر پس اینجا  
در پیش میایستند و در صف بعد آنها ایستد که در مرتبه از آنها پس بایستند  
و هم چنین بعد از آن اطفال میایستند و بعد از آنها زنان میایستند و بعضی  
علماء گفته اند صحیح است که امام در محاذی وسط عدل صف بایستد و از  
بعضی ظاهر میشود که در طرف چپ بایستد که طرف راست و شرف بهم  
رسانند بهتر است و در اخبار دلالت بر هر دو هست و مکرر هست که  
با وجود کجایش صفها کیستنها بایستد و هرگاه صف کجایش ندارد بایستی  
است است آنکه برابری بیت سر امام بایستد و سنت است که کجایش  
میان صفها را بپوشد و بعد بیک متصل بایستند و صفها را از یکدیگر جدا  
و شانهای خود را بر این یکدیگر ندارند و در حدیث است که در روز قیامت



کار برداشتنی و بهتر نیست از نگاه برداشتنی که بان وصل کنی صف  
را و از برای امام سنی است که بمقامی بگویند که صفها را راست کنند  
و هرگاه صف تنک باشند از برای مأموم باکی نیست که در بین نماز بین  
بر و صف نیست سر خود یا صف پیش روی خود اما در نماز قبله نکند  
و هرگاه صف نماز بهم متصل نباشند نماز آن صف باطل میشود و هر چند <sup>صله</sup>  
بسیار باشد و متعدد باشد و اما صفیکه در عقب این صفها است که در  
نماز آنها بهم میرسد بجهت آنکه زیاده از کار برداشتن فاصله میشود و احتیاط در  
آنست چنانکه پیش گفته هر چند بطلان آن ظاهر نیست و اما فاصله تقدیمی  
بکنفر یا قلیل پیشتر پس آن ضرر ندارد مطلقا **طلب** هرگاه جمعی خود را  
باشند و خواهند نماز جماعت بکنند و قابلیت امامت در معده آنها باشد  
صاحب خانه اولی از دیگران است و همچنین در مسجد یک امام جماعت مستقری  
دارد تقدیم او اولی از دیگران است و ظاهر اینست که هرگاه اینها غیر از اذن  
بدهند که اهت زائل میشود خصوصاً هرگاه چیز افضل باشد و ظاهر اینست  
که مراد از صاحب خانه کسی است که در آنجا ساکن باشد هر چند با جان و مال  
باشد نه نه مالکی و جمعی از علما گفته اند که هاشمی ولی از دیگران است  
و ظاهر امر دایتان بعد از اینها نیست که مذکور شد و مشهور آنست که  
بعد از آنهایی که مذکور شد پیشتر <sup>که هر که اقرار قرآن باشد مقدم است</sup>  
بر اعلم و در معنی آن خلاف کرده اند با بعضی گفته اند یعنی آداب قرانت را بهتر



و خوف را بهتر از تخریب ادا کند و بعضی گفته اند یعنی آنکه پیشتر تلاوت قرآن کند و بعضی گفته اند که اهل علم و اوقافه مقدم است بر اقره و این اظهار است و مشهور آن است که بعد از اهل علم هر که فقه و تبحر در فقه است که فقه و معنی هجرت در پیش گذشت و بعضی علماء گفته اند که مراد کسی است که فقه و تبحر از اسلام را اختیار کرده باشد یا زودتر از زمانه الحرب بدین اسلام آمده باشد یا از اولاد کی باشد که هجرت او مقدم بر باشد بر دیگران و بعد از آن آنکه سنی پیشتر است مقدم میدانند و جمعی این را تفسیر کرده اند باینکه در اسلام سنی او پیشتر گذرشته باشد و وجه دیگر هم از برای ترجیح ذکر کردن این دهین فدا کفای کرده و مشهور علماء اینست که اینها در صورت نیست که میان اختلاف کنند و اگر اتفاق کنند هر که را آنها مقدم داده اولی است و همچنین هرگاه همه ناخوش داشته باشند از یکی او هم امامت نکند و درینست که هرگاه آئین مدتین باشد امامت آن مکروه نباشد و گناه برای آنهاست که اولادنا دارند و آنچه از اخبار ظاهر میشود اینست که این امور مذکور با احتیاج میشود و هر چند اختلاف در میان ماموین نباشد اما علماء چنان گفته اند

که مذکور شد مکرر است که امامت کند سافر بجهت حاضر و عکس و هم چنین اقتدا کردن هر یک بدیگری و ظاهر اینست که مفسرین در اینجا این باشد که جواب از جماعت با مثل خود مکرر است نه از جواب او از فردی هم کمتر باشد و بعضی علماء گفته اند که مختص من جای کرده اند



که نماز و سایر در حاضری و عدد رکعات مختلف باشد پس در نماز صبح و مغرب  
مکروه نخواهند بود و این خالی از رفعت نیست پس هرگاه امام مسافر باشد  
و فارغ شود مأموم در سلام متابعت او نمیکند و بر میخیزد و نماز خود را تمام  
میکند و ظاهر آن است که در بقیه نماز می تواند بقیه اقامت کند هرگاه <sup>اهلیت</sup>  
امام داشته باشد خصوصاً هرگاه امام او را پیش و دارد و هر جا که عدد نماز  
مأموم کمتر از عدد نماز امام باشد و زودتر فارغ شود افضل آن است که سلام  
نگوید بلکه بنشیند و ذکر کند تا همراه امام سلام بگوید و اگر خواهد بیشتر بگوید  
و برود جایز است و اگر عدد نماز مأموم بیشتر باشد افضل آن است که صبر کند  
تا امام سلام بگوید آنوقت برخیزد و اگر خواهد هم بیشتر برخیزد و در اینوقت  
افضل آن است که امام سلام نکند تا مأموم بقیه نماز خود را بکند و بعد از آن  
سلام بگوید و هم چنین مکرر است که انسان اقلیج دار امام صحیحها باشد و  
و انسان مقید بقل و نچرخ و مثال آن بردن رها و این در وقت است که  
نجد نشستن نشد و الا صحیح نخواهد بود چنانکه گذشت و هم چنین <sup>است</sup>  
متبع جماعته که وضو را با غسل دارد باشند و هم چنین امامت بنده مکرر است  
اصل و عیال خود و در رعیت که هرگاه اعلم قوم باشد امامت کردن او از برای  
ازادان هم کراهت نداشته باشد و مکرر است نافله کردن در وقت <sup>ایمان</sup>  
کفین از برای نماز **طلب و طلبه** است بر خواستن بهادر و قنیکه مؤمن  
قد قامت الصلوة و بعضی گفته اند میگویند در وقتیکه میگویند حتی علی الصلوة



و سنت است از برای امام که شش تکبیر بگوید مستحب است که بگوید  
و تکبیر احوام را بلند بگوید بلکه سنت است از برای او که جمیع ذکرها را بلند بگوید  
و بما موین بشنوند و سنت است از برای ماموم که هیچ چیز را با امام نشنود  
و سنت است از برای ماموم که بعد از فراغ امام از سوره حمد بگوید الحمد لله  
و رب العالمین و اینکه در وقتیکه امام گفت سمعنا و اطعنا هم بگوید الحمد لله  
و رب العالمین و سنت است که امام دعا را بصیغه جمع بخواند و مخصوص حق  
نکند بلکه قصد او مامومین و سایر مومنین هم باشد مثل اینکه اللهم اغفر  
لی و لوالدین و لکل مسلمین بگوید اللهم اغفر لنا و لوالدینا و سنت است که  
امام مراعات حال ضعیفا و ارباب حاجات مامومین را بکند و نماز خود را  
بکند و بسیار طول ندهد و در رکوع و سجود سه ذکر اکتفا کند و هم چنین  
در دعا و قنوت و تشهد طول ندهد و سنت است هرگاه امام فارغ  
شود و بعضی مامومین فارغ نشد باشند بنحیض تا امامین فارغ شوند و سنت  
است که امام در اینجا که نماز کرده است نافله نکند تا آنجا که خود مختصر  
شود بجای دیگر یعنی اگر خواهد نافله بکند بغیر مکان بدهد حافظ بکند

**مطلب نهم** سنت است اینکه کسی که نماز میکند بقیتهای آن کرده است  
هرگاه بجای آن برسد همان نماز را بجا بکند خواه امام باشد و خواه مسلم  
و احوط آن است که بعد از نماز مراعات بکند مثل اینکه ظهر را با ظهر  
بکند و عصر را با عصر و هم چنین در احوط کرده و نماز با نماز مثل ظهر را



با عصاره اشکال است و هم چنین احوط بلکه اظهار نیت که هرگاه نماز را بجا  
 کرده باشد باز یکبار نمی تواند بجا بیاورد و بعضی علما حتی بر کرده اند  
 بجهت هوای اخبار و دران اشکال است و هم چنین هرگاه جماعتی از رفقا  
 که یکی نماز را فراموش کرده باشند بایست که بخواهند بجا بیاورند اعاده کنند  
 دران هم اشکال است و بنا بر اعتبار از نیت و استحباب در چنین جماعتی  
 که با عاده میشود باید قصد استحباب بکنند و بعضی قائل بر وجوب <sup>ند</sup> است  
 و آن ضعیف است و سنت است که هرگاه کسی فراموش نماز کرد و در  
 بین نماز جماعتی منعقد شود اینکه نیت خود را بگرداند بناقله و بدو رکعت سلام  
 بگوید و داخل جماعت شود و هرگاه در رکعت سیم و چهارم باشد پس  
 در جوان تغییر نیت و تمام کردن رکعت اشکال است و بعضی علما منع کرده <sup>اند</sup>  
 از همه اقسام و بعضی گفته اند که میتواند که نماز را قطع کند بدون تغییر  
 نیت بجهت ادراک فضیلت و اقوی آن است که سابقا بگوئیم و اگر مشغول  
 نافله باشد که جماعتی منعقد شود پس بعضی علمای ما جزی کرده اند باینکه  
 اگر نیت کند که جماعت اندستش برود بناقله را قطع کند و اگر نیت سلمان این  
 پس تمام کند خود رکعت را و داخل جماعت شود و این دو نیت **مطلب چهارم**  
 شکی نیست در اینکه ادراک جماعت حاصل میشود با در اندک و بعضی هرگاه  
 امام را در یابد قبل از رفتن بر رکوع هر چه <sup>ببیند</sup> قد بیاورد که تکبیر احوط  
 بگوید و هر چند که فرصت تکبیر رکوع نماند و اما هرگاه امام در بین رکوع

سازمان اسناد و کتابخانه ملی

جمهوری اسلامی ایران



باشند پس در آن خلاف است و آنچه را قوی است که هرگاه تکبیر را  
دو حال قیام بگوید بعد از آن بر کوع رود که هنوز امام شروع بر آنست  
نکرده باشد کلیه است و در اینجا نماز جمعه و غیر آن فرقی نداده و بهتر  
که بقدر یک ذکر واجب امام را در حال رکوع دریا بند و اما اگر در وقت  
برسد با امام که شروع بر آنست شدن کرده باشد پس آنرا اکتفا نکند و اگر شک  
کند که آیا امام را قبل از دست شدن در یافت یا نه پس بآن رکعت نیز اکتفا  
نکند و بعضی گفته اند که همین که در حال تکبیر یا امام نرسیده دیگر آن  
بر رکعت حساب نمیشود و اقول اقوی است و بعضی گفته اند که هرگاه ترک  
لحوق در حال رکوع است و این در جماعات واجبیه مشکل است مثلها  
جمعه مخصوصا در رکعت اخیری و هرگاه داخل مسجد شود و بقیه  
که رکعت نماز از او فوت شود اگر برود تا داخل صف شود و از همانجا تکبیر  
اخرام بگوید و مشغول رکوع و سجود شود و راه رود تا داخل صف شود و ظهر  
آنست که بخواند است در هر یک دو حال رکوع راه رود یا آنکه رکوع و سجود را  
بجا آورد و وقتی که بر خوانست راه رود تا داخل صف شود و بهتر آنست که  
در وقت راه رفتن پاها را خود را بنشین بکشد و کار بر ندارد و هرگاه آنرا  
را نه قبل از رکوع دریا بند و در حال رکوع پس آن رکعت از آن فوت شده  
است نهایت سنت است که تکبیر بگوید و سجدها را با امام بکشد و آنرا  
از نماز حساب نکند خواه قبل از سجدها دریا بند یا در استای آنها و بعضی



در این توقف کرده اند اظهار استحباب است و اظهار آنست که سجده ها که قما  
شد و امام فارغ شد آن تو تکبیر احرام را بگوید و بان تکبیر اقل اکتفا کند  
و بعضی علماء اکتفا کرده اند بهمان تکبیر و میگویند که زیاد شدن رکن در اینجا  
معفو نیست و اقل احوط و اظهار است و اگر بنا بد امام را تا سجده ها تمام شود  
پس جمعی گفته اند که سنت است که تکبیر بگویند و با امام بنشینند و تشهد بخوانند  
و بعد از آن که امام سلام گفت برخیزد و نماز کند و دیگر اعادة تکبیر در رکعات  
و این در روایت است که تکبیر بگویند و با امام بنشینند و تشهد بخوانند و بعد از آن  
که امام سلام گفت برخیزد و نماز کند و دیگر اعادة تکبیر در رکعات و این  
در روایت و بعضی در این صورت قائل شده اند که بخندار است در خواندن  
تشهد و بخوانند و در روایت که بخوانند بهتر باشد و بهر تقدیر حکم با در آن  
وضیلت جماعت با در آن تشهد تنها مشکل است هر چند مطلق فضیلت و  
و استحباب حاصل باشد **مطلب پایتخت** هرگاه وقتی حاضر شود که امام بگوید  
یا پسری را کرده باشد اجمارا اقل نماز خود قرار دهد و با امام نماز کند  
و بعد از فراغ تمامه نماز خود را بجا بیاورد و اظهار آن است که رکعت اقل  
و در قیوم مأموم که بگوید ستم و چهارم امام اتفاق می افتد در اینجا بنام  
قرائت حمد و سوره واجب است اما این در روایت است که تمام رکعت  
را در یابد یا انقدری را در یابد که بقا دهد حمد و سوره را یا حدیث  
بخواند اما اگر انقدر وقت نماند باشد قرائت واجب نیست بلکه <sup>صوت</sup>



و اگر کان کرد که میتواند عهد و سوره را یا حمد و نهای بخواند و شروع  
 کرد بخواندن و امام در آن بین بر کوع رفت هرگاه مهلت میشود که تمام  
 کند و با امام در کوع بنشیند که فاصله زیاد نشود تمام کند و بان ملحق  
 شود هر چند عهدتها باشد و اگر چنین نباشد آنها را بجا قطع کند و با ما  
 ملحق شود و اما حکم در کفایت این ماموم که در بین نماز و سید پسران  
 مثل نایب نمازهاست که مختار است مابین عهد و بیعت و قول بوجود عهد  
 و متابعت که این ماموم در قنوت و تشهد متابعت امام میکند و هر جا  
 که جای تشهد ماموم بنیت متابعت که سر پا بنشیند و دستهای  
 خود را بر زمین بگذارد و هر جا که محل تشهد واجب او نیست بر زمین قرار  
 گیرد و تشهد را بخواند و با امام ملحق شود و از بعضی اخبار بر میآید که در  
 قنوت که متابعت امام کرد دیگر محل قنوت خود قنوت بخواند و لیکن حکم  
 بقنوت استجاب قنوت در جای که قنوت ماموم بعد از فراغ امام اتفاق  
 میافتد مشکل است و بهتر است که ماموم صبر کند تا امام سلام بگوید  
 و برخیزد و اگر پسر از سلام هم برخیزد جایز است و بنیت آنرا هم واجب نیست  
**مطلب شانزدهم** هرگاه امام بخیرد یا پشیمان شود مامومین امام را بکشند  
 بکناری هر چند بنیت سر خود باشد و کسی را پشیمان کند و نماز تمام  
 کند هر چند کسی باشد که از جمله مامومین نباشد و هم چنین هرگاه امام  
 حادثه رود و دهد مثل اینکه بخاطر شرابید که چه طهارت بوده است

خصوصاً



یا حدی فی اذ سرزند یا مرضی و یا غرض شود یا عافی و امثال اینها  
مستحب است که امام احدی را پیش از هر چند از غیر باشند و اگر امام  
پیش ندارد مستحب است که مامومین احدی را پیش از آنند که نماز و  
و مکر و هت است که کسی را پیش از آنند که با قافله نماز نرسیده باشند خصوصا  
هرگاه بیکرکت را یا پیش از رک نکرده باشند و هرگاه کسی را پیش از آنند که  
بیکرکت یا پیش از رک نکرده است و قیام مامومین بر کت آخر میریزند  
امام بنشیند تا فارغ شوند و ایشان کند بطرف راست و چپ خود که سلام بگویند  
بعد از آن بر چیز و نماز خود را تمام کند **مطلب هفتم** هرگاه بعد از نماز ظاهر  
شود که امام کافر بوده یا فاسق بوده یا جنب بوده یا پیه وضو بوده بر مامومین  
اعاده واجب نیست و نماز ایشان صحیح است و ضرورتیست که امام مامومین  
بگوید که من به طهارت بودم و هم چنین است حکم هرگاه معلوم شود که امام  
بر غیر قبله نماز کرده بوده است و هرگاه این معنی در استیغاثی نماز معلوم شود  
هم اظهار آن است که نماز ماموم صحیح است و تمام میکند بقصد انفراد و مخالفت  
امام با ماموم در غیر نماز یک میکند ضرر ندارد و اما هرگاه در افعال نماز  
مخالفت داشته مثل اینکه سوره سبته طاعت و ماموم واجب داند یا آن نماز  
جمعه را واجب بیند داند و این سنت داند پس در حقیقت اقتدا با آن نماز است  
و در صورتیکه سوره طه را که ظاهر بطاعت است اقتداست بجهت آنکه ماموم آن  
نماز را در فضول الامر باطل میدانند هر چند بکمال او باشد و در صورت



عدم ترک امام با قصد استعجاب هم در صحت نماز اشکال است و اما بدون  
 قصد استعجاب یا بیغی که بقصد تقرب اکتفا کند و در نیت که اقتدا صحیح باشد  
 و اما هرگاه ماموم نماز جمعه را حرام داند یا مقلد کسی باشد که حرام داند پس  
 جایز نیست اقتدا کردن او به اشکال و اما این معنی باعث فسخ امام نیت و  
 ساقط نمازها با و اقتدا میتوان کرد چنانکه در اقل اشان بیان کردیم **باب**  
**دویم در منافات نمازات و عدل چند مطلق است** **مطلب اول** حرام است  
 قطع کردن نماز واجب بدون سبب و جهت در حال اختیار و اما هرگاه  
 او را عذر یا باشد مثل آنکه غلام او که بخفته باشد و او را در بین نماز باشد  
 یا کسی از آن طلبی داشته باشد و خواهد رفت در بین نماز پیدا شد یا آنکه  
 آنکه دشمنی یاد آورند یا اگر نذ و صلحان او یا من و دیگر داشته باشد و اشکال  
 اینها بلکه از اینها سهل تر هم مثل تا قرب شخصی که مستحق تادیب باشد یا لقای  
 حیثی که بسیار سابق او باشد و اما لاینها هم در نیت که جایز باشد  
 و اما آنچه مخصوص وارد شده بجهت ادراک مستحبات مثل اذان و اقامه که فراموش  
 شده باشد یا بجهت ادراک قرائت سوره جمعه پس از اشکال ندارد چنانکه  
 پیش گذشت و بهتر آنست که نماز مستحق را هم به جهت قطع نکند و هر کس  
 نماز داشته و فهمیده که با که مناجات میکند تا بسیار مضطرب شود  
 و یا عیندار که به جهت قطع نماز خود را بکند خواه واجب و خواه مستحب  
**مطلب دوم** هرگاه در بین نماز از او حدیثی سرزند حکم حدیث در حال تسبیح



اخیر در محل خود گذشت و اما در غیر آن پس اگر بیدارند که در حال نماز است  
و بعد از حدیث میکند به شک نماز او باطل است و هم چنین هرگاه در اینجا  
اختیار و اذاعتی سرزنند و هرگاه فراموش کند که در بین نماز است و با اختیار  
حدیث آنرا سرزنند باین ظاهر آن است که خلاف در بطلان نماز نیست و اما  
هرگاه به اختیار و از آن حدیث سرزنند پس مشهور و اقوی بین بطلان نماز است  
و بعضی گفته اند در سنت بر او در وضو بسیار و از نمازها که مانده است  
تمام کند و بعضی گفته اند هرگاه با تیمم نماز میکند و چنین امری اتفاق افتد  
هم رسد و وضو بسیار و از نمازها تمام کند و در غیر تیمم باطل است و اینجا  
اینست که در این صورت چنین کند و اعاده کند هم بکند **مطلب** باطل میشود  
نماز بعضی گفتن بد و حرف یا بیشتر هرگاه از روی عمد باشد و اما تکلم باین حرف  
پس آن مطلب نیست مگر اینکه دلالت بر عجز و طلبی بکند مثل کلمه قی که در لغت  
عرب بمعنی دل بد و پرهیزگاری است و معنی که بخواهد بشنود و دل بد است که آن  
نیز مبطل است و هرگاه سهواً تکلم کند پس آن مبطل نماز نیست نهایت حدیث  
بر آن واجب میشود و در این صورت فرقی نیست در اینکه کان کند که آن نماز فارغ  
شده و سخن میگوید یا در بین نماز سهواً سخن گوید و نفع مبطل نماز نیست  
بلکه جایز است که نفع مطلبی را بگوید مثل اینکه کسی در غیرت و میخواهد اهل  
خود را خبر کند که به پند کسی و هم چنین جایز است اداء بعضی مطالب  
کردن و تنبیه کردن بقرآن و ذکر و دعا مثل اینکه کسی خواهد داخل



خانه شود و اذن خواهد بگوید و خلوها سلام یا کسی او را صدا میزند در  
 نماز است بگوید سبحان الله و هم چنین اثنال این ذکرها و مطلبها و انا آه  
 کیندن در نماز هرگاه در حرف بهتر اذن متولد شود پس آن مبطل است  
 مگر آنکه از خوف خدا باشد که در آن اشکال هست و ظاهر جواب است و هم چنین  
 ناله کردن هرگاه از آن در حرف ظاهر شود مبطل است بلکه از بعضی اخبار ظاهر  
 میشود که هرگاه ناله کند سخن گفتن است و لیکن اگر در خوف است و باطل نیست  
**ملاحظه چهارم** هرگاه مسلمان بدو حال نماز بر کسی سلام کند واجب است در جواب  
 او بمثل آنچه گفت است پس اگر بگوید سلام علیکم در جواب علیکم السلام نگوید  
 و در وقت نیست که هرگاه سلام علیک بگوید در جواب آن سلام علیکم توان  
 گفت و لیکن اگر مثل آنچه گفته بگوید احوط است حتی اگر او بگوید سلام علیک  
 و این بگوید سلام علیک خلاف احتیاط کرده و هم چنین زیاد کردن و حمد  
 الله و بر کلمات و بنماچه او گفته و در وقت که جایز باشد احوط ترک  
 آن است و هرگاه سلام کند بگوید علیک السلام اظهر عدم وجوب جواب  
 و احوط آن است که در جواب سلام علیک با سلام علیکم بگوید بقصد قرائت  
 و دعای بر آن شخص و هم چنین هرگاه سلام طلع غلطی بگوید مثل سلام علیک  
 و سلامات و ما انا لیک و امانا اینها و در اینجا احتیاط دادن جواب  
 و البته ترک نکند و احوط بلکه اظهر است که احتیاط بر ما نیست و هم بگوید  
 یعنی در جواب سلام اقل سلام علیک و جواب بخیر سلام علیکم بگوید



تحتیات متعارفند سلام مثل بخیر و صباح بخیر و امثال آنها پس جواب  
اتحاد نماز دادن صورتی ندارد نه بسلام و نه بغیر سلام و در وقت که  
بقصد دعا عبارت قرآن جواب گفت نه بقصد و تحت و واجب است که  
جواب سلام با چنان بگوید که آن شخص بشنود و اگر کر باشد همانقدر بلند  
بگوید که آدم گوش دارد میشود و هرگاه صبی باشد که بر آن سلام کند  
یکی که جواب گفت اندکی آن ساقط است خواه همه در نماز باشند یا بعضی  
در نماز باشند و با وجود اینکه بعضی در نماز نیستند هم جواب آن نماز  
کذا را ساقط نیست و هر دو در تکلیف مساوینند مگر آنکه آن شخص بیک نماز  
و بعد از آنکه آن جواب گفت اظهار آن است که نماز گذار نمیتواند جواب بگوید  
اما جایز است که هر دو با هم جواب بگویند و هرگاه کسی جواب بگوید که با سلام  
نکره بود مجزی نیست و هرگاه صبی مجزی در میان این جمع باشد و جواب  
بگوید اظهار آن است که اندکی آن ساقط میشود و احوط آن است که یکی  
از تکلفین هم بقصد دعا جواب بگوید نه بقصد و سلام و هرگاه نماز گذار  
همگانه را در سلام کند گناه کار است اما نماز او باطل نیست و بعضی باطل  
دانسته اند و بعضی گفته اند اگر در آن حال مشغول ذکر یا قرائتی باشد باطل  
میشود و اگر نه باطل نمیشود و این دو قول ضعیف است و وجوب و سلام  
فردیت نهایت هرگاه در آخر ایمان یا کمال یا تمامی داشته باشد  
ایه و کلمه را تمام کند و جواب بگوید ضرر ندارد و بعضی از علماء سلام







پسوند رفتن از این عمل بجلد دیگر رجوع بعرف میکنیم و اهل عرف این  
طریقی را نمیدانند هر چند حقیقت عمل را ندانند انقدر میدانیم که اهل عرف فرق  
مابین چنین نوشتن و بنای کردن و چیز خودن و غمان کردن میکنند و فرق  
مابین حال مشغول شدن به یک از اینها را میکنند و بنابر این فرق مابین  
حمد و ستایش خواهد ولیکن مشهور مابین علمای اینست که هر کجا فعل کثیر را  
سهواً بکنند غماز او باطل نمیشود و بعضی و هوای اجماع کرده اند و بعضی  
از علمای گفته اند که این در صورتیست که مخصوص نماز نشود و الا باطل خواهد  
بود و بهر حال ظاهر در نزد حقایق اینست که همین که میگویند که از نماز دست  
برداشت و غمان نمیکند غماز او باطل است خواه عمداً باشد و خواه سهواً  
و از ملاحظه احادیث بسیار معلوم میشود که کار بسیار نیک و مستحق  
رحمت بر کارهای بسیار و در شده مثل گفتن ما و معتزب و یک و پیش  
و پسر و شمر و در رکعات نماز و عدد پنجاه را پسندیدند و در یاد آید  
بجانب میزان برای اینکه متوجه شود بر با و برای حاجتی که با و دارد و  
دادن زدن طفل خود را در حال تشنه و دست مالیدن به پیشانی و  
و بستن خود به ناف در بین غماز و دست زدن بدیوار برای باختر کردن  
تختی و تخف کردن و بقصد اینکه کسی را خبر کند که بیایدان برای حاجتی  
و کلاه انداختن بر دست راست و بن بستن و مثال اینها لیکن در همه جای  
مراعات آنست که بکند که طول نکشد که در عرف بگویند دست از نماز



برداشت چنانکه در بعضی از اخبار وارد شده که هرگاه يك كام بر دارد و نماز را بکشد  
 مرخص است و اگر پشتراست نکند و هم چنین شستن و طواف هرگاه بسیار طول بکشد  
 نماز اکتفا نکند و اعاده کند در جای که نماز گذار شک کند که آیا این فعل معنی که من  
 کردم فعل کثیر بود یا نه و آیا محو صورت نماز با این فعل میشود یا نه پس اظهر عدم <sup>طلب</sup>  
 است و احتیاط در هر حال خوب است خصوصاً بملاحظه آداب نماز و حضور قلب  
 و آنچه مطلوب است از ادبی نزدیک و آرام دل و بدن و خشوع و اما اکل و شرب پیش  
 اظهار آن است که مبطل نماز است مطلقاً و بعضی گفته اند هرگاه فعل کثیر از او حاصل  
 شود مبطل است بهر تقدیر ظاهر آن است که هرگاه کسی چیزی خورده باشد و بعضی  
 اجزاء غذا درین دندان او مانده باشد و در بین نماز فرو برد ضرر ندارد و هم چنین  
 سکر یا ثبات یا اسهال یا نفاس در دهان داشته باشد بتدریج آب شود و محاق فرو  
 برد بلکه بعضی گفته اند هرگاه لغت را قبل از نماز جایزه باشد و بعد تکبیر احرام  
 برد هم مبطل نیست و این دو نیست و استثنا کرده اند از استامیدن نیز کسی را در نماز  
 و تر باشد و تشنه باشد و آبی در نزد یافتن باشد و خوف کند از صبح شدن و  
 و صبح آن سبب را خواهد روزه بگیرد میتواند بود آب بخورد و برگردد و نماز  
 تمام کند و بعضی بخوبی این گفته را در مطلق نوافل کرده اند و در هر حال و این در صورت  
 مذکور دور نیست اما بدین غذا این حکم مشکل است و آنچه مذکور شد حکم صورت  
 عمد است و اما در صورت نسیان پس ظاهر آن است که خلا فی نیست و باید که  
 و شرب مبطل نماز نیست و بعضی دهوی اجماع کرده اند بر این **مطلب هفتم**



می

هرگاه کسی عذر اخذ می‌کند بگوید نماز او باطل است میشود هر چند به اختیار  
شود مثل اینکه بازی کردی در پیش روی او بازی کنند که ضبط خود نتواند کرد و  
و اما هرگاه فراموش کند که در نماز است و بجهت نماز او باطل میشود و تبسم کرد  
مطل نماز نمیشود خواه عذر باشد یا دنیا یا انا و اما مطابق حدیث صدادار یا خدای  
بند نیست که صدانداشته باشد پس جای از اشکال نیست و احوط بلکه اظهر بطلان  
است و هم چنین کردی که در بجهت امور دنیوی از قبیل تلف مالی یا فوت دوستی بطل  
است و جمیع گفته اند که هر چند به اختیار شود و کردی هم حکم اینست و بدانکه  
دلیل این مسئله پیش از این افتاده نمیکند که کردی کردن از برای فوت شدن امری  
از امور دنیا بطل است و اما اگر بجهت حصول مطلبی مثل مالی یا فرزند  
پس دلیل بر ابطال او و نظر نیست و بعضی از علما گفته اند که آنچه بطل است  
کردی صدادار است نه کردی بصد و احوط اجتناب از هر دو است و اظهر آنست  
که هرگاه از روی فراموشی بکشد بطل نیست و اما اگر بجهت از خوف خدا و خود را  
بکشد داشتن پس آن از افضل اعمال است و هیچ وجه ضرری ندارد **مطلب هفتم**  
هرگاه عمدتاً تمام بدن خود را از قبله بکشد و اندک هر چند در مقابلین مشرق و مغرب  
مغرب نباشد بطل نماز است و اما هرگاه روی خود را به تنهایی از قبله بکشد  
پس هرگاه به پشت سر بکشد نماز او باطل است و کردی اینست و بجانب مشرق  
و مغرب بطل نیست و احوط اجتناب است و کراهت شدید دارد و اما  
التفات بجهت تنهایی پس آن در هیچ صورت بطل نیست و اما کراهت دارد

سازمان اسناد و کتابخانه ملی

جمهوری اسلامی ایران



سهوا التفات کند پس در آن خلاف است و در نیست که حکم آن همان تفضل  
 باشد که در جهت قبله مذکور شد در حکم کسی که دنیا را بر غیر همت قبله نماز کند  
 باشد و احوط آن است که از ادراک حکم عمد بدانند و هم چنین جاهل مسئله را  
**مطلب نهم** مکروه است نماز کردن بجهت کسی که بول و غائط خود را نگاه دارد  
 بلکه چنین است حکم نادر و اگر در بین نماز او دعا این خال غرض شود یا در  
 وقت تنگی که دفع آن باعث فوت نماز شود پس اگر سبب جبر آنفاست <sup>تحت</sup>  
 نمیشود نماز کند و اگر مضطر میشود مغول دفع آنها شود و بعد از آن نماز  
 کند و مکروه است بازی کردن بدارست و پیش و سر و خمیان کشیدن و  
 کس کردن و انگشتان خود را شکستن و در جائی که خواب آورد و مست خواب  
 باشد و بایند با کسالت و سنگینی و پر غیبه نباشد و با خضوع و آرام دل و اعضا  
 و جوارح باشد و با حضور قلب باشد و بفهمد که چه میگوید و با  
 و با که سخن میگوید و نماز بیکه حضور قلب در او نیست مستلزم  
 پی روح است و قبول نمیشود این نماز مگر بقدری از آن که  
 دل متوجه آنست و مرو نیست که جناب امام زین العابدین در وقتی  
 که به نماز ایستاده مانند ساق درختی بود و حرکت نمیکرد از آن جهت  
 مرا که باد او را حرکت دهد و در وقتی که به نماز ایستاده سرش را بالا  
 میداد و وقتی که بجهت میرفت سر بر میداشت تا اینکه عرق از آن روان  
 میشد و باید نماز او چنان باشد که کو پا و دایع میکند از دنیا و این



و این نماز آخرین اوست **باب سیم** در شک و سهو و هم  
و گمان است که در نماز حاصل می شود و مراد از شک آن که مثلاً ندانند  
که فلان کار را کرده است یا نه و هر دو طرف او مساوی باشد  
و هرگاه در نظر او یک طرف ظاهر تر باشد آن طرف ظاهر تر و گمان می کنید  
و این طرف ضعیف تر و او هم می گویند و سهو عبارت است از فراموش  
کردن بعضی اینکه تعیین کند که فلان کار را که بایست بکنم نکردم یا کرده ام  
و در این چند مطلب است **مطلب اول** هرگاه کسی بگوید که در  
در نماز زیاد کند عمداً نماز او باطل است و هم چنین هرگاه  
زیاد کند و بخاطرش نیاید تا بر کوع رود خواه پیش از آن رکعت بقدر  
تشهد نشسته باشد یا نه و خواه تشهد خوانده باشد یا نه و خواه  
در نماز چهار رکعتی باشد یا نه و اگر پیش از رکوع بخوابد بپوشد  
و نماز را تمام کند و سلام بدهد می گویند و نماز او صحیح است و هرگاه  
بیکر رکعت نماز را کم کند عمداً نماز او باطل است و هرگاه سهواً کم کند  
پس هرگاه بعد از سلام فعلی که منافی نماز باشد هیچ وجهی  
نیآورده باشد و بخوابد یا بپوشد یا تمام کند بی اشکال  
و بر او چیزی نیست بجز سهواً و بجهت سلام گفتن و اگر بخوابد  
و اگر بخوابد یا بپوشد بعد از آن که از آن فعل منافی سر زده باشد  
پس اگر آن فعل منافی باشد حدیث و فعل کثیری باشد که صورت



آن فعل منافی مانند حدث و فعل کثیر باشد که صورت نماز را محو کند  
 که حصول آنها همدا و سهو و اهرم و مبطل نماز است نماز او باطل است و  
 و بعضی گفته اند تمام کند در هر وقت که بخاطر شریکیده چند در شهر بکشد  
 و قول اول اشهر و اظهر و احوط است و اگر آن فعل منافی مانند سخن گفتن  
 باشد که کرد زان هنگام مبطل نماز است نه سهو و اهرم و اشهر است که  
 نماز را تمام کند و بر آن اعاده نیست و بعضی اعاده را لازم دانسته اند  
 و بعضی گفته اند در غیر نماز چهار رکعتی اعاده بکند و این در قوی و ضعیفند  
**مطلب دوم** واجب میشود سجده سهو در چند موضع از جمله آنها موضع  
 مواضعی بود که پیش گفتیم در فراموشی کردن یک سجده و تشهد و عرف  
 نماندن نیانها چند در وجوب بجهت سجده اشکال است و اما احتیاط در آن  
 در نهایت تاکید است و ترك نکند دیگر در جانیست که سلام بگویند  
 در غیر موضع خود دیگر در شك یا نه چهار و پنج است بعد اكمال سجده  
 و بعضی واجب دانسته اند در جائیکه سهو یا با استدجای نشستن  
 یا بنشینند بجای ایستادن و این احوط است خصوصاً اگر فراموشی در  
 قیام و قعود آنها باشد مثل اینکه سهوا تشهد را ایستاده بخوانند یا قرائت  
 را مشتت بخوانند و احتیاط در غیر اینها این مکرر است مثل اینکه تشهد را ایستاده  
 را فراموش کرد و برخیزد و پیش از تکبیر بخاطر شریکیده بکشد و بجا آورد  
 و بعضی واجب دانسته اند در هر دو یکی که سهو او در نماز حاصل



و بعضی در شك کردن در هر نیادی که واجب داشته اند و بعضی  
در جانی که شك در دنیا و آخرت و کم کردن زکوة یا سجود یا مشهور  
واقعی در همه اینها عدم وجوب است لیکن مستحب است **مطلب سیم** سجده سهو  
برای آنکه بعد از سلام دادن نمازجا آورد خواه از برای زیادت باشد یا از برای  
و واجب است در آن تشهد و سلام و احوط بلکه اقوی آنست که تشهد و سلام  
بگویند تشهد از لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله اللهم صل  
على محمد و آل محمد و در سلام هم اکتفا میتوان کرد با سلام علیکم و واجب  
ذکر در حال سجود و احوط بلکه اقوی آنست که ذکر مخصوصی که وارد  
شده است در حدیث بخوانند و آن یکی از سه لفظ است هر يك و آنکه بگویند  
خوب است اقول بسم الله و بالله اللهم صل على محمد و آل محمد و غیر  
بسم الله و بالله اللهم صل على محمد و آل محمد سیم بسم الله و بالله  
السلام علیک یا نبی و رحمة الله و بركاته و واجب است در حال  
سجود که بر هفت عضو یک در سجده نماز مذکور شد سجده کند و بر چیزی  
که سجده نماز بر آن توان کرد و احوط آنست که با طهارت باشد و ثقل  
باشد و ستر هودت داشته باشد و مشهور است که واجب است نشستن  
در مابین دو سجده و آنکه بجزد و **مطلب چهارم** سر برداشتن اکتفا نکند نمیشود  
کرد مانند سجده سکر و احوط آنست که سر را بر زمین و آرام رها نموده  
و اشهر و ظاهر آنست که تکبیر احوط مطلقاً سجده ضروریست همین نیت

سازمان اسناد و کتابخانه ملی

جمهوری اسلامی ایران



سجده کند و بگوید و قد و قول بوجوب آن ندیدیم و جمعی معتقدند  
 و از برای اتمام سنت است که در اقول تکبیر بگویند تا مطلع شوند و بعد از هر  
 برداشتن هم بگویند چنانکه در بعضی روایات وارد شده است و واجب است  
 که سجده ها را در بعد از سلام و در بین فاصله و بعد از فعل منافی بجا آورده  
 و اگر فراموش کند واجب است که هر وقت که بخاطرش آید بکند و اگر عمد  
 ترک کند شهر واقعی است که نماز او صحیح است و بعد از آن فوت فوری در  
 وجوب آن اشکال است و احوط آن است که بجا آورد چنانکه در صورت سبقت  
 و هرگاه موجب تعدد باشد مثل فراموشی سجده و فراموشی تشهد و سخن  
 گفتن سهواً سجده را نیز تعدد بکند خواه هماغچه سجده است از یک جنس  
 باشد مثل آنکه چند مرتبه سخن گفته است و سجده را هم فراموش کرده و ظاهراً  
 آنست که هرگاه چندین کلمه متوالی سخن گفته باشد که در میان آنهاست  
 نماز نشد باشد یک سجده کافی است و هرگاه در بین آنهاست که بشود تعدد  
 کند و بهتر آن است که سجده ها را بر تکیات موجبات تعدد بکند مثل  
 اقول سخن گفته و بعد از آن سجده را فراموش کرده اقول سجده بر این سخن گفتن  
 و بعد از آن برای سجده و هرگاه فراموش کند از اجزای نماز چیزی را که قضا  
 آنرا بعد از نماز باید کرد مثل تشهد و سجده و اظهار آن است که سجده  
 را بر قضای آن مقدم دارد **مطلب چهارم** هرگاه شك کند در عدد رکعات  
 دو رکعتی مثل نماز صبح و جمعه و عید و آیات و نماز سفر یا سه رکعتی مثل نماز



مغرب یا در دو رکعت اول نماز چهار رکعت نماز او باطل است و اما شاک  
در اجزای این نمازها مثل قرائت و رکوع و سجده و تشهد و غیر اینها پس  
اظهر آن است که نماز او باطل نمیشود و حکم آن همان است که سابق مذکور شد  
که ما را میگوید از محل آن فعل نکند شسته او را بجامی و دو هرگاه کند شستن  
نماز او صحیح است خواه رکن باشد و خواه غیر رکن و در نماز آیات هرگاه شاک  
در عدد رکعات باشد باطل میشود و هرگاه در عدد رکعات باشد بنا بر اقل  
میگذارد مگر در صورتیکه شک در آن باعث شک در عدد رکعات باشد مثل  
اینکه شک کند که رکوع پنجم است یا ششم که در رکعت دوم میباید کرد و هم  
چنین باطل میشود نماز هرگاه مصلی نداند که چه قدر از نماز گذرد است خواه  
باین نحو باشد که حیران باشد و نداند که چه کار کرده است یا نداند که چند رکعت  
کرده است یا شک داشته باشد میانه هر چهار رکعت یعنی نداند که یک رکعت  
کرده یا دو رکعت کرده یا سه رکعت یا چهار رکعت یا بیشتر و در اینها این  
صورتها نماز او باطل است **مطلب پنجم** هرگاه شاک کند در دو رکعت آخر  
نماز چهار رکعتی پس صورتهای متعارف آن که اغلب اوقات ابتدای مردم با آن  
میشود پنج صورت است **اول** شک میانه دو روزه یا یعنی که بخورد و  
دارد اما شاک دارد که آیا سه روزه است یا نه و این در وقتیکه آن شخص قیام  
رکعت دوم سر بر داشته باشد و اما هرگاه پیش از سر برداشتن باشد مستحب  
و بطلان نماز است و در وقتیکه هرگاه سجده تمام بجا آورده باشد کافی باشد



و نماز او صحیح باشد هر چند سر بر نداشته باشد و حکم این شکر آن است  
 که بنا بر این سه میگذارد و میگوید آنچه کرده ام سه است و یک رکعت دیگر میکند  
 و بعد از آن تمام نماز یک رکعت ایستاده یا در رکعت نشسته نماز احتیاط میکند و  
 و یک رکعت ایستاده و احوط آن است که نماز را هم ایستاده کند **دریم شک**  
 میانه سه و چهار در هر حال که باشد بنا بر چهار میگذارد و نماز تمام  
 میکند و در رکعت نماز احتیاط نشسته یا یک رکعت ایستاده میکند و در رکعت  
 در اینجا احوط آن است **سیم شک** میانه دو و چهار است هرگاه پیش از آنکه احوط  
 باشد نماز او باطل است بخوبی که مذکور شد و اگر بعد از آنکه احوط باشد  
 بر چهار میگذارد و در رکعت نماز احتیاط ایستاده میکند **چهارم شک** میانه  
 دو و سه و چهار است هرگاه پیش از آنکه احوط باشد بخوبی که گفتیم نماز او  
 باطل است و اگر بعد از آنکه احوط باشد بنا بر چهار میگذارد و در رکعت  
 نماز احتیاط ایستاده و در رکعت نشسته میکند و مشهور آنست که مجتهدان تعلیم  
 و تأخیر هر یک و احوط تقدیم دو رکعت ایستاده است بلکه اظهار آنست و اگر بعد از  
 برخواستن بپا همین شک را بکند باز می نشیند و رکعت را تمام میکند و نماز  
 را میکند **پنجم** اما شک میانه سه و چهار و پنج پس هرگاه قبل از رکوع ایستاده  
 را تمام میکند پس بر سبک دو شک میان دو و سه و چهار و بعضی آن  
 عمل میکند و در رکعت ایستاده میکند و در رکعت نشسته و هرگاه بعد از  
 باشد بعضی علماء در آن دو وجه ذکر کرده اند یکی آن است که بنا بر احوط میگذارد

خراب

سازمان اسناد و کتابخانه ملی

جمهوری اسلامی ایران



که مقتضای بقین است و دریم اینکه بنابر چهار رکعت است و چنانکه مقتضا  
شک میان چهار و پنج است پس بیک رکعت ایستاده و دو رکعت نشسته بکند  
و این دو وجه ضعیف است و احوط آنست که بنابر اقل گذارد و بعد از آن نماز  
نماز اقامه نین بکند و از اینجا شک بیان در دو وجه و چهار و پنج هم معلوم میشود  
پس هرگاه قبل از اتمام سجده نین باشد باطل است و هرگاه بعد از اتمام سجده نین  
است پس بنا بر وجه دوم و مسئله اولی این مسئله هم بر یک رکعت و شک  
میان دو و سه و چهار و پنج پس دو رکعت ایستاده میکند و دو رکعت نشسته  
و سجده سهو میکند و اینهم ضعیف است و شاید در این حال بین نماز بنابر اقل  
گذار و احتیاط کند هم بهتر باشد و از اینجا حکم شک میان دو و چهار و پنج هم معلوم  
میشود هرگاه قبل از اتمام سجده نین باشد باطل است و هرگاه بعد از اتمام سجده نین  
است بنابر وجه سابق که بنا بر یک رکعت و دو رکعت ایستاده و دو رکعت  
میکند و سجده سهو بکند و احوط در این بین بنابر اقل و اجماع است **هشتم**  
شک میان چهار و پنج است پس هرگاه شک کند بعد از اتمام سجده نین بهمان  
مغنی که گفتیم نماز باطل است و جمع است تشهد بخواند و سلام بگوید و  
و دو رکعت نماز احتیاط و دو سجده سهو و جوابا بجامی آورد و اگر در حال  
قیام است مشهور میان علمای آنست که رکعت را خواب میکند و می نشیند و  
و تشهد بخواند و سلام بگوید و دو رکعت نماز احتیاط نشسته بیک رکعت  
ایستاده میکند بجهت آنکه این بر یک رکعت و شک بیان سه و چهار و بعضی



۱۳۰  
بجای سهواً لازم میدانند و این حکم خالی از اشکال نیست و احوط اینست  
که رکعت را تمام کند و نماز را اتمام کند و اما هرگاه بعد رکوع و پیش از آنکه  
سجدهها باشد خواه از رکوع سر برداشته باشد یا نه پس در آن دو قول  
اظهر و رند حقیر صحت است و احوط اتمام و اعاده است و مقتضی قول بعض  
علمائ است که بعد از دخول در رکوع حکم صورت اقل را دارد که تمام میکند  
و دو سجده سهو میکند و آن ضعیف است و در انجا حاضر و دانست اشکان بچند  
فانده **فانده اولی** اینکه در نماز احتیاط واجب است بخت و نیکو احرام و قرائت  
و تشهد و سلام و در بعضی جهات اربع جایز نیست و این نماز سهو و قرائت  
ندارد و مشهور و خوب فوریه است بعد از نماز و اظهر عدم وجوب است  
ولکن احوط است و هرگاه فعل منافی نماز پیش از نماز احتیاط صادر شود اظهر  
عدم بطلان نماز است پس هرگاه بعد از نماز حدیثی از او سرزنشند وضو بیاورد  
و نماز احتیاط را بجا آورد و هم چنین اجزای نماز که فراموش شده و قضا باید  
کرد مثل تشهد و سجده و اظهر آن است که فعل منافی قبل از آن ضرر ندارد و بنا  
شرایط نماز از قبیل طهارت و ادا در وقت و در آن معتبر است و احوط آن است

که این اقوال را بجا آورد و مشهور در آنجا نیز وجوب فوریه است و هرگاه پیش  
نماز احتیاط را بجا نرساند در آن دو وجه است اظهر آن است که اگر آن  
انسان باطل نمیشود و واجب است که نماز احتیاط را بکند و اگر وقت نماز نماند  
بود به نیت قضا بکند و اما اگر سهواً ترک کرده باشد پس هر وقت که بخواهد



بجا آورد بر آن معصیتی نیست و هرگاه اجزای مستثنیه نماز را بعد از ترک  
کند نیز ظاهر عدم بطلان آن است هر چند گناه کار است و هرگاه وقت  
پس از آن رود باز آن ترک نکند و هم چنین هرگاه فراموش کرده باشد نماز او  
صحیح است و هر وقت بخاطرش بیاید بکند هر چند وجوب قضای آن در جاه  
وقت معلوم نیست **فائدہ دہم** اینکه هرگاه بعد از نماز معلوم شود عدم احتیاج  
بنماز احتیاط یعنی یقین کند که نماز او تمام بوده دیگر احتیاج بنماز احتیاط نیست  
و هرگاه یقین کند که نماز او ناقص بوده دیگر رکعت یا دو رکعت پس از آن در حکم  
کسی است که نماز احتیاط سهواً سلام گفته باشد و یک رکعت یا دو رکعت  
را فراموش کرده باشد و حکم این پیش گذشت پس باید آن نقص را پیش از اتمام  
نماز بجا آورد و سجده سهو را بجا آورد و هرگاه بعد نماز احتیاط معلوم شود  
که احتیاج بان احتیاط نبوده بر او چیزی نیست و ثواب نافله دارد و اگر  
معلوم شود که نماز او ناقص بوده و احتیاج بان بوده هم بر آن چیزی نیست  
بلکه اشکال نیست در وقتیکه نماز احتیاط موافق نقصان نبوده باشد مثل  
آنکه شک کرده بود میان سه و چهار رکعت نشسته کرده و بعد از آن  
آمد که دو رکعت کرده بوده است و هم چنین کسی که شک میان سه و دو سه  
و چهار کرده باشد و دو رکعت یا سه رکعت احتیاط را کرده و بخاطرش آمد که  
سه رکعت کرده بود احتیاط را بایست در تمام اعاده نماز است و هرگاه در اشتباه  
نماز احتیاط معلوم شود که احتیاج بان نیست نماز را بر هم میریزد و بر آن چیزی



۱۴۱  
بلی اشکال بهم میرسند در صورتی که نماز احتیاط موافق نقصان  
نبوده باشد مثل اینکه سئک کرده بود میان سه و چهار رکعت  
نشسته کرد بعد بخاطرش آمد که دو رکعت کرده بوده است و هم چنین کینه  
که سئک میان دو سه و چهار کرده باشد و دو رکعت ایستاده احتیاط را اگر  
و بخاطرش آمد که سه رکعت کرده بود و احوط در ایستادن نماز است  
و هرگاه در انتهای نماز احتیاط معلوم شود که احتیاج بآن نیست نماز را بگو  
مینند و بر او چیزی نیست و در نیست که بقیه ناطقه تمام کند ثواب داشته  
باشد و اگر بخاطرش آید که احتیاج بآن است و نماز او ناقص بود پس اگر پیش از رکوع  
بخاطرش آید شهادت فرموده است بر دارد و نقص نماز خود را تمام کند و زیاده  
تکبیر احوام ضرر ندارد و این خالی از اشکالی نیست چنانکه خواهیم گفت و اما اگر بعد  
از رفتن بر رکوع بخاطرش آید پس در آن اشکال بیشتر است و احتمال دارد که محرز  
باشد مطلقا و اینکه محرز نباشد مطلقا و اینکه محرز باشد اگر موافق ناقص باشد  
و محرز نباشد اگر مخالف باشد و بنا بر محرز بودن احتمال دارد که با تخفیف آن  
در اقل بار بود اتفاقا کند و احتمال دارد که باید تصرف کنند در نماز احتیاط بعد  
نیت و کم کردن رکعت و زیاده کردن رکعت و یکس تا آنکه موافق افتد و ناقص شود  
و این احتمال دومی دلیل ندارد و آنچه در نظر حقیر و نیست اینست که در صورت  
موافقت نماز احتیاط یا نقص نماز بخونیکه مد شرع وارد شده حکم بجهت کمال و پیروی  
که نماز احتیاط را تمام کند هر چند پیش از رکوع بخاطرش آید و در صورت مخالفت



اعاده کند نماز را و احوط آن است که در هر جا که یقین بنقصان کند  
اعاده کند خواه بعد از نماز بخوابد و بیدار شود و خواه در آنجا خصوصاً در آنجا  
و در روایت همان باطنی دلالت دارد بر آنکه هرگاه بعد از نماز بخوابد  
نقصان موافق اعاده در رکاب نیست و در عمل بآن حرج نیست **سوم**  
هرگاه بر مکلف نماز احتیاط باشد و قضای جزای نماز هم باشد اظهر  
که مختار است در تقدیم و تاخیر هر یک و اولی تقدیم چیز نیست که سبب و مقدم  
باشد و هرگاه دو نماز احتیاط بر آن واجب باشد مثل آنکه شک کند میان  
دو سه و بنابر سبک دارد و بعد از آن شک کند میان چهار پنج و ده  
قیام مقدم دارد آنرا که سبب و مقدم است و هم چنین اجزاء متبینه هرگاه  
مقدم باشد آنها را بنوبت بعمل آورد **چهارم** هرگاه کسی نماز احتیاط  
بر او واجب شد جایز نیست که نماز را اعاده کند و ترک احتیاط بکند و اگر بکند  
هم صحیح نیست بلکه اگر کسی نماز بر او که در آن شک کرده و موجب احتیاط شد هرگاه  
بهم زند و از سر گیرد نماز او صحیح است هر چند گناه کار باشد **پنجم**  
اظهر آن است که اگر کسی نماز دیگری پیش از نماز احتیاط بکند صحیح است  
بلکه عقاب هم بر آن نیست و بنا بر قول بصورتیت گناه کار است بلکه  
بنا بر وجهی باطل است و اگر کسی نماز دیگری پیش از نماز احتیاط بکند اظهر  
هرگاه نماز سبقت است یا نماز واجب است و عمل عدول نیست گذشت است  
نماز باطل است و اگر نه عدول نیست میکند نماز صحیح است و این قول دلیل



معتمدی ندارد و در نیت که جایز باشد که نماز را تمام کند و بعد از آن  
نماز احتیاط را بکند یا نماز را خراب کند و نماز احتیاط را بکند پس هرگاه  
احتیاط ظهر را فراموش کند و داخل عصر شود میتواند که عصر را بهم سرزند  
و نماز احتیاط را بکند و عصر را از سر گیرد یا عصر را تمام کند و بعد از آن نماز  
احتیاط بکند **نکته** در کتاب احتجاج طبرسی روایت کرده اند محمد بن عبد  
بن جعفر حیرنی با اینکه آن نوشته بود بسوی حضرت صاحب الامر و حاکم

سوال میکرد از آن جناب از مردی که نماز ظهر را کرده و داخل در نماز  
عصر شد پس چون دو رکعت از نماز عصر کرد یعنی کرده که ظهر را دو رکعت  
بوده است چه میکند آنحضرت جواب فرمودند که اگر امری در میان بود  
و داده باشد که نماز بسبب آن قطع میشود اعاده میکند ظهر و نماز  
را و اگر امری رونداشته است میکرد اند دو رکعت اخذ آیت الله از برای  
نماز ظهر و بعد از آن نماز عصر را میکند و شهید ثانی قدس سره در روضه  
الجبان اشان باین حدیث کرده و این را از مواضع شمرده که زیاده است در کتب  
در نماز ضرر ندارد و عمل باین حدیث مانع ندارد **مطلب ششم** هرگاه یکی

از دو طرف سکن غالب شود و ظاهر تر باشد خواه در اقل بار یا بعد از آن  
مساوی بوده اند در جای ظاهر شود بنا بر این باید گذارد و این را ظن را  
پس هرگاه اقتضای آن صحت است بنا بر صحت میگذارد و اگر بطلان است  
بر بطلان میگذارد و دیگر نماز احتیاطی در کار نیست هر چند که بگوید



لشون  
در یک مرتبه طاعت هم شاک رجوع میکند بظان و سه و دانست که رجوع میکند بجا حقیقین و در این شاک ایهت بکرا انکیز ظن انصاف حجتان بسبب یقین و دیگر یقین  
آنکه هر دو شک کرده اند  
آنکه شک کرده اند بیکدیگر مثل  
آنکه هر دو شک کرده اند

بر آن دارد مثل اینکه هرگاه شک میان سه و چهار رکعت و کمان او بر سه باشد  
بنابر او بر سه رکعت دارد و یک رکعت دیگر بکشد و هرگاه کمان او بر چهار باشد بنا  
بر چهار رکعت بگذارد بهمان اکتفا میکند و هرگاه کمان کند که پنج رکعت کرده نماز او  
باطل است و هم چنین سایر مقادیر است و اشهر و اظهر آن است که فرقی نیست  
در این بین میان دو رکعت آخر نماز چهار رکعتی و دو رکعت اول و نماز  
دو رکعتی و سه رکعتی و هم چنین فرقی مابین اعداد رکعات و اجزاء نماز و  
و بعضی اخبار معتبره دلالت دارد بر اینکه در صورت ظن صحیح سهو کند  
و عمل بان بد نیست **قائم** بدانکه شهید ثانی حکم کرده است بوجوب توبه  
بعنه هرگاه شک عارض شود فوراً عمل بمقتضای آن نکند بلکه تا مثل و تفکر نکند  
پس اگر بعد از این از برای او کمال حاصل شود شد بمقتضای آن عمل کند و اگر نه  
عمل بمقتضای شک کند و این قول قویست و حدیث معتبری دلالت بر آن دارد  
چنانکه در کتاب غنائم الايام بیان کرده ایم **مطلب هفتم** هرگاه امام شک کند در چیزی  
و مأموم شک نداشته باشد امام رجوع میکند بمأموم و هم چنین مأموم هرگاه  
شک کند در چیزی رجوع میکند بامام مثل اینکه امام سر بر سجده آورد و شک کند که ایستاده  
رکعت کرده ام یا نه چهار رکعت و مأموم بر اعتقاد این باشد که سه رکعت کرده است و بقیه از سجده  
امام که سر بر آن است سر بر آن بگوید سبحان الله یا الله یا بحول الله و اشان بیان است که باید بر  
پس امام عمل میکند بحفظ مأموم و مثال صورت عکس و امثال آنست و این مسئله در صورتیکه حصول  
یقین بجهت یکی از آنها واضح است و اشهر و اظهر آن است که هرگاه یکی از آنها شک داشته باشد

سازمان اسناد و کتابخانه ملی

جمهوری اسلامی ایران



میانه سه و چهار پس هر دو بمقتضای شك خود عمل میکنند و هرگاه شك  
ایشان مختلف باشد پس اگر رابطه میان آنها هست رجوع میکنند بان رابطه  
مثل اینکه یکی شك کند میان دو و سه و دیگری شك کند میان سه و چهار  
پس هر دو بمثل بر سه میگذارند بجهت آنکه یکی از آنها یقین سه دارد و یکی  
دیگر یقین بعدم چهار و عمارا احتیاط بر هیچ يك نیست و هم چنین هرگاه یکی  
شك کند میان سه و چهار و دیگری میان سه و سه و چهار حکم هر دو يك  
میشود بئك میانه سه و چهار و علی هذا القیاس صورتهای دیگر و نیز  
یقینت میان آنکه یکی از شكها مطلق باشد یا نه مثل اینکه یکی شك کند میان  
يك و دو و دیگری یقین دارد که دو است یا دیگری شك دارد میان دو  
و سه بعد اكمال سجدتین پس در هر دو صورت بنا را بر دو میگذارند  
و هر يك از امام و ماموم بدیگری رجوع میکنند هر چند ظن بجهت او حاصل نشود  
بلکه هر چند ماموم می که امام رجوع با او میکند فاسق باشد و جایز نیست  
رجوع کردن ماموم بغير ایشان هر چند عادل باشند یا سگند مکرر در صورت  
ظن از برای ایشان بسبب شخص حاصل شود و بدانکه اگر امام کاری کند که موجب  
سجده سهو باشد بر آن لازم است سجده هر چند از ماموم سهوی حاصل نشود  
و اما ماموم پس در آن خلاف است اشهر و اظهر آنست که هرگاه از آن سهوی  
حاصل نشود سجده بر آن لازم نیست هر چند از امام سهوی حاصل شود و احتیاط  
کردن سجده است و هرگاه سهوی از آن حاصل شود بر آن سجده لازم است

امام و ماموم



هر چند از امام سهو حاصل نشود و بدانکه هرگاه مأموم مسبوق باشد  
 بیک رکعت هرگاه امام سهو بیک رکعت زیاده کند جایز نیست که مأموم رکعت  
 آخر خود را بان افتد **مطلب هشتم** هرگاه کسی شك بسیار کند در نماز بخند  
 در عرف و عادت بگوید که فلانی بهار شك میکند و خود آن شخص هم آن  
 اهل معرفت و ایمان را میتوان یافت پس چنین شخصی اعتقاد بشك خود نمیکند  
 و عمل بمقتضای آن نمیکند باین معنی که بنا بر این صحت میگذارد پس هرگاه اقتضا  
 صحت اینست که آن فعل مشکوک فيه را کرده انکار باید که اگر در انکار  
 و اگر اینست که نکرده انکار نکرده یا انکار مثل اینکه هرگاه شك کند میان  
 سه و چهار بنا بر چهار میگذارد و دیگر نماز احتیاط نمیخواند و هرگاه  
 شك میان چهار و پنج کند بنا بر چهار میگذارد و دیگر بخند سهوی نمیخواند  
 و هم چنین هرگاه شك کند که يك سجده کرده ام یا دو تا بنا میگذارد که دو تا  
 کرده ام و اگر شك کند که دو تا کرده ام یا سه تا بنا بر دو میگذارد  
 و هم چنین و حق اینست که این رفتار واجب است حتما و بعضی آنرا از باب  
 برخصت دانسته اند و آن ضعیف است و قول دیگر هم در مسئله هست  
 که مختار است میان این رفتار و بنا بر گذاشتن بر اقل آنها ضعیف است و  
 و بدانکه از نظر ظاهر بسیار از احادیث ظاهر میشود که حکم کثیر التسهو هم حکم  
 کثیر الشك باشد و آن بغایت سهل است و بعضی از علمای مازدهوای اهل  
 کرده اند که کثیر التسهو واجب است بر او که بجا آورد آنچه را که فراموش کرده

هم

و کلام جمعی  
علما



در محل خود و قضا کند آنچه قضا کرد نیست هرگاه از محل خود بکند و دانسته  
 باطل میشود غماز هرگاه از محل بکند و در کن باشد و لکن نقل شده است  
 از علما که سجده سهو از آن ساقط است و احوط آن است که سجده سهو را  
 ترك نکند بلی از جمعی از علما نقل شده است که کثیر الشک را اعتبار ندارد  
 و این سخن بسیار دور نیست و لکن احوط آن است که حکم را مخصوص کثیر الشک  
 دانیم و لفظ شک یاد بکلام علما و اجازت عمل بر شک کنیم و در غیر آن عمل کنیم  
 بمقتضای احکام سابقه که در محل خود گذشت و فرقی نیست در مسئله کثیر الشک  
 مابین شک در دو رکعت اقل یا در دو رکعت دوقیم و نماز و در کعبه و سایر کعبه  
 و در عدد رکعات و اجزاء نماز و غیر اینها و کثیر الشک در وضو و غسل و  
 و طهارت و نجاست و نیت عبادات همه یک حکم دارد حتی در وقت مثل اینکه  
 کسی شک بسیار کند که چندی در دهان من بود و محقق فرود رفت و از این  
 جهت مکرر آب دهان میاندازد بلی اشکال در بعضی موارد هست مثل اینکه  
 آیا کثیر الشک در نماز تنهار در وضو شک و اعتبار دارد یا نه و عکس و هم چنین  
 کثیر الشک در قنوت تنهار آیا حکم آن در شک در سایر اجزای نماز جاریست  
 اظهار آنست که اقتضای میکند بر آنچه کثرت در آن ثابت شده و در غیر آن  
 عمل بمقتضای شک میکند و چنانکه در تحقیق کثرت شک رجوع بعرف میشود  
 در خروج از آن هم رجوع بعرف میشود و هرگاه شک کند که آیا کثیر الشک یا نه  
 یا نه بنا بر عدم آن میکند و مگر اینکه بیابد که اینهم از مکرر شکیان است



در این وقت بنا بر کثرت شک میکند و هم چنین هرگاه از خروج آن کثرت  
 شک کند بنا بر کثرت شک میکند تا علم بهیم رسد که کثیرا الشک یثبت  
 و چون عقل و نقل دلالت میکند بر اینکه غلبه شک و وسوسه از شیطان  
 است پس باید در علاج آن کوشید و یکی از علل حاجات آن پند اخلاقی بر آن  
 و بنابر صحت گذاشتن چنانکه گذشت و آن برای این غیبه واهیها و دیگر هم  
 هست از جمله آنها تفکر در عظمت الهی و ذلالت و خواری خود و اینکه حق  
 و موت و زوی و نفع و ضرر او هیئت بهیئت و قدر و است و اینکه  
 او دانای آشکار و نهان است و اینکه در اینجا لایان مخاطبه و مکالمه میکند  
 و حیاهات او را در نظر داشته باشد و تفکر کند در فایده بودن لذات  
 دنیا و ابدی بودن نعمتهای اخروی و عظمت آنها پس در اینجا لما سوی در  
 نظر او بقدر شده دل او متوجه عبادت میشود و شک که میکند و یکی  
 دیگر اینکه پناه میبرد بخدا تعالی از شیطان چنانکه در حدیث وارد شده که  
 هرگاه داخل نماز شوی انگشت شهادت خود را بر بدن چپ بزن بقوت  
 و بگو بسم الله و بالله توکل علی الله اعوذ بالله السميع العليم من الشیطان  
 الرجیم چون چنین کردی شیطان از تو دور میشود و در دعایت دیگر  
 در وقتیکه داخل بیت الخلا میشوی بگو اعوذ بالله من الرجس الخبیث  
 الخبیث الشیطان الرجیم و معالجابی دیگر هم وارد شده از جمله حایر  
 نمائند بسک دین نگاه داشتن یا با کثرتی یا بنوعی که از جای بجای بگذرد



تا حساب را داند و از آنجمله نماز را سبک کردن و سوره کوچک را خواندن  
و تسبیحات را در رکوع و سجود یکبار گفتن است و تفاوت و تمایز این معالجات تفاوت  
مراتب استخوان است در قابلیت و معرفت **مطلب نهم** هرگاه کسی در عدد  
رکعات نافله شک کند جایز است که بنا را بر اکثر بگذارد و افضل آن است که  
بنا را بر اقل گذارد و اظهار آن است که هرگاه شک کند در اجزای نماز نافله بنا را  
بر صحت میگذارد و بنهی که در کثیر الشک کفیم و احوط آن است که همان شک  
را در آن بجا آورد مگر در اینجا نیز کثیر الشک شود و هرگاه شک کند در نماز  
عدد و نماز نه عدد رکعات مثل اینکه شک کند که دو رکعت اول یا  
ظهور است یا دو رکعت دویم اظهار در آن نیز جوان بنا را بر اکثر است و احوط بنا بر  
اقل است چنانکه افضل هم هست **مطلب دهم** هرگاه شک کند که نماز کرده  
یا نه اگر وقت نماز بایستد نماز را بجا آورد و اگر وقت پیرون رفته بر آن  
جزئی نیست و شک بعد از نماز اقبال ندارد بنا بر صحت نماز میگذارد و در  
مثل اینکه بعد نماز شک کند میان دو سه و چهار بنا بر چهار میگذارد و  
نماز احتیاط بر او واجب نیست و اگر کان او یکطرفه غالب شود پس اگر کان او  
صحت نماز است پس در آن اشکالی نیست مثل اینکه در صورت مذکور کان  
او بر چهار باشد و اما هرگاه کان آن این باشد که یکبار گفت کرده است یا نه  
آن است که بر چیزی و یک رکعت و یکبار بکند چنانکه در صورت مذکور که  
را سهواً کرده بود و لکن اظهار آن است که نماز او صحیح باشد و احتیاط بر آن کان





نمیکند و هم چنین اظهار در صورتیکه گمان کند که بیکر گفتن زیاد کرده است هم  
حقیقت است و اعتنا بگمان نمیکند و در اینجا احتمال، بطلان نماز هستند <sup>احوط</sup>  
اعاده است **مطلب اینست** هرگاه شك کند در عدد رکعات مثل نماز احتیاط  
یا در اجزای آن یا در عدد سجده های سهو یا در اجزای آن یا در اجزای تشهد  
و سجده که بعد نماز قضای آنها را میکند بهیچ یک اینها اعتنا نمیکند و بار بار صحت  
میکند از هر چند از محل خود نکند شسته باشد و سجده سهوی هم بر آن لازم  
نمیشود هرگاه شك کند در اینکه شك کرده ام یا نه هم اعتنا نمیکند و ثمره هم ندان  
و اما اگر شك کند که **سه یا سه یا** یا شکی که کرده بودم مابین دو و چهار  
بود یا سه و چهار پس آن بر میگردد بشك میانه دو و سه و چهار و در  
نشسته میکند و در رکعت ایستاده و هم چنین هرگاه شك کند که آیا آن شك  
میانه دو و سه بود یا سه و چهار و هم چنین قیاس کن بر این نظایر از آن **هرگاه**  
شك کند که آیا در فعلی از افعال نماز و هونان محل او نکند شسته باشد و شك کند  
که آیا بعد از شك از اینجا آوردیم یا نه اظهار آن است که آنجا میآورد و احتمال <sup>سقوط</sup>  
هم دور نیست و هم چنین هرگاه سهوی در نماز احتیاط یا سجده سهوی یا اجزای  
منشئه حاصل شود و از محل خود نکند شسته باشد اعتنا نمیکند  
و اگر بر جای خود باشد احوط بیکر اظهار آن است که از اینجا آورد و احوط آنست  
که در نماز احتیاط افعال نماز را پس اگر رکعت را فراموش کرده باشد  
و از محل خود بگذرد باطل است و نماز احتیاط را اعاده کند اما وجوب آن



۱۳۱  
از برای سہوی

اذا وجوب بان معلوم نیست و ہم چنین سجدہ سہوی در امور مذکور  
ثابت نیست و اما هرگاه شك كند كه ايا نماز احتیاط را کرده ام یا نه پس باید  
كه نماز را بجا آورد و ہم چنین هرگاه شك كند سجدہ سہوی را کرده ام یا نه  
و ہم چنین اجزای منتهیه و اما هرگاه شك كند كه ايا آنچه فراموش کرده بودم  
يك سجدہ بود یا تشہد بود احوط آن است كه هر دو قضا كند و بیک دفعه  
سجدہ سہوی بجا آورد و اگر شك كند كه آنچه فراموش کردم ركوع بود  
یا سجدہ احوط آن است كه سجدہ را با سجدہ سہوی كند و نماز را هم اقامه كند  
و در و نیست كه بگوئیم كه در هر دو صورت نه قضای فراموش شده بران  
هست و نه اعاده بلی سجدہ سہوی در صورت اولی لازم است **بار چهارم**  
در فحایت و احكام قضائت و در آن چند مطالب **مطلقات** واجب است  
قضا بر کسی كه ترك كند نماز واجب را با وجود همه شرایط یا اخلاص كند یا  
بببب خواب یا فراموشی و بر دیوانه و طفل نابالغ قضای واجب نیست هر  
چند بالغ و عاقل شود و هم چنین واجب نیست بر خائض و نفساء قضا  
نماز مگر اینكه در احوال وقت پاك شوند بقدر اینكه غسل بكنند و بیک ركعت  
نماز یا بیشتر بپا کنند كه در این وقت اگر ترك کرده باشد قضا واجب است  
مخلاف آنكه هرگاه در احوال وقت بقدر طهارت و بیک ركعت نماز یا بیشتر پاك  
باشند و بعد از آن خائض و نفساء شوند كه در آنجا قضای نیت  
اینكه بقدر تمام نماز پاك بوده باشند و هرگاه کسی در وقت نماز

سازمان اسناد و کتابخانه ملی

جمهوری اسلامی ایران



باشد و نه خاک پیش گفتیم که اذان ساقط است و لکن اظهر وجوب قضا است  
و هم چنین هرگاه کسی مست گشته بخورد یا چیزی بخورد که از خواب بیدار  
بر او قضا واجب است و اظهر آن است که هرگاه کسی او را بر این غرض بیدار کند یا  
باند است بخورد یا بشد هم قضا واجب است و بر کسی که بیهوش شود قضا  
واجب نیست بلکه مستحب است هر چند چندین روز بیهوش باشد و قضا  
روا آخر ناسه و ناکید بپرت دارد و هرگاه خود کاری کند که بیهوش  
شود اظهر عدم وجوب است و لکن احوط آن است که ترک قضا نکند و قضا  
بنیست قضا بر کار حلیه هرگاه مسلمان شود بغیر غایبها و غار حجابها  
و ناصبها که حکم آنها حکم ستیان است و حکم ایشان اینست که مادامی  
که بر طریق خود باشند نماز ایشان صحیح نیست و فائده بایشان نمی بخشد  
مگر اینکه بقیصر باشند و جاهل باشند بوجوب اجتهاد و تحقیق مذاهب  
و اخذ عبارات زاهل از کما یستبان ظاهر معذور یثابتند و شاید که  
لها لایان راهم ثوابی باشد و هرگاه از طریق خود دست بردارند و شیعه  
از عترة نبوی بشوند و آنها لیکه کرده باشند در مذهب خود ساز صحیح باشد  
پس دیگر بایشان قضا واجب نیست در هیچ عبادتی که بغیر ذکر و نیکی  
بغیر سب عیان داده اند و باید عتق آن باشند و این بفضل الهی است  
نه از راهی اینست که در واقع بایست بایشان صحیح بوده است و حقیقتا  
بایشان هم ثواب هم کرامت میکند باز ای آن اهل و اگر تکرار عبادت



کرده بوده اند یا عبادات خودشان در مذهب ایشان صحیح بوده  
هر چند در مذهب ما صحیح باشد پس در صورت قضا ساقط نیست  
و بعضی بخبر رسیده اند که در مذهب ما صحیح باشد هر چند در مذهب آنها  
باطل باشد و این مشکل است و اقامتند پس بر آن واجبست قضای ایام  
روزه خواره نماز کرده باشد یا نه و خواه بصورت صحیح کرده باشد یا باطل  
و اظهر آن است که مرتد فطری یعنی مسلمان زاده که مرتد شده باشد تقبیر  
او در باطن قبول شده باشد و هرگاه مانع از قتل او بهم رسد و تاخیری  
شود بعد تو ببردن او یا از سقوت و عبادت او قبول شود و قضا بیکه میکند  
صحیح باشد و اگر نه تکلیف لا یرطاق لازم میاید **مطلب دیگر** نماز جمعه و عید  
قضا ندارد کما نماز آیات پس هرگاه علم بهم رساند بمجصول آیات و تراشکند  
تا وقت پیش من رود و عید یا سهوا پس مشهور و اقوی وجوب قضا است  
چند در کسوف و خسوف تمام قرص نگرفته باشد و در زلزله و آیات  
و سایر آیات غیر کسوفین اظهر آن است که در وقت عید ادا باشد پس مراد بقضا  
در آنها که در آن بعد از احوال آیات است و هرگاه علم بهم رساند تا آیات <sup>بنقض</sup>  
شوند پس حکم کسوف و خسوف آن است که اگر تمام قرص آفتاب یا ماه گرفته  
بوده است و مطلع شده بوده است قضا بر او واجبست <sup>علی</sup>  
بان و هرگاه تمام نگرفته باشد اشهر و اقوی عدم وجوب قضا است و اما  
در زلزله و سایر آیات پس اظهر وجوب قضا است بعد از حصول علم <sup>چند</sup> بار در وقت



مقارن حصول ان آیات علم بهمی رسانند و الله العالم با حکما مطلب سیم  
قضای نوافل یومیه مستحب متوکلانست حکم آنکه بسبب آنکه ما نوافل  
جانب خدا ترک شده باشد که در آن تاکید کتر است و عبد الله بن سنان  
بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت عرض کردم بخداست  
آنحضرت که خبر ده مرا از مردی که بر آن هست از نمازهای نوافل آنقدر که  
حساب آنرا نمیدانند از بسیاری چه کند حضرت فرمود که آنقدر نماز کند  
که از بسیاری نداند که چه قدر است پس هرگاه چنین کند بجا آورده است  
بقدر آنچه بر آن هست و شاید که این کتایه باشد از این که آنقدر بکند که <sup>عظمت</sup>  
خود مساوی آنحضرت شده بعمل آورده باشد پس بعد از آن گفت که عرض کردم  
بخداست آنحضرت که آنمرد قادر نیست بر قضا پس فرمود که اگر بسبب مشغول بودن  
بجستار عیشت خود قادر نیست بر قضا یا مشغول بر آوردن حاجت بر آوردن  
خود هست پس بر او چیزی نیست و اگر بجهت مشغول شدن بجمع ریایات  
و بسبب مشغول بودن یا نمیتواند قضا بکند پس بر او قضا هست و اگر قضا نکند  
ملاقات خواهد کرد خداوند خود را در حالیکه سبک و خوار کرده است  
و ضایع کرده است و متذکر این خدا را گفت که عرض کردم که قادر بر قضا  
نیست آیا مجزئی است که قصد میکند در عرض پس آنحضرت سکوت طولانی  
فرمودند پس فرمودند بقصد آن کند بعد از عرض کردم که چه چیز قصد  
کند فرمودند بقدر وسیع و غنای خود و ادبای آن مدتیست از برای



لغت

مسکنی بجای هر نمازی عرض کرد محیه قدر نماز است که واجب است در او  
 مدتی از برای هر مسکنی فرمودن برای هر دو رکعت از نماز سب یکد و از برای  
 هر دو رکعت از نماز دو رکعت پس هر ضی که دم که تواناید ندارد فرمودند که اکنون  
 از برای هر چهار رکعت از نماز دو رکعت بدهد عرض کرد دم که قادر نیست پس  
 فرمودند که اکنون یکد از برای نماز شب بدهد و یکد از برای نماز روز  
 مرتبه فرمودند نماز افضل است و مشهور است بحاجت بخیل قضا است پس نماز  
 که در سب فوت شده در همان روز قضا کند و نمازی که در آن روز قضا  
 شده در همان سب بجای آورد و انتظار نمیکشد که نافله شب و ادو شب  
 کند و نافله روز و ادو روز و بعضی از علما قائل شده اند باستحباب موافقت  
 در روز و شب بعضی قضای نافله شب و ادو شب قضا کند و نافله روز و ادو  
 در روز و اول اقول نیست **ظاهر چهار** هرگاه چند نماز از کسی فوت شده باشد  
 و ترتیب او داده نشده واجب است که بهمان ترتیب قضا بکند و قول نادری  
 هست که مستحب است و آن ضعیف است و آنچه از احادیث ظاهر میشود حکم ترتیب  
 نمازها فی امت که پیوسته باشد مثل اینکه نماز ظهر و عصر یکروز از او فوت  
 شده باشد یا عصر و مغرب یکروز و هم چنین و اما مثل اینکه نماز ظهر یکروز و  
 فوت شده باشد و نماز مغرب و عشاء از آن و نماز صبح روزی دیگر فوت شده  
 احادیث بر وجوب ترتیب در آن ظاهر نیست هر چند ظاهر کلام اکثر است  
 صریحی بعضی در هر دو صورت است و مراعات ترتیب احوط است و هم



برای آنها

ظاهر کلمات بیان آنست که ترتیب در روزها و ماهها و سالها معتبر باشد  
هر چند دلالت اخبار ظاهر نیست و از آنچه معلوم میشود حال نماز استصحابی بلکه  
امر در آن آسان تر است پس هرگاه چند نفر استیجار نماز کنند بجهت یک نفر مستحق  
یکبار بکنند و در وقت که بجماعتهم خوانند کرد که یکی امام باشد و بقیه معام  
هر چند احوط در آنهم مراعات ترتیب است لکن وجوب آن معلوم نیست و نموند  
این مطلب هم میشود آنکه در وقت قضای ترتیب را شرط نکرده اند هر چند در غیر  
استیجار هم باشد و اما اگر جاهل بترتیب باشد پیرا قوی هدم وجوب ترتیب است  
و بعضی قائل بوجوب شده اند و چون این ممکن نیست مگر بتکرار نماز پس و آن  
دانسته اند تکرار آن تا افتد که علم حصول ترتیب بهم رسد پس هرگاه کسی نماز  
ظهری از وقت ترک کرده باشد و نماز عصری از روز دیگر و نداند کدام  
پیش بوده است میگوید که باید یک نماز ظهر میانند و نماز عصر کند یا میان نماز  
عصر میانند و نماز ظهر بکند پس باید سه نماز بکند تا ترتیب حاصل شود و هرگاه  
اعلاوی آن ظهر و عصر و مغرب هم از روز دیگر فوت شده باشد و نداند کدام  
پیش است آن سه نماز را که کتیم یکبار پیش از نماز غروب بکند و یکبار بعد  
که هفت نماز میشود و هرگاه بعد از آن سه نماز عینا هم از او فوت شده  
بنهم سابق همان هفت نماز یکبار پیش از غروب بکند و یکبار بعد که پانزده  
نماز میشود و هم چنین و این قول موجب عبرت و حرج و مشقت عظیم است  
و باید بگویم محیم خداوند کریم آن است که ترتیب واجب نباشد و اما



واقعا هرگاه غیر نماز یومیه فوت شده است مثل نماز کوف و خسوف و  
 وزنی که پس از ظهر آن است که در آنها هم مراعات توبت لازم نیست هر چند  
 علم بر توبت داشته باشد و هم چنین لازم نیست توبت بعمل آوردن میان  
 آنها و نماز یومیه مثل اینکه کسی نماز کوف و نماز ظهر را فوت شده باشد  
 لازم نیست که هر کدام که پیش بوده است مقدم دارد **مطلب آخر** اختلاف  
 کرده اند علما در اینکه قضای نمازهای خریفه مضیق است یا موع جمع بین  
 که مضیق است و نماز حاضر را بخیر آن کرد تا اینکه وقت او تنگ شود بلکه  
 بعضی گفته اند که مشغول هیچ کاری دیگر نمیتواند شد حتی اینکه خود  
 و خواب هم زیاده از قدر رسد و فرقی نمیتوان کرد و باید مشغول نماز قضا  
 باشد و بعضی با وجود این گفته اند که اگر نماز حاضر یا غیر آن را هم بکند <sup>علما</sup>  
 بر معصیت نمازش هم باطل است ماقوی آن است که وجوب آن موع است چنان  
 جمعی بیکر از علما قائل شده اند و این جماعت نیز دو فرقه شده اند بعضی مستحب  
 میدانند که هرگاه وقت حاضر داخل شود حاضر را مقدم دارند و بعضی <sup>مستحب</sup>  
 میدانند که فایده را مقدم دارند تا وقت حاضر تنگ شود و این دو <sup>نسخه</sup>  
 چند ملا حظه کردن فوات وقت فضیلت و حاضر را نیز وقت فضیلت <sup>آن</sup>  
 نکردن هم خالفه فوات نیست و بعضی از علما گفته اند که هرگاه <sup>یک</sup> از قضا  
 در وقت او است او را مقدم دارد بر حاضر و اگر پیشتر است لازم نیست <sup>بعضی</sup>  
 گفته اند فایده همان روز را مقدم میدارند هر چند متعدد باشد و این <sup>رو</sup>



قول ضعیفند لکن احوط عمل بمقتضای آنهاست و این اختلافات که  
 مذکور شد در غیر صورت فراموشی است اما هرگاه فراموشی کند قضا را و <sup>مقدم</sup>  
 دارد نماز حاضر یا غیر آن بر آن چیزی نیست و نماز او صحیح است اجماعاً و اگر  
 در بین نماز حاضر بخاطرش آید نماز قضا پس دهد و اگر کند بجا آید هرگاه ممکن  
 باشد چنانکه در مباحث نیت گذشت و این مستحب است بنا بر قول <sup>جیب</sup> بنویسند و قول  
 است بنا بر قول تفسیق و هرگاه وقت حدود گذشته باشد نماز را تمام  
 کند و بعد از آن نماز قضا را بکند **مطلب ششم** هرگاه او را نمازی در سفر حق  
 شد باشد قضای آن را باید قصر بکند هر چند در حضر باشد و بعکس <sup>چنین</sup>  
 است و هرگاه فوت شده باشد در یکی از آن چهار موضع که مختار است مابین  
 قصر و تمام بنیختار است مابین قصر و تمام و احوط آنست که قضا را قصر کند  
 و هرگاه در سفر وقت نماز داخل شده باشد و نماز را قصر نکرده باشد و  
 باید بجا نه وقت باقی باشد و نماز را فراموشی کند باید قضا را تمام بکند  
 و هم چنین بعکس و هرگاه در خانه وقت داخل شود و نماز نکرده باشد بفر  
 و قد و نماز را فراموشی کند قضای آن را قصر میکند و بعضی علما گفته اند که  
 اعتبار بحال او نیست و این ضعیف است و چنانکه سابق بیان کردیم و در آنکه  
 اعتبار بحال او است نه قضا بحال و در مذهب قضای نماز هم همان حکم را  
 دارد هرگاه يك نماز از نمازهای یومیه از او فوت شده و نداند که کدام یکی  
 مشهور آن است که يك نماز صبح و يك نماز مغرب میکند و يك نماز چهار



رکعتی که هرگاه یکی از نماز ظهر یا عصر یا عشا از آن فوت شده باشد این  
 در عوض آن باشد و محتر است دو این چهار رکعتی میان چهار رکعت و اخطان  
 و بعضی واجب دانسته اند که پنج نماز همه را بکند و اقل آن دیت و هر  
 گاه مسافر بود و باشد اقلی و اشهر آنست که دو نماز بکند یک نماز عصر و  
 یک نماز دو رکعتی که میتواند در عوض یک از چهار نماز دیگر باشد و هرگاه  
 بر آن نمازهای متعدد باشد و عدد آنها را نداند خواه شخص نمازها را داند  
 یا نداند باید افتد و نماز کند که **کما** او غالب شود بر اینکه وفا کرده است  
 و تحصیل علم واجب نیست هر چند ممکن باشد و در نیست که اکفا بقدر یقین  
 کند چنانکه بعضی علم گفته اند یعنی اینقدر که یقین دارد که در وقت او هست  
 بجا آورد و آنچه یقین ندارد بر او واجب نیست و این سخن قویست نهایت **ظاهر**  
 عمل بمشهور است **مطلب هفتم** اظهر آن است که مکروه است نافله کردن وقت  
 نماز واجب و غیره و اقل یومیه و باطل نیست هر چند بر آوردن او نماز قضا باشد  
 و جمعی حرام و باطل دانسته اند و در مباحث اوقات این مسئله مذکور شد  
**خاتمه** در احکام جنبان است و در آن چند مطلب است **مطلب اول** در احکام  
 احتضار است یعنی وقت جان کردن و در آن چند محبت است **مطلب اول** واجب  
 که مختصر را در قبله بخوابد چنانکه یک پست او بر زمین باشد و کف پاها را بر  
 قبله باشد و بعضی سنت دانسته اند و آن ضعیف است و این از احوال است  
 کفایت است یعنی برهنه مکلفین واجب است لیکن هرگاه تنگ از ایشان بلب



از دیگران ساقط میشود و خلاف کرده اند و اینکه باید علم بهم رسد  
بعقوب آن فعل تا از دیگران ساقط شود یا همان کافی است و ظاهر در نزد  
حقیر آن است که ظن کافی است خصوصاً هرگاه بخیر دادن عادی باشد  
و بخیر دادن دو عادی بطریق اولی کافی است و بعضی در آن توقف کرده اند  
و هم چنین سایر احکامی است که واجب کفای است مثل ضل و غان و غیر  
و فرقی نکند استه در میت مابین صغیر و کبر و شیعه و غیر شیعه از فرق  
مسلمین و در تعظیم مسلمین اسکال آنست و هرگاه قبله مشبه باشد این حکم  
ساقط است و احوط و افضل آنست که بعد از مردن هم بهمان هیئت باشد  
تا وقتی که بردارند برای غسل دادن **مبحث دوم** سنت است تلقین میت در حال  
احضار و نبهاتین و اقارب بآنکه اثنه عشر یکی یکی و اینکه محتضر هم همراه او بگوید  
و آخر کلام اولی الا اله الا الله باشد چنانکه فرمودند که هر که آخر کلام اولی الا اله  
داخل بهشت میشود و تلقین او بکند کلمات فرج و تعب و استغفار و  
و این دعا اللهم اغفر له الکثیر من معاصیه و اقبل منی النیر من طاعتک  
و مکرر نبهاتین و اقارب بآنکه بگوید تا جان تسلیم کند و هرگاه جان  
برآورد شورش و اولاد بپایان محلی که اکثر اوقات در آنجا غافل میگردد یا  
بدوی فرشته که جای نماز او بود و اگر در دود بکند بهتر خواهد بود و  
اخبار وارد شده است که در حال **اول ظهور** جمیع بندگان نکند که در آنجا  
ضعیف یا در رکاهت که جمیع باعث نجات و هلاک شدن او بشود و هم



و هم چنین او را حقانی که بر او دشوار باشند دهند که کاهست باعث  
هلاک او بشود و سنت است که بعد مردن چشم و دهان او را بر هم گذارند  
و چانه او را به بندند و جامه بدوی او بپوشند و دستها و پاها را  
او را به پهلوی او بکشند و اگر در سبب بیماری چراغ در تن او روشن کنند  
و در نزد او تلاوت قرآن بکنند خصوصا و الصلوات را در حال احتضار و  
و سنت است که برادران دینی را خبر کنند که حاضر شوند در تجهیز و اینکه  
زود او را بر داند هرگاه استباه در مردن او نباشد و هرگاه استباهی در مردن  
باشد واجب است تا خبر تا علم حاصل شود بمړه باینکه مغیر شود تا سایر علما  
مرکب ظاهر شود یا سه روز بگذرد و از جمله علامات کود شدن و فرو رفتن  
شقیفات و کج شدن پینه او و کشید شدن پونت روی او و جدا شدن  
دستها از ساقها و نرم شدن پاهای او که گویا استخوان زنده و بالافتن  
نخه های او با و پختن پوست آنها سیم مکرر هست که جنب و حیض حاضر  
شوند و در نزد مختصر که باعث متاخری شدن ملائکه میشود و ظاهر آن است که  
جنب هرگاه بجم کند با نقد غسل رفع کراهت میشود و هم چنین حیض هرگاه  
خوز او قطع شد باشد هر چند تبسم هم نکرده باشد و مکرر است که آهنگ  
بر روی شکم او بگذارند بلکه غیر آهن را نکند و میت را در خانه نهادن نکند  
**مطلب دیگر** در غسل است و در آن چند مبحث است **مطلب دیگر** غسل میت  
کفایت است برهنه مکلین واجب است سعی در آن و هرگاه از یکی غسل بگذرد

بجاء اول







جاین باشد خصوصاً هرگاه ام ولد باشد **مبحث دوم** واجبست که غسل مسلمانان  
 مسلمان بدهند بشرط مماثلت در مذکور و انتی بودن یا آنکه دور هم باشند و هرگاه  
 مسلمان مماثل یافت شود و دور هم نباشند مشهور علمای ما گفته اند که کافر  
 غسل میدهد مرد مسلمان را و زن کافر غسل میدهد زن مسلمان را بعد از آنکه  
 بعد از آنکه خودشان غسل بکنند و بعضی از علمای آنستند ما در این توقف کرده اند  
 بجهت نجاست کافر و عدم صحت بخت قرابت ازا و هرچند اقوی قول مشهور است  
 ولیکن احوط آنست که بخت مسلمان بکند و کافر بآلته غسل میدهد که در  
 باب و بدن نشانند مثل **باب** یکی بچوب و مثل آن میت را بکشد و در یک  
 بسبوی یا ابرقی آب بریزد و هرگاه بعد از آن غسل کافر مسلمان به هم رسند  
 که نتوانند غسل داد و در وجود اعماده غسل و قیل است و اظهر عدم وجوب اعماده  
 است و احوط اعماده است **مبحث سوم** شرط است در غسل دهنده که مماثلت باشد  
 در مذکور تیره و انوثیت مکرر و چند جا اول محارم و بعد از چند قوال است اکثر  
 علمای آنست که هرگاه مماثل نباشند غسل میدهند از روی جامع بعضی هم چنانکه  
 بر این پوشیده در روی پیراهن آب میریزند و غسل میدهند یا جامه دیگری  
 بر روی او میاندازند و غسل میدهند و جمعی قائلند که با وجود مماثلت هم میتوان  
 غسل داد و بعضی از متأخرین علمای ما گفته اند باینکه با وجود مماثلت نمیتواند  
 غسل داد بشرط شهورت و این قول قویست و احوط قول اول است و اگر  
 هم نباشد شهورت اقوی آنست که غسل با قاطع میشود و بقیه هم با احتیاط



و بعضی گفته اند از دوا یا غسل میدهند و بعضی شرط کرده اند چشم بهم  
گذاشتن را و مردان محارم در اینجا کیست که حرام باشد نکاح او همیشه خواه  
بمنسب باشد یا برضای یا بخویش او ندی پس خواهد بود محرم نیست بجهت آنکه همیشه  
حرام نیست و هم چنین دختر زن که هنوز بان دخول نشده باشد **در** خسته  
خستای مشکل هرگاه محرم داد از غسل بدهد بنحی که مذکور شد و معلوم  
و هرگاه محرمی نباشد پس در آن اشکال است مگر آنکه عمل بفرجه بکنیم **م**  
جایز است که مرد و دختر سه ساله را غسل بدهد برهنه و بعکس بلکه در وقت  
کمتر از شش ساله را هم تواند غسل داد از هر دو طرف **چهارم** **در** شستن  
که واجب است غسل دادن هر کس که اقرار بشهادتین بکند مگر خوارج یعنی آنها  
که دین اهل نهر و آن دانند و طریقه ایشان دشمنی کردن با اهل اثنی عشرین است  
و دشنام دادن با جناب است علیه السلام **و** ملائکه اجماعین و هم چنین  
سایر نواصب یعنی هر که اظهار عدالت بیک از اهل بیت نمیکند و هم چنین  
غالیها یعنی آنانیکه علی را خدا میداند یا پیغمبر را یا یکی از ائمه را بلکه هر که احد  
از مردم خدا دانند و داخلند و هم چنین هر کس که انکار یکی از بدیهیات دین  
بکند مثل نمازهای پنج گانه و زکوة و روزه ماه رمضان و مسائل اینها را و  
و شبهه در حق آن راه نداشته باشد **و** آنکه تواند گفت من عید انتم این دین شما  
و محبت و این از جمله اینها شمرده اند که غسل نباید داد و در آن اشکال است  
بلکه هرگاه تقصیری نکرده و فهم آن بهمین قدر رسیده و لیکن اقرار بشهادتین



اهل و مال خود کشته شود پس حکم اینها اینست هر چند که در ثواب یا نه  
شریک باشند **مطلوبه ششم** کسی که قتل او واجب شود مثل کسی که خواهند  
او را سنگ سار کنند یا قصاص کنند او را امر میکنند که غسل کند مثل  
میت بد رو کا فوراً آب خالص بعد از آن حنوط کند و کفن پیوسته و بعد  
از کشتن بر آن نماز میکنند **مطلوبه هفتم** هرگاه پانزده از مسلمانان یافت شود  
پس اگر آن محضی باشد که در آن سینه است یا خود سینه است پس  
آن مثل میت تمام است و غسل و کفن و نماز و دفن و هر محضی از اعضا  
حنوط در آن باشد حنوط کنند و هم چنین هرگاه تمام استخوانهای میت یا  
یا استخوانی از متین که نصف بالای آن باشد یا استخوانهای سینه محض باشد  
و بعضی دل تنهار را هم مثل این میدانند و مراد از کفن کفن معهود است  
یعنی در سه پارچه می پیچند و غیر سینه و غیر محضی که سینه با او  
از اعضای میت هرگاه یافت شود پس اگر قطران استخوان هفت آن را نیز  
میدهند غسل میت و در کهنه می پیچند و دفن میکنند و در الحاق قطعه  
استخوان دار بیکه از آدم زندگانه باشد بان دو قعل است و دلیل  
واضحی بر آنند بیدار ام و احوط الحاق است و هرگاه استخوان در آن عضو  
میت نباشد می پیچند در کهنه و دفن میکنند و در شک چهار ماه  
نه باشد و سقط شود انهم مثل سینه انسان است غسل و کفن و حنوط  
میکند و دفن میکنند و نهایت نماز بر آن نمیکند و هرگاه چهار ماه گذرد



هشتم

داشته باشد او را در کهنه می بچند و دفن میکنند **مطلب نهم** واجب است  
 که قبل از غسل از سایر نجاسات بدن قیت را بشویند و تطهیر کنند هر چند  
 نجاست موت باقی باشد **میانه** و دفع نمیشود مگر بتمام شدن غسل قیت و  
 و این مثل غسل جنابت است که هر يك از اعضا را توان تطهیر کرد و  
 غسل داد و بعد از آن عضو دیگر را تطهیر کرد و غسل داد بلکه باید او  
 همه اعضا را و تطهیر کرد و بعد از آن شروع بعمل دادن کرد **مطلب نهم**  
 واجب است غسل دادن قیت به غسل اول بعد از قیوم بکافور سیم  
 باب خالص و کافی است در سدد و کافور اینکه مسمی بعمل آید یعنی در عرف  
 و عادت بگویند بآب سد و غسل داد یا بآب کافور پس باید بسیار که بشوید  
 و باید اگر بکسد و خشک باشد آنرا بشوید تا بآب مزوج شود و اگر  
 چندان سد را کافور داخل کند که آب مضاف شود و آب مطلق بر آن  
 صدق نکند اظهر آن است که جایز نیست و مراد بآب خالص آن است  
 که سد را کافور نداشته باشد اما اگر مثل گاه یا کل بآن مزوج باشد  
 غسل صحیح است و واجب است ترتیب میان غسلها چنان که گفتیم و هم <sup>خبر</sup>  
 اعضا مثل غسل جنابت و اما ملا حظة ترتیب اجزاء هر عضوی بر آن  
 واجب نیست خواه اول از بالا باشد **مطلب نهم** بشویند یا این <sup>فصل</sup>  
 آن است که از بالا بشویند تا پایین برسد و جمیع از علما گفته اند که باید  
 که قیت را غسل در تمامی بدن دهند باین نهج که قدم سدد در حوض خلوط







سد و کافور هیچ يك نباشند سه مرتبه بآب خالص غسل بدهند  
اول را به نیت عوض آب سرد و قیم را عوض آب کافور و سیم را به  
آب خالص و بنا بر ظاهر نیست که بدل سد و کافور ضرور نباشند آیا  
واجب است نیت در عوض آنها یا نه در آن نیز دو قول است و ظاهر  
عدم وجوب است و احوط آن است که نیت بکند هرگاه در صورتی که آب  
کم بود و همین غسل سد را داده بوده یا غسل کافور را هم داده بوده  
و پیش از دفن آب بهم بریزد باید تمامه غسلها را بجا آورد و اما اگر سد  
و کافور نبوده و در عوض آنها غسل بآب خالص داده بوده اند یا بغسل  
بآب خالص بیک مرتبه اکتفا کرده اند یا باشند بنا بر محتاطان پس وجوب اعاده  
غسلها بعد از آن معلوم نیست هر چند احوط است و بنا بر بدل کردن  
غسل بآب خالص عوض آن غسلها یا بیک مرتبه اکتفا کردن یا نیت کردن  
در عوض غسل در سقوط غسل نیت هرگاه کسی متی چنین متی را کرده  
باشد اشکال است و وجوب آن معلوم نیست و احوط آن است که غسل  
متی را بکند **مطلب از هم** هرگاه متی سوخته باشد یا آبله داشته  
و امثال آنها و خوف آن باشد که اگر غسل دهند پوست او بر خیزد و او را  
نیت میدهند بدل آن غسل و هم چنین هرگاه بالمره آب باشد یا بجهت  
سرماندن استعمال کرد یا غیر آنها در همه صورت باید نیت و ظاهر  
آن است که بیک نیت بدل همه غسلها کافی است و قول بعد از نیت ضعیف است



و پنجم بر مکلف بدست خود بعل می آورد نه بدست میت مطلب هفتم  
سنت است که میت را در وقت غسل دادن بر روی تخته بخوابانند  
و روبرو قبله بخوابد و در حال احتضار میگردند در جای بلند و طریقه  
که جای سر او بلندتر از جای پاهای او باشد تا بکل الوه نشود و آب در  
زیر او جمع نشود و بعضی روبرو قبله کردن را واجب دانسته اند اولی  
اقوی است و سنت است که در زیر سایه باشد مثل خانه یا خیمه  
و اینکه کودا لی بکشد که آب غسل در آن جمع شود و مکروه است که آن  
در جای خلأ برود و صوابا لهر یغی اچا هی که میبایانند از برای آب باران  
و رخت شود و امثال آن باکی نیست و اینکه جامه او را بدینند و از زیر  
او بکشند بر ضای وارث بالغ رشید حاضر و افضل آن است که او را  
با پهن غسل بدهند و بعضی افضل دانسته اند برهنه کردن آن جامه  
و بعضی این را واجب دانسته اند و اقول اظهار سنت و از اچا ظاهر میشود که قشر  
جامه در اچا واجب نیست و مستثنی است و واجب است شستن هر کاه  
ایمن باشد از خود یا میت غسل باشد یا میت نجس یا میت جامه باشد  
سوی شستن هر کاه سائل این باشد نظر کردن به صورت هر کاه کور  
باشد یا ایمن باشد از خود یا میت غسل باشد یا میت نجس یا میت  
سنت است شستن صورت و سنت است که قبل از غسل انگشتان میت را  
ببلا میت نرم کند و هر کاه نرم نمیشود و اگر در و اینکه در اقول سرجی و کف



۱۵۱  
 سد و بشوید و اینکه فرج او را باسد و باستان بشوید و دستهای متیت را  
 قبل از هر غسل سه مرتبه تا نصف رابع بشوید و فاسل هم دستهای خود را  
 تا هر قطعه بعد از دو غسل اول بشوید و شکم متیت را بنویس و هواری بعد از  
 دو غسل اول دست بمالد مگر اینکه زن حامله باشد و هر عضوی از <sup>عضای</sup>  
 غسل را در غسل دادن سه مرتبه بشوید و اینکه فاسل متیت را میان پاهای نیکم  
 بگذرد و طرف راست او بایستند و غسل بدهد و سنت است که بعد از آن مقدار  
 غسل متیت را وضو بدهد مثل وضوی نماز و بعد از آن شروع بعمل داند  
 بکند و مکرر است دشامیدن متیت و گرفتن ناخن او و شانه کردن سر <sup>ش</sup>  
 و خلل کردن ناخنها و دست راستیدن سر او و نهاردن و بنی غسل او و کمر  
 ساربان و اگر یکی از اینها را بکند مو و ناخنی که و ناخنی که از آن جدا میشود  
 با او دفن کند و جوی با و مکرر است غسل دادن بلبه که با تش کرم شده باشد  
 مکرر در فصل زمستان و سرما و از این باب و بظواهر میشود که در ایام <sup>هست</sup>  
 که متیت را باید نگاه داشت از آنچه خود را نگاه میداری یعنی از هر چه او را هم  
 محافظت کنند و سنت است که فاسل هرگاه خواهد کفن کند متیت را غسل  
 متیت بدهد بکند یا وضو بدهد و بعد از آن کفن کند **مطلب** در کفن کردن  
 متیت است و در آن چند مهت است **مهت اول** واجب است کفن کردن  
 در سه جامه که یکی پیراهن است و یکی لنگ و یکی دیگر اقمار <sup>سری</sup>  
 و زیاده بر این چیزی واجب نیست و بعضی اکتفا کرده اند به چهر جامه



که میت را به بچند در آن هر چند هیچ یک پیراهن نباشد و بعضی سنت  
داشته اند که یکی پیراهن باشد و بعضی تا مثل کرده اند در اینکه یکی  
از اینها لك باشد و اقوی و اشهر قول اول است **محبوب** حرام است  
کفن کردن در کفن غصبی و نجس خواهی بر خواه مرد باشد میت یا زن  
کوچک باشد یا بزرگ و جابنیت کفن کردن در پوست حیوانات و اقوی  
آن است که در مو و پشم و کرک جابنیت است بغیر مو و پشم و کرک حیوانات  
غیره و الا لاهم که در آنها کفن کردن جابنیت **محبوب** و احادیث منوط  
کردن میت خواه مرد باشد یا زن کوچک باشد یا بزرگ و آن اینست که بماء  
کافور بر مواضع جود هفتگانه و بعضی علما زیاده کرده اند بر این طرفینی  
بر که در وقت جود نجاس میکذارند و بعضی کوش و چشم و زیر بغلها و رخ  
دانهها را زیاده کرده اند و در احادیث غیر اینها هم هست و اقوی قول اول است  
و مشهور اینست که مکروه است که در چشم و کوش کافور بکشانند و  
این منوط از برای غیر کیست که احرام بسته باشد و در محرم منوط جابن  
نیست بلکه کافور در آب غسل آنها داخل نمیکند و هم چنین سایر بوهایی که  
لا تزد لك او نمیزند و سایر احکام آن مثل غیر محرم است و وجوب منوط طهیرت  
امکان است و در وقت تعدیل منوط و منسکند مانند غسل و اقوی آن  
که سمای کافور در منوط کافی است و بعضی گفته اند اقل آن یک مثقال است  
و بعضی بیشتر هم گفته اند و در وسطی آن بعضی چهار مثقال گفته اند



و بعضی چهار درهم و اما اکثر آن که افضل است پس آن نبرده درهم و نیک  
 درهم است که هفت مثقال صرافان است و اظهار آن است که این مقدار غیر  
 کافی غسل است و سنت است که کافور و دایکافور است خود کند و بنک  
 و ها و نگویند و اینکه هر چه از مواضع سجود زیاد می آید بر سینه او بینند  
 بلکه مطلقا سنت است که بر سینه ها و کافور بکند **و می بیند چهار**  
 سنت است از برای مرد زیاد کردن خمر عذریه که در این میافند بشرطیکه  
 طلا باف نباشد و بعضی گفته اند که اگر بشم باف هم نباشد یعنی مخلوط  
 بطلا و اگر بشم نباشد و بعضی گفته اند که متبت را در آن نمی چسبند بلکه  
 بر روی او می اندازند و سنت است که خمر سرخ باشد و بعضی از علمای <sup>گفته اند</sup>  
 که هرگاه خمر بیشتر شود یک لفافه دیگر اضافه کنند در عوض خمر و  
 و سنت است زیاد کردن قطعه دیگر برای زن بند که عرض آن یکویچ  
 یا بیشتر باشد و طول آن سه ذراع و نصفی باشد و بهتر در کیفیت چسبیدن  
 او نیست که یکسر کوباس را بطول دو نصف میکنند یا در میانه زد و طرف  
 آن سر قرار میدهند و بکمر متبت می بندند بعد از آن کوباس را از دو بپای  
 متبت میاوند و از میان رانهای آن بالا میاوند و بعد از آنکه قدری <sup>بسته</sup>  
 بر عورت او گذاشته باشند این کوباس را بر عورت او می کشند <sup>با شکر</sup>  
 و بالا می برند و داخل می کنند و در نهایت می کشند و پیرون میاوند و <sup>بسته</sup>  
 می چسبند بان پائین تهیگاه را با رانها و انجایی که تمام میشود سر را <sup>داخل</sup>



همان جن آخی میکنند و هم چنین سنت است زیاد کردن حمامه از برای  
مرد و اینکه تحت الحنا داشته باشد و کیفیت آن اینست که پارچه کرباس  
طولانی میکشند و میان او را بر سر او می بچند و زیاده طرف راست را  
بر چپ می بندند و زیاده طرف چپ را بر راست و بر روی سینه او  
می کشند و در مقدار آن حدی دارد نشده است همین قدر که آن کیفیت  
بجمله آید کلیه است و سنت است که از برای زن در عوض حمامه قلع و زبا  
کنند و زیاده بر آنچه در کفن مرد مذکور شد پستان بندی زیاد کنند  
و آن پارچه کرباسی است که بان پستانهای او را سینه او ختم میکنند  
و سرهای او را به پست او می بندند و بسیار می از او آکنند که غلطی  
هم از برای او زیاده بر کفن مرد مستحب است و بعضی از اهل لغت گفته اند  
که آن حمامه انیت که از پشم بافته اند میشود و کونک نافی دارد مثل  
مخمل و امثال آن و در نیست که هرگاه میسر شود لقافه دیگر زیاده  
چنانکه در جبر مذکور شد سنت است که کفن پنبه باشد و سفید  
باشد بجز جبر چنانکه گفتیم و اینکه سنگین و کمرن بها باشد و سنت است  
خوش کردن کفن بکافور و زعفران و حقیقت زعفران الحال معلوم نیست که  
چه چهره است و مکرر است که سارونهای خوش رو کفن بکافور و زعفران  
میوی خوش رو و دادن کفن و هم پان مجروح کردن از پنبه است یعنی آنچه  
که اثر در آن میکنند و بوی خوش و دادن میرینند **مبحث ششم** سنت است



که باصیت در شاخ نراند رخت خن ما بگذارند که از اجای بدن میگویند  
 و اگر خشک باشد جای نیت و اگر در رخت خن ما نباشد اظهار آن است  
 که از رخت سده میگذرانند و اگر نباشد از پد و اگر نباشد از رخت  
 ناند که نباشد از هر دو خنیکه باشد خوب است و احادیث در فضیلت  
 آن بسیار است و فرموده اند که نفع میبخشد مؤمن و کافر را و بهتر آن  
 که یکی را در طرف راست بگذارند باین نحو که سر آن بر چپبر گردد و نباشد و  
 و بر پهلوی او بکشند تا هر جا برسد و بیدن او بچپانند و دیگری را  
 هم در طرف چپ بچینن و تا بالا ای بپراهن بگذارند و سنت است که  
 آنها را در میان پنبه بگذارند و مستعمل نیست که قلدان بمقدار استخوان  
 ذراع باشند و بعضی بقدر ذراع هم گفته اند و بعضی چهار انگشت و بالاتر  
 هم گفته اند و همه خوب است و هر کاه بر نهج مذکور تواند گذاشت از جهت  
 بافراموشی یا غیر آن بهر نحو که باشد در قبر داخل کند اگر چه باین نحو باشد که  
 که بر پهلوی قبر فرود کشند و آن برای کوچک و بزرگ همه بگذارند بجهت آنکه  
 شعا منذهب **مبحث هفتم** سنت است که بر جاسیه کفن یا خصوص سراسری  
 بنویسند که فلان شهید **ان لا اله الا الله** و بجای فلان اسم نیت دل بنویسند  
 و باین مضمون احادیث بسیار است که در حکایت کفن اسمیه را  
 مذکور است که پد و بند کوار حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در جاسیه  
 و صلواتی یاد کرده اند بر این شهادتین **لا اله الا الله** و **محمد بن عبد الله**



و ائمه طاهرين يکي يکي صلوات الله وسلامه عليهم اجمعين را و شيخ در  
خلاف رهوای اجماع بران کرده است و هم چنین علما را یاد کرده اند چو یدنان  
و جبر و سرسری و پراهن و هماغه را که بر همه آنها بنویسند و منت است  
که بنویسند مقدسه جناب ابی عبد الله الحسین بنویسند و اگر نباشد بکل  
دیگر بنویسند و بعضی گفته اند هرگاه کلی دیگر هم نباشد بآنکت بنویسند  
و مکروه است که سیاهی بنویسند بلکه بعضی علما رنگهای دیگر را هم  
کرده اند و در ولایت وارد شده که جناب موسی بن جعفر را کفن کردند  
در کفنه که خبر او تمام شد بود بپایضد اشرف و قرآن تمام در آن نوشته  
بود و هر جا لظاهر نیست که تو مثل بقرآن و دعا و اسامی متبرکه که خواست  
و همه آنها را در کفن نوشتن با کی نیست و مکروه است کفن کردن در جامه  
سیاه بلکه بعضی علما سایر رنگها را نیز مکروه دانسته اند و مکروه است  
کفن کردن در کتان و منت است که کفن را بر پشت های خودش بدوند  
و مکروه است که باب دهن را کنند از برای دوختن و نه کردن باب باغی  
ندارد و مکروه است بریدن کفن باهن و مکروه است که از برای کفن آستین  
قرار بدهند اما اگر در پراهن میت یا پراهنی دیگر کفن میکنند کنند  
آستین ضرورت نیست بلکه همین رنگهای اول میکنند و مستحب است که اقل  
جانب چپ افاضه را بر جانب راست بچسباند و بعد از آن جانب راست  
افاضه را بر جانب چپ و بعد از آن هر دو سر افاضه را از جانب سر او از



جانب پایی بندند و بعضی را کشته اند که خاشیه بالای لفافه را با  
 میکند و آن می بندند **مبحث هشتم** هرگاه از میت نجاستی از بول یا عا<sup>بط</sup>  
 یا خون بعد از غسل دادن ظاهر شود لغاژ غسل لازم نیست و ظاهر است  
 که در این غسل هم چنین است و واجب است شستن بدن او از آن نجاست  
 و هم چنین کفن او که نجس است باشد و هرگاه در قبر داخل کرده باشند و نجاست  
 بر کفن او ظاهر شود او را مقراض میتوان کرد بشرط اینکه بسیار نباشد که مقراض  
 کردن او کفن را بسیار ضایع کند و ظاهر اینست که اگر مقراض کردن از باب <sup>خصت</sup>  
 باشد یا در وقتی باشد که با شایسته توان کفن را در قبر شست و اگر انسان باشد  
 شستن پس جایز است شستن بلکه گاه هست که واجب باشد و آن وقت آنست  
 که کفن بسیار ضایع میشود از مقراض کردن و اگر هیچکدام نشود یا شستن به  
 خرج و عسر است باشد بهمان حال بگذارند و از بعضی علماء ظاهر میشود  
 که در پیرون قبر نجاست نباید مقراض کرد و اگر مراد آن وجود است مطلقا  
 این بسیار دور است و اگر مراد در خصت است آنهم خالی از اشکال نیست  
 هر چند ظاهر بعضی اخبار هم دلالت بر آن دارد خصوصا وقتی که کفن ضایع شود  
 در حالتیکه کفن را مقراض میکنند انرا بد و زندقه یا جمع کنند یا قطعه دیگری را  
 پیش بکشند که بدن او را بپوشند و هرگاه نجاست از خارج بدن میت یا کفن  
 او برسد ظاهر آن است که از آن نیز واجب باشد **مبحث نهم** کفن <sup>کفن</sup>  
 انرا اصل مال او بعد از شسته میشود و بعد از آن دین او را میدهند و بعد از آن



و صایا را و بعد اگر چیزی بماند پاره می دهند بغیر زوجه و مملوک که کفن  
 آنها بر تن و هر و آفات چنانکه خواهیم گفت و سنتی های کفن را نمی توان از آنها  
 میت برداشت مگر بار صای و اذن با لغ عاقل مگر را اینکه وصیت کرده باشد  
 و از ثلث مال بپاید و هم چنین است سدر و کافور و سایر ما محتاج غسل  
 که همه را از اصل مال بر می دارند و هرگاه میت مال نداشته باشد بر مسلمانان  
 واجب نیست دادن کفن و سدر و کافور بلی مستحب است و ثواب عظیم دارد  
 و در این صورت که کفن نباشد و کسی هم بتقها بان ندهد عورت میت را می پوشانند  
 هر چند بلباس یا سنگ یا کلوخ باشد و دفن میکنند و از وجه زکوة جایز است که  
 میت را کفن کنند و بعضی واجب دانسته اند و وجوب آن بر فقیر معلوم نیست  
 خصوصاً هرگاه فقیر او محتاجین باشد و هم چنین جایز است بر داشتن سدر  
 و کافور از وجه زکوة و بهتر آن است که زکوة را باهل و عیال او بدهند  
 هرگاه بر وصف استحقاق زکوة باشند که آنها کفن کنند و هرگاه میت زوجه  
 باشد و زکوة بشوهر مستحق او بدهند که سائل شود و در آن وقت واجب میشود  
 بر او کفن کردن و هم چنین هرگاه میت غلام باشد و باقایی او بدهند و آنچه گفتیم  
 که کفن زوجه بشوهر او است و کفن بده باقایی او است بشرطیت که آنها  
 قادر باشند یعنی زیاده از قوت آنها و در خود و واجب الفقیر خود  
 بقدر کفن داشته باشد و جمعی ملحق کرده اند بکفن زن سدر و کافور  
 و سایر مواضع نیز و او آن دو نیست و فرقی نکند آشته اند در دادن

و بند

سازمان اسناد و کتابخانه ملی

میان

جمهوری اسلامی ایران



میان دائمه و منقطعه و مطبوعه و فاشه و حق و حق و آینه و مطلقه  
 مرجعیه و در حکم زوج است **مطلوبه** در غافیت است و بدان چند  
 صفت است **مطلوبه** واجب نماز کردن بر هر میت مسلمانی که اظهار شهادت  
 بکند مگر انجماعتیکه انکار یکی از ضروریات دین کند مثل کسی که انکار کند حج  
 نمازهای پنجگانه یا روز ماه مبارک رمضان یا معاد جسمانی و اشغال اینها را هم  
 چنین خوارج و فواصب یعنی آنهاست که اظهار عداوت علیه المؤمنین یا یکی  
 از ائمه و عصومین می بکنند و هم چنین غالبها یعنی آنهاست که قائل باشند باینکه امیر  
 امیر المؤمنین و خدایت یا یکی از ائمه یا پیغمبر را خدا دانند و اما مخالفین از اهل سنت  
 که اظهار عداوت اهل بیت طاهرین میکنند پس مشهور آن است که بر آنها  
 باید نماز کرد و جمعی از علما واجب نمیدانند بلکه جایز میدانند و احوط آن است  
 که نماز نکرده و آن کلام جمعی ظاهر میشود که بطریقه ایشان نماز نکنند  
 و اما در کیفیت دعا خواندن پس تفصیل آن مذکور خواهد شد و بر کفار و دیگر  
 از شرکین دینی و غیره دشمنی هیچ باب نباید کرد و اطفال و دیوانگان که پدید آیند  
 یا مادر آنها مسلمان باشند و در حکم مسلمانانند و هم چنین طفلی را که در بلاد  
 مسلمان یافته باشند هر چند معرفت با اسلام پیدا و مادر او ندانند باشند  
 و مشهور و اقصای آنست که طفل تا شش سال او تمام نشود و تا شش سال  
 واجب نیست و بعد شش سال واجب میشود و بعضی میگویند که همین که  
 نرسد متولد شد و صد کند واجب است و بعضی میگویند تا مکلف نشود واجب



نیست و این هر دو قول ضعیف است و بعضی بدست داشتند که قبل از  
سشن سال نماز را بکنند بجهت بعضی احادیث که وارد شده و اظهار است  
که محمول است بر تقیه و احتمال استحباب هم هست لیکن احوط آن است

۲۰ **مبحث** اختیار نماز کردن بر میت بدست کسی است که ولایت میت است و قیام  
حضرت نذیر و یکی می تواند نماز کند نماز خویشان او و نماز غیر خویشان  
مکه شوهر زن که او بر همه کس مقدم است و احوط آن است که هرگاه میت  
وصیت کرده باشد که محضی بر او نماز کند و آن محض وارث نباشد ولی  
نباشد آن وصی بدون اذن ولایت نماز کند بلکه مشهور میان علمای و جوی  
آنست و اما تقدیم بعضی از آنها بر بعضی پس آن بعد از این مذکور میشود و  
و از جمعی از اصحاب ظاهر میشود که مراد اولویت در پشمانی یا حضرت در  
ولی محض است نه در مطلق نماز پس هرگاه کسی تنها بر میت نماز کند  
یا داخل صف مومنین شود بدون اذن ولی باکی نیست و کما حقیر است  
که مراد نمازی باشد که واجب کفایه بان ساقط میشود و خواه فرادری باشد  
که کسی بیاید و اقل بار بر میت بجا آورد یا می باشد که بدون حضرت  
پیش بایستد و جمعی با و اقتدا کنند بجهت آنکه اشخاص در حالات و صلاح  
و مظهر اجابت دعا مختلف میباشد که استوی میخواهد که فرض نماز بر  
میت بمفعول آن کسی ساقط شود که با اولاد دارد و در غیر او در صورتیکه  
جماعت منعقد شد پس داخل شدن در مایه مین با افراد می کردن و اشتاء



انقطاع جماعت خنری و نقیصی بخواصش ولی ندارد و بدقت  
او جایز است و هرگاه وارث پدری میت و پیری میت باشد پدر او  
پدر مقدم است و پسر مقدم است بر غیر او و هرگاه پدر و پسر هیچ کدام  
نباشند اختیار با مادر و دختر است و عدولیت که مادر بود دختر مقدم  
باشد و با وجود بودن کسی از طبقه اول میراث هیچ کس از طبقه  
دویم ولایت ندارد و بعد از آنکه طبقه اولی که پدر و مادر و اولاد است  
نباشند اختیار با طبقه دویم است که برادر و خواهر و جد است و  
میت که جد پدری بر برادر مقدم باشد و بعد از آن هر کس بمیت  
نزدیکتر است مقدم است بر هر که نسبت بمیت داشته باشد از جای  
پدر و مادر مقدم است بر کسی که از یک جهت نسبت داشته باشد و  
و عدولیت که برادر پدری تنها بر مادری است و تنهاهای مقدم باشد و همچنین  
سایر طبقات مثل اهام و احوال و اولاد ایشان و غیر اینها در آنها ملا  
دیدی و نزدیکی باید بشود و در هر طبقه از طبقات هرگاه مرد و زن هر  
دو باشد مرد بر زن مقدم است هر چند زن بمیت نزدیکتر باشد مگر آنکه  
مرد صغیر باشد یا دیوانه باشد و زن کپرم و عاقله که در آن صورت و  
ولایت با زن است و بنده را در هیچ طبقه ولایتی نباشد خواه مرد باشد  
و خواه نزد یک و خواه غلام باشد و خواه کیز و هرگاه در یکی از طبقات  
مخصص بالغ عاقلی نباشد و در نیست که ولایت ساقط باشد و طبقه دیگر



مسلمانان میتوانند نماز کرد نهائیت احوط آن است که بدون اذن طبقه  
اهل و قیوم کسی نماز نکند و احوط آن دارد که اذن حاکم شرع کلی باشد در  
این صورت لکن دلیل بر وجوب هیچ کدام ظاهر نیست و هم چنین هرگاه ولی  
حقیقی که وارث و دران طبقه است غایب باشد اظهر آن است که ولایت  
مناقط است حتی آنجا که شرع و مسلمانان مساویند و احوط اعتبار اذن حاکم  
شرع است و هرگاه اولیاد و مرتبه ولایت مساوی باشند در یک طبقه پس حکم  
بپنهانی کردن ولی در اینجا محقق بنماز بوجوبه و تقدیم افقه بر اقرآن چنان  
بیان کردیم در محل خود و هم چنین در سایر مرجحات و هم چنین هرگاه اولیاد  
اذن بدهند بدیگری که امام است کند در آن شخص هم ملاحظه این مرجحات  
بکنند و اینمغنی مستحبات نه واجب و سنت است که هرگاه ما شیمی باشد که  
جامع شرایط امامت باشد ولی او را مقدم دارد و سنت است در جماعت نماز  
تحت که امام پیش بایستد و ماموم عقب سر هر چند بکفر باشد خصوصاً هرگاه  
ماموم زن باشد و زنان در صف جماعت در عقب مردان بایستند و هرگاه  
حائضی باشد از صف جدا بایستد تنها و جایز است امامت که چند زن از برای  
زنان نهائیت مکروه است که پیش بایستند بلکه مستحبات است که میان صف بایستد  
و هم چنین است حکم جماعت مردان هرگاه که حکم اینها ملحق کنیم بجمعیه پس باید  
نشسته نماز کنند بجهت آنکه در جماعت امن از قطع شدن بیت و احوط است  
قیام است **مبحث سیم** در کیفیت نماز نیست است و نیز بنا بر مذهب امامیه

سازمان اسناد و کتابخانه ملی

شماره

جمهوری اسلامی ایران



بیست و یکبار است و میان چهار تکبیر میباشند و هرگاه کسی خواهد از سبها  
 که برایشان عافیت کند چهار تکبیر بگوید چنانکه مذهب ایشان است و مشهور  
 اینست که ذکر و دعا در بین تکبیرات هم واجب است و جمعی دعای اجماع بر آن  
 کرده اند و مشهور آن است که آن ذکر و دعا چهار است یکی شهادتین و  
 و دقیم صلوات بر محمد و آل محمد و ستم دعا از برای سنین و فوضات و چهارم  
 دعا برای میت و جمعی بر اینهم دعای اجماع کرده اند و مشهور آن است که  
 واجب است که بعد تکبیر اول شهادتین را بگوید و بعد تکبیر دقیم صلوات را  
 و بعد تکبیر ستم دعای مؤمنین و فوضات را و بعد تکبیر چهارم دعای  
 میت را و بعد تکبیر پنجم دعای واجبه نیست و بعضی از علمای مآفته اند  
 که همه این چهار ذکر را بعد هر یک از تکبیرات بگویند و اگر چنین کند نیت  
 پس بنا بر مشهور و اقوی اقل واجب همانست است همین است که نیت کند  
 و تکبیر بگوید و بعد از آن بگوید اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا  
 رسول الله و بعد از آن تکبیر دقیم را بگوید و بگوید اللهم صل علی محمد  
 و آل محمد و بعد از آن تکبیر ستم را بگوید و بگوید اللهم اغفر للمؤمنین و  
 المؤمنات و بعد از آن تکبیر چهارم را بگوید و بگوید اللهم اغفر لهذا  
 المیت و بعد از آن تکبیر پنجم را بگوید و خلاص شود و بنا بر حق و ستم  
 این ذکرها را بعد هر یک از تکبیرات بگوید و این اقل واجب است و افضل  
 آن است که همیشه که در حاربت و کلام علماء ذکر شده بخواند پس بنا



يقول مشهور بعد ان نيت بكونيد الله اكبر اشهد ان لا اله الا الله وحده  
لا شريك له الها واحدا احدا صمدا فراصدا حيا قويا ما لم يتجد صاحبه  
ولا ولدا لا اله الا الله الواحد العهاد ربنا وعلينا يا شانا الا قولين واشهد  
ان محمد عبده ورسوله ان سله بالحق يسرا وندينا بين يدي التعاقة يسر بكونيد  
الله اكبر اللهم صل على محمد وال محمد بارك على محمد وال محمد وارحم محمد وال محمد  
وال محمد كا فضل ما صليت وبارك كنت وتخت على ابراهيم وال ابراهيم اتك  
حميد مجيد وصل على جميع الانبياء وال مرسلين يسر بكونيد الله اكبر اللهم اغفر  
للمؤمنين والمؤمنات والمسلمين والمسلمات الاحياء منهم والاموات تابع بشا  
وبينهم بالخيرات اتك محيب لذخرات واتك على كل شئ قديس يسر بكونيد الله  
اللهم ان هذا عبدك وابن عبدك وابن امك نزل بك وانت خير من كل  
سواك اللهم انا لا نعلم منك الا خيرا وانت اعلم بشرنا اللهم ان كان محسنا فزيده  
احسانا وان كان سيئا فجاء وتعذر واغفر لها اللهم اجعل عندك في عليان  
واخلف على اهل في الغابرين وارحم برحمتك يا ارحم الراحمين يسر  
بكونيد الله اكبر فما غ شؤد وسحب است ك بعد تكبير يخ بكونيد الله  
عصوات وهو كاعت نك باشد بكونيد الله ان الله امك وابنة عبدك  
وابنة امك نزلت بك وانت خير منك وال الله لا نعلم منك الا خيرا وانت اعلم  
بها منا اللهم ان كانت خيرا فزيدها وان كانت سيئا فجاء وتعذر واغفر لها  
اللهم اجعلها عندك في عليان واخلف على اهلها في الغابرين



بر حمتك يا ارحم الراحمين و هرگاه خنق باشد خواه در حريمها را مذكر كويد  
و خواه در موفت و بجاي عبدك و امناك بگويد رقتك و بجاي ابن و بنت  
بگويد ولد و بنا بيقول بعض علماء كه فقه اذكار و ابعاد هر يك از تكبير  
مخوانند و بهتر آنست كه چنانكه در روايات وارد شده بخوانند و جامع ترين  
ان روايات روایت سماع است و در اینجا مذکور است كه بعد از يك از چهار  
تكبير اين را بخوانند اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و اشهد ان محمدا  
عبد الله و رسوله اللهم صل على محمد و آل محمد و على ائمة الهدى و اغفر  
لنا و لالاخواننا الذين سبقونا بالايمان و لا تجعل في غلوبنا غلا للذين اتوا  
ربنا انك رؤوف رحيم اللهم اغفر لاحيائنا و امواتنا من المؤمنين و المؤمنات  
و الف قلوبنا على قلوب اهل بيانا و اهدنا لما اختلف فيه من الحق باذنك  
انك تهدي من تشاء للصراط مستقيما اللهم هذا عبدك و ابن عبدك  
و ابن امك و انت اعلم بمرئنا و فقرنا و جنتك و استغفرت عنك اللهم فتجاوز  
عن سيئاته فخره في احساناته و اغفر له و ارحمه و تقبله في قبره و لقنه  
و الحق بنبوته ص و لا تحزننا اجمع و لا تقننا بعد اينها كه مذکور شد  
كه ميت مؤمن باشد بغير شيعه اثني عشرى باشد هر چند معلوم باشد كه  
اصول دين خود را با او كه تفصيلي اخذ كرده باشد بلكه هيچكدام  
است و از جمله ايشان است بهمين نحو بيان دعا ميخوانند هر چند مخصوص  
انها ل او مطلع نباشند و هرگاه ميت مخالف باشد بعد تكبير چهارم بگويد



تقرین کند و بجز آن است که آنچه در اخبار وارد شده بخواند پس اگر دشمن  
اهل بیت باشد بعد تکبیر چهارم بگوید اللهم آخر عهدك لعبادك و بیت  
اللهم اصلنا سدا لثاراتك اللهم حق عذابك فانه يوالي اعدائك و يعاد  
اوليائك و يبغض اهل بيت نبيك واذ برای آنکس که مسکرتی باشد هر چند  
دشمن اهل بیت باشد بگوید اللهم املا وجوفه نار و قبره نار و سبط  
عليه الحيات و العقارب و هرگاه مستضعف باشد یعنی مذهب اهل خلا  
داد است باشد لیکن ان روی ضعف عقل و صنادید اختیار کرده باشد یا  
یا آنکه مخالف با اهل حق باشد اما عناد با ایشان نداشته باشد یا کسی باشد که  
اهل بیت را دوست دارد و از دشمنان ایشان نبوی نکند و ایشانها که باشد  
برای آن این دعا بخواند اللهم اغفر للمدین قلوبا و اتبعوا سبيلك و قمام خدا  
الحجیم و در وقت که از مستضعفان شیعه که از حال ایشان داریم که بجهت  
ضعف عقل و معرفت درستی بدین مذهب خود ندانند و امامهای خود  
با القام نمی شناسند لیکن اقرار بدین امامت دارند و از جمله ایشان محسوب  
هم چنین باشند و هرگاه صبیته خراب باشد و حال او معلوم نباشد و لابد از  
معلوم نباشد از برای او بگوید اللهم ان هذه النفوس انت احببتهم و انت  
اتهم اللهم و لها ما تولى و احبها مع من احببت و هرگاه متی طفل  
باشد بگوید اللهم اجعل لای لنا سلفا و فرطا و احرا و مرادان  
طفل نابالغ است هر چند نماز بر او واجب باشد و هرگاه یکی از والدین



لا بد

او کافی باشد و هر را مخصوص نمومن از آنها را بکند مثل اینکه هرگاه پدر  
او متوفی من است بگوید اللهم اجعل له الجحیمه و لنا سلفا و اکرماء و اوفی  
است بگوید اللهم اجعل له لانه و لنا سلفا و بد آنکه این تکبیر پنج تکبیر و کن  
این نمازند پس هرگاه بعد از یکی را ترک کند یا سهواً ترک کند و بخاطرش نیاید  
تا صبطی بمیان آید و وقت ندارد شک کند و نماز او باطل است مثل اینکه پشت  
قبیله کند یا فعل کثیر کند و هرگاه بخاطرش بیاید قبل از این تعداد کند  
و هرگاه شك در عدد تکبیر بکند بنا را باقل میکند از و شك ان بهم میرسد  
در وقتیکه اغیار کنیم نیت و قصد هر يك از تکبیرات را چنانکه اظهر نیت  
و آنها را هر يك متمم و انیم از تکبیری با اینکه این تکبیر اول است و این تکبیر دوم است  
و هم چنین خصوصاً بنا بر سهواً که هر يك از آنها دعای مخصوص در محفل و  
هست و با وجود این سهواً یکی از تکبیرات یا دعای او فراموش کند و تکبیر  
بعد از او یا دعای او بخوانیم و بعد از آن بخاطرش بیاید که سهواً کرده است بجهت  
آنکه اگر برگردد و تکبیر فراموش شد یا دعای آن بخواند تعدد رکن لازم نیاید  
و اگر بکند نقصان رکن لازم میباید و اگر همان سهواً شد یا دعای که  
بعد از آن خوانده است بخواند دلیل بر آن واضح نیست و هم چنین اگر بعد  
عند دل کند و تکبیر بعد از تکبیر قبل انکار و هم دلیل بر آن نیست  
و احوط در امتثال اینها اعاده است و اگر اعتبار نکند نیت را قصد  
هر يك از تکبیرات ظاهر آن است که اعاده در کمال نباشد همین که در

تکبیر و دعای

سازمان اسناد و کتابخانه ملی



مرام تمام کند که این است و بنا بر این بجهت دعای که فوت شده است و از شدت گنا  
و گناه آن است که همین دعا که فوت شده بعد از آن بقیه تکبیرات بخواند و این  
اشکالی که گفتیم هم وارد می آید در صورتیکه شک در عدد کردیم یا شک در  
اقل و ذیقیم و شبیم یا غیر آن کردیم و بنا بر این اقل گذاشتیم و تمام کردیم و بعد  
بجای آن آید که کوفه بودیم باز در بسیاری از صورتها بعد از آن لازم می آید  
و فقها متعرض این تفصیلات نشده اند و احوط بلکه ظاهر آن است که قصد  
مرتب عدد در تکبیرات معتبر است خصوصاً بنا بر مختار که واجب است که بعد  
هر تکبیری دعای مخصوص بآن خوانده شود و بنا بر این سبب در صورتی  
که اشکال کردیم همه جا اهداء کند و لقان یا ذکر در بین تکبیرات  
و ایهیه قصد ذکر نه بجهت تکبیر نماز پس ظاهر آن است که ضرر ندارد  
و اما در ظاهر پس از آنجا که می نمایند و نیاید و که آن منشاء بطلان نماز  
نمی شود و دعای سابق که فراموشی شود بعد تکبیرات لاحق بخواند  
واجب است در این نماز نیت و حقیقت نیت مکرر دانسته و حاصل  
آن اینست که قصد کنی که این فعل معین را می کنم قرینه الحاق الله و قصد  
وجود یا استحباب واجب نیت لیکن احوط آنست و هم چنین قصد اینکه  
واجب گفتنی است ضرورت و نیت نیت قیام با امکان و قیام و کون این نماز  
است و هرگاه عاجز باشد از ایستادن بهر نحو که ممکن باشد بکند و تفصیل  
که در نماز یونیه بیان کردیم و هرگاه با وجود کسیکه قادر بر قیام باشد

سازمان اسناد و کتابخانه ملی

جمهوری اسلامی ایران



در نماز

شخصیکه عاجزان قیام است نماز کند بخوبی که ممکن باشد اظهار آن است که  
نماز آنقدر ساقط میشود و واجب است تعیین وقت هر چند باشد  
و واجب است نیت که شخص آنرا بشناسد بلکه همین قدر هم کافی است که  
کند که هرگاه امام نیت کرده است که بر آن نماز کند و هرگاه کند که نیت  
نماید است و بقصد نیت نماز کند و آخر معلوم شود که هر چه بوده است نماز  
صحیح نیت بلی اگر قصد دارد که همین حیث حاضر را نماز کند خواه نیت  
و خواه غیر و لیکن مظنه دانسته باشد که نیت است و بعد معلوم شود  
که بکر بوده است در اینجا نماز صحیح است و واجب است که در حال نماز  
رو بقبله بایستد و اینکه سر میت بجانب راست او باشد مگر در مواردی  
که صفات آنها از سر میت میکند و بایستد که در حال رو بپا او بخوابد باشد  
و هرگاه سر میت را بطرف چپ مصطفی گذاشته باشد و نماز کند بایستد  
باید نماز را اعاده کند ما را میگوید و در این وقت گذاشته اند و هرگاه آنرا  
در غیر گذاشته اند و بیکر اعاده در کار نیست و باید که میت پیش روی  
مصطفی باشد و بسیار دور نباشد که در عرف بگویند که بر این میت نماز  
میکند بلکه مستحب است که چنان بایستد که هرگاه بادی بوزد جائز است  
او را بر روی میت بپنداند و اما هرگاه دوری بسبب کثرت صفات و نماز  
کند آنرا در آن باشد پس آن ضرر ندارد هر چند بسیار دور شود  
این نماز قلم است و سلام واجب نیست و مشهور و فاقی اینست که هرگاه



است

ن ل ف

هم ندارند بلکه سلام هم جایز نیست و کسی که قائل بچهار بن جند از برای  
امام نیست و احادیثی که دلالت بر جواز دارد موافق تقیید است و احوط  
آن است که قرائت هم نکند اگر چه حکم بجماعت آن بلکه مرجوحیت آن  
محل اشکال است و شیخ و عوای اجماع بر کراهت آن کرده و شهید منع  
اجماع کرده است و در این عنان طهارت انحدت شرط نیست اجماعاً  
و جنب و عایض هم میتوانند نماز کرد بلی مستحب است که با طهارت باشد  
و اما پاکی بدن و جامه از نجاسات پس اظهر عدم وجوب است و هم چنین  
کلام در لزوم سات و ملاحظه سایر احکام بدن و جامه و غیر آن از شرک  
که در نماز یومیه ثابت است و احوط آن است که در اینها را عمل آورد  
و جایز است قیام کردن برای آن با وجود آب چنانکه گذشت و اما  
و اخفات در غایت پس ظاهر است چهار است در تکلیف آن برای  
امام بجهت اعلام مومنین و بهمین جهت میتوان گفت که در دعاهم اقرب  
چهار است در وقتیکه مومنین دعا را نهند و باید متابعت امام کند  
و تا خوانند چنانکه غالب مردم چنین اند و بعضی گفته اند در دعا  
مستحب است اخفات بجهت آنکه اعدای آن را و اقرب است با جانب  
و این سخن در صورتیکه محاسن این محتاج باشد بجهت مشکل است  
و اما در غیر امام پس مومنین اخفات کنند چنانکه طریقی افتد اگر چه مستند  
مستندی آن است و منفرد مختار است و شاید اخفات بهتر باشد خصوصاً

ساریان اساد و لما بحاجه

در دعا

جمهوری اسلامی ایران



در دعاها **سجده پنجم** سنت است که امام بر هر کس که مرد باشد بنشیند  
و برابر سینه زن یا بر سر زن و سینه مرد بنشیند هر یک استخرا  
عجل میابد و هرگاه خواهند بر مرد و زن یکجا بنشینند جایز است و سنت است  
که در این وقت مرد را نزد یک امام بگذارند و زن را بیشتر از مرد بگذارند  
به جهت قبله و سینه زن را برابر کمر مرد بگذارند که امام در مقام فضیلت  
نسبت به مرد و بانشیند و هرگاه مرد و زن و طفل با هم جمع شوند و بخواهند  
که بر هر نماز کنند جایز است و چنانکه گفتیم مستحب است که اول مرد و زن را  
امام بگذارد و زن را پیش مرد بگذارد و اما پس از آنکه  
که اگر شش سال دارد که نماز کند و جای واجب است اول متصل بر مرد بگذارد  
و زن را به جهت قبله پیش از آن بگذارد و اگر شش سال ندارد زن را متصل  
مرد بگذارد و پس از آن طرف آن بگذارد و از او پس بگذارد مقدم میگردد  
یعنی با امام نزدیکتر میکند از دختر اخبار و کلام علی مستفاد میشود که اگر  
مقدم است یعنی باید با امام نزدیکتر باشد پس هرگاه جمع شود اصناف مذکور  
و غیر آنها می دارند و پس امام میکند آنند و بعد از آنکه پس شش ساله و بعد از آن  
غلام و بعد از آن خنثی را و بعد از آن زن و بعد از آن پسر که کمتر از شش  
ساله را و بعد از آن دختر تا بالغ را و در صورت معارضه از آن بودن  
با مرد بودن مثل آنکه زن آن را دی بآید یا غلامی که آن است که جایز  
مرد بودن مقدم است و مستحب است که چنانها را مدتی بگذارد و بخواهد



آخری

که مردی را میگذرانند و سر مرد دقیم پهلوی کفل مرد اقل میگذرانند  
و هم چنین و امام در میان آنها میایستند و هرگاه دقیم با آنها باشد سر  
زنان پهلوی کفل مرد میگذرانند و سر زن دقیم را پهلوی کفل زن  
اول و هم چنین و امام بعد از آن در میان مرد ها میایستند و نماز میکند  
همه و بدانند که یک نماز بر همه قیما کرده و جایز است و در وقتیکه هر یک  
صاف باشند بایستد که بر همه نماز واجب باشد یا بر همه سنت باشد  
امکانی نیست قصد میکند که نماز میکنم بر همه این جانها واجب قریب  
لله استغفر لله و الله و لکن مختلف باشند مثل اینکه بعضی از آنها طحل  
باشد که کمتر از شش سال داشته باشد و بایستد برایشان نماز واجب باشد  
در اینجا قصد قریب کای است و دیگر نیت وجوب و استحباب میخواهد و نیت  
است بر برای صلی که در تکبیر اول دستهای خود را بردارد اجماعاً و در بای  
تکبیر است خلاف است و اقرب استحباب هست هر چند اشهر خلاف آن است  
و سنت است که ن کفش از پا بکشد برهنه کردن پا که بنوعین برینند هم سنت  
و مکروه است نماز کردن با کفش و با چکمه یا کی نیت هر چند کند آنهم بهتر  
و سنت است که امام بلکه مأمومین هم بایستد بعد از فراغ از نماز تا جانها را  
بردارند و اگر کسی دیگر باشد که بر دارد بعضی از مأمومین جانها را بردارند  
و نیمه بایستند تا جانها بر خیزد سنت است که نماز کند در جای که  
همیشه در آنجا مان میشود تا بر مردم اشک شود و جمعیت بیشتر بشود و در



حدیث صحیح وارد شده که هرگاه تا بر سر ~~استغفاری~~ میبرد و در جهان او حاکم  
شود چهل نفر از مؤمنین و یکی بند الله انا لا تعلم منه الا خیر و انت  
اعلم به منای غیبه خداوند باد و سیکر ما که نمیدانیم مکر خیر را و توانا و دانا  
تری با و از ما حقیقتا لی میفرماید قد آخضت شهادتک و حضرت را علم  
بما لا تعلمون یعنی تحقیق که من قبول کردم و دانستم شهادت شما را و آنرا  
و امر دیدم از برای آن آنچه را میدانم از کناها آن که شما نمیدانید و مکر  
است نماز کردن دو سجدها بغیر مسجد مکر و اختلاف کرده اند علماء در  
نگار کردن نماز بر میتی که بر آن نماز تمام کرده باشند و ظاهر آنست که  
جایز بودن آن اتفاقیت لیکن بعضی مکرره دانسته اند مطلقا و بعضی مستحب  
دانسته اند مطلقا و بعضی مکرره دانسته اند نکرار کردن بیجماعت و فراد  
و بعضی گفته اند که کسی که بر او نماز کرده است از برای او مکرره است نه برای  
غیر آن و بعضی علاوه کرده اند بر این اینکه در وقتیکه خوف باشد بر  
میت و منافات با تعجیل دفن نداشته باشد پس اگر خوف بر میت و منافات  
با تعجیل دفن نداشته باشد پس اگر خوف بر میت باشد و منافات با تعجیل  
باشد مطلقا مکرره است و احادیث هم در این باب اختلاف بسیار دارد و علماء  
در مختلف کراهت مطلق را نسبت میدهند بمشهور علماء و امامان است  
که چنین نباشد چنانچه ان کلام شهید را نیز ظاهر میبود و ظاهر در اینست  
آن است که جایز است بدون کراهت آن برای کسی که بر آن میت نماز کرده



خواه امام باشد و خواه منفرد و هم چنین جایز است که امامی که عجمت  
 نماز کرده است اعادة کند برای جماعتی دیگر که نماز نکرده اند چنانکه  
 جناب امیرالمؤمنین عمربن سهل بن خنیف کوفی که هر جماعتی میرسدند  
 و عرض میکردند یا امیرالمؤمنین ما نمی‌دانیم نماز سهل حضرت جابر را  
 میکند اشتند و برای ایشان بجا نماز میکردند تا پنج نماز شد و از برای غیر  
 اینها که گفتیم مکروه است مثل منفردی که بقیه‌ای نماز کرده باشد و خواهد  
 تأیید منفردا بکند یا امام و مامومی که نماز کرده باشد بجماعت و خواهد تأیید  
 بجماعت بکند یا هر دو خواهند فرادی بکند و هم چنین و اما مامومی که یک دفعه  
 بجماعت کرده باشد و خواهد تأیید بجماعتی دیگر بکند که امام هر دو جماعت یکی  
 لکن نماز را از برای طائفه دیگر اعادة بکند یا منفردی که یک دفعه کرده است  
 و خواهد تأیید بجماعت بکند پس کراهت آن معلوم نیست چنانکه استخبار آن  
 بین وضوحی ندارد و ظاهر آن است که منافات تعجیل مضربا شد و باجماعی  
 که گفتیم کراهت دارد بلی اگر خوف فساد مسیبت یا تلف شدن آن باشد یا  
 کراهت معنی ندارد بلکه جایز نیست **مبحث** قرائت نماز کردن بوقت قبل  
 از غسل دادن و کفن کردن با امکان آنها پس اگر کسی غدا یا سهو نماز را قبل  
 از غسل و کفن بکند باطل است و با اعادة کند و هرگاه کفن نداشته باشد  
 او را در قبر میکشاند و عورت او را میسوزاند هر چند بخت یا سنک باشد  
 و بر آن نماز میکنند و ظاهر در این حقیر این است که این دو وقت که در پیش



نتوان عورت اوقدا پس شوند و نماز کرده و اگر ممکن باشد این مقدم است و  
 عورت واجب است هر چند ایمن باشد از نظر کند و اگر اتفاق افتد که بر میت  
 نماز نکرده باشند تا دفن شده باشد پس قوی و در حق حقیقت نیست که واجب  
 نماز کرده زین بر قبر او مدامیکه بدن او باقی است و با و صادق است که  
 میت آدمی است و بعضی گفته اند واجب نیست اما جایز است و اما میتیکه بدن  
 نماز کرده باشند و دفن کرده باشند و نماز کرده بر خلاف است و مشهور  
 اینست که جایز است از برای کسیکه بر آن نماز نکرده است اینکه نماز کند لکن  
 اختلاف کرده اند در صحت جوان بعضی گفته اند تا یکشنبه و بعضی گفته اند  
 تا سه شبانه و بعضی گفته اند مدامیکه صورت میت متغیر نشود یا  
 و بعضی اطلاق کرده اند جوان را و مشهور علیا که در اینجا حکم چنان کرده اند که  
 مرا نگفتند و این مؤید آن است که نبعت کراهت بمشهور در محبت بنی  
 چنانکه علامه کرده است غفلت باشد یا آنکه کراهت مخصوص ما قبل دفن باشد  
 و بهر تقدیر ظاهر بدین حقیقت آنست که جایز است که کسی نماز میت بر میت نکرده  
 بر قبر او نماز کند تا یکشنبه و روز یکشنبه تا سه روز هم بدو کراهت و اما آنکه  
 نماز بر میت کرده باشد پس دلیلی بر جوان تکرار او بر سر قبر نیافتیم و در کیفیت  
 نماز بر قبر معتبر است آنچه در خارج قبر معتبر بود از حاضر بودن میت و پیا  
 دو نبودن و اینکه سر میت بجانب راست مصطفی باشد و اما  
**سوم** جایز است کردن نماز میت بجافست و فرادین و صلیب و از اما

قبر جوان



محتمل نیست و چیزی بل از ماموم چنانکه در نماز بیستیه قرائت را محتمل نیست  
 و از ماموم ساقط نیست پس بر ماموم واجب است که تکبیرات را بگوید و  
 ذکرها را بخواند و نیت اقتدا لازم است و تا امام تکبیر الاحرام را نکند نیت  
 داخل نمیتواند شد و هرگاه ماموم در بین نماز برسد میتواند اقتدا کند هر چند  
 در بین دو تکبیر باشد و انتظار نمیکند که امام تکبیر بگوید که بعد از آن داخل شود  
 پس هرگاه در بین دو رکعت نیت کند و تکبیر بگوید و این سبک تکبیر از برای آن  
 محسوب است و باقی تکبیرات را با امام میگوید و هر چه باقی میماند بعد از آن  
 امام میگوید و جمعی از علماء گفته اند که این تکبیرات بعد از فراغ امام را مستحالی بگویند  
 چنانکه حدیث صحیح بمضمون او وارد است و جمعی دیگر از علماء حمل آن کرده اند  
 بصورتیکه بگویند که چنانچه را برده اند و یا بدینان را در جای که بولند و  
 نماز کرده اختیار و اگر چنانچه باید ذکرها طی باقی مانده را هم بگویند و این اقوی است  
 و هرگاه چنانچه را برده اند تمام کنند ثمان چندانچه باشد و هر چند در نیت  
 باشد و هر چند بعد از آن باشد چنانکه در حدیث وارد شد و این روایت اشعار  
 بر وجوب دو رکعت دارد چنانکه گفتیم ولیکن باید اینرا مقید کرد باینکه چنانچه نسبت  
 قبله بود و شرایط نماز فوت نشود و الا تکبیرات باقی مانده را مستحالی بگویند باین  
 تصریح کرده اند جمعی اینست اخین و بیان کیفیت دعا خواندن آن کس را که در رکعت  
 انشائی نماز میبرد در سلاطین آمده است فصل فی افضای آن میکند که بعد  
 هر تکبیری ذکر آن تکبیر را بگوید و متابعت امام در ذکر واجب نباشد

نیت



و آنچه بانه ماند بعد فراغ امام خود بخواند و هرگاه ماسوم سبقت کند پس  
 امام در تکبیر پس اگر تکبیر اهرام نماز باطل است عمدا باشد یا سهواً و هرگاه <sup>است</sup>  
 آن باشد پس اگر سهواً باشد صحیح است که اعاده کند تکبیر و اگر عمداً باشد پس  
 جمعی حکم کرده اند باینکه باید هاتجاء باند تا امام با وضو ملحق شود و نماز باطل نیست  
 هر چند گناه کرده است و حکم بصحت خالی از اشکال نیست و هرگاه سهواً  
 پس افتد بیک تکبیر یا بیشتر پس نماز او صحیح است و تکبیرات را بگوید با اذکار  
 آن وضو میشود و هرگاه عمداً باشد پس در آن نیز اشکال اند اما بقول **محقق**  
**نیز** جایز است نماز به میت کردن و دفن کردن آن در شب بدو تکراهی  
 و شیخ در مبطوطه گفته است که گذاشتن بر و دفن افضل است مگر اینکه خفی بر وقت  
 باشد و باز مابین آن تا صبح و این دو نیست بجهت آنکه در وقت کثرت نماز گذار  
 گذارند کان بیشتر میشود و امر بر مردم آسان تر میشود هر چند هم ملت تعجیل  
 و خصوص روایت جابردلالت دارد که در شب دفن کنند و نماز جان در هیچ  
 وقتی از اوقات پنج گانه که در نماز نافله و غیره آن مذکور شد مثل وقت طلوع  
 آفتاب و غیره و هر وقت آن و غیر اینها که اهیته ندارند و اگر اتفاق افتد نماز  
 در وقت نماز فرضیه بومیته پس اگر یکی مضیق باشد و یکی موثع مضیق  
 مقدم میدارند هر چند نماز میت باشد مثل اینکه بر وقت خوف فساد یا تلف  
 باشد و وقت نماز فرضیه وسعت داشته باشد و هرگاه وقت نماز فرضیه  
 باشد جایز است تقدیم هر یک کن افضل آن است که نماز فرضیه را مقدم بدارد



و اما اگر وقت هر دو تنك باشد پس با ن ا ق و ي اينست كه فرضيه را بگذرانند هر  
چند لازم آيد كه ميت و ليه نماز د فن كنند و در اينصورت نماز بن قبرا و ميكنند  
مگر اينكه ممكن نباشد دفن ميت و كبره ديكر نباشد كه دفن كند و ميت را نشو و  
تاخير نماز فرضيه كه معارضه مابين نماز فرضيه و دفن ميت باشد نه نماز  
ميت پس در اينصورت ظاهر آن است كه دفن مقدم است نهايت اينصورت  
بسيار نادر است كه ممكن باشد نشو و جمع مابين نماز فرضيه و دفن هر چند  
بايما و اشان باشد نزيك هرگاه ممكن باشد كه نماز فرضيه را بايما و اشان بكنند  
و مشغول دفن ميشود بايد جمع مابين هر دو بكنند بجهت آنكه احترام مسلم مقدم است  
بر اكمال واجبات نماز با امكان نماز اضطراري و ظاهر آنست كه حكم ساير نماز  
نمازهاي واجبه حكم فرضيه بويته باشد **مبحث دوم** هرگاه جنازه در انجا نماز  
بن جنازه ديكر حاضر كنند چنين است كه هر دو وقت شريك كنند پس تكبير و قيم اول  
و تكبير اول و قيمي قرار دهد و نيت نماز بدو قيمي ميكند و تكبير با قصد  
هر دو ميكند و دعاي هر دو را بعد تكبير بخواند صلوات را براي اقلي بخواند  
و شهادتين را براي دومي و هم چنين تا باخي و هم چنين هرگاه در تكبير سيم  
برسند و هم چنين هرگاه چنانچه سيم بياورند آنرا اباين دو جنازه شريك ميشود  
كرد و ليكن افضل آن است كه نماز را بر اول تمام كند و براي ديكر ي از  
سر كيرد مگر اينكه خوف باشد بر ديكر ي و قطع كن دن نماز و آن سر گرفتن  
بدون خوف پرا حوط ترك است **مطلب دوم** در دفن ميت و مقدمات آن است

سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

جمهوری اسلامی ایران



و در آن چند میوه است **اصحیٰ قل** سنت است متابعت جان بفر با جان  
 راه رفتن و در آن ثواب عظیم هست و این بابویه در کتاب عقاب الاله لایزال  
 کرده است از رسول خدا ص که هر کس که متابعت جان را بکند پس از برای  
 او هست نهر کامی که تا بر کرد و صد هزار حسنه و بلند میشود از برای  
 او از برای او صد هزار درجه پس اگر نماز کند بر آن قیت متابعت جان او  
 خواهند کرد صد هزار ملک که همه آنها طلب آمرزش میکند برای او پس اگر  
 حاضر شود در دفن او جان موکل میکند بر آن این جماعت ملائکه را که طلب  
 آمرزش میکند برای او تا از قبر برانگیخته شود و شرط نیست در تحقق متابعت  
 که همراه میت برود تا دفن او را بکنند یا نماز بکند بلکه هر قدر بکند یا هست  
 راه میرود و همان قدر ثواب دارد و بر پشت سر جان و در طرف راست  
 و چپ راه رفتن بهتر از پیش روی او است از بسیاری از عملها افضل شده است  
 کراهیت پیش رفتن و بعضی گفته اند مکروه است و بعضی گفته اند هر کامجا  
 دشمن اهل بیت باشد واجب است که عقب آن راه رود بجهت آنکه ملائکه عذاب  
 استقبال میکنند او را با نوح عذاب چنانکه در احادیث وارد شده بلکه در  
 احادیث مطلق خلاف مذکور است و اقرب کراهت است مطلقا و  
 است سوان شدن در حال سوان متابعت مکر با عذر و مکر در حال کشتن  
 و سنت است که اینکس در آنحال بفر عاقبت و خاتمه امور و خاتمه خاتم  
 و شکسته حال باشد و پند نیز میشود بمرکب و مکروه است عذاب و لغو



کردن و از بعضی اخبار بیاید که مکرر است ترند او و بعضی حرام  
حرام دانسته اند و این در غیر صاحب جنان است که او را میگذارد  
تا فرقی باشد میان او و سایر مردم بلکه مستحب است که صاحب غرام مطلقا  
ممتنان باشد از دیگران بعلامتی که او را بشناسند و سنت است جنان را  
بد و تن کینه و دران و نائق حاصل میشود و غایت مرقت و عدالت است  
و ثواب عظیم دارد و سنت است که جنان چهار گوشه باشد که چهار نفر او را  
بدانند و سنت است آن برای هر کس که چهار گوشه تابوت را بگیرد و بگوید  
باشد و افضل در کیفیت این آن است باین شهود و اقوی که اقل طرف  
راست جنان را که دست چپ میت است از پیش بگیرد بشانه چپ  
خود بعد از آن بپاید بطرف پای چپ میت که گوشه راست آخر  
تابوت است و آن را بگیرد و بعد از آن گوشه چپ تابوت که پای راست  
میت در آن است بگیرد بشانه راست خود و بعد از آن گوشه و گوشه  
چپ تابوت را بگیرد که دست راست میت در آنست بدوش راست خود  
بگیرد و بعضی بر عکس این گفته اند و لحاظ این هم در این ظاهر توانست  
لکن اقوی شهود است بجهت حدیث صحیح که این او را در این  
سراش نقل کرده که صحیح است و این ظاهر را روایت علاء بن سیابه  
اینست و این منافات ندارد با آنکه در روایت علاء فرموده اند که مثل  
دو آسبامیکرد بجهت آنکه مراد از دو آسبام آن است که دو و قطع



بکند و حرکت از جانب چپ و راست ملحوظ نیست و این رده است  
 بر عامه که ایشان دور را قطع میکنند و بعد از گرفتن دست و  
 و پای یک طرف جنان میروند بجانب دست و پای طرف دیگر و بعد  
 از آن میایند بطرف پای دیگر چنانکه روایت فضل بن یونس <sup>رح</sup>  
 بر آن دارد و احوط آنست که بمقتضای قول هر دو عمل کند **مطلب**  
**دویم** سنت است از برای کسی که جنان را به پیدند اینک بگوید انا  
 لله وانا الیه راجعون الله اکبر هذا ما وعدنا الله ورسوله و  
 صدق الله ورسوله اللهم زدنا ایمانا و تسلیمنا الحمد لله الذي  
 تعزنا بالقدرة و تعزنا به بالموت و در حدیث است از حضرت  
 صادق علیه السلام پیغمبر فرمودند که هر که بگوید این را بمیانند مالکی  
 در آسمان مگر اینک بگوید از روی رحمت و رقت از برای خدا  
 و هم چنین سنت است که بگوید الحمد لله الذي لم یجعل من التواد  
 المحترمة **مطلب سیم** دفن کردن میت واجب گناه است و بفعل بعض  
 از مکلفین اندر یکبار ساقط میشود و اقل آن آنست که انوار در کوفت  
 پنهان کنند که محفوظ بماند بدن او از دزدان و بوشیدم باشد  
 بوی او از بوی نفع انسان و جائز است که انوار در سر یا بر بگذارند <sup>سنت</sup>  
 اینک انوار در بنا بوی بگذارند از سنک یا غیر آن بگذارند در روی زمین  
 و هم چنین کافی نیست خانه کوچکی در روی زمین بیان کند که او را

قول مر

سازمان اسناد و کتابخانه ملی

جمهوری اسلامی ایران



پنهان کنند بلی هرگاه در تابوت بگذارند و در زمین دفن کنند جایز است  
لکن کراهت دارد اینها که کفیم در حال اختیار است و اما حال اضطرار  
مثل اینکه سخت باشد که نتوان قبر کند یا برف بسیار باشد یا زمین  
باشد و نتوان هم او را بجای دیگر نقل کرد سبب دومی بسیار و حق  
فساد میت یا امثال آنها در اینجا هر نحو که مدبر شود که خانه برای آن  
دندوی زمین لبانند یا استتابوت سنگی یا امثال آن دومی  
زمین پنهان کنند چنان کنند و لکن بقدر مقدور و در ملاحظه  
آن دو حکمت را بکار بندند یعنی محفوظ ماندن بدن از دندانگان و مخفی  
بوی او تا انسان و هرگاه هر دو بعمل نیاید هر کدام که ممکن است بعمل آورند  
و ک یک در دریا ببرد و اگر نیست که او را غسل و کفن بکنند و نماز  
بر او بکنند و او را بخشکی بچسبند و دفن یا صبر کنند تا خشکی بپوشند  
هرگاه ممکن باشد و حرجی لازم نیاید و فساد میت رونده و هرگاه ممکن  
نباشد در تاخیر تا یکی از این امور حاصل شود و در هر خبر یا آنچه شبیه  
بان باشد بگذارند و سر او را بپوشانند و در جویا بیندازند یا آنکه  
او را سنگین کنند یا اینکه سنگی یا آهنی به پای او ببندند یا جاک  
دیگر او را بپوشانند که در هر دو صورت و احوط آنست که در حین انداختن  
سر و قبله باشد هر چند وجوب آن ظاهر نیست بلی واجب است در  
قبر یا سر را بخواه بپوشانند بر وجه است و است در حالیکه و می آن قبله



باشند و هم چنین در تابوت و خانه کوچکی که برای او میسازند در روز  
 زمین در حال اضطراب و هرگاه زن کافر غیره و حامله باشد از  
 مسلمانان او را در قبر مسلمانان دفن میکنند و پشت او بقبله میکند  
 تا روی او بقبله باشد **مسیحی** **نصرانی** سنت است که قبر را کوه کنند  
 بقدر قامت انسان تا بحد چنبر کردن انسان و زیاده بر آنها مگر او  
 و فرقی در این مابین مرد و زن نیست و مستحب است که لحده بکنند آن برای  
 و آن اینست که وقتی که قبر تمام شد در جانب قبله آن مکانی نطو لای  
 بد یوار قبر میکند متصل بزمین که میت را آنجا بگذارند و شوق کراهت  
 دارد و معنی شوق آنست که در قبر کودی شبیه بنهری میکنند که میت  
 را در آنجا میگذارند و سقف بر آن قرار میدهند بلی هرگاه زمین سست  
 باشد که لحده نتوان کند شوق کنند و اگر نتوانند شد که در آنجا شبیه  
 بلجیدی در جانب قبله از کل وخت بیاورند بهتر است از شوق و سنت است  
 که لحده وسیع باشد بقدریکه در آن توان نشست **مطلب** **نخبر** **سنت**  
 که چنانچه مرد را در نزد پای قبر بگذارند و از آنجا داخل کنند و چنانچه زن  
 را از پهلو ی قبر بر او بقبله بگذارند بعرض و مستحب است که چون چنان  
 نزد یک قبر برسد بنشیند بگذارند و لمحه در ناک کنند **سنت**  
 از برای دفن و ساکن شدن هول قبر پس بردارند و قدیمی را به بپوشند  
 و باز بنشیند بگذارند و لمحه در ناک کنند پس بردارند و بر کعبه قبر



گذارند و بعد از آن دفن کنند و در این فرقه نیست میان مرد و زن  
 و از کلام حکمت ظاهر میشود که نقل کردن سه دفعه از برای مرد است  
 و شهید ثانی در شرح لعمه نسبت بمشهور داده است و فرموده است  
 که در اخبار حکایت سه دفعه ملکود نیست و در باب دفعات حدیث  
 ابن بابویه در حلال الشرایع نقل کرده آن حدیث شامل مرد و زن همه  
 هست که یا ایشان برنجی رده اند این بابویه در من لایحضر الفقیه  
 بنز فقیه بمضمون این داده و فیما فرموده کلام بعضی دیگر هم ظاهر  
 در عدم فرق است و کلام بعضی مشبه است و مقصود ایشان فرق  
 ندارد بهر حال اظهر اینست که فرقه مابین مرد و زن نیست و سنت است که  
 مرد را سر شیب از جانب پای قبر داخل کنند باین نحی که سر او داخل قبر  
 شود و بعد از آن باقی بدن بخلاف زن که او را بعرض داخل میکنند  
 و مکرر هست که ارجام میت او را داخل قبر میکنند هرگاه میت مرد باشد  
 و هرگاه زن باشد بهتر آن است که شوهر او را بقبر بگذارند و بعد از آن  
 ارجام محارم و هرگاه اینها نباشد نلی صالحی او را بقبر بگذارند و هرگاه  
 ممکن نشود مرد بیکانه صالحی و اگر بیک باشد بهتر است و هرگاه که  
 نزدیکتر باشند بمیت خصوصاً طرف ای از آن بگیرد و سنت است که  
 میت هرگاه زن باشد جامه سفید بپوشانند تا وقتی که او  
 خشت بچینند و نافع شود و سنت است اینکه که میت داخل



قبر میکند خود داخل قبر میشود سر و پای برهنه و همه بندهای خود  
را باز کند غیر بند زنجار و سنت است که در وقتیکه نزد آن قبر  
میکند اللهم عبدك وابن عبدك ك نزل بك و انت خیر منزل  
به و اگر زن باشد بجای عبدك ك وداقل امتك بگوید و این واسطه  
و بجای نزل نزلت بگوید و هم چنین در مواضع دیگر از دعاها  
که بعد مذکور خواهد شد تفاوت مرد و زن در کلمات و احوال  
ملاحظه کند در وقتیکه میت داخل قبر میکند بگوید بسم الله و  
بالحمد و على رضى رسول الله صلى الله عليه و آله اللهم ارحمنا  
لا اله الا انت اللهم افسح له في قبره واقتضه محبته و ثبت له بالقبر  
الثابت وقنا و اتياء عذاب القبر و مستحبات ك در وقتیکه او را در قبر  
میکذارند بند های کفن او را از جانب سر و پا بکنایند و روی او را  
باز کنند و پهلوی او را ببین پس ساندند و از برای او زیر سر  
از خاک ببازند و در پشت سر او خشتی یا کلوخی بگذارند که میت  
روی را لا یفتند و با او قدری از تربت مقدسه بگذارند و هر  
گاه مهربی از تربت مقدسه باز در برابر روی او بگذارند و شایسته  
بهر باشد و سنت است که در وقتیکه او را در قبر میکند او را بگوید  
ك داشت بگوید اعوذ بالله من الشيطان الرجيم و بخواند  
حمد و قل هو الله احد و قل اعوذ برب الناس و آية الكرسي



بگوید بسم الله وبالله وفي سبيل الله وعلى ملة رسول الله ص  
اللهم صل على محمد وآل محمد اللهم افرح له في قبره <sup>بنيته</sup> والحقنه <sup>بنيته</sup>  
ص اللهم ان كان حسنا فزدني احسانه وان كان مسيئا فافقره  
وارحمه وتجاوز عنه پس بگوید اللهم جاف الارض عن جنبيه  
وصاعد عنه ولقنه حجة ولقنه منك رضوانا وانك بگوید  
اللهم عبدك وابن عبدك وابن امتك نزل بك وانت خير منزل  
به اللهم افرح له في قبره ولقنه حجة والحقنه <sup>بنيته</sup> وقه شر  
منك وتكبر وانك بگوید اللهم هذا عبدك فلا تهبني فلا  
نام او را ببرد وابن عبدك قد نزل بك وانت خير منزل به قد  
احتاج الى رحمتك اللهم انا لا نعلم منه الا خيرا وانت اعلم به <sup>عليه</sup>  
لسريرته ونحن الثقلان بعلايته اللهم جاف الارض عن جنبيه  
ولقنه حجة واجعل هذا اليوم خيرا يوم اتى عليه واجعل هذا  
القبر خيرا بيت نزل فيه وصيره الخيرا مما كان فيه ووسع له في  
مدخله وآنس وحشته واغفر ذنبه ولا تحرمنا اجره ولا تقبلنا  
بعدك وانك بگوید اللهم يا رب عبدك وابن عبدك نزل بك وانت  
خير منزل به اللهم ان كان حسنا فزدني احسانه وان كان <sup>مسيئا</sup>  
فجاوز عنه والحقنه <sup>بنيته</sup> جاف الارض عن جنبيه واجعل هذا  
اليوم خيرا واجعل هذا اليوم خيرا واجعل هذا اليوم خيرا

سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

جمهوری اسلامی ایران



از شهادتین و اسماء ائمه عليهم السلام و سایر مقامات حقّه و است  
که در اینجا دست راست را در زیر شانه راست میت کند و دست  
چپ را بر شانه چپ بگذارد و حرکت دهد میت را و شروع کند  
در تلقین و ذکر شهادتین و اسماء ائمه عليهم السلام به چهار مرتبه  
که بگوید خوبست و جامع ترین صورتهای تلقین اینست که بعض  
علماء ما ذکر کرده اند و آن اینست که در اقل سه مرتبه بگوید  
اسمع افهم و اگر زن باشد بگوید اسمعی لفهمی یا فلان بن فلان و یا  
فلان بن فلان نام او و بگوید و او را بگوید و اگر نام او را نداند یا عبد الله بن  
عبد الله بگوید و اگر زن باشد بگوید یا امه الله ابنة عبد الله هل  
انت علی العهد الذی فارقتنا علیه من شهادة ان لا اله الا الله  
لا شریک له و ان محمداً صلی الله علیه و آله عبده و رسوله و ستید  
النبتین و خاتم المرسلین و ان علینا امیر المؤمنین و سید الوصیین  
امام افترض الله طاعته علی العالمین و ان الحسن و الحسین و  
و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و  
و علی بن موسی و محمد بن و علی بن محمد و الحسن بن علی و القائم  
المجتبى المهدى صلوات الله عليهم ائمة المؤمنین و حجج الله علی  
العالمین ائمتک ائمة هدی ابرار یا فلان و نام آن شخص و بگوید  
بگوید انا انا لک المکان المقربان رسولین من عند الله تبارک و تعالی



وسا لاك عن ربك وعن نبيك وعن كتابك وعن قبلتك وعن  
ائمتك فلا تخف ولا تخزن وقل في جوابهما الله جل جلاله ربي ومحمد  
نبي والاسلام ديني والقرا في كتابي والكعبة قبلتي وامير المؤمنين  
امامى على بن ابي طالب امامي والحسن بن علي المجتبي امامي والحسين  
بن علي الشهيد بكربلا امامي وعلي زين العابدين امامي ومحمد الباقر  
علم النبيين امامي وجعفر الصادق امامي وموسى الكاظم امامي  
وعلي الرضا امامي ومحمد الجواد امامي وعلي الهادي امامي والحسين العسكري  
والحجة المنتظر امامي هؤلاء صلوات الله عليهم اجمعين ائمتي وسادتي وقا  
وقادتي وشفعائي بهم اتقن ومن اعدائهم اتقن في الدنيا والاخرة  
ثم اعلم يا فلان بن فلان ان الله تبارك وتعالى نعم الرقيب والقيوم  
الله عليه واله نعم الرسول وان امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليهما  
الائمة الاثنا عشر نعم الائمة وان ما جاء به محمد صلى الله عليه حق  
وان الموت حق وان السؤال وسؤال منكر ونكير في القبر حق  
والبعث حق والشور حق والضرر طحق والميزان حق وقيام الساعة  
حق والجنة حق والنار حق وان الساعة آتية لا ريب فيها وان  
الله يبعث من في القبور ليس بكويده افسدت يا فلان وددت اني انت  
كذ جواب سيكويدي بل في فهمي هم بكمويدي ثبتك الله بالقول  
الثابت هديك الله بالاصراط مستقيم عرف الله بدينك وبين اوليائك

سازمان اسناد و کتابخانه ملی

جمهوری اسلامی ایران



فی مستقر من رحمة ربك اوبد اللهم جاف الارض عن جنبيه واصعد  
بروحه اليك ولفقه منك برهاننا اللهم عفو عفوك يسر بعد الذن  
خشت بلید بگذرانند و خشتها را متصل بهم بگذارند و اگر رخنه داشته  
باشد بکل و امثال آن به بندند و سد کنند که خاک بر صورت نریزد  
و سنک و آجر هم میتوان چید لکن شاید کل و خشت افضل باشد  
و بهتر آن است که از جانب سر شروع کنند بخشت چیدن و مستحبات  
که در وقت چیدن خشت آیند عا و انجواندا اللهم صل و عده ته و آتش  
و خشته و آمن رو عده ته و اسکن اليك من رحمتك تغنيه بها  
عن رحمة من سواك فانما رحمتك للطالبين در روایت دیگر اللهم حم  
عزبته و عسل و عده ته و آتش و خشته و آمن رو عده ته و اسکن اليه  
من رحمتك رحمه يستغني به لمن رحمه من سواك و احشره مع من  
كان يتولا و مستحبات اینکه بیرون آید از جانب پاها و قیو امیت  
مرحبا شد یازن در وقتیکه بیرون میاید بگوید انا لله و انا اليه  
راجعون و الحمد لله رب العالمين اللهم ارفع درجاته في اعلى عاليين  
و اخلف على عقبه في الغابرين و اینکه بیرونند حاضران خاک را بر او بپاشند  
دستهای خود و در آنحال بگویند انا لله و انا اليه راجعون و در آن  
انحال سه مرتبه به پشت دست خاک برینند و بگویند اللهم  
ایمانا بك و تصدقنا بك هذا ما وعدنا الله و رسوله و صدق



اللهم زدنا ایمانا و تسلیا ما هم خوب است چنانکه در روایت معتبری وارد شده  
و شاید اینهم مستحب دیگر باشد و در مختار به پشت هم مستحب دیگر هر دو  
بکنند بهتر خواهد بود و مستثنی است از این حکم ارحام میت بلکه و اگر <sup>هست</sup>  
بجهت ایشان بعلت آنکه باعث مساوت دل ایشان میشود و روی  
از رحمت خدا **مطلب ششم** سنت است که قبر را چهار گوشه بپازند  
و سطح و هموار کنند و بلند کنند از زمین بمقدار چهار انگشت تا  
یک وجب و از این بیشتر بلند کردن خوب نیست و شاید الکفا بمقدار <sup>چهار</sup>  
انگشت کشاده بهتر باشد و سنت است بخکان آب بر روی قبر و بهتن  
آن است که باین نحو باشد که در روایت سالمه وارد شده است  
که بعد از هموار کردن قبر دو بقبله بایستد و قبر را پیش روی  
خود بگیرد و آب بریزد از جانب سر میت از طرف قبله و در بدهد  
ابرابر قبر و از چهار جانب تاب بکشد و در بپاشد و ابرابر قطع نکند  
تا دو تمام شود و هر چه آب زیاده آید برین در وسط قبر و سنت  
است که بعد از آب ریختن دست بکشد از قبر و انگشتان را با  
هم بکشانند و دست خود را بقوت بر قبر بگذارند که از دست آنها بر  
خاک بماند و آن حال بگوید اللهم ارحم غریبه وصل و جد  
و آتش و حشته و اسکن الیه من رحمتک ما یتغنی بها عن حجه  
من سویک و الحقّه بمن کان یتعکده و هم بگویند اللهم جاف لا یرض

سازمان اسناد و کتابخانه ملی

جمهوری اسلامی ایران



عن جنبيه واصعد اليك روحه واقه منك وضوانا واسكن  
قبر من رحمتك ما تغنيه بها عن رحمة من سويك وبهت ان ابن  
که این دعا را در حالیکه رو بقبله باشند و استجابا بیکبار شست  
بر خاک بمالند و غیرها ل اقل دفن معلوم نیست و دلیلی بر غیر آن نیامده  
و در حدیثی است صحیح است که هر کس بیاید در نزد قبر برادرش و من  
خود پس دست خود را بر قبر بگذارد و هفت مرتبه سوزانا اتق لناه  
فلیلة القدر را بقدر بخواند ایمین از فرج بزرگ یعنی فرج قیامت  
و این مضمون در چندین روایت نقل شده و در بعضی از آنها  
فرموده اند که رو بقبله و سنت است که بعد از برکشتن مردم و لی  
سبت به بلند تن صدای خود را و یا تلقین کند بخوبی که گذشت  
و اگر خواهد دیگر یا امر کند که تلقین کند و این تلقین سیم است  
و در احادیث فرموده اند که باعث این میشود که دیگر نگیرد و شوال  
قبر آن نکند و بهتر است که در حال تلقین رو بقبله بنشینند  
و در نزد سمرقند و هرگاه تغیر و خوف باشد هموار بگوید و از برای  
اطفال تلقین نیلست نهایت شهید در فرموده است که ممکن است  
که بجهت رعایت مصلحتها این تلقین کرد و مستحب است و در نزد سمرقند  
علامی بگذاردند از سنک یا چوب تاه معلوم باشد بلکه اسم او را  
هم بر لوح سنک یا چوب نقش کنند و حکمت اینها اینست که معلوم باشد



قبر تا زیارت آنها بکنند و ثواب بجهت زائر و میت هر دو حاصل شود  
مطلب هفتم مکروه است فرش کردن قبر بخته چوب و امثال آنها  
 مکروه نزد حضرت مثل زمین آب بر می آید و دیار طوبت بسیار دارد  
 و در آن وقت کراهت نخواهد و اما فرش کردن قبر عیالها و فرزندانها  
 پس ظاهر آن است که حرام است و هم چنین است چیزی دیگر با او  
 کردن از چیزها شکی نیستی باشد داشته باشد اما پوشیدن قبر  
 و لحد بختهای چوب پس لیلی بر کراهت آن نیست و مکروه است که  
 و مکروه است که بپزند در قبر از غیر خاک لحد و کلی که غیر از آن  
 بدان کار بکنند بلکه باید از خاک خود او کل بپازند و این چند  
 از علماء ما گفته است که در وقت دفن است اما بعد از آن باکی  
 و آن خشت که بجهت لحد کار میشود و هم چنین در اجی و کچی که  
 دو قبر را با هم می کنند ظاهر نیست که در اینها کراهت  
 نباشد خصوصاً در خشت لحد که بنی ماکروه نیست بجهت عدم  
 امکان خشت غایب ماکرون خارج و هم چنین مکروه است که کاری  
 کردن قبر یعنی کج مالیدن و سفید کردن و بعضی گفته اند  
 که این کراهت بعد از کهنه شدن قبر است و در اقل امور اول  
 اشهر است و اظهار است و ظاهر آن است که کار کردن باجی و سنگ  
 بجهت ساختن قبر مکروه نباشد خصوصاً در بلادیکه خاک

کج

سازمان اسناد و کتابخانه ملی

جمهوری اسلامی ایران



ان نابود باشد و محتاج باشد استحکام قبر بکج کاری کردن و هم  
چنین مکروه است نو کردن قبر بعد از آنکه راس و کهنه شدن و بخی  
انرا در صورت قبر با ساختن اما هرگاه شکستی بهم رساند باشد  
یا سوراخ شده باشد و دست کردن آن و صحیح کردن آن معلوم  
نیست که مکروه باشد و بعضی گفته اند که هرگاه مقبره وقف  
باشد وصیت خاک شده باشد حرام است نو کردن آن بجهت آنکه منع  
نمیشود از دفن کردن مرده و بعد از خاک شدن آن میت را در آن  
دیکر حقی نیست و این در وقتیکه که احتیاج مرده بآن زمین نباشد  
باشد خوب است و اگر نه حکم بجهت مشکل است بنا کردن جای دیگر در سر  
قبر و مسجد قرار دادن او و نماز کردن مداف و بد آنکه علمای استا  
کرده اند از آنکه اهل این امور یعنی کج کاری کردن و نو کردن و جاسا  
و نماز کردن قبل از نبیاء علیهم السلام بسبب اجماع و اخبار دیگر در فضیلت  
تعمیر آنها و متوجه شدن آنها و اندیشه او هم چنین در نماز کردن در  
جاه و ثواب و فضیلت بسیار است نماز در آنها بلکه چنین است  
اولاد ائمه علیهم السلام و علماء و صلحا چنانکه در همه عصرها است  
بوده در میان عامه و خاصه و مکروه است دفن کردن در آنجا  
مکروه در حال ضرورت و ظاهرگاه مبنی را دفن کرده باشند و بعد از  
خواهند قبر را بکافند و وصیت دیگر در آن بکنند اظهاری است



و اما هرگاه سر را بجا که متعارفات که بجهت اموات متعدد میسازند پس  
جمعی از علماء گفته اند که مکروه است در آنها گذاشتن دو میت و بیشتر و  
و اما در اینجا قوتی بغیر دفعه اقل نیست و در سر را بجا گذاشتن و میت  
را دفن کردن نهش قبول گویند که حرام باشد **مسئله هشتم** مکروه است نقل  
کردن میت از بلدی ببلدی دیگر بلکه مستحب است که او را زود دفن کنند  
و آن نقل کردن منافات دارد با تعجیل و از این معنی استثنای کرده اند نقل  
با مکان مشرفه را و ظاهر این مسئله اجماعی علماء است بلی جمعی شرط کرده اند  
که باعث هتک حرمت میت و خواری او نباشد مثل بوی بد او و مردم را  
متاثری کند و خون و چربی از آن روان شود و مکروه است او را از چاروا بپندازند  
و بار کنند و امثال آنها و با وجود وصیت میت یا علم بحال او که باین  
مدلتها راضی بوده است که او را بان امکنه بینند این شرط مشکل است  
بلی هرگاه معلوم شود که بدن او میتز نیست مکروه است با ایدای جمعی از متون  
بلکه مرخص شدن ایشان یا فوت شدن بعضی بجهت عدم امکان مقام  
و لزوم رعایت در اضوحت با وجود وصیت و علم بر رضای او و هم نمیتوان  
نقل کرد و بعضی از علماء میگویند که جائز است نقل میت بغیر مشاهد  
دو وقتیکه بان مقبره جماعه از علماء باشد یا شهدا باشند که از برکت ایشان  
و برکت زیارت ایشان مستفیع شوند و این سخن بدینست و ظاهر این  
که استکالی در مثل نقل بدو المؤمنین قهر نباشد خصوصاً هرگاه



مستلزم هتک و ناخوشی و ذلت میت بشود و این سخنها در وقتی است  
 که قبل از دفن خواهند نقل کنند اما نقل کردن میت بعد از دفن پس  
 در غیر نقل شاهد مشرقه مشهور حرمت و بعضی جایز دانسته اند اگر  
 مصلحت برای میت در آن باشد و بعضی مکروه دانسته اند و بعضی گفته اند  
 در غیر شاهد حرامست و در شاهد جایز است و این قول در وقت  
 خصوصاً در وقتی که وصیت کرده باشد که او را با ما کن مشرقه بوده باشد  
 و او را سهواً و عصباناً در جای دیگر دفن کرده باشند بلکه در بعضی  
 اظهر وجوب است و کلام در لزوم هتک و خفت در جابجایی و خاری  
 میت همان است که مذکور شد که هرگاه وصیت نگردد باشد یا آنجا  
 او رضای او معلوم نباشد نقل نکند و در غیر این دلیل ندارد و  
 در وقتی است که دفن حقیقی شده باشد اما هرگاه در تابوتی عادی  
 دفن کرده باشند بجهت آنکه در وقت امکان نقل کنند مراحله  
 است و این همه که مذکور شد در غیر شهید است و شهید را در  
 همانجا که شهید دفن میکنند و سنت است جمع اقربا و خویشان در یک قبر

تکرار

تنبيه  
 که بر اهل آسان باشد زیارت آنها **تنبيه** حرام است نکافتن  
 قبرها و علمای مادی و عوامی اجماع کرده اند و استکثار کرده اند  
 اینکه میت پوشیده باشد و خاک کشیده باشد که جایز است

و قبل کردن آن بجهت میتی دیگر خواه زمین و قفله باشد قبرستان باشد

سازمان اسناد و کتابخانه ملی

جمهوری اسلامی ایران



و یا خاک شده باشد که جایز است شکافتن یا مالک کسی باشد و <sup>منها</sup> و یا  
و هوامها اختلاف دارند در بلاد و در بعضی بلاد و در بعضی بلاد و  
و در بعضی دین و هرگاه شک داشته باشد در پوسیدن میت رجحان  
با اهل دانش و توقف میکنند پس اگر در این حال شک کنند و ظاهر شرفی  
که میت بجال خود است باز قبر را بکنند و بجال خود بگذارند اما  
اگر بعضی استخوانها را در آنها ظاهر شود همان استخوانها را بگذارند  
دفن کنند و ظاهر این است که در اینجا میت دیگر نمیتوان گذاشت خصوصا  
در بلادیکه مقابر ایشان بسیار و سعی ندارد **در وقتیکه میت را**  
**در زمین فحشویی فن کرده باشند و صاحب آن را خونی نشود یا میت**  
**لما در جامه غصبی کفن کرده باشند و صاحب آن بقیه آن را**  
**نشود که در آنجا بماند و صورت قبر را بشکافند تا مال**  
**خود برسد و افضل در هر دو صورت از برای صاحب آن**  
**یا قیامت گرفتن است اما اگر در جاهه محیی دفن کرده باشند معلوم**  
**نیست و جوب نبش بجهت آن** **سیم** **در وقتی است که خواهند شاهد**  
**شاهد بگیرند بر موت آن شخص تا او را دفن کنند و زن او را ندانند**  
**که مرده است تا بعد از آنکه او را دفن کنند و تقسیم شود**  
**و غیر اینها از اموریکه از امور دین متعلق به مردن میت میشود و این**  
**در وقتیکه ممکن باشد شناختن او پس هرگاه مدتی شده باشد**



که صورت او متغیر شد باشد که نتوان شناخت جای نیست شکافان قبر  
**چهارم** وقتی که در قبر چیزی افتاده باشد که فیتی باشد واجبیت  
 بمالك قبول قیمت آن **پنجم** هرگاه میت را بپوشید یا بپوشد یا بپوشد  
 و دفن کرده باشند یا در قبله نکلاشته باشند در جوانی شکافان قبر  
 بجهت تدارک این امور خلاف است و اظهر اینست که جای نیست خصوصاً  
 با وجود آنکه بدین مذکور شد در حکم نماز میت بر قبر **ششم** هرگاه در <sup>میت</sup>  
 زمینی مملو کی قبری کرده باشند بعد از آن زمین را بفرشند در آن  
 نیز خلاف است و اظهر عدم جواز بدین است **سپید ششم** در ملحقان این باب  
 و در آن چند محبت است **هفتم** هرگاه زنی حامله باشد و طفل او در شکم  
 او میرد همیشه علم بر بدن طفل حاصل شد هرگاه ممکن شود بدو و لذت علاج  
 کنند طفل را ساقط کنند چنان کنند و بیرون و هرگاه میت نشود بچرخ  
 که اسان فی باشد چنان کنند که امر مختصر باشد شود در اینکه طفل را پاره  
 پاره کنند و بیرون آورند چنان کنند تا مادر او محفوظ او بماند و این امر را  
 اولاً باید زنان متوجه شوند و هرگاه ممکن نباشد زنی یا از زنان بن  
 یا شوهر او هم نباشد مردان محارم او متوجه شوند و هرگاه این هم متعذر  
 باشد مردان بیکانه متوجه شوند و هرگاه زنی حامله بمیرد و طفل او  
 در شکم او زند باشد که تواند شد بیرون پاره کردن شکم او زن او طفل  
 را زند بیرون آورند چنان کنند و اگر ممکن نباشد شکم او را پاره کنند و

سازمان اسناد و کتابخانه ملی



و طفل را بیرون آوردند و بعد از آن شکر او را بدو زدند و جمعی از علما  
گفته اند که طرف چپ و راستش را شکافتند و هر چند حدیثی را این باب  
نظر نیست نهایت متابعت ایشان با کی نیست و در اینجا نیز تقدیم زنان و شوهر  
و این غیر اعتبار باید کرد و هم چنین تا امر مفصل شود در مورد پیکانه و احادیث و  
فتوای علما اطلاق دارد و شرط آنکه ده اند که باید معلوم باشد که آن طفل زنده  
نشد کلیه ممکن است بکنند یا نه همین که علم بچیق او هست باید او را بیرون  
آوردند **در حق** جایز نیست دریدن جامه و کربان آن برای مردان بجهت مردن  
کیسه مکسید و برادر و در زنان خلاف کرده اند که جایز است برای غیر پدر  
و برادر جامه پاره کنند یا نه بعضی جایز دانسته اند و از بعضی اخبار می آید  
که زن آن برای شوهر جایز است که جامه پاره کند و اما سبلی برودن  
و خراشیدن روی و بریدن مو و پاره کردنها حرام است و اما نوحه کردن  
بکلام رانت که وصف صیت را بکنند و مضائق او را ذکر بکنند نهظم  
و نهش هر کدام باشد با کی نیست و نوحه بیاطل و دروغ حرام است و  
و کویه کردن جایز است پیش از بیرون رفتن روح از بدن میت و  
و بعد از آن بلکه کویستن برای مؤمن ثواب دارد و این باب بویه روایت  
کرده است که در وقتیکه رسول خدا از جهان فراق بر گشتند بعدینه  
از هر خانه که کویه از ایشان گشتند صدای کویه و نوحه شنیدند  
و آن خانه هم خود حرم صدای تشنیدند پس آن حضرت فرمودند لکن



حزنه کسی را ندارد که بر او گریه کند پس قسم خوردند اهل مدینه اینکه  
 نوحه نکنند بر بقی تا اینکه استدا کنند بنوحه کردن بر حزن پسر اهل مدینه  
 از آن روز تا بحال طریقه ایشان اینست و مستحباتیست که هر کس مصیبتی را  
 برسد بگوید انا لله وانا الیه راجعون **سیم** سنت است تغزیت اهل  
 مصیبت یعنی تسلی دادن مصیبت زده کان و دل اساکردن ایشان نسبت  
 باینکه نسبت کار را بخداوند حکیم مهربان بدهد و اینکه انخدافند  
 ظلم نمیکند و مهربان و رحیم و عادل است پیشه است و کار لغو و عبث <sup>نمیکند</sup>  
 و اینکه انخدافند و انا وعد داده است کسی که بر مصیبت صبر کنند اجر  
 عظیم و ثواب جسیم در جنات نعیم و دعا کند از برای میت و از برای  
 اهل مصیبت و این معنی جایز است قبل از دفن میت و بعد از دفن و فضل  
 است و مستحب است که جمیع اهل بیت را تغزیت بدهد و مؤکد است <sup>استحباب</sup>  
 در زنیکه طفل او مرده باشد مگر زن جوان و اگر در اهل مصیبت <sup>طفل</sup>  
 یتیمی باشد دست بر سر او بمالد از روی ترحم و مهربانی تا بعد از مرگ  
 حسنه از برای او نوشته شود چنانکه از رسول خدا ص و در حدیث  
 از حضرت شاکظم که هرگاه بگریه یتیم بگریه میاید هر از برای او عرش پس  
 میگوید خدا یتعالی کیت آنکه گریا یند این بند را که پیر و عمار و  
 ازا و گریتم پس قسم بغزت و جلال خود و بلندی جایگاه خودم که  
 ساکن نمیکند و او را بیدم مگر اینکه واجب میشود از برای او بهشت



واقف تغزیه آنست که در روز عشاء مصیبت حاضر شوی که او توبه کند  
و ظاهر اینست که تاسه روزی برای تغزیه نشستن کراهت نداشته  
باشد و شیخ طوسی رحمه الله دعوی اجماع بر کراهت روز دوشنبه و سه  
هم کرده است و اظهر عدم کراهت خصوصاً هرگاه محضر تحصیل توان  
باشد از برای مردم و طلب دعا و فاتحه از برای مصیبت و سنت است  
طعام ترتیب دادن و بخاند اهل مصیبت فرستادن تاسه روز و این  
در حق همسایگان تاکید بیشتر دارد و طعام خوردن در روزی با اهل  
مصیبت مکروهی است کویا این در وقتی باشد که چنان خوردن در آنجا  
نحو باشد که اهل مصیبت را بمشقت انداخته جهت ترتیب طعام و عشاء  
علای بر آنشغل و هم غمتیکه و اگر طعام از همسایگان بیاورند و  
و بسیار هم باشد که کسی نباشد که بخورد یا آنکه رفتن و چرخ خوردن  
باعث دل آسائش ایشان باشد یا آنکه معین در چرخ خوردن ایشان باشد  
در این صورتها کراهت معلوم نیست بلکه در بسیاری از مواضع حرام  
دارد و هم چنین دلیلی بر کراهت طعام دادن اهل مصیبت مردم را نیافتم  
خصوصاً هرگاه از برای اخوت است یا آنکه اهل مصیبت ناچار  
باشند از این معنی جهت اینکه مردم را در روز بیدار ایشان آمد باشند  
و کسی هم نباشد که اطعام آنها بکند بلکه مسجولت که انسان وصیت میکند  
چیزی از مال خود را که در دنیا تصرف کنند و در نیست که وصیت



و اهل خود بکنند که متوجه باشند بهتر باشد بجهت آنکه اینان  
 مشغول مصیبتند **چهارم** مستحبات و در اجبار و ارادت زیاده اهل قبول  
 مردان و مؤکد است در روز شنبه و دو شنبه و پنج شنبه و در اجبار  
 و ارادت که مردگان میدانند آمدن شمار او خوشحال میشوند و آنرا  
 میگیرند بنما و باکی از برای زنان ندارد هرگاه خوف فساد در آن باشد  
 مثل خوف عدم ستر و محافظت در جوانان ایشان با کثرت جمع و پتای و <sup>سخت</sup>  
 بر قضای خدا بسبب ضعف عقل ایشان و مستحبات که سلام کنند بر اهل  
 قبور و بگویند السلام علی اهل الدیار من المؤمنین و المؤمنات انتم لنا فرستاد  
 و سخن انشاء الله بکمال حق و مستحبات خواندن اینها الکبری و ثواب آنها  
 هدیه اهل قبول کردن که باین سبب حق تعالی قرار میدهد از برای هر مرد  
 ملکی را که تسبیح میکند از برای او تا روز قیامت چنانکه در مجموعه و نام  
 نقل کرده است و هم مستحبات خواندن سو و یکم مبارکه تسبی که منشاء تخفیف  
 عذاب اهل قبول است و از برای او هم جنات بسیار است و هم چنین مستحبات  
 خواندن باز ده بار سور قل هو الله و هر فصل خیریکه برای مردگان بکنند  
 بایشان میرسد ان صدقه و قرآن و دعا و نماز و صدقه و غیر آن و آن شخص  
 خود هم اجر دارد و مشهور میان علما آن است که راه رفتن بر روی بنما و  
 و تکیه کردن بر آنها مکرم است و در ولایت که مراد است تخفیف آنها باشد  
 یا معتبر قرار دادن باشد و اما راه رفتن بجهت زیارت آنها معلوم است



که مکرم باشد بلکه از بعضی احادیث بر می آید که راه بروید بر سر قبرها  
که هرگاه صاحب قبر مؤمن باشد راحت با او میرسد و هرگاه منافق  
باشد متاع نمی شود و شاید که مراد از این حدیث پاک داشتن بجهت زیارت  
بر قبور دیگران **پنجم** جابن نیت که کافران در مقبره مسلمانان دفن کنند  
مکرم زنی کافر که حامله باشد از مسلمانان چنانکه پیش گذشت واصل فی  
کردن کافر هم جابن نیت بنابر مشهور علماء هر چند پدر آن شخص باشد  
که مسلمان باشد چنانکه رعایت عمار بر آن دلالت دارد و آن بیدار **نقشه**  
و قتل شدن غولی بچوان آن هرگاه کسی را نداشته باشد که او را دفن کند و  
و دلیل آن واضح نیست **ششم** شیخ طوسی در مصباح فرموده است و در  
نسخه کتابیکه گذاشته میشود بامیت در نزد جریده و فرموده است که  
میگوید بفرمایند این شخصیکه شخص که مردم برای او شاهد شوند بفرمایند  
اولسبم الله الرحمن الرحیم اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له  
و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و ان الجنة محق و ان النار حق و ان  
الساعة حق استیة لا ریب فیها و ان الله یبعث من فی القبور بعدان  
بنو لید لبم الله الرحمن الرحیم شهد الشهود المسمون فی هذا الکتاب  
انا اخاهم فی الله عز وجل فلان بن فلان و بجای فلان بن فلان هم خود را  
می بیند و خود را بنویسد اشهد هم راست بود هم واقعه بخند هم انه  
اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمدا صعبه و رسوله

سازمان اسناد و کتابخانه ملی

جمهوری اسلامی ایران



وانه مقترب جميع الانبياء والارسل عليهم السلام وان عليا ولي الله وامامه  
وان الائمة من عله ائمة فان الحسن والحسين وعلي بن الحسين ومحمد  
بن علي وجعفر بن محمد وموسى بن جعفر وعلي بن موسى ومحمد بن علي  
وعلي بن محمد والحسن بن علي والمجبة القائم وان الجنة حق وان النار  
حق وان الساعة آتية لا ريب فيها وان الله يبعث من في القبور وان  
محمد رسول الله بالحق وان عليا ولي الله والخليفة من بعد رسول الله  
ومستخلفه في ائمة من بعد يالامر ربه تبارك وتعالى وان فاطمة بنت  
رسول الله وابنيها الحسن والحسين ابنا رسول الله وسبطاه  
واماماه الهدى وقائدا للجمعة وان عليا ومحمدا وجعفر وموسى وعلي  
ومحمدا وعليا وحسنا والمجبة عليهم السلام ائمة وقادة وهداة الى الله  
عن رجل وعلا وحجة علي عبا ده وبعد لزان سيكوي بان شاهداها  
اي فلان پير فلان واي فلان واي فلان كه نام ايتان دران كتاب  
نوشته ميشود ثبت كند اين شهادت را در نزد خودتان و شاهيد  
باشيد تا انكه ملاقات كنيد مرا با اين شهادت نزد حوض بعد از ان بگو  
اين هو شاهد ها كه اي فلان پير فلان گفتو دعك الله والشهادة  
والا فليسوا لاحاد موهوبة عند رسول الله ص وفقر عليا السلام ع  
الله وبركانه يعني اي فلان تو را لمديارم بخدا و بعد ميدهم شهادت و

واقرا و برادري را نزد رسول خدا و بخوانيم بن تو سلام و در تحت پايه بنامه علي



و برکات خدا و بعد از آن می پند حقیقه را و سرا و را می چسباند  
و هر یک کنند بجز شهود و مهر و ثبت و گذاشته میشود در جانب  
میت با جریه و نوشته میشود حقیقه با کاف و صود و نوشته صبا  
که از آنجا نقل کرده چون معقد نبود بعضی از الفاظ محل استیکان است  
و نوشته از شرح ارشاد اخوند ملا احمد از بیلی نه که در اینجا این حکایت  
از کتاب مستطیع علامه نقل کرده که علامه فرموده است که شیخ چنین روایت  
روایت کرده و غلط آن نوشته شرح ارشاد از حد متجاوز است و بنابر آنچه  
از آن نوشته معلوم اخوند فهمیدم اخوند میفرمایند اینک هر کس در  
بمهر و ثبت و مهر شهود و نوشتن بکا فوری و عود هیچ یک شرط نیست و  
نوشتن بقیه مقدسه بهتر باشد تمام شد مضمون کلام اخوند  
و کویا اخوند چنین فهمید اند که این کلام مستوی عنک الله و الشهادة  
تا اخ را شهود در حقیقه مینویسند و اسم خود را با مهر خود ثبت  
میکند که دیگر حاجتی به مهر کردن و سر چسباندن نباشد و فهمیدن  
اینکه از عبارت شیخ مشکل است و ظاهر این است که در اعلام اسم شهود  
بهمان مهرها شده باشد و این کلام مستوی عنک الله عهدیت و قبول شهادت  
که در عهدت گفته اند و عهد کرده اند و در عهد خود را خدا چه شهادت میکنند  
و آنچه در این رفتار و مکاتبات بمضمون این روایت نیست و شاید این  
باین هم بد نباشد و آن این است که صورت استظهار را مینویسند و

سازمان اسناد و کتابخانه ملی

جمهوری اسلامی ایران



و صاحب صحیفه با وکیل او میرنوز چهل نفر از مؤمنین و از ایشان <sup>در</sup> شهادت  
میخواهند و ایشان میگویند اللهم انا لا نعلم منه الا خيرا وانت اعلم به منا  
و بعد از آن اسم خود را میگویند یا هر چه میکنند یا هر چه خواهند و میتوان

معین بودن از صحیفه عمر بن عبدالمطلب و آن اینست که حضرت صادق <sup>صحیفه</sup>  
فرمود که هرگاه بپیر در میت پس حاضر شود در جنان او چهل نفر از مؤمنین  
پس بگویند اللهم انا لا نعلم منه الا خيرا وانت اعلم به منا میفرماید خدا <sup>تعالی</sup>  
که من رو داشته شهادت شما را و امر زیدم بنی ابی اویس که میدانم از جمله  
چندهاست که شما نمیدانید و بنابر این قبل از مردن و بعد از مردن هر  
میتوان نوشت تمام شد جلد اول کتاب مرشد و بعد از این العوام  
و بعد از این میآید جلد دوم در کتاب خمس و صوم

و غیر از حق تعالی توفیق و اعانت عطا

کنند بر تمام آن و خالص کند او

از برای ذات مقدس خود

و نفع بخشد بان این

دو سیاه کتا

کتاب و سایر مؤمنین را

بحق محمد و الهما

صلوات الله علیه

سازمان اسناد و کتابخانه ملی

جمهوری اسلامی ایران









سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران





سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران





سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران





سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران